

# خاطرات یک رئیس جمہور

(۱-۲)

غلامرضا رحیمی

سرشناسه: رجبی، غلامرضا  
عنوان و نام پدیدآور: خاطرات یک رییس جمهور / غلامرضا رجبی.  
وضعیت ویراست: ویراست ۳  
مشخصات نشر: تهران: کوزران، ۱۳۸۸.  
مشخصات ظاهری: ۳۷۸ ص. ۲ جلد در یک مجلد.  
شابک: جلد اول: X-۹-۹۳۳۲۰-۹۶۴ جلد دوم: ۵-۶-۹۳۳۲۰-۹۶۴  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا.  
یادداشت: چاپ قبلی: کوزران، ۱۳۸۱.  
موضوع: رجایی، محمدعلی، ۱۳۱۲-۱۳۶۰ - سرگذشتنامه.  
موضوع: رؤسای جمهور، ایران، سرگذشتنامه.  
رده بندی کنگره: DSR ۱۶۷۶ / ۳۴ خ ۲ ۱۳۸۸  
رده بندی دیویی: ۹۵۵ / ۰۸۴۰۹۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۰۴۲۷۱

شابک جلد اول: X-9-93320-964

شابک جلد دوم: 5-6-93320-964

---

---

### خاطرات یک رییس جمهور (۲ - ۱)

غلامرضا رجبی

ناشر: کوزران

نوبت چاپ: سوم / ۱۳۸۸

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: اسکویی

---

---

مرکز پخش: ۴-۸۹۱۴۵۶۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي يُسَاعِدُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ  
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ

(این مقدمه را حتماً بخوانید)

خوانندگان عزیز و گرامی  
سلام حقیر را که به گرمی انوار تابناک خورشید و طراوت گلهای همیشه بهاریند  
پذیرا باشید.  
اینک که حدود ۲۳ سال از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی می‌گذرد حاصل  
تلاش‌ها و مجاهدات و خونهای گرانبهای ریخته شده بر مشرق و مغرب افلاک که به  
سرزمین گلرنگمان طراوت بخشیده‌اند را در استمرار آن شاهدیم.  
بنابراین طبیعی است هر آن کس که عاشق و دل‌باخته این نظام مقدس و ارکان و  
ارزشهای آن است دغدغه همیشگی در جهت تقویت زیربنا و تحکیم ریشه‌های  
انقلاب و نظام را داشته باشد.  
و حقیقتاً مسئولیتی است که بی‌توجهی بدان موجب خسران و زمینه‌ساز جوابگوئی به  
عاملان اصلی پیروزی و استمرار انقلاب بخصوص امام‌را حل (ره) و شهدای گرانقدر و  
همه زحمتکشان و مؤمنان حقیقت‌جو در دنیای عقبی خواهد بود.  
این حقیر که از دل نسل جنگ و جهاد، نسل رهرو اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و

عاشق امام و رهبری برخاسته‌ام نیز همانند همهٔ دلسوزان همیشه و همه‌جا دغدغه خدمت دارم و از همین روست که دست به تحریر این کتاب زدم. در این مجموعه تنها به دنبال ارائه روش و منشی آرمانی و مبتنی بر تجربه‌های واقعی که قطعاً دست یافتنی هستند بوده و معتقدم که حتماً وقوع اینگونه اعمال ممکن و تنها راه مؤثر برای برون رفت از مشکلات و معضلات دامنگیر و استمرار نظام مقدس می‌باشد.

برای این ادعایم هم دلائل متقن و قوی دارم.

مثلاً بزعم اینجانب حکومت علوی در صدر اسلام پس از ۲۵ سال غصب و علی‌رغم کوتاهی زمان یکی از دلائل عظمت و مجد و ماندگاری اسلام بوده و می‌توان با قوت ادعا کرد که در صورت فقدان همین دورهٔ پنجساله کوتاه حکومت علی علیه السلام شاید امروز از اسلام حقیقی چیزی باقی نمانده بود.

یا به عنوان مثالی دیگر توجه به دوران مسئولیت بزرگ مرد تاریخ انقلاب اسلامی شهید محمد علی رجائی در همین دوران اخیر نیز یکی از جوهات اثبات ادعای این حقیر می‌باشد که البته شناسایی ابعاد و زوایای این مورد تاکنون محجور باقی مانده است.

به عبارتی دیگر در تحریر این کتاب به دنبال خلق اثری ادبی نبوده‌ام و تنها به نوعی با استفاده از خواسته‌ها و علائق مردم محروم و صاحبان اصلی انقلاب و مؤمنان به حق و شایسته این مرز و بوم و نگرشهای خود و همراهان همدلم خواستم تا شکلی آرمانی و دست‌یافتنی و مبتنی بر واقعیات و ضرورتها را ترسیم و به مردم عزیزم معرفی کنم. هر چند دارای کم و کاستیها و نقائص کوچک و بزرگی باشد.

و اما در خصوص فصول مختلف جلد اول که پیش روی شماست نکاتی را به عرض می‌رسانم.

۱- اولاً شرایط مندرج در این نوشتار برداشتی آزاد از سیرهٔ عملی و حکومتی شهید والا مقام محمد علی رجائی است که آن هم از دیدگاهها و اوامر و نواهی علی علیه السلام پیشوای اول مسلمانان جهان و نیز امام خمینی (ره) و در نهایت رهبر معظم انقلاب اسلامی

برداشت گردیده است. بنابراین طبیعی است که اولویت اول خدمت در این ذهنیت خاص، محرومان و پابرهنگان باشند، همانانی که پشتیبان اصلی انقلاب و نظام بوده و هستند و اگر معتقد به استمرار آن باشیم در آینده هم خواهند بود.

۲- جلد اول کتاب «خاطرات یک رئیس جمهور» از زبان شخص رئیس جمهور (نویسنده) تقدیم گردیده حال آنکه بدلائل فنی و مشخص جلد دوم از زبان راوی به بیان ادامه داستان خواهد پرداخت و از آنجایی که نتیجه نهایی در جلد دوم به دست خواهد آمد از هم اکنون خواندن آن را توصیه می‌کنم.

۳- برخی از مواضع و اعمال مندرج در داستان ممکن است دارای پختگی نباشد و یا هماهنگی زمانی نداشته باشد. بنابراین توضیح این نکته ضروریست که اولاً برای رعایت اختصار مجبور به بیان بسیاری از موارد به صورت اجمال و کلی بوده‌ام. دوماً زمان مورد نظر نگارنده که موارد فوق در آن اتفاق خواهد افتاد حدود ۱۰ سال آینده خواهد بود و از این جهت باید مورد توجه خوانندگان عزیز قرار بگیرد و سوماً اینکه امکان تغییر برخی از مواضع در آینده به دلیل کسب تجارب بیشتر یا بازنگری و زیر و رو شدن سیاستها و شرایط مختلف وجود دارد و اقرار بدان را از هم اکنون آغاز می‌نمایم تا در صورت تغییراتی در آینده مورد شماتت و اتهام چندگانگی در بیان مواضع قرار نگیریم.

در خاتمه تأکید بر این نکته ضروریست که به زعم نویسنده حل مشکلات بزرگ و کوچک فقط به واسطه حل معضل مدیریت، آن هم بکارگیری عناصر متعهد و مؤمن و امتحان پس داده و پای بند واقعی نظام و اسلام و انقلاب و امام و شهدا و رهبری صورت گرفته و به هیچ عامل دیگر ربطی ندارد.

امیدوارم که در آینده پرچم ترقی و تعالی این نظام مقدس اسلامی (جمهوری اسلامی ایران) به دست صاحبان اصلی و حزب الله واقعی و محرومان و فرهیختگان اصیل افتد تا از مزایای بیشمار آن ایرانیان بهره‌مند گردند.

و السلام

غلامرضا رجیبی (میشم) - دهم تیرماه سال ۱۳۸۰





## مقدمه چاپ سوم

رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق  
و اجعلنی ملدنک سلطانا نصیرا.

آن روزها که علیرغم فضای حاکم ناشی از تفکرات لیبرالهای موسوم به اصلاح طلب (که صد البته در میان آنها افراد متدین و صالحی نیز وجود داشت) با بررسی‌های گسترده و عمق‌دار و میدانی و معاشرت با اقشار سطوح میانی و پایانی مردم شریف و اخلاق‌مند کشورم و در مسافرتها، در اتوبوس و تاکسی و جلسات و هیئات و منابر و مساجد و نماز جمعه و امثالهم به این نتیجه رسیدم که بطور قطع آینده سیاسی و حکومتی منبعت از آراء مردم، قطعاً از آن حزب‌الله و قشر زجر دیده و خون دل خورده و رزمنده که در طول زمان آبدیده شده و در کنار تعبد و اخلاص به تخصص‌های موزون و مناسب هم دست یازیده بودند خواهد بود و طبعا برای ثبت در تاریخ بایستی به نحوی این ایده‌ها را قلمی کرده و بطور قانونی تثبیت کنم مورد تمسخر افرادی معلوم‌الحال و حتی در معدود مواردی عزیزانی همدل اما سرخورده و سخت‌باور قرار گرفتم که هیچگاه اعتقادی به بروز و وقوع پیروزی افرادی رجائی‌صفت و باتفکرانی منحصر در باورهای دینی و انقلابی و اسلامی و با بهره‌گیری از سیره حکومتی اهل‌البیت جمیعا سلام الله علیهم نداشتند و تأکید داشتند که روند

استحاله نظام و ارزشهای آن به نوعی شکل گرفته که در دولت جمهوری اسلامی تفکر لائیسیتِه و جدائی دین از سیاست بعضاً به وضوح دیده می‌شود و حداقل در کوتاه مدت نباید بر این عقیده و وقوع آن امیدوار بود. اما حقیر به عنایت حق باور داشتم و بر آن احراز کردم و همه این آزارها و مشقت‌ها را به جان خریدم. حتی در مسیر تأیید کتاب در وزارت ارشاد هم با بن‌بست چندباره برخوردیم و چند بار قصد داشتند که مرا مجاب به حذف بخشی از مطالب نمایند که زیر بار نرفتم و نهایتاً چند ماه پیش از زمان معمول و با کمک عزیزانی چون آقای حمید قبادی مسئول وقت حراست معاونت فرهنگی وزارت ارشاد مجوز چاپ را دریافت کردم. من امروز باز هم تأکید می‌کنم که فاقد تجربه داستان‌نویسی بودم و در این حالت مکرر گفته و نوشته‌ام که این یک اثر ادبی نیست ضمن آنکه اگر امروز قرار بود کتاب را بنویسم قطعاً و حتماً بهتر از این که می‌بینید می‌شد و به همین دلیل بار دیگر از خوانندگان پوزش می‌طلبم.

در دیگر سو برای رعایت اختصار و کاهش هزینه دو جلد را در یک جلد جمع کرده و در آستانه انتخابات دهم ریاست جمهوری و باشکر و وثیق بر عنایات بی‌کران الهی چاپ سوم آن را به دست مطبوعه مطمئنی سپارم. لازم به ذکر است در این مدت چند جلسه نقد کتابم با استقبال گسترده مواجه شد و در همین راستا نیز عده‌ای از دوستان شفیقم قصه آن کردند که محتوای آن را به فیلمنامه تبدیل کنند که از لطف آنها نیز ممنونم. در خاتمه بجا دیدم که گله‌ای دردمندان از سر تعهد در این مقدمه چاپ سوم نقل کنم تا در حافظه این اثر کم‌مقدار (بلحاظ ادبی) ثبت شود و آن اینکه هیچ‌گونه کمکی از سوی مراجعی چون ارشاد و کتابخانه ملی به من نشد. بدهی سنگینی از قبل چاپ برایم باقی ماند که تلاطم اثرمندی در چارچوب معاش کم‌بضاعت امثال من به وجود می‌آورد و از آن مهم‌تر بی‌اعتنائی همان عزیزانی است که چند سال قبل از پیروزی آنها در انتخابات نهم شاهد تحریر کتاب بودند. اثری که به لحاظ محتوا انصافاً بسیاری از اتفاقات و وقایع و موضع‌گیری‌های سالهای اخیر را به دقت و درستی پیش‌بینی کرد تا آنجا که با تعجب و ولع به شناسنامه ابتدای کتاب مراجعه می‌کردند تا مجدداً زمان چاپ کتاب را رصد کنند، چون شباهت‌های پر تعداد و بسیار عجیبی را

در محتوای فصول کتاب با سخنان و اقدامات رئیس جمهور و داستانها و اتفاقات مترتب بر آن می‌دیدند که باور اینکه مطالب مذکور چند سال قبل از موضوع به این صراحت و نزدیکی به واقعیت اصطلاحاً پیشگوئی شده را سخت می‌نمود.

خدا را شاکرم و مقام رفیع امام‌الشهدا و شهدای گران‌قدر درود و احترام نثار می‌کنم و از محضر حضرت حق جل و علاء تعجیل در فرج ارباب باوفا حضرت صاحب‌الامر و الزمان (عج) را تمنا دارم تا آرمان بشریت که عدالت و رفاه در سایه دینداری و تشریح و انسانیت و نوع‌دوستی است به عینه و در کمال تحقق یابد. ان شاء الله.

غلامرضا رجیبی (میثم)

پانزدهم اردیبهشت ۱۳۸۸

تهران



## زندگینامه

... غلامرضا رجبی معروف به میثم. متولد ۱۳۴۸ تهران و تحصیل کرده علوم حوزوی که حسب اسناد موجود در سیزده سالگی با دست‌کاری شناسنامه به مصاف دشمن بعثی رفت و تا حد مسئول واحد تخریب تیپ ظفر و در ماه‌های انتهائی دفاع مقدس پیش رفت از جمله نویسندگان بی‌نام و نشانی است که بی‌شک علاقه‌مند به نظام و انقلاب و امام و ارزش‌های مرتبط با آنهاست. وی چند اثر دیگر نیز همچون کتاب انقلاب اسلامی تجربه موفق مذهب، نهضت آزادی خوارج زمان و جزوات آفات مدیریت و آفات دانشجویی در کارنامه فعالیت فرهنگی خود به ثبت رسانده که از آن هم کتاب خاطرات یک رئیس جمهور در این انتشارات چاپ شده است. این کتاب با چشم پوشی و اغماض از ضعف‌های در آرایه‌های ادبی و سبک‌های رایج داستان‌نویسی به دلیل پیش‌گوئی‌های جالب توجه از آنچه که بعدها اتفاق می‌افتد در نوع خود کم‌نظیر و قابل احترام است.

انتشارات کوزران بدینوسیله با چاپ سوم کتاب حاضر آمادگی خود را برای ترویج آرمانهای نسل انقلاب و اسلام در حوزه‌های مختلف اعلام و خود را مقید و مسئول در آن می‌داند.

امید آنکه مقبول افتد.

و السلام - انتشارات کوزران



# جلد اول







## فصل

... الله اكبر - الله اكبر - اشهد ان لا اله الا الله ...

صدای اذان در خواب و بیداری وجودم طنین افکند. چشمهایم که باز شد سراسر فکرم مملو از ماجراها و حوادث و خاطرات دور و نزدیک شدند کمتر پیش آمده بود که اینگونه به سرعت و فوریت بلافاصله پس از بیدار شدن افکار مختلف به مغزم هجوم بیاورند.

شاید هم این بار چون خوب خوابم نبرد و لذت همیشگی ناشی از خوابی عمیق را نداشت اینگونه شدم. بهر حال درکی که ثانیه به ثانیه افکارم را بیشتر به خود معطوف و وضعیت جدید و حساسم را یادآور می‌شد، باعث شد فوری از میان رختخواب برخیزم و برای اقامه نماز آماده شوم.

اول خواستم بچه‌ها را از خواب بلند کنم اما ترجیح دادم نیم ساعتی در گذشته خود سیر و به بارگاه حق دست نیاز بلند نمایم و برنامه‌های امروزم را مرور کنم. شاید هم بعد از همه اینها اگر خواب اذیتم کند یک ساعتی را بخوابم... امانه خواب دیگر کافی بود فکر مسئولیتی بزرگ و سراسر مسئله و مشکل حتی رؤیای خواب اضافه را از سرم بیرون می‌کرد. غرق در همین افکار بودم که دیدم پای سجاده نماز ایستاده‌ام.

"اقامه گفتم و تکبیرة الاحرام.... سلام نماز را که تمام کردم دستهایم را بالا گرفتم

وگفتم:

ای خدای رحمان، ای رب العالمین بی همتا، ای خداییکه عزت و ذلت بسته به نیت بنده‌هایت به دست و نظر و اراده‌توست، من سگ درگاهت هستم. من غلام حلقه به گوش رسول مکرم اسلام ﷺ و اهل بیت عصمت و طهارتم، خدایا سنگینی بار مسئولیت اگر که توجه به غیر تو باشد کمرم را خم خواهد کرد.

ای مهربان تنها به امید کرامت و عنایت خاص توست که تا به اینجا آمده‌ام از تو طلب اول خواستم بچه‌ها را از خواب بلند کنم اما ترجیح دادم نیم ساعتی در گذشته خود سیر و به بارگاه حق دست نیاز بلند نمایم و برنامه‌های امروزم را مرور کنم. شاید هم بعد از همه اینها اگر خواب اذیتم کند یک ساعتی را بخوابم... اما نه خواب دیگر کافی بود فکر مسئولیتی بزرگ و سراسر مسئله و مشکل حتی رؤیای خواب اضافه را از سرم بیرون می‌کرد. غرق در همین افکار بودم که دیدم پای سجاده نماز ایستاده‌ام.

"اقامه گفتم و تکبیره الاحرام.... سلام نماز را که تمام کردم دستهایم را بالا گرفتم وگفتم:

ای خدای رحمان، ای رب العالمین بی همتا، ای خداییکه عزت و ذلت بسته به نیت بنده‌هایت به دست و نظر و اراده‌توست، من سگ درگاهت هستم. من غلام حلقه به گوش رسول مکرم اسلام ﷺ و اهل بیت عصمت و طهارتم، خدایا سنگینی بار مسئولیت اگر که توجه به غیر تو باشد کمرم را خم خواهد کرد.

ای مهربان تنها به امید کرامت و عنایت خاص توست که تا به اینجا آمده‌ام از تو طلب مغفرت و بخشایش و مساعدت دارم. خدایا کمکم کن که مشکلات حتی یک قدم منواز خواسته‌های مردم که همون خواسته‌های تو و قرآن و چهارده معصوم پاک است". عقب نکشاند.

الهی به امید تو امروز رو شروع می‌کنم. خدایا نمی‌خواهم بین امروز و دیروزم، بین فردا و گذشته‌هایم و بین این ایام و سالهای جنگ و جهاد و مردانگی بجز در جهت خدمت بیشتر و بهتر به مردم، اسلام و نظام فرقی باشد.

این نکته مهمی بود که فقط با حمایت الهی محقق می شد و من با تمام وجودم این نکته به ظاهر ساده رو لمس می کردم. ناخودآگاه متوجه شدم چشمانم خیس شده حالتی خوب و قشنگ که منو آرام می کرد. حالتی آرام و با اراده سبک و شایسته....

وقتی بچه ها رو از خواب بیدار کردم که نمازشان را بخوانند رفتم سراغ دفتر خاطراتم و شروع کردم به ورق زدن، صفحه ۲۹۱ بیستم دی ماه... عجیب احوالی داشتم. آن روز توی دفتر کارم نشسته بودم که مسئول دفتر زنگ زد و گفت یک سید سن و سال داری آمده و اصرار داره که من را ببیند.

روحیه ام را می دانست. برای همین هم منتظر نموند که جوابی مثبت یا منفی بگیره. گفت که اگر آماده اید بفرستمش تو. من هم گفتم بسم... تو فکرم گفتم شاید مشکل خصوصی داره یا برای استخدام و اینجور چیزها آمده.

بلند شدم و رفتم سراغ درب اتاق که وارد شد، سلام و علیک گرمی کردانگار که ما سالها با هم رفیقیم. تعجب نکردم. خودم هم همینطور بودم. به خصوص با مردم عامی. چه آنکه سید هم باشد. وقتی نشستیم و احوالپرسی کردیم رو کرد به من و گفت: اولین جایی بود که برای دیدن مسئولی بلند پایه رفتم اما خیلی عذاب نکشیدم. کلاً دو سه دقیقه تو دفتر معطل شدم. تازه از زنگ و درب بازکن مخصوص هم خبری نیست. برای همین مصمم شدم پافشاری کنم تا به دیدارتان بیایم!

رو کردم به سید و گفتم: فرق بین من و اونهایی که گفتم فقط در این موضوع خلاصه شده، که اونها مقام را حاصل علم و قوت و قدرت خودشون و یا در نهایت حاصل تلاش خودشون می دونند اما من حقیر غیر از این فکر می کنم.

مسئولیت را ودیعه ای می دانم که از پروردگار عالم و به وسیله مردم بر دوش من نهاده شده، در نتیجه خوشی افراد مقابل به سختی زمانی که مقام خودشان را از دست می دهند بی ارزش می شود.

به خاطر همین هم هست که عمده این افراد اگر قدرت را از دست بدهند گرفتار شدیدترین تألمات روحی و روانی می شوند. دست به مخالفت می زنند. اعتراض می کنند و زمانی نمی گذرد که به منجلاب معاندت با نظام یا حداقل انزوا و انفعال

می‌افتند و خود را به مال، ثروت و مقام اندوزی مشغول می‌نمایند، و... که از این مصیبت به خدا پناه می‌برم.

صحبت که به اینجا رسید تازه جرقه‌ای توی ذهنم زده شد. سید که متوجه این حالت من شد، زل زده بود تو چشمم و در همین حال گفت خوب آقا رضا حالت چطور؟! رنگ و لعاب دنیا فریبت نداده؟ زندگی گرفتارت نکرده؟ تو همین صحبتها بود که متصدی خدمات چائی به دست وارد اتاق شد. تعارفی کرد و چائی رو داخل نعلبکی چینی و قدیمی ایرانی که خودم دستور خریدش را داده بودم گذاشت جلوی آقا سید روی میز.

هنوز چائی روی میز قرار نگرفته بود که آقا سید یک تکه نبات زعفرانی از توی جیبش درآورد و به دو تکه تقسیمش کرد و ریخت توی چائی من و خودش.

به یکباره انگار که ذهن آشفته من به نتیجه‌ای مثل یک مکاشفه علمی و یا اختراع بزرگی رسیده باشد جرقه زد. طوری که از صندلی بلند شدم. با زبان الکن و در حالی که داغ شده بودم دست سید را گرفتم و بلندش کردم و گفتم سید علی کوچیکتم!! چرا اینقدر شکستی آقا جون. اشک و بغض مجال نمی‌داد. دستش را بوسیدم او هم دست مرا.

بله آقا سید پیرگردان تخریب لشکر سیدالشهداء بود که حالا شاید ۲۰ سال باشه که ندیدمش. مخلوطی از تهجد، تعبد، اخلاص، تهور، مردم داری، نرمش، ملاحظت و خلاصه همه سیره مقبول و متعلق به ائمه که از یک انسان غیر معصوم می‌توانست سر بزند در او بود.

سنگ صبور بچه‌های گردان - مسئول مداوای مجروحین و تخلیه شهدا، آب و غذای جسمی و روحی بچه‌ها و... سرم را بالا گرفتم و توی چهره‌اش نگاه کردم. سید لبخند قشنگی به لب داشت اما چشمانش خیس اشک بود. سید برای بچه‌های گردان الگوی خوبی بود.

اما برای من چیزی دیگری، من توانسته بودم در ایام رفاقت و هم‌زمی با سید به گوشه‌ای از خلوص، عرفان و بزرگی سید واقف شوم. برای همین بود که همیشه سعی

می‌کردم در هر حالی در رکابش باشم و از وجودش بهره بگیرم. یادم می‌آید حین عملیات و الفجر هشت یکی از بچه‌های پایگاه بسیج محلمون به نام داود که جوانی بیست و دو سه ساله بود و شوخ و شنگ و فرزند توگردان تخریب توی همون عملیات شهید شد و جنازه‌اش را چند وقت بعد آوردند به محل. اینقدر داود را دوست داشتم که یاد شهادتش تا مدت‌ها منو در اعماق وجودم مشغول می‌کرد. همین موضوع دلیل علاقه‌ام به ادامه راه شهید داود با حضور توگردان تخریب شد، خیلی زود شاید یکی دو ماه بعد از به خاک سپردن داود به گردان تخریب منتقل شدم، اولین روزی که به اردوگاه تابستانی گردان رسیدم خیلی دلم گرفته بود. هم‌اینکه به فکرم رسید تا همین چند وقت پیش اردوگاه تخریب محل داد و فریادها و شوخی‌ها و زرنگی شهیدی مثل داود بوده ولی حالا نیست غم سنگینی ریخت تو دلم. به طوریکه وقتی رفتم چادر فرماندهی خودم رو معرفی کنم هر دو سه نفری که اونجا بودند متوجه بغض من شدند.

خوب یکی از اونها هم سید علی بزرگوار بود. از چادر که اومدم بیرون دستی به شانم کشید و سلام و علیک گرمی کرد که تسکینم داد، آروم شدم. با مهربانی خاصی که در صداش بود گفت: آقا جون می‌آی یه قدمی این اطراف بزنیم، قبول کردم و راه افتادیم.

تقریباً تو جنگل کنار اردوگاه ۲ یا ۳ کیلومتری راه رفتیم که رسیدیم به حدود ۶ یا ۷ قبر نزدیک هم، بعضی‌ها هم پُر شده بود از خاک و دور اون‌ها گل چیده بودند و یک قاب عکس چوبی بالای سر قبر گذاشته بودند.

بعضی‌ها شون هم خالی بود اما تمیز و دلنشین. مثل قبور داخل شهر نبود که آدم را بترسونه، یک کمی که جلو رفتم فوری چشمام خیره شد روی قبر شهید داود. اشک مجالم نداد.

وقتی از گریه آروم شدم سید علی تعریف کرد: این قبرها مال بچه‌های گردان بوده اونهایی که شهید شدند قبرشون را پر کردیم و بقیه مال بچه‌های عاشقه که هنوزم استفاده می‌کنند.

سید علی دقیقاً فهمیده بود که بغض من از کجاست و با این کارش باعث شد که آرامش مثال زدنی و معنوی بر من حاکم بشه. این نطفهٔ ارادتم به سید بود. خصوصاً وقتی که، توی مقر پشتیبانی گردان که هنوز با وسایل ابتدائی عمل جراحی می‌کرد، خارج کردن ترکش از کتف سمت چپم را انجام می‌داد و یا زمانی که برای حل مشکلاتم با من تا تهرون می‌اومد، به وجودش نزدیک و نزدیک‌تر شدم. خیلی صمیمی.

گرم صحبت بودیم که آقا سید دو سه بار بلند شد بره بیرون وضو بگیره اما صحبت مانع شد تا اینکه به یکباره مثل زمان جنگ، مستقیم تو صورتم نگاه کرد. طوری که نتونستم بفهمم به کدوم قسمت از صورتم خیره شده، فهمیدم مطلب مهمی پیش اومده. پیش خودم شرمنده شدم که چرا توی این ۲ ساعتی که سید پیش من بوده سؤال نکردم که چکار دارد.

اصلاً مشکل نداره؟ خودش خانواده‌اش و یار فقا و دوستان قدیم و جدید، تا اوادم عذرخواهی کنم، دستش رو گرفت جلوی صورتم به این معنا که صحبتی نکنم. منهنم ساکت شدم.

سپس سید دستم و گرفت تو دستش، گفتم:

- سید همیشه دستت آرام بخش و جودم بود، اما حالا آتیش می‌زنه. جریان چیه؟، حرف بزن. آقا سید در حالیکه صداشو صاف می‌کرد شروع کرد که:

- اون زمون که تو جبهه‌ها بودم چند بار ازت سؤال کردم برای آینده‌ات چه کاری رو در نظر گرفتی، چه آرمانی داری، همیشه که جنگ نیست. و بچه‌های جنگ هم بدون آرمان نمی‌تونن زندگی کنن. حتی اگر نیت کنند که بعد از جنگ به زن و بچه‌هاشون برسند باز هم این یک آرمان به حساب می‌آید اما تأثیرش محدود است. بله یادم افتاده بود درست غروب یک روز بهاری توی اردوگاه زمستونی گردان توی منطقهٔ فکه بود که مطابق معمول با سید رفتیم اطراف محل. از سیم‌های خاردار گذشتیم و رفتیم محل مقبره شهدا که توی اون بهترین بندگان خدا نماز شب خونده بودند. عجب معنویتی داشت.

سید وقتی مطالب مربوط به آینده را می‌پرسید انگار که طبعی حاذق بعد از چندین سال پی‌پی، درد و عدم تشخیص پزشکان، موفق شده باشد اصل درد را بفهمد چه حالی پیدا می‌کنی؟ به خصوص اینکه وعده مداوا هم بدهد.

انگار که صد سال بود جلوی حرف زدنم را گرفته بودند و حالا اجازه می‌دادند هر قدر که می‌خواهم صحبت کنم.

اصلاً این خصیصه آقا سید بود که هر از گاهی درست انگشت روی درد آدم می‌گذاشت. مشکل را می‌فهمید، طیب درد بود.

وقتی که سوالاتش تموم شد من هم جواب دادم:

- "آقا سید می‌خوام رئیس جمهور بشم" کوتاه و گذرا.

اما سید ادامه نداد. از حالتش فهمیدم که این یک کلمه را کافی و برازنده ندونسته و مشخص بود که می‌خواهد خیلی بیشتر از اینها بشنود.

دلایل این انتخاب، ضرورت‌هایش، برنامه‌هایم، و همه مواردی که می‌توانست از ذهن آدمی مثل من کم سن و سال و کم سواد تراوش کند. به همین جهت هم بود که شروع کردم به توضیح مفصل و گفتم:

- آقا سید شما نمی‌دونید که از همون دوره خردسالی یک ندائی در وجودم بود که دائماً به رشد و تعالی برای خدمت به مردم در من نهیب می‌زد. یاد می‌یاد وقتی که بنی صدر برای نامزدی ریاست جمهوری معرفی شد، من هم تحت تأثیر دائی شهیدم که تاره پاسدار شده بود با برادر بزرگترم که اونم شهید شده راجع به مواضع این فرد صحبت می‌کردیم. صحبتمون توی اتوبوس شرکت واحد و در حالی که به همراه خانواده به سمت منزل عموجونم حرکت می‌کردیم گل انداخت.

وسط‌های صحبت مردی که سن و سالی ازش گذشته و پشت صندلی مانسته بود،

- صورت‌تم را بوسید و با صدای تقریباً بلند به پدر و مادرم رو کرد و گفت:

- "قدر این بچه را بدویند مواظبتش کنید و کمک کنید رشد کند".

این برخوردها با من در تمام طول دوره‌های مختلف زندگیم از زمانیکه یادم می‌آید وجود داشت.

بنابراین وقتی که به خودم آمدم شروع کردم به تقویت این حس که تنها آرامبخش من بود.

شاید یک حس عجیب و غریب، به این جهت که سن و سالم هیچ قرابتی با این طرز تفکر آرمانی نداشت.

از همون موقع هم طرح مسئله نزد اطرافیان و دوستانها و آشنایان برایم ثقیل بود. وقتی هم مطرح می شد فوراً توضیح می دادم که بله.

این خاصیت انقلاب ماست. شاید بشود گفت معجزه انقلاب، که بچه های خردسال و نوجوان هم به اندازه مردان سیاسی دنبال اهداف آرمانیند!! خلاصه ماهها و سالها گذشت و من بیشتر و بیشتر افکارم را تقویت کردم. بعضی وقتها می شد که می خواستم بدانم چقدر این هدف در من استمرار دارد. به خاطر همین هم می گذاشتم زمان بگذرد و یا با افکار دیگری مشغول می شدم و به اهداف آرمانی دیگری فکر می کردم.

اما هیچ وقت این انگیزه از من دور نشد و برعکس تقویت هم شد. تا جایی که تصمیم گرفتم به فکرم جهت و برنامه بدهم. و در مقاطع مختلف این برنامه ها را با مطالعات دقیق و عمیق و یارانه های دوستان دانشمند و عزیز سمت و سو می دادم.

حتی حضورم در جنگ با وجودی که سن کمی داشتم و مسئولین سپاه قبولم نمی کردند در راستای همین برنامه ها بود.

صحبتها که به اینجا رسید دعای قبل از اذان از بلندگوهای گردان بلند می شد. سید با یک حرکت تند از جایش بلند شد و دستش را به سمت من دراز کرد و دست به دست هم بلند شدیم و حرکت کردیم. توی آن غروب قشنگ سید از من قول گرفت که از این به بعد هر وقتی که امکانش بود برای طرح اهدافم از زمان استفاده کنیم و انصافاً که سنگ صبور خوبی هم بود.

دائم به حرفهایم گوش می داد، وقتی هم که احساس می کرد لازم است نسبت به نوع برنامه ها تذکراتی می داد که معلوم می شد او هم دستی بر آتش دارد و از سیاست و



فرهنگ و تاریخ مطالب خوبی را می‌داند.

در این دوران که محصولات فکری خوبی هم داشت یکی دو نفر دیگه از رفقا هم با ما همراه شدند و از این جهت هم پیشرفتهائی به وجود آمد تا اینکه متوجه شدیم ناخواسته و بدون هماهنگی قبلی جلسات منظمی را چند نفری تشکیل دادیم و داریم بحث‌های مختلف را پی می‌گیریم.

من آن زمان این وقایع را جزء کمکهای خداوند جهت اهداف خودم ارزیابی می‌کردم. چون پایه‌ای شدند برای تکامل برنامه‌ها و خیزش عظیمی که در ذهنم به وجود آمد.

به طور کلی در برنامه‌های اجرائی‌ام تجدید نظر کردم و نشانه موفقیّت هم این بود که هر چقدر در این چارچوب پیش می‌رفتم احساس رضایت بیشتری می‌کردم. غرق در این افکار بودم که سید سرفه‌ای تصنعی کرد و گفت:

- رضا جون وقت نماز نزدیک شده نمی‌خواهی یه جماعت با حال بخونیم.  
گفتم:

- آقا جون به چشم اما دیر اومدی و زود می‌خوای بری. منو با این افکار مغشوش بُردی به عالم دیگه. خواهش می‌کنم بهم بگو چی تو سر نازنینت می‌گذره. روشنم کن. سید خوب می‌دونست با آدم با احساسی صحبت می‌کنه که نکته به نکته افکار و اعمال و صحبت‌های مخاطب رو بررسی می‌کنه، خیلی آروم و با وقار گفت:

- آقا رضا اون زمان وعده گذاشتیم که وقتش رسید خبرت کنم حالا هم وقتش رسیده آمدم به وعده وفا کنم ماشین عشقت را روشن کنم و راهش بندازم، البته آگه اجازه بدی، این جمله آخر رو با حجب و حیای سادات گونه‌اش گفت عین قدیم دستش را گرفتم و فشردم، احساس می‌کردم فضای جدیدی داره ایجاد می‌شه. اینوازه وجودم حدس زدم.

اونروز مسؤل دفترم تعجب می‌کرد که با این حجم کاری چطوری مراجعه کننده‌ای توانسته ساعتها با من خلوت کند.

یکی دوبار آمد درون اتاق و رفت. من متوجه موضوع شدم، لذا اصرار کردم که بیاد

تو تا کم و بیش از ماجرا باخبر شود.

تازه نماز تموم شده بود منتظر بودیم ناهار را آماده کنند. گفتیم:

- آقا سید حالا می‌شه برنامه‌هایت را بگوئی؟ البته حدس می‌زدم که موضوع از چه قراره. ولی مایل بودم راه حلی مناسب و برنامه‌ای جامع و حساب شده توسط سید ارائه بشه.

سید نفس عمیقی کشید و دستهایش را آرام با پنجه‌های باز شده گذاشت رو میز. چند لحظه‌ای که به نظر طولانی می‌رسید مستقیم به هیچ کج‌انگاہ می‌کرد. او مدم بگم منتظریم، که لب باز کرد و گفت:

- آقا رضا برای من و امثال من باعث افتخار است که فردی از نسل ما بچه‌های جبهه که نیتان خلاصه شده در خدمت به مردم تا این درجه رسیده، وزارت تو، توی بچه‌های هم ریش موجی از رضایت و آرامش ایجاد کرد. من مدت‌ها است که دارم تحقیق می‌کنم. مردم و هر کسی که سواد و فرهنگش، روحیات و اطلاعاتش اجازه می‌دهد تو را می‌شناسند و اظهار محبت و علاقه می‌کنند و این محبوبیت فقط در صورت ادامه راه معنوی و دوری از کبر و غرور است که استمرار پیدا می‌کند.

خداوند عالم به موازات تغییر مثبت روحیه تو شهرت و قدرت و امکان می‌دهد. خلاصه اینکه اگر یک قدم عقب بروی صدها قدم عقب می‌افتی. حالا اول می‌خواهم بدانم خودت به آینده‌کاریت فکر کردی؟ تا او مدم جواب بدم سید صحبت‌هایش را ادامه داد:

- رضا جون بذار رک و پوست کنده بهت بگم از حجم کلی بچه‌های هم فکرمون کمتر کسی مونده که مستحیل در دنیا نشده. گرفتار قدرت و مکانت و فریب مادیت نشده باشه. اینکه می‌بینی هنوز دست به دامانت هستم به خاطر روحیه محفوظ مانده توست و گرنه برای تو تره هم خرد نمی‌کردم. به خاطر همین هست که می‌خواهم بدانم تو این موقعیت چه برنامه‌ای داری.

من خوب می‌فهمیدم درد سید از کجاست. در فاصله زمانی بعد از جنگ و تجربه دولتهای دهه اول انقلاب تا به حالا اتفاقات زیادی افتاده بود که هر کدومش برای

تغییر ذائقه فرهنگی و ارزشی یک ملت کافی بود.

فرق بین دولتهای بعد از جنگ با دولت شهید رجائی از زمین تا آسمون بود. مردم گرچه گرایش به خلیات رجائی گونه داشتند اما برنامه‌های بی‌هدف و یا با هدف مسئولین آروم آروم روحیات مادی و مصرفی را بدانها تزریق می‌کرد و در نتیجه فرهنگ انقلابی و ارزشی که عامل اصلی رشد و حیات انقلابی بود کم‌کم در اذهان عامه رنگ باخته بود. از این حیث نظام آسیب‌پذیر جلوه می‌کرد.

گفتم: سید عزیز نه تنها برای آینده بی برنامه نیستم بلکه باید بگم تا به امروز هم غیر از عنایت خدا و ائمه اطهار این برنامه ریزی بوده که به اینجا رساندم. در حالیکه از پشت صندلی روبروئی سید به سمت پشت میز کارم حرکت می‌کردم تعریف کردم که حدود ۶ یا ۷ سال پیش درست زمانی که بعضی‌ها نظام را از هر حیث بی‌مشکل و مسئله می‌دانستند و فقط به فکر بستن بار و بنه و مال اندوزی خودشان بودند و بی‌هیچ احساس گناهی حتی به عمد کار افزایش فاصله طبقاتی و دور کردن عموم مردم از خودشان و یا نظام و گاهی اسلام رو به پیش می‌بردند و به دلایل بسیاری دیگر، من پیش بینی کردم آینده از آن نیروهای جوان، خوش فکر، مؤمن و وفادار به نظام و مردم سالار خواهد بود. این فرآیند همانطوری که می‌بینید شکل گرفته و حالا نمی‌شود گفت که نوپاست اما به شدت می‌ترسم از اینکه مردم از این تیپ آدمها هم ناامید بشوند و آنوقت باید خدای نخواستہ شاهد پیدا کردن جایگزین برای نظام و مسئولین باشیم و یا حداقل اینکه مردم به لاک انزوا و انفعال فرومی‌روند و اساساً نظام را با بحران مشروعیت مواجه می‌کنند.

توی خلال همان سالها بود که من وارد میدان شدم و فعالیت گسترده‌ای را شروع کردم تا وارد مجلس بشوم و در آنجا شعارهایی که دادم و اعمالی که به انجام رساندم اقبال مردم را نسبت به من بیشتر کرد.

البته لااقل امیدوارم که اینطور باشد. اما چیزی که ممکن بود شما و مردم را نسبت به من قدری بدبین کند. موضوع پذیرش دعوت رئیس جمهوری برای حضورم در کابینه بود.

برای همین باید توضیح بدهم که من احتیاج داشتم تجربه کلان اجرایی هم داشته باشم. اولاً به این دلیل که بعداً به دلیل رجال نبودن مورد سؤال و در نهایت رد صلاحیت واقع نشوم. دوماً هم می دانستم که اگر بخواهم مشکل کشور را حل کنم به خصوص در بُعد مدیریتی، باید از درون دستگاه اجرایی نگاهی کلان به جامعه و دولت و نظام و مسائل و معضلات داشته باشم و در کنار آن برنامه ریزی لازم را به عمل بیاورم. لذا حاضر شدم از مجلس وارد دولت بشوم.

صحبت که به اینجا رسید آب را تو لیوان ریختم و بدون تعارف سرکشیدم. این اخلاق سید بود که می گفت بعضی چیزها رو نباید تعارف کرد از جمله آب و بعدش هم یک توضیح مفصل می داد که چرا نباید آب را تعارف کرد. وقتی جرعه آخر آب را سرکشیدم دیدم سید می خندد. فوری فهمیدم چرا خنده اش گرفته. بلافاصله لیوان را دوباره پر کردم و بردم به سمتش. اون هم با خوشرویی گرفت و خورد.

اون روز مخصوص که تا شب وقت اذان مغرب و عشاء، من و سید با هم اختلاط کرده بودیم موتور محرکه قدم بعدی من بود. در آخر اون روز سید پیشانی من را دوباره بوسید، شماره تلفن منزلش را برایم گذاشت و رفت.

اما باز هم مثل همیشه مرا با کوله باری از فکر و اضطراب و ماندن بر سر دوراهی تنها گذاشت. این فکر که حرکت در جهت ارتقاء و رشد بیشتر هر چند با هدف خیر باشد الان باید انجام شود یا خیر، ذهن حساس مرا به خودش مشغول کرده بود. چون راننده رو هم مرخص کرده بودم سوئیچ ماشین را برداشتم و رفتم پائین. اصلاً حواسم به بچه های دفتر هم نبود که با آنها خداحافظی کنم. سرم مطابق معمول درد می کرد لذا تندر از اغلب اوقات با آسانسور رفتم سمت پارکینگ که دیدم مسئول دفترم دوان دوان به دنبال می آید و همینطور که سلام می کرد کیف مخصوص کارتابل ها را گذاشت روی صندلی عقب و درب ماشین را بست. در حالیکه غرق در افکار جور واجور بودم از ساختمان بیرون آمده و نفهمیدم کی و چه گونه به منزل رسیدم....

مرور خاطراتم که به اینجا رسید نگاهی به پنجره اتاق کردم. سپیده دمیده و آفتاب بیرون آمده بود. از جایم بلند شدم و دفترچه خاطرات را داخل کتابخانه گذاشتم، عیال

بیدار شده بود و تا آن موقع بساط صبحانه را چیده بود و سپس صدایم کرد. خوب می دانست دغدغه من در این حال و هوا چیست. برای همین هم سعی می کرد تا اونجا که ممکن بود حرفهائی مطلوب فکر من بزنه.

اما من توی حال و هوای خاصی بودم که توصیفش خیلی مشکل است. حالت من با حال و هوای بسیاری از سیاستمداران تاریخ که در اولین روز پیروزی و کسب بالاترین مقام اجرائی به آنها دست می داد فرق می کرد. یک فرق از جنس کوه با آب. نه اینکه بخواهم اغراق کنم و ریا. واقعاً وقتی به درونم رجوع می کردم اثری از غرور پیروزی بر رقبا و به دست آوردن قدرت اصلی کشور یا مثلاً مقام دوم نظام و مقام اول اجرائی را پیدا نمی کردم. همه اش به فکر انجام مسئولیت بودم. طوری که به زودی اثری مثبت در زندگی مردم، معیشت مردم، رشد اسلامی و تحکیم نظام بگذارم.

آنقدر توی این فکرها غرق شدم که عیال چند باری صدایم کرده بود و نفهمیده بودم. از او عذر خواستم و از پشت میز بلند شدم. رفتم داخل حمام و دوش خنکی گرفتم. لباسهای تمیزی پوشیده و آماده رفتن به دفترم شدم.

اول فکر کردم که متن سخنرانی در میان مردم و رأی دهندگان و بعد از آن در محضر پیر و مقتدای خودم ولی فقیه که جانم به نفسش بند بود و از قبل تنظیم کرده بودم را بردارم. اما یاد حرف سید افتادم و توی دلم به مقام ادبی حضرت زینب علیها السلام و روح معنوی ایشان متوسل شدم و خواستم که کمک کند تا حرفهائی که لازم است را بزنم، رفتم کفشهایم را بپوشم که صدای زنگ به گوشم رسید.

راننده با وفا و بزرگمنش خودم بود. پدر شهیدی با صفا که هر چقدر درخواست کردم در قسمتی دیگر کار کند و مرا با رانندگی شرمنده نکند قبول نکرد و با علاقه مدتها بود که در کنار من روزگار را می گذراند.

وقتی داخل ماشین نشستم عیال و بچه ها و تعدادی از همسایه ها بدرقه ام می کردند. توی صورت بعضی از همسایه های خوب علامت تعجب را به وضوح می دیدم. این سکون و سکوت و آرامش و عدم شلوغی که انتظارش را نداشتند قطعاً باعث تعجب آنها شده بود. دیروز بچه های محل به پسرم گفته بودند:

- پس چرا هیچ خبری از محافظ و یال و کوپال و شلوغی نیست.

پسرم هم چون نتوانسته بود جواب مناسبی بدهد موضوع را با مادرش در میان گذاشته بود که چکار کنم. عیال هم به دلائل امنیتی خودش رفته بود تو کوچه و گفته بود که محافظا از امشب مستقر می‌شوند!! می‌خواستم دیشب به این حرف اعتراض کنم اما توجه به این نکته که از روی خیرخواهی این حرف را زده بود و همچنین آمادگی امنیتی بچه‌ها منو از هرگونه اعتراضی منصرف کرد. به خصوص اینکه دو سه روز قبل آنها را به همراه نزدیکان خانواده در منزل پدرم جمع کردم و با حالت جدی و کمی خشک تذکرات لازم را دادم. از آنها خواستم رفتارشان، معاشرتشان، رفت و آمدهاشان و همه زندگی باید عین قبل از احراز این مقام باشد و الرفت و آمد را به طور کلی قطع می‌کنم. بندهای خدا هم از خوشحالی عهد کردند که مطابق میل من رفتار کنند.

توی این افکار بودم که با صدای بوق ماشین‌ها و شلوغی خیابان‌ها متوجه وضع اطراف شدم. انگار تازه می‌فهمیدم این همان جامعه‌ای است که من باید خدمت کنم. اما چرا اینقدر برای من غریب شده بود چرا آدمهایش زلال نشان نمی‌دادند. این همه رنگ و لعاب چرا نشاط ایجاد نمی‌کرد. چرا دخترها و زنها اینگونه شده‌اند. پس چهره‌های نورانی و مؤمنانه زنها و مردها کجاست. بوی وحدت و انقلاب و گل و مهربانی به مشام نمی‌خورد. چرا همه مغموم و گرفته هستند جوری که کافی بود تلنگور بزنی تا شاهد دعوای جانانه با برخوردهای زبانی طعنه‌آمیز و ناراحت کننده باشی این پسرهای جوان که باید وقت تحصیلشان باشد و دنبال کسب معرفت و شادابی واقعی و پویائی باشند چرا به این شکل درآمده‌اند و بسیاری از چراهای دیگر از توی ذهن شلوغ من رژه می‌رفتند.

به خودم گفتم توی این همه سال که شاهد رشد سریع ضد ارزش‌ها در جامعه بودی دلیل و ریشه آن را تشخیص دادی،...

در حالیکه فکر همه این معضلات فکرم را مغشوش و حتی ویران می‌کرد به فکر ایام انقلاب افتادم. در دلم چشمه باریکی جریان پیدا کرد که خنکای آن را تاروی

پوست تنم احساس می‌کردم. به فکرم افتاد برای حل این مشکلات که حالا ریشه‌ای و حساس شدند می‌شود به راحتی با کنکاش و شناسائی عوامل رشد اوایل انقلاب در جامعه، مجدداً نشاط واقعی و ارزش‌های موثر و کارآمد را با زبان روز به مردم گوشزد کرد و اگر عوامل مهم دیگر هم اجازه بدهند شاید خیلی کار نبرد که اوضاع به سامان بشود. اساساً من نمی‌بایست همه جنبه‌ها را منفی می‌دیدم. گوا اینکه واقعاً هم سرمایه‌های معنوی و ارزشی ما در جامعه کم نبودند. ولی چون اهل تظاهر نیستند کمتر به چشم می‌خورند. عهد کردم هر چه زودتر سراغ گلهای آمادهٔ پژمردگی که مدتهاست آب به تن و روانشان نخورده و عنقریب است که پرپر شوند بروم. آنهایی که دلشان برای اسلام و جامعهٔ مسلمین آب شده بود. اما به دلایل مختلف کنار گذاشته شدند و چون اهل‌های و هوی و منم منم نبودند با خون دل خوردن به کناری نشسته و با بدترین و سخت‌ترین شرایط معیشتی روزگار را گذراندند. مگر نه اینکه کنار رفتن این نیروها و جایگزین شدن عناصر ناباب و نااهل و در اقلیت قرار گرفتن افراد دارای اهلیت بود که وضع را اینطوری کرد. پس چرا نباید برای خدمت به مردم و این نسل واسطهٔ بین اهل انقلاب و بچه‌های آینده از خادمین واقعی کمک بگیریم. فقط نباید دچار برخورد بی‌جا و احساسات و رودربایستی بشوم. که اگر اینگونه شود مجدداً بیم آن هست که اشتباه در انتخاب ایجاد شده و در نهایت باز هم همین تسلسل بی‌منطق و معادلهٔ همه مجهولی پیش می‌آید. بالاخره با افکار مختلف رسیدیم به موعد. یعنی استاد یوم ۶۰ هزار نفری مرکز شهر، امروز صبح قرار بود که برای مردم عزیز صحبت کنم. ترتیبی داده بودم که عموم این تعداد از اعضاء خانواده شهدا، بچه‌های ایثارگرانم از جانباز و رزمنده، و آزاده و خلاصه بسیجی‌ها و پاسدارها و همهٔ عناصر زحمت کشیده باشند و مابقی هم تا آنجا که امکان داشت از مستضعفین و پائین شهری‌ها و دهات اطراف دعوت شده بودند. خلاصه وقتی به جمعیت نگاه کردم در حالیکه هنوز مرا نشناخته بودند حُصّ کردم. در واقع پشتوانه‌های اصلی خودم و حتی نظام و رهبری جمع شده و آماده دیدن و شنیدن سخنرانی این حقیر بودند.

آرام آرام جوری که خیلی توجه کسی را جلب نکنم به سمت درب جایگاه حرکت

کردم. اما امان از امواج قلب که خیلی فوری روی مخاطب همدل تأثیر می‌گذارد. مردم گروه گروه به سمت من می‌آمدند و شعار می‌دادند:

”صل علی محمد یاور رهبر آمد - تو یاور حسینی، جان نثار خمینی - بسیجیان بسیجیان مرحبا مرحبا، رئیس جمهور شما جزء ما جزء ما“  
و بعد هم شروع کردند به سینه زدن و گفتن شعار دل‌انگیز:  
حسین حسین شعار ماست، شهادت افتخار ماست - ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند و...

راستش از اینکه می‌دیدم بعد از سالهای سال مردم مستقبل رئیس جمهور، با سینه زدن و شعارهای دینی و انقلابی و بدون دست زدن و سوت زدن و رقصیدن به استقبال خادم خودشان آمدند خیلی خوشحال بودم من مدت‌ها بود که می‌خواستم شرائطی ایجاد شود که حاکمیت حزب ا... و صاحبان اصلی انقلاب و مدافعین واقعی نظام مجدداً به دست آنها افتد و احساس می‌کردم که به موفقیت‌هایی هم رسیده‌ام.

همانقدر که بالاخره به واسطه مناسبت‌هایی که در آن دخیل بودم مثل همین مجلس امروز عدۀ زیادی از مردم عزیز و زجر کشیده و داغ‌دیده دور هم جمع شدند و به رئیس جمهور و افکارش احترام می‌گذاشتند اصل مهم و موثر و قابل توجهی بود. و من امیدوار بودم که اینگونه مراسمات به اشکال مختلف و در زمان و مکان متنوع برگزار شود.

بین جمعیت حقیقتاً که پیشروی به سمت جایگاه امکان‌پذیر نبود. خیلی فشار سنگین بود. احساس خفگی به من دست می‌داد. سعی می‌کردم لبخند زنان و مهربانانه بدون اینکه به احدی بی‌احترامی بشود به جلو بروم. تا اینکه متوجه شدم یک عده از بچه‌های خوب سپاه و نیروی انتظامی با خواهش و تمنا مردم را از من دور می‌کردند. نگاهی از دور کردم و بایک قدم بزرگ به جایگاه رسیدم وقتی از پله‌ها بالا می‌رفتم دوباره متوسل به حضرت زینب علیها السلام شدم. و از ایشان خواستم یک قطره از مزایا و اثرات سخنرانی روز بعد از عاشورا در کوفه را به این حقیر عنایت کند. نفسی تازه کردم و به سمت میز مخصوص سخنرانی رفتم و در حالیکه به احساسات پاک مردم و



شعارهای دل‌انگیز و مهربانانه این عزیزان پاسخ می‌گفتم صحبت‌م را شروع کردم:  
بسم... الرحمن الرحيم و الحمد... رب العالمين و صلى... على محمد و آله الطيبين  
و الطاهرين.

سَيِّمًا بَقِيَّةً... فِي الْأَرْضِينَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي  
مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

امت شهید پرور و بزرگوار ایران. مردم خوب و خالص و با صفا، سلام علیکم و  
رحمة... صدای جواب سلام مردم همه‌م‌ای گم و نا آشنا در جمعیت کثیر داخل  
ورزشگاه ایجاد کرد و من هم ادامه دادم:

امروز که جسم و جان و وجود ناقابل من در مقابل شما ایستاده هیچ وجهی بر آن  
مترتب نیست الا عنایت خدا و اهل بیت و محبت شما مردم خوب و با وفا. آنچه که  
باید در ابتدای سخنانم بگویم ارادتم، محبت‌م، وفا و خلوص قلبم همگی متعلق به شما و  
به خاطر شما است. و من ذره‌ای پیشرفت بدون این پشتیبانی در زندگی خود  
نمی‌توانستم به دست آورم و هر آنچه هست همه از آن شما و متعلق به شما است.

سلام بر مردمی که به روایت تاریخ از اهالی صدر اسلام هم بهترند. سلام بر امتی  
که عشق و عرفان و جهاد و ادب و ارادت به خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول مکرم  
اسلام سرلوحه همه امور آنان است. ملتی که نجابت و معنویت، صبر و متانت، عشق و  
محبت را معنا کرده و به خادمان خود افتخار داد تا از رهگذر کسب مسئولیت بدانها  
خدمت کرده و توشه آخرت خود سازد.

و سلام بر شهداء و امام شهداء که وجودشان معنویت ملکوتی و نورانیتشان  
همواره پشتیبان و یاور ما و شما بوده است. و سلام به رهبر و مقتدای ما امام و رهبر  
حی و حاضر ما، نائب امام زمان ما و پیرو مرشد ما.

امروز چه کسی است که نداند ایران اسلامی و انقلاب آن یکپارچه حماسه قرون  
متمادی و بدعت روای احیای عدالت اجتماعی می‌باشد. کیست که نفهمد ایران  
مسلمان و انقلابی‌الگوی رشد اسلام خواهی و معنویت جهان بشریت است. و از همین  
روست که از لحظه وقوع انقلاب تا به کنون دشمنی دنیای استکبار و سرمایه‌دار

مشمول حال میهن و مردم عزیز ما بوده و قطعاً خواهد بود. به خصوص آنکه از این پس شاگرد کوچک امام و رهبری، یک نوکرانمه هدی یک خادم بی منت ملت مسلمان و مستضعفان جهان بنا دارد تا جان در بدنش باقی باشد از آرمانهای اسلام و انقلاب و معنویت دفاع کند و طبیعی است که دنیای امپریالیستی رودروی ما بیش از پیش بایستد. آنها به خیال آنکه نظام ما استحاله شده و آرمانگرایی و نیل به اهداف تبیین شده اسلام و امام و رهبری از بین رفته است خوشحال و بی‌باک و صبور به مقدسات و ارزشهای ما دست‌اندازی کردند. تهاجم نظامی و سپس تهاجم فرهنگی را با بیرحمانه‌ترین و وسیعترین و موثرترین اشکال به کشور و مردم ما تحمیل کردند. محاصره اقتصادی را سامان دادند و به آزار مردم از این راه مشغول شدند و شادمانه به خیال خام خود منتظر فروپاشی نظام ماندند.

اما زهی خیال باطل و دیدید که چگونه نظام تا به امروز پایدار ماند و به امید حق و لطف امام زمان (عج) پایدار خواهد ماند. گرچه ما با دنیا و به خصوص ملل متمدن و انسان جهان سردشمنی نداریم و همه آنها را هم‌نوع و برادر و خواهران خود می‌دانیم لکن از این پس ای مردم شریف، نیک بدانید که اجازه کوچکترین دست‌اندازی، تعرض، تهاجم در هر قالب و اندازه به دشمنان اسلام داده نخواهد شد. بلکه با آن تا سرحد جان مبارزه کرده و مقابله می‌نمائیم. ما انقلابمان را مفت و رایگان به دست نیاورده‌ایم که به راحتی شاهد از دست دادن آن باشیم و به این دلیل به ذره ذره آن حساس هستیم. این هشدار و عرض اولم.

و امانکنه دوم و آن چیزی که قلب مرا به درد آورده تنگی معیشت، فواصل طبقاتی، رانت خواری، فساد و تبعیض است. آن چیزی که مایه تنگی معاش شما شده صرفنظر از کوتاهی مسئولین فعلی و قبلی که بازراندوزی موجب دوری خود از شما شدند مراتب بسیاری می‌باشد که بر شمردن آن در این مجال کوتاه ممکن نیست لکن به نکاتی چند باید اشاره کنم.

اول، آنکه چرا بعد از سالها شعار و شعار و شعار هنوز حرکت معین و موثری در زمینه رشد درآمد غیرنفتی نداشته‌ایم، چرا کشاورزی، مغبون و منزویست. چرا

صنایع ما رشد لازم را نداشته است. ما صاحب حدود ۱۴ میلیون هکتار مرتع و همین اندازه جنگل هستیم ما صاحب بیش از پانصد و بیست میلیون هکتار زمینهای کشاورزی هستیم. ما صاحب ۱۴ درصد ذخائر گاز جهان هستیم. ۱۰ درصد ذخائر نفت دنیا در ایران واقع شده و حدود ۱۲ درصد صادرات نفت از آن ما است. و کوچکترین خللی از سوی ما در صادرات نفت و گاز باعث ایجاد تورم در دنیا و نابسامانی بسیاری خواهد بود. چرا ما از این مواهب برای امور زیربنائی استفاده نکردیم و فقط به شعار بسنده کردیم. اگر قرار بود ملت ما، عزیزان ما، مردم عزیز، شریف و نجیب ما هم مشکلات اقتصادی و معیشتی سخت و طاقت فرسا را تحمل کنند و هم هیچگونه پیشرفتی را در حد مقبول و معقول شاهد نباشند پس به چه دردی خواهد خورد.

پس چرا این مردم باید زجر بکشند و دم برنیاورند. بنابراین با اشاره به خدمات شایانی که اخلاف ما و بسیاری از مسئولین عزیز سابق بر این به شما و ملت و کشور عزیزمان داشته اند عرض می‌کنم که اولین برنامه اقتصادی دولت این حقیر بسیج کشاورزی است که طرح آن آماده اجرا است. و دومین آن بسیج صنایع که در دو سال اول ۴ سال آتی به انجام خواهد رسید و چنانچه طبق برنامه زمانبندی شده پیش برویم در ۲ سال باقی مانده به بسیج تجاری و بسیج ایرانگردی در قالب شئونات و اخلاقیات و ارزشهای والای اسلامی بدون آنکه ذره‌ای تعلل و تعدیل در ارزشهایمان بروز دهیم خواهیم پرداخت و من از همینجا از آحاد جوانان، کارشناسان، متخصصان سرمایه گذاران تقاضا می‌کنم که آماده همکاری با دولت منتخب خود باشند.

دومین موضوع مهم وجود فاصله طبقاتی و رانت خواری است چیزی که سالها علی‌رغم آنکه همه بزرگان نظام و توده مردم به آن اشاره کرده و خواستار برچیدن آن شده اند هنوز در حال ریشه دواندن است. و قلب آحاد ملت ما را جریحه دار کرده و باعث غم و اندوه این خادم کوچک می‌باشد.

لذا از این پس با همیاری تائید و پشتیبانی شما اولاً سعی می‌کنم تمام افراد رده بالا تا پائین حاضر در دولت که به هر نحوی از رانتها استفاده کرده اند را از گردونه دولت

حذف کنم. این امر نیازمند عزم ملت بوده و همیاری بی‌حدی را می‌طلبد. دوم آنکه با استفاده و گماردن عناصر نیک سیرت و امتحان پس داده و مولامنش از تعدد و انتخاب و استمرار حضور افراد لایبالی و خودبین و مال‌اندوز جلوگیری خواهیم کرد، و چنانچه باز هم به موردی از این دست بر بخوریم بلافاصله او را برکنار و با همکاری قوه قضائیه اموالش را مصادره و به جزای اعمالش خواهیم رساند. اما نکته اساسی در این معضل انباشت سرمایه در دست حداکثر ۲۰ درصد از اعضاء جامعه است که به جز عده‌ای معدود از آنها بسیاری از این افراد هیچ خدمتی به جامعه و اسلام و انقلاب و نظام نکرده‌اند و اگر ضربه‌ای نزده باشند حداکثر اینکه در اثر عدم برخورد مسئولین با آنها و بعضاً حتی تشویق شدن و دستخوش گرفتن به مال‌اندوزی و تقویت بنیه‌ها و پایه‌های خود پرداخته‌اند.

لذا ما به دنبال آن هستیم که با کسب ثروت مشروع و مبتنی بر همکاری عامه مردم سرمایه‌های این افراد را از تأثیرگذاری باز بداریم گرچه قصدمان این نیست که امنیت آنها را زیر سؤال ببریم یا بی‌دلیل اموالشان را مصادره کنیم اما حداقل آنکه اولاً جلوی انباشت بیشتر سرمایه‌شان را سد کنیم ثانیاً تأثیر آن را در اقتصاد و بازار و اجتماع و حتی فرهنگ و سیاست بی‌اثر کنیم. این حرکت که خودکاری سخت و طاقت‌فرسا است، دارای مکانیزمی خواهد بود که تدریجاً به وقوع خواهد پیوست و به دلیل ماهیت موضوع از طرح آن همانند برنامه‌های دیگر خودداری خواهد شد تا تأثیر سوئی بر جامعه اقتصادی کشور و مراودات ما با خارج از مرزها نگذارد.

اما باید این موضوع را عرض کنم. که آقایان یا مسئولینی که به هر نحوی خود و خانواده‌شان با تکیه به نظام اقتصادی و با استفاده از رانت‌ها فعالیت گسترده دارند سریع و بی‌معطلی کنار بکشند والا مطمئن باشند که لحظه‌ای در افشای آنها به عنوان قدم اول بدون کوچکترین ملاحظه‌ای تردید نخواهم کرد. اگر کسی نداند بسیاری از شما می‌دانید که من اهل تعارف و بلوف نیستم و چنانچه تا چند صباح آینده این افراد خود کنار نکشند من آنها را با قاطعیت کنار خواهم زد و اما نقطه آخر این جلسه که اهمیت به سزائی داشته و عدم توجه به آن باعث نابودی جامعه و نظام خواهد شد

موضوع زجر آور و دردناک فساد است.

گرچه همه ما به درستی معتقدیم که فساد موجود محصول تهاجم گسترده فرهنگی دنیای غربی و استکبار است. دنیائی که خود به دلیل غرق شدن عمیق در فساد و تباهی هم اکنون به دنبال راهکاری برای جلوگیری از پیشرفت آن و مقابله موثر با اثرات عبرت آموز و نکبت بار آن در جامعه غربیها و پیروان آنها است.

رجوع به معنویت و اقبال به کلیساها و تقویت این روند به همراه تکثیر فعالیت مسلمانان و ازدیاد تازه مسلمانان و بسیاری از دیگر امور مثل برنامه های تحکیم خانواده و مبارزه با جنایت و سرقت و دیگر مصادیق فساد از جمله اقدامات مدیران جوامع مشمول فساد در اقصی نقاط دنیا است که مورد توجه عامه مردم آن سامان هم قرار گرفته اما آیا همه اشکالات موجود در این مبحث به همین دلیل است؟ و اگر چنین باشد آیا استحالة ما در آن و غرق شدن در مفاسد مختلف درست و تنها راه ممکن و گریزناپذیر بوده است.

مگر انواع و اقسام تهاجم های گوناگون و تجربه شده و تجربه نشده دشمنان توانست ما را از پا در آورده که این مبحث علی رغم اقرارمان به عظمت خطر آن بتواند منکوبمان سازد.

چرا ما در جنگ هشت ساله خود با تمام دنیای استبداد ذره ای از موضع عقب نشستیم اما در این مقوله دچار ضعف و نقصان و انزوا و پذیرش خطر شده ایم. آن عرصه جنگ که جانمان را و دینمان را و ناموسمان و تمامیت ارضی را هدف گرفته بود و سرمایه های انسانی و معنوی و مادی بسیاری را به خود معطوف و از جامعه گرفت نتوانست ما را منفعل کند اما چگونه است که در چارچوب تهاجم فرهنگی شاهد تخریب جامعه هستیم و دم بر نمی آوریم من معتقدم علی رغم واقعیت های موجود در بطن و توده جامعه که تقصیر بزرگی در عدم مبارزه با فساد بر گردن آنها است کوتاهی و عدم ژرف نگری و سطحی برخورد کردن و ترس از عکس العمل بین المللی که خود جزئی از مقوله تهاجم فرهنگی می باشد توسط مسئولین از عمده ترین دلایل ضعف و سقوط به دامن مفاسد است.

چرا آن زمانیکه هنوز حال و هوای برادری و مودت و روح انقلابی و اسلامی در میان مردم ما بوده و فساد ریشه‌ای نشده بود هیچ برخوردی صورت نگرفت و مفسد در نطفه خفه نشد و موضع نظام در این جهت عملی نگشت.

اگر بگویند که نمی‌دانستیم و نفهمیدیم که پس وای بر آنان. و اگر می‌دانستند و کوتاهی کردند که اف بر آنها باد. ما همه ابزارهای تبلیغی، سیاسی و معنوی و مادی را در اختیار داشتیم. از مدارس و مهدها و دانشگاهها و مراکز آموزش عالی گرفته تا مراکز آموزشی و مساجد و محافل و هیئات و تالارها و کتابخانه‌ها و فرهنگ سراها و هزاران مرکز مشابه از جمله محل‌هایی بود که با بی‌توجهی ما نه تنها مرکز مبارزه با مفسد نشدند بلکه در بعضی از موارد خود منشاء ایجاد و دامن زدن بدان گشتند. اینها و بسیاری از دردهای مشابه و موجود قلب هر مومن مسلمانی را به درد آورده و دیر نیست که اگر وضع بر همین منوال پیش برود دیگر زنده‌های ما در طول روز هم نتوانند بیرون بیایند و ناموس اسلام به خطر افتد.

من ناچارم اعلام کنم که در این مبحث گرچه هیچ تمایلی به خشونت ندارم اما اگر در مرحله اول در طرح جامع مقابله با مفسد که محصول برخورد های فرهنگی و ریشه‌ای و عطوفتی است موفقیت مناسبی حاصل نشود قطعاً با قوه قهریه و به خصوص با شناسائی مراکز و افرادی که به طور متشکل و با برنامه و در قالب ضدیت با نظام مخصوصاً در چارچوب همراهی با برنامه‌های دنیای استکباری و صهیونیستی فعالیت می‌کنند رفتار خواهیم کرد و من غیرت و همیت و دید وسیع و تحلیل عمیق و حضور به موقع آحاد ملت شریف ایران را به مدد می‌طلبم.

لازم می‌بینم در این خصوص موضوعی را متذکر شوم که هیچگونه تعرض خارج از قانون و مخصوصاً در جهت نقض مفاد فرمان ۸ ماده‌ای امام امت (ره) و رهبر انقلاب و عرف و مصلحت قابل قبول و پذیرش نیست و عمده اقدامات ما طبق برنامه‌ای که قطعاً مصوب خواهد شد با تقویت فعالیت‌های عوامل قانونی مربوطه و در صورت نیاز استفاده متشکل و منضبط از نیروهای بسیجی صورت خواهد گرفت.

بنابراین برخوردهای سلیقه‌ای، عقده‌گشائی‌های بی‌قاعده و اقدامات غیرقانونی و

خارج از چارچوب نیز مقبول و قابل قبول نبوده و با آن برخورد جدّی خواهد شد چرا که دور نیست دشمن قَدّار به اسم نظام اسلامی و در جهت سوء استفاده از عزم نظام برای مبارزه با مفسد به اقدامات ایذائی و تخریب‌گرانه و خشونت‌آمیز دست بزنند و وجهه ما را تخریب نماید.

اما ملت مسلمان و انقلابی ایران!!، امکان ندارد سخن از مفسد و مظاهر آن بشود اما بحث خانمانسوز اعتیاد و قاچاق مواد مخدر صورت نگیرد. من خطر یک روز مواد مخدر را بیش از تمام ضایعات دوران دفاع مقدس می‌بینم.

این هم از جمله مصادیقی است که بارها و بارها شاید هزاران بار در خصوص حذف و برخورد با آن سخنرانی‌های غرّاشده و مبالغه‌نجومی هزینه گردیده است.

من بدون مقدمه و موخره و با کسب اجازه از محضر فرماندهی کل قوا به عزیزان بسیج اعلام آماده باش می‌نمایم که ظرف ۳ ماه آینده طرحی را پس از تصویب مجلس و مقام‌عظمای ولایت به عنوان فرماندهی کل نیروهای مسلح به اجرا خواهیم گذاشت که مسئله مواد مخدر ریشه‌ای حل شود. تمام نیروهای اطلاعاتی، امنیتی، انتظامی، نظامی و سیاسی و فرهنگی مسئولند در این رابطه به طور صددرصد در زمان مقتضی آماده باشند و همانند دوران دفاع مقدس به خروش برخیزند که موضوع مبارزه با این معضل از حد حرف و شعار و قانون و لایحه و برنامه گذشته و باید عمل کرد و من مصمم هستم به قیمت جانم و به پشتیبانی مردم و یادگاران دفاع مقدس و به خصوص بسیج مستضعفین به دایره ارزیابی ذهن شما بیایم تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.







## فصل

پس از اتمام سخنرانی احساس می‌کردم به شدت برافروخته شده‌ام و عطش داشتم. تمام نگرانی من این بود که مبادا مواضع من به عنوان شعار تلقی شود و من مایل بودم به عنوان نیروئی عملگرا معرفی شوم و واقعیت هم همین بود.

فقط خدا بود که می‌دانست در دل من چه غوغائی برای نیل به مقصود از طریق عمل بدانچه درست می‌پنداشتم وجود داشت البته این معضل ناشی از فقدان نهادینگی در اعمال قدرت مشروع بود بدین معنا که معمولاً این فرد بود که چارچوب و میزان و چگونگی استفاده از قدرت را معین می‌کرد نه اینکه فرد موظف به انجام وظیفه در حدود استاندارد و قانون موجود که منبعث از افکار نخبگان و مهمور به تأیید ملت است باشد و این شکاف به ظاهر ساده که روال مشخصی را در این روند به وجود نیاورده بود خود دلیلی بر انفکاک بین افکار و اعمال و مواضع با اقبال عامه مردم بدان بود و من هم بدون آنکه خود را تافته جدا بافته از این اصل بدانم ناخواسته مشمول آن شدم.

از میان جمعیت مهربان و پراز احساس و شور و عاطفه به آرامی بیرون آمدم. ترجیح دادم چند قدمی با مردم پیاده حرکت کنم و به ابراز احساسات پاک آنها جواب بدهم و توجه کنم.

در میان جمعیت همینطور که دست به دست مردم به جلو می‌رفتم یکی از مادران

شهادت‌گذشت زمان و درد فراق چهره‌اش را پراز چروک‌های متعدد و خطوط پیری کرده بود نزد من آمد و نامه‌ای را به دستم داد و بدون تأمل توضیح داد:

- که عزیزم پسرم فکر نکنی که برای خودم چیزی خواسته‌ام نه، من شما را عین پسر خودم می‌دانم و اگر او را سالها پیش از دست دادم و وجود شما غم فراق او را در باورم اندک و حقیر کرده است پس راهرو شهدا و امام و رهبری باقی بمان و فریب دنیا را نخور.

صحبت که به اینجا رسید اطرافیان علی‌الظاهر منتظر برخورد تند من بودند. این را از صورتهای متعجب آنها که مدام نگاهشان را بین من و آن مادر بزرگوار شهید جولان می‌دادند می‌شد فهمید. اما غافل از اینکه من از سخنان آن مادر دلم لرزید، وجودم تکان خورد و به همین دلیل برای ادای تشکر خم شدم و چادرش را بوسیدم و او هم مهربانانه سرم را نوازش کرد. به او گفتم مادر:

- به پهلوی شکسته فاطمه اطهر خدا مرا نبخشد اگر باعث ناراحتی و نارضایتی شما و امثال شما و این مردم شوم مرا دعا کن که راهرو صالحی برای فرزند شهیدتان باشم و آمرزیده نشوم اگر ذره‌ای از مسیر حق و صراط مستقیم و راه نورانی امام و شهدا و رهبری خارج کردم.

در حالیکه اشک سراسر حجم چشمانم را پوشانده بود سرعت گرفته و خود را به داخل اتومبیل پرتاب کردم. راننده بزرگوار هم فهمید که حال خوشی ندارم و بلافاصله حرکت کرد و از جمعیت دور شد.

ساعت حدود ۱۲ ظهر بود. هوا وضع مطلوبی نداشت و نمی‌دانستم به چه دلیل دلم پراز غصه و اندوه شده بود. فکر اینکه به دلیل اشتباه از شمول عنایت خدا و اهل بیت خارج شوم یا نتوانم به برنامه‌ها و وعده‌هایم عمل کنم مرا آزار می‌داد. نوعی عذاب وجدان قبل از بروز خطا که معمولاً در نهاد من بروز می‌کرد. چون عادت داشتم همیشه مدتی طولانی از آینده را ببینم و علاوه بر وجوه مثبت نکات منفی را هم به نظر آورم و برای نیل به مقصود مورد نظر راهکاری پیدا کنم.

ساعت ۲ بعد از ظهر قرار ملاقات با ولایت امر را داشتم و بنابراین چند ساعتی

وقت اضافه روی دستم مانده بود. هر چند که می دانستم در خانه یا محل کار یا در ستاد انتخاباتی ام و یا هر جای دیگر دوستان و نزدیکان بی صبرانه حضورم را انتظار می کشیدند یکباره و از ترس آنکه مبادا در طول ایام آتی وقت مناسبی به دست نیآورم به راننده گفتم:

- حاجی به سمت بهشت زهرا حرکت کن.

در طول مسیر توانستم دقایقی را بخوابم و وقتی چشمانم را باز کردم نزدیک بهشت زهرا بودیم و من گنبد عشاق، حرم مطهر امام را می دیدم.

ابتدا قصد داشتم به حرم امام بروم اما ترجیح دادم که روح معنوی حاکم بر وجودم را در خلوت میان قبور شهداء حفظ کنم به همین جهت از راننده خواستم که به مزار شهداء برود. داخل پارکینگ به او گفتم که یک ساعت دیگر در همین مکان منتظرم باشد احساس کردم که نمی خواهد ترکم کند و مایل است در کنارم باشد. اما نیاز به تنهایی و نیایش و تجدید عهد و خاطرات با دوستانم مانع اجابت خواسته ایشان شد. آرام و محزون به میان انبوه قبور دوستان و همزمانم رفتم.

اشک مجال نمی داد. نگاه به عکسها و اسامی هر یک حجم توان گیری از خاطرات تلخ و شیرین ایام جهاد را بیادم می آورد. به قبر شهید عسگر رسیدم. عزیزی که تا روز شهادتش همانند پدر از من که در آن دوران رزمنده کم سن و سالی بودم حمایت و پذیرائی می کرد. ناخواسته روی قبر او پاهایم سست شدند و نشستم.

ذهنم بدون هدایت خاص مرا به آن ایام می برد و من هم عمداً مانع آن نمی شدم. باد خفیفی که به نسیم می مانست می وزید و پرچم های سه رنگ منقوش به آرم جمهوری اسلامی را به حرکت زیبایی وا می داشت.

بیاد آوردم که اولین روز حضورم در جبهه با او آشنا شدم. من آن روز را با توجه به زجر و مشقات فراوانی که برای جلب رضایت پدر و مادرم و سپس مسئولین سپاه متحمل شده بودم دقیق به خاطر داشتم.

برگه تقسیم که نشانگر واحد خدمتی هر فرد بود داخل زمین صبحگاه پادگان دو کوهه به دستم داده شد. واحد مورد نظر من قسمت تعاون و تخلیه شهدا بود که ظاهراً

به دلیل صغر سن و کوچکی جثه مرا بدان بخش ارجاع داده بودند از آن جا که محیط برایم آشنا نبود، پُرسان پُرسان به سمت تعاون لشکر ۲۷ به راه افتادم و در قسمت کارگزینی برای اولین بار شهید عسگر را دیدم.

او با مهربانی خاص مرا پذیرائی کرد و کنارش نشاند معلوم بود که هر چند صحنه‌های مشابه زیاد دیده اما کم سن و سالی من برایش ایجاد تعجب کرده بود چائی را که روبرویم گذاشت خیلی صمیمی اما جدی و پراز تمناگفت:

- که آقای عزیز چه جوری از هفت خوان رستم گذشتی و به اینجا رسیدی. فکر نمی‌کنم سیزده سال بیشتر داشته باشی بیا و برایم تعریف کن چطوری به جبهه آمدی. از خانه که فرار نکردی؟

من چون واقعاً مشکلات زیادی را تجربه کرده بودم و به انواع راهها متوسل شدم تا از تهران اعزام بگیرم ابتدا ترسیدم طرح مسائل باعث بازگرداندنم به شهر شود اما چهره سوخته و عاطفی و مهربانش وادارم کرد که بدون معطلی ماجرا را تعریف کنم به ایشان گفتم:

- وقتی که بعد از مدتها توضیح و تشریح و التماس پدرم راضی شد که کتباً اجازه رفتنم به جبهه را بدهد مجبور بودم که سنم را هم بزرگ کنم. لذا خیلی ناشیانه کپی شناسنامه‌ام را دستکاری کردم و سنم را حدود ۶ سال بزرگ کردم روزی که مدارک لازم را به همراه رضایتنامه به سپاه می‌بردم بیاد آوردم که سن جعلی و ساختگی من هیچ تناسبی با هیکل و جثه‌ام نداشت. لذا با زحمت بسیار دو دست شلوار و اورکت نظامی و یک جفت کفش پوتین که چند شماره بزرگتر از پایم بود تهیه کردم و لباسها را روی هم پوشیدم و برای کیپ شدن کفش به پاهایم به نجاری محل مراجعه کردم و به این بهانه که برای بازی تئاتر یک جفت نئوپان به اندازه کف پوتین لازم دارم موفق شدم با جاسازی نئوپان‌ها که به دقت بریده شده بود در داخل پوتین‌ها هم قدم را بلندتر کنم و هم پوتین را به اندازه پاهایم درآوردم و در حالیکه با شناسنامه جعلی، هیکل جعلی، و دلی صادق و عاری از جعل و تزویر ذکر می‌گفتم به سپاه رفتنم و ثبت نام کردم. اینکه اصلاً آن روز کسی متوجه موضوع نشد را به فال نیک و به واسطه قرائت آیه

و جعلنا فرض کردم و نامهٔ اعزام را برای یک هفته بعد دریافت کردم. روز اعزام که رسید بسیاری از دوستان و اهل خانواده و بچه‌های بسیج محل برای بدرقه‌ام به محل اعزام سراسری آمدند. جمعیت زیادی در حال بدرقه یا اعزام به جبهه بود. در حالیکه لحظه به لحظه به ساعت اعزام نزدیک می‌شدیم تصمیم گرفتیم به مسئول پرسنلی مراجعه کنیم و روند کار را جویا شوم. اما همینکه ارزیاب مربوطه مرا دید فوراً اعلام کرد که متوجه جعل شناسنامه‌ام شده و من نمی‌توانم اعزام شوم. دنیا روی سرم خراب شده بود حاضر بودم خودم را از بلندی پرتاب کنم. اما جلوی رفتنم به جبهه گرفته نشود. خیلی سریع همهٔ اتفاقات را مرور کردم و فوراً تصمیم گرفتم که از همهٔ توانم استفاده کنم نذر کردم اگر حضرت زهراکمکم کند تا آخر عمر نوکری خاندانش را بنمایم.

به سمت اتوبوسهای پارک شده در کنار خیابان حرکت کردم سمت راست اتوبوسها جوی آب بود و بدون فاصله پشت به پشت هم پارک کرده بودند و جلو و سمت چپ آن نیز مملو از جمعیت بود. خیلی فرزند زرننگ رفتنم زیر چرخ اتوبوس اول دراز کشیدم و کمر بندم را به میلهٔ عرضی بین دو چرخ جلو گره زدم و یکسر آن را به دستم بستم.

چند لحظه‌ای طول کشید که جمعیت متوجه من شدند و هر چه تلاش کردند که مرا از آن وضع خارج کنند نتوانستند دست آخر با وساطت پدرم و دوستان و دیگر رزمندگان اعزامی رضایت مسئول مربوطه را جلب و بیچاره مجبور شد که فرم اعزام مرا هم امضاء کند و به دستم بدهد اما موظف شدم فقط در محیطهای پشتیبانی حضور یابم در غیر این صورت بلافاصله باید برمی‌گشتم.

ماجرای که به اینجا رسید شهید عسگر شروع کرد به خندیدن و با صدای بلند و به شوخی گفت:

که به این ترتیب هوش و ذکاوتی که تو داری قاعدتاً باید به گردان تخریب می‌رفتی نه واحد تعاون و به این شکل آشنایی ما شروع شد.

اما با تأسف چندسالی بیشتر نگذشت که در عملیات نصر ۷ در ارتفاعات دوپازا به

درجه رفیع شهادت نائل شده و روح بلند و ملکوتی‌اش را به سرای لایتناهی و معنوی  
گره زد. با انگشت سیابه چند بار به سنگ قبرش کوبیدم با اشک صدایش کردم:  
حمید جان، حمید: منم رضا، کوچک شما. اگر صدایم را می‌شنوی جوابم بده.  
و با دل شکسته در حالی که ذهنم جسم نازنین و رشیدش را زیر خروارها خاک  
همچنان خندان و متبسم تصور می‌کرد فاتحه‌ای خواندم و بلند شدم و به سمت قبور  
شهدای دوست و آشنا و در نهایت قبر مطهر برادرم رفتم و با همه عهد مجدد بسته و  
میثاقم را تازه کردم و به راه افتادم.



## فصل

نزدیکیهای بیت رهبری بودیم که تصمیم گرفتیم مروری به صحبت‌های تنظیم شده‌ام در محضر ایشان بکنم. قبل از حرکتیم به سمت بهشت زهرا در شب آن روز به دلم افتاده بود که وقت ملاقات را تغییر بدهم و به زمانی موکول کنم که بتوانم حال معنوی بهتری به دست آورم اما حضورم در مزار شهدا حال خوب و عجیبی فراهم کرده بود که کمتر می‌توانستم صاحب این‌گونه حال و روز خوشی بشوم و از این بابت خدا را شکر کردم. افکارم را متمرکز کرده و چند بار محورهای صحبتیم را برشمردم.

من هر چند مایل بودم که زمان طولانی در خدمت مرجع و مراد و مرشدم باشم اما خوب می‌دانستم که صحبت طولانی وجود نازنین ایشان را دچار خستگی و یا ضعف جسمی خواهد ساخت بنابراین اهتمام داشتم که صحبتها مفید و خلاصه و کوتاه باشد. هنگامی که به درب ورودی رسیدم چند لحظه‌ای معطلمان کردند که روال را طی کنند بیچاره راننده که لجش درآمده بود و من خنده‌ام گرفت و گفتم:

- عزیزم چرا ناراحتی حفاظت از رهبرمان از اوجب واجبات است.

لازم نیست حرص بخوری. صبر کن فقط کمی صبر، در همین لحظه مأمور مربوطه خم شد و داخل ماشین رانگاه کرد و فوری مرا شناخته با عذرخواهی عقب رفت و در حالیکه به طرف اتاقک نگهبانی می‌دوید به نگهبان دستور داد درب را باز کنند و دیدم تلفن را برداشت که خبر ورود ما را بدهد آنها تعجب کرده بودند که چرا از درب عادی

که همه مراجعین از آن عبور می کردند آمده ایم.

محیط و فضای معنوی آن جا برایم آشنا بود و جذابیت منحصر به فردی داشت. از ماشین که پیاده شدم وارد محوطه اندرونی یا حیاط اصلی منزل آقا شده بودیم. هنوز پله اول را بالا نرفته بودم که وجود نورانی آقا را مقابلم بالای پله آخر دیدم. عرق سردی روی پیشانی ام نشست. اصلاً به تصورم هم خطور نمی کرد که مرادم اینگونه رنج و مشقت را به جان بخرد و با آن سن و سال کهولت و ناراحتی های جسمی و بزرگی و سیادت به استقبالم بیایند.

قلبم تند تند می زد. ترس نبود، حیا بود. و من هم مایل بودم این حال باقی بماند همانند کسی که در طول زندگی طی سالهای سال آرزویی معنوی داشته باشد و یکباره آرزویش برآورده شود بهت زده بودم.

نمی خواستم که عادی جلوه کنم. دوست داشتم حیا و احترام و کوچکی ام را در میان همه چشمهای نظاره گر در مقابل رهبرم، ولی و مرجع بروز دهم و خط بطلانی بر همه ادعاهای پوچ رسانه های دروغین دنیا و بعضی از نان به نرخ روز خورهای داخلی مبنی بر اینکه من می خواهم خطی جدید و مستقل را حاکم کنم بکشم. ای کاش دوربینی این لحظه ها را ثبت می کرد.

پله دوم را که طی کردم آرام آرام خم شدم و به راهم ادامه دادم. دستم را روی سینه گذاشتم و با صدای بلند اما متین گفتم السلام علیک یا سلاله الزهرا، یا نایب الامام العصر، السلام علیکم و رحمة... و ایشان با مهربانی دست به سینه گذاشتند و هنگامیکه رود روی ایشان رسیدم مرا آرام در آغوش گرفت و پیشانی ام را بوسید و همینکه آمدم دستشان را ببوسم خیلی سریع دستهای مبارک را عقب کشیدند و با دست دیگر سرم را نوازش کردند و سپس کنار کشیده و تعارف کردند که داخل بروم. ایستادم تا حضرتشان جلوتر راه بیفتند و من هم پشت سر مبارک راه افتادم و داخل اتاق اندرونی شدم.

اتاقی که علاوه بر عکس امام علیه السلام عسکهای از اجساد مطهر شهدا و بعضی از مراجع و علمای بنام را بروی در و دیوار آن می شد دید.



بوی عطر ناب و شامه‌نوار در فضا پیچیده بود. حالی داشتم که ترسیم آن حقیقتاً غیرممکن است و وقتی به خود آمدم که لحظاتی از نشستن ایشان و من در کنار هم گذشته بود.

آقا احوالپرسی کردند و از حال و روز من و خانواده پرس و جو کردند. من از سیره متواضعانه و پیامبرگونه ایشان اطلاع داشتم. از مراودات بی تبلیغ آقا با عامه مردم به خصوص خانواده شهدا و ارتباط مداوم با مستضعفین و صاحبان اصلی انقلاب و نظام و فعالیت‌های بزرگی که کرده بودند خبردار بودم.

سالها پیش خانواده‌ام میزبان ایشان بودند و در منزلمان وجود مطهرشان را تجربه کرده بودیم.

مواضع آقا هم به خصوص در آن ایام مؤید خوشحالی ایشان از پیروزی من در انتخابات بود و حالا هم که نوع برخوردشان مشخص می‌کرد که واقعاً مرا مورد تفقد ویژه و خاص خودشان قرار داده بودند.

داخل اتاق غیر از من و ایشان هیچکس نبود شاید خودشان خواسته بودند که جلسه اول ما خصوصی و دو نفره باشد. من هم همین تمایل را داشتم. ساکت ماندم تا ایشان اجازه فرمایند و همینطور هم شد.

آقا شروع کردند به صحبت و کلمات نشاط‌انگیزی را از وضع موجود و رضایتشان و پشتیبانی محکم از برنامه‌های من به زبان جاری ساختند. حضرتشان تمام اتفاقات این دوره را همانند ایام بعد از انقلاب جزو عنایات الهی تقسیم بندی کردند و از من خواستند که هیچ‌گاه از یاد خدا و اهل بیت رسول اکرم و خدمت مردم محروم و زجر کشیده غافل نشوم. در لابلای صحبت‌های نگرانی عمیق ایشان را از وضع بد اقتصادی مردم درک می‌کردم اولویت اول رهنمودهای آقا توصیه به اقدام فوری برای رفع تنگنای اقتصادی بود.

در خلال فرمایشات گرانقدرشان که در آن لحظه مجبور شدم آنها را یادداشت کنم متوجه شدم که سخنرانی صبح آن روز را استماع فرموده‌اند و به همین دلیل ضمن تأیید آنها به من توصیه کردند که علاوه بر برخورد با معضلات یاد شده باید قواعدی را

جاری کنیم که جایگزینی مناسب برای ایجاد فضای معنوی و مثبت و امیدبخش باشد. و با حذف الگوهای فاسد و مسئله‌ساز الگوهای مناسب و قرآنی و اهل‌بیتی را منطبق با معیار حکومت رسول... و علی علیه السلام جایگزین سازیم. عبرت‌آموزی از تاریخ و با استفاده از آن تنظیم تعامل مناسب و خادمانه رئیس‌جمهور و دولتمردان با مردم از دیگر دستورات حضرت ایشان بود و تأکید به سزائی بر انتخاب یاران صدیق همراه و خدوم داشتند که معیارهای مناسبی در این رابطه ارائه فرمودند.

در بحث روابط خارجی و دیپلماسی فرمایشات گرانبھائی داشتند که اشراف آقا به اصول دیپلماسی و روابط بین‌الملل را آشکار می‌ساخت و اساس آن بر حمایت از مسلمانان سراسر جهان و مبارزه با زورگویی به خصوص مقاومت سرسختانه در برابر استبداد استکبار و دخالت در امور داخلی و گرفتاریهای ایجاد شده توسط لابی‌های صهیونیست و اصول ترسیم شده توسط حضرت امام (ره) استوار بود.

حضرت آقا به تأکید مرا و دولتمردان را به ساده زیستی، دوری از تجمل، توکل و صبر و نماز و قرائت قرآن و تدبر در آیات آن و به خصوص نماز شب و ادعیه ذاکیه و شهادت و شجاعت و عشق به آزادی و شهادت دعوت فرمودند و طریق نیل به مقصود مطلوب که همانا رضایت الهی است را در طی نمودن همین مسیر دانستند.

اعتقادشان در امور اجرائی بر آن بود که روش استفاده از منابع به دلیل عدم شناخت کافی از آن درست نبوده و دلیل معضلات موجود اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و به خصوص بیکاری و فساد را در این موضوع مستتر دانسته و دولت را به حل و چاره اندیشی آن فراخواندند. مجموعاً حدود یک ساعت فرمایشات خود را مطرح و نهایتاً جمع‌بندی کرده و برایم دعا فرمودند.

من که سراپا گوش و با دقت سخنان ایشان را استماع می‌کردم ضمن اعلام بیعت مجدد با آقا و تأکید بر اجرای منویات حضرتشان تقاضا کردم که اجازه فرمایند ایام ملاقات حقیر با آقا به سرعت تجدید شود و از این رهگذر بتوانم کسب فیوضات معنوی کنم.

به آقا عرض کردم که می‌دانم در طول ایام آینده که کارم را رسماً شروع خواهم کرد.

ناملایمات و گرفتاریها و مشکلات و معضلات اگر چنانچه نتوانم به طور مرتب از حضورشان مستفیض شوم کمرم را خواهد شکست. و به همین جهت تمایل شدید داشتم که زود به زود زیارتشان کنم و آهنگ مردانه کوه استقامت و جودشان را تحصیل کرده و بیاموزم و زمزمه کنم.

صحبت به اینجا رسید که حضرت آقا تفقد فرمودند و به رئیس دفترشان، توصیه کردند تنظیم جلسه هفتگی بشود و در کنار آن هم هر زمان که موضوع خاصی پیش آید و یا ایام و مناسبتی منعقد شد مذاکره و جلسه ای حضوری و خصوصی برنامه ریزی گردد.

پس از حصول اطمینانم از این امر ادامه دادم:

- آقا استحضار دارند که اولویت برنامه های من اول اقتصادی و دوم فرهنگی است. اعتقاد دارم که این دو بعد اصلی ترین و جامع ترین مقولات حال حاضر نظام است که قبل از اصلاح دقیق آن رشد اساسی و مناسب امکان پذیر نیست.

اما نکته مهم در این است که آیا باز هم می خواهیم با استفاده از ایجاد تورم و تنگ تر نمودن معاش و فشار آوردن برگردۀ مردم و بالا بردن هزینه ها و محدود کردن درآمدها و این طور موارد دست به ترمیم اقتصادی بزنیم، قطعاً نه. چون به شدت اعتقاد دارم علی رغم آنکه موضوع توجه به نگهداری منابع برای تکافوی نسل آینده از اهمیت به سزائی برخوردار است لکن چرا باید نسل موجود انقلاب و نگهدارنده نظام و جان داده در جنگ و محرومیت کشیده و دور از رفاه و دارای تجربه سیاه دوران ستمشاهی از مواهب الهی و نعمات مرتبط با تعادل در معیشت محروم بماند.

و چه تضمینی است که با فدا کردن این نسل در برابر انبوه مشکلات ریز و درشت و شرمنده نمودن آنان در مقابل خانواده و اقوام و اینگونه معضلات می توانیم برای نسل آتی کاری کنیم؟ از این جهت اعتقاد راسخ دارم که ترمیم اقتصادی در کنار بهبود همزمان اقتصاد حداقل در واحد خانواده امکان پذیر و بلکه واجب و سهل الوصول است لاقلاً تزریق مسکن های متعدد و با زمانبندی مناسب که قابل دسترسی است.

اساساً ما چرا به دنبال اصلاحات اقتصادی به بهای از دست رفتن منابع انسانی

انقلاب باشیم.

خدا می‌داند چه زجرهائی را محرومترین و عزیزترین مردم ما تحمل کردند و خدا نیامرزد عاملان این معضل را که باعث بریدن عده‌ای از مردم خوب از کشتی انقلاب و حتی غرق شدن آنان شدند. همچنین در مباحث فرهنگی که ایجاد امنیت هم از دیدگاه من جزء همین مقوله است نیز نیازمند توجه فوریست آنچه که من برداشت می‌کنم این است که نظام به شدت در حال استحاله است. این مشکل حتی در میان انقلابیون مسلمان و زندان دیده و جنگ رفته هم بروز کرده و چالشی است که موجودیت ما را به سخره گرفته و به مجادله می‌طلبد. مشکل فقط از دیاد و گسترش فساد عیان نیست.

ما از ریشه در حال ضربه خوردن هستیم کتاب و کتابخوانی، فیلم و موسیقی، تئاتر و نمایش، آموزش و پرورش، آموزش عالی، حوزه‌های تحقیقاتی، مجادلات علمی و فرهنگی و هنری، و بسیاری از این امور رگه‌های بلند و کوتاه از استحاله عمیق یا سطحی را در خود پذیرفته‌اند. فرهنگ نماز در حال تضعیف و به جای آن سطحی‌نگری و مصرف‌گرایی و نفاق جایگزین می‌شود.

فرهنگ قرآن و جهاد و شهادت و ایثار نیز در حال واگذاری جای خود به فرهنگ سالوسی و دوگانگی، ترس و جبونی و ذلت می‌باشد. اعتیاد و فساد از مصادیق بارز ضعف فرهنگی است که البته بخشی از آن مرتبط با معضل اقتصادی و بیکاری ناشی از آن است اما عمده این مقوله ارتباطی غیر از مبحث اقتصادی دارد. چراکه اگر فقر عامل فساد بود پس چرا بسیاری از پولدارها و متمولین مسئله‌دار و فاسد الاحوالند؟ بنابراین باید ریشه فساد و اعتیاد و بیکاری را در جاهای دیگر جستجو کرد.

من در پی حل این معضلاتم و اعتقاد دارم چنانچه همه عوامل معنوی همراه حمایت جدی جنابعالی محقق گردد موفقیت در زمانی نزدیک قابل دسترسی و سهل الوصول است.

در این وقت به یکباره متوجه وضع جسمی آقا شدم.

ایشان سعی می‌کردند که ضمن آنکه دردها و خستگی خودشان را برویم نیاورند

صحبتهای مرا دقیق گوش کنند لذا لازم دیدم سخن کوتاه کنم هرچند که وقت نماز هم نزدیک بود.

به همین جهت حضورشان عرض کردم که آقا:

- این اهم مسائل بوددیگر مواضع را هم به اختصار در دیگر جلسات خواهم گفت تا اولاً شفاهی دستور مساعد و تائیدیه جنابعالی را بگیرم و سپس کتباً طرحها و برنامهها را جهت تصویب نهائی حضورتان ارسال دارم. اگر اجازه بفرمائید جلسه را تمام کنیم.

ایشان هم اجازه فرمودند و قبل از جدا شدن عکاس بیت به داخل اتاق آمد و عکسهایی از جلسه دو نفره حقیر با مقام عظمای ولایت تهیه نمود تا در اختیار جراید و اخبار داخلی و خارجی قرار دهد و مقرر شد صورتجلسه توسط خود من تهیه و مطالب غیر سرّی برای درج در رسانهها در اختیار بیت رهبری و روابط عمومی ریاست جمهوری قرار بگیرد.

این جلسه روح مرا تازه کرد و غبار اندوه از دلم زدود. با امید و آرزوئی مضاعف دستان مبارک رهبرم را بوسیدم و منزل نورانشان را ترک کردم. داخل ماشین که بودم و در حالیکه مقدار زیادی از منزل آقا دور شده بودیم به شدت پشیمان شدم که چرا نماز مغرب و عشاء را در محضرشان نخواندم، هر چند که تصمیم به بازگشت داشتم اما ترافیک سنگین مانع شد و ناچار به یکی از مساجد مسیر رفتیم تا نماز بخوانیم.





## فصل

پس از اتمام مراسم تنفیذ حکم یکسره با اتومبیل به سمت دفتر جدید در ساختمان ریاست جمهوری به راه افتادم.

میل داشتم با تمام وجود از رئیس جمهوری سابق تشکر کنم و آن چنان که مقدور است از وی قدردانی شود. لذا مراسمی را در نهاد ریاست جمهوری برای روز بعد ترتیب داده و از مسئول دفترم خواستم که به هر طریق ممکن از ایشان دعوت نماید و دستوراتی را برای پذیرائی و نحوه برگزاری آن دادم. و همچنان موضوع پرهیز از تشریفات زائد و سلطنتی را گوشزد کردم. چیزی که دیگر این روزها برای همهٔ دوستان و نزدیکان و همکاران و حتی اعضاء خانواده عادی شده بود.

به همراه رئیس دفتر و چند تن از رفقا که یار غار بودند و میل نداشتم در پستی غیر از همراهی با من به کارگیری شوند برای بازدید اتاق کار جدیدم به طبقهٔ فوقانی رفتیم. اتاقی مجلل و بسیار بزرگ که هیچ استفاده‌ای جز برای شخص رئیس جمهوری نداشت و جلسات در اتاق مجاور ساماندهی شده بودند و از این نظر بسیار تجملاتی می‌نمود. بلافاصله دستوراتی برای ساده‌سازی اتاقها صادر کردم و قرار شد تا زمان اتمام این کارها که بنا بود بدون هزینه انجام پذیرد، در اتاق جلسات کارها را انجام بدهم لذا به اتاق مورد نظر رفتم هنوز روی صندلی جفت و جور نشده بودم که درب به صدا درآمد و یک آقائی که چهره‌ای آشنا نداشت باکت و شلوار و پیراهن و کفش

بسیار گرانقیمت و سیمائی نه چندان دلنشین وارد شد.

از حرکاتش معلوم بود که بسیار زبان باز و ریاکار و طماع است. به طوریکه تمام طول مسیر از دم درب تا نزدیک صندلی ام را خم شده و به حالت تعظیم آمد که من از این کار متنفر بودم.

اصلاً منعی نمی بینم اگر بگویم که هیچگونه نوری در چهره اش نمی شد دید. ریشش فقط از زیر چانه و یک خط باریک در انتهای صورتش بود و بقیه ۷ تیغه شده بود. معلوم بود آن تگه کوچک خط ریش را هم برای پیروی از مد روز گذاشته بود تا روی صورتش بماند نه به انگیزه آنکه گفته اند محاسن پسندیده است، بنابراین به دلائلی که گفتم اصلاً تحویل گرفتن او هم برای من امکان پذیر نبود.

فقط جواب سلامش را دادم و توی دلم گفتم که چطوری توانسته بدون هماهنگی قبلی به اتاق من بیاید. شاید او هم خود را جزو افراد مورد احترامی می داند که مجازند در هر وقتی به منزل یا دفترم بیایند منظورم همه آنهائی بود که به نوعی من خود را خادم آنها می دانستم. نه افراد مجیزگوی نان به نرخ روز خور.

توی این احوال بودم که خودش را معرفی و شروع به سخنرانی کرد که معمولاً اینگونه جملات و نحوه ادای آن را در مجالس بارعام حکام و سلاطین می شد دید و شنید، فهمیدم که مسئول تشریفات مخصوص رئیس جمهور است. و از آرایش سر و صورت گرفته تا لباس و راه رفتن و چه و چه را سرویس دهی می کند. مواردی چون تأمین تیم حفاظت و امنیت و اتومبیل و دکور اتاقها و نحوه تشریفات و پذیرائی از میهمانان خارجی و داخلی و بقیه موارد مشابه جزء مسئولیتهای این فرد شمرده می شد.

بنده خدا نمی دانست که حرفهایش مرا به حال طغیان انداخته و چنان افروخته ام کرد که با صدای نسبتاً بلند و لحن تندی به ایشان گفتم:

- آقا جان این کارها مال رژیم سلطنتی است نه حوزه یک رئیس جمهوری که خود را جزء محرومترین و پائینترین لایه های جامعه می داند و اساساً من برای برچیدن اینگونه بساط هاست که قد علم کردم و مردم هم به همین دلائل بود که مرا



منتخب خود خواستند و بسیاری از موارد دیگر.

در حالیکه از صندلی خودم نیم خیز بلند شده بودم گفتم:

- شما در این سمت فقط کارهای محدودی می‌توانید انجام دهید که مربوط به تشریفات و پذیرائی میهمانان است که گمان نمی‌کنم با روحیات خاص شما سازگار باشد چون آنچه که در فکر شما است ۱۸۰ درجه با افکار من فرق می‌کند. در بین صحبت دست به تلفن بردم و مسئول دفترم را به نزد خود خواندم و به او گفتم:

- این آقا را در سمت دیگری به کارگیری کنید و مسئولیت نامبرده را به همراه همه ابزار و لوازم و اسناد از ایشان تحویل بگیرید و شخصاً کار تشریفات را سرپرستی نمائید.

پس از این بحث خسته کننده از اتاقم خارج شدند و رفتند.

دقایقی بعد مجدداً رئیس دفترم به داخل اتاق آمد و اطلاع داد که نماینده‌ای از اداره حفاظت شخصیت دستگاه مربوطه برای حل و فصل موضوع تعیین و تنصیب و مشغول به کار شدن تیم حفاظتم به دفتر آمده و منتظر است داخل شود.

من برای خودم این موضوع را حل کرده بودم و آمادگی برخورد مناسب با موضوع را داشتم لذا دستور ورود دادم و یکی از بچه‌های خوش سیمائی که معلوم بود با چهره آفتاب سوخته اش دارای تجاربی است و درد خدمت دارد را در برابرم دیدم.

سلام و احوالپرسی کرد و به دعوت من روبرویم نشست. احساس کردم که بی تکلفی و سادگیم او را که علی‌الظاهر با امثال من برخوردهای زیادی نداشته است متعجب کرده لذا پس از احوالپرسی گفتم:

- موضوع محافظ برایم اصلاً قابل هضم نیست. تحلیلیم این است که در ابتدای انقلاب منافقین و دشمنان قسم خورده یکی از دلایل رجوع به عملیاتهای نظامی و ترور و سرکوب و بمب‌گذاری‌شان همین بود که با استفاده از محافظین متعدد تا حد ممکن بین عامه و توده مردم و مسئولان نشان دیواری ایجاد کنند که به دلایل امنیتی تا مدتی پیش انجام آن اجتناب‌ناپذیر بود اما امروز اولاً به لطف امنیت حاکم نه تنها

منافقین توان مناسب ترور را ندارند بلکه من با صحبت‌هایم مبنی بر اهتمام بر ایجاد امنیت کامل چگونه می‌توانم با استفاده از محافظین متعدد خود معرف ناامنی‌ام بوده و به آن دامن بزنم. ضمن آنکه به هیچ روی تمایلی به جدائی هر چند محدود از مردم را ندارم.

شما به فکر جان رهبر انقلاب باشید. من هم از اطرافیانم و راننده‌ام می‌خواهم که علاوه بر دیگر امور در مسافرتها و جلسات و رفت و آمدها همراهیم کنند. همچنین منزل من هم توان استقرار چند محافظ را ندارد و چون بنا ندارم منزل را تغییر بدهم از این جهت هم موضوع را منتفی می‌دانم.

توی صورت آن برادر که نگاهی انداختم احساس کردم که قاطعیت و استدلالم در صحبت‌ها او را مجاب به پذیرش آن کرده است لکن از آن جا که احساس مسئولیت او مانع پذیرش بی‌دغدغه می‌شد تحلیل کرد که نمی‌تواند موضوع را بپذیرد و شروع کرد به توجیه مسئله که شما دیگر متعلق به مردمید و جامعه به شما نیاز دارد و نمی‌توانید فردی در این مورد تصمیم بگیرید و اینگونه توجیهات.

اما من صحبت‌هایش را قطع کردم و با احترام در حالیکه مسیر بیرون رفتن را به ایشان نشان می‌دادم اعلام کردم که حرف همان است که گفتم نه بیشتر و نه کمتر لطفاً این موارد را به فرمانده بالادستان ابلاغ فرمائید. در حالیکه از اتاقم خارج می‌شد از او عذرخواهی کردم و گفتم امیدوارم درک کرده باشید که چرا از این مساعدت استقبال نمی‌کنم و او هم متواضعانه و با ادب سری تکان داد و با عذرخواهی از اتاق بیرون رفت. چون قصد داشتم هر چه سریعتر ظرف چند روز آینده کابینه منتخب را به مجلس معرفی کنم به دفتر دستور دادم فعلاً تا بعد از ظهر غیر از ملاقات‌های مربوط به کابینه و موارد ضروری، ملاقاتی و تلفنی برنامه‌ریزی و وصل نشود. و بدین ترتیب مشغول حل موضوع تشکیل کابینه شدم.



## فصل

موضوع تعیین کابینه از جمله مباحثی بود که مدت‌ها وقت و فکر مرا به خود معطوف ساخت و حقیقتاً این مورد از جمله سخت‌ترین بخش‌های پس از انتخاب و انتصاب رئیس جمهور «اگر اهداف و شرائط خاصی برای انتخاب وزرا و مسئولین اجرائی مد نظر باشد» می‌باشد و من افکار خاصی در این زمینه داشتم.

از ابتدا معتقد بودم که شرط اول باید تعهد باشد و در مرحله دوم تخصص.

موضوع تعهد هم دارای شقوق متعدد بود که ایمان، زهد، مردم‌داری، روح خدمت، پس دادن امتحان در مقاطع مختلف، خوش سابقه‌گی به معنای وجود سوابق ساده زیستی، سابقه حضور در جنگ و جهاد و مقاطع مختلف نظام و انقلاب، دارا بودن سابقه علمی و تخصصی و برنامه‌ریزی و بسیاری از این موارد از جمله معیارهایم برای تعیین اعضاء هیئت دولت بود.

من اعتقاد داشتم چنانچه شخصیتی دارای تعهد باشد قطعاً به دنبال تخصص هم خواهد بود و آن را کسب می‌کند اما وجود تخصص الزاماً به وجود آورنده تعهد نیست. این روحیه مدتها مورد انتقاد قرار داشت اما من دلیلی نمی‌دیدم که آن را تغییر بدهم.

مدتها بود که به اعمالی از جمله انتصاب مسئولین عالی بر اساس توانائی‌های مدیریتی و تخصصی محض اعتراض شدید داشتم و منشأ مال اندوزی و دوری از مردم و

مشکلاتشان را در این امر مستتر می‌دانستم و مجموع این عوامل مرا در انتخاب افراد اصلح و شایسته مشکل‌دار و ملول می‌ساخت.

گذشت زمان هم بر دامنه‌ی التهابات فردی و هیجانات بیرونی می‌افزود. ضمن آنکه باید افرادی را انتخاب می‌کردم که کمترین مخالف را در مجلس داشته باشند گرچه آماده بودم تا عندالزوم و چنانچه افراد واقعاً اصلح را بیابم با تمام وجود از رأی اعتماد آنها دفاع کنم.

به پیشنهاد مشاورین با تأسی بر افکار چندین ساله خود تصمیم گرفتم قشری که مورد تحقیق من قرار می‌گیرند تا باقی مانده‌ی وزرا و معاونین و مشاورین انتخاب شوند قشر جبهه رفته‌ها و مدیران ارشد و میانی در دوران دفاع مقدس باشند البته من تعدادی از وزرای کلیدی را از سالها قبل در ذهن مورد شناسائی و تحقیق قرار داده بودم و از این حیث بخشی از وزارتخانه‌ها دارای وزیر پیشنهادی بودند و مابقی را باید طی جستجویی ژرف انتخاب می‌کردم.

از میان قشر یاد شده افکارم روی افرادی متمرکز بودند که نقش‌های مناسبی در روند پیشرفت جنگ و دفاع مقدس داشته و تأثیری به سزا در عین ناباوری داشته‌اند. مثلاً به دنبال مهندسی که انواع جاده‌ها، پلها، خاکریزها، سنگرها، انبارهای سلاح و مهمات، استحکامات، ساختمانها، هواپیماها، تانک‌ها و همه‌ی ابزارهای مدرن که دنیای متمدن سالهای سال صرف طراحی و ساخت و تولید انبوه آنها کرده، اما این عزیزان به سرعت و با کیفیت آنها را ساختند و به کار گرفتند، بودم تا از میان آنها وزرای صنعتی و مسکن و مسئولیتهای مرتبط با آن همچنین وزارت پست و تلگراف و تلفن و امثالهم انتخاب گردند گرچه ملاکهای عمومی و تخصصی پیش گفته و با اهمیت نیز باید جزئی از عناصر وجودی در این افراد می‌بود.

میل داشتم فریاد بزنم و به تمام آنهایی که این انتخاب و گزینش را زیر سؤال می‌بردند بگویم اگر این افراد توانمند و متعهد و قابل اعتماد و پیش برنده نبودند پس چگونه توانستند در حالیکه یک روز تجربه‌ی کلاسیک معمولی و نظامی و فنی و یک دقیقه هم تجربه‌ی جنگ را نداشتند بزرگترین و طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم را که از

هر جهت غیر قابل قیاس با درگیریه‌ها و جنگ‌های دیگر بوده است را پیش برند مگر هم اینان یک تنه در مقابل تمام دنیای صاحب تکنولوژی و نیروی انسانی و امکانات و پول نایستادند.

آیا همین مومنین نبودند که به تعبیر مولای متقیان روزهایشان همچو شیر به غریدن و جنگ با کفار و شبهایشان به تهجد و گریه و لابه به درگاه ایزد قادر مشغول بودند و اساساً کجا پس از جنگ به این قشر توجه شده و از آنها استفاده به عمل آمد تا همچنان توانمندیهایشان استمرار یابد و در مقابل دنیا به رخ کشیده شود.

مهمترین کاری که از آنها خواسته شد حضور اقتصادی بود که فقط تعداد اندکی از آنها وارد میدان شدند که به دلائل غیر قابل قبول و اسرارآمیز عاقبت عمومشان به ورشکستگی و بدهی و گرفتاری ختم گردید و عمده این عزیزان هم علی‌رغم فرمایش امام که فرمود: "نگذارید پیشکسوتان جهاد و شهادت در پیچ و خم زندگی روزمره به فراموشی سپرده شوند"، درگیر ناملایمات و امرار معاش و پاک کردن جاده آینده خود از سنگلاخ‌های سهمگین و عمیق گشتند.

آیا همه اینها نبودند که وقتی از جبهه‌ها به شهرها بازمی‌گشتند مورد استقبال و اقبال عامه مردم قرار می‌گرفتند. آیا این قشر نبود که در حال اعزام به جبهه مورد عاطفی و عاشقانه‌ترین بدرقه‌ها قرار می‌گرفت.

دل من پر از درد و غصه و اندوه بود چرا که می‌دیدم از بهترین و شایسته‌ترین فرزندان ایران زمین فقط در هنگام جنگی نابرابر استفاده شد که بالاترین حد احترام به آنها زمانی بود که نعشهای مطهرشان به شهرها بازمی‌گشت و به دست مردم به مزار سرد و خاکی منتقل می‌گشت و هنگام رفع خطر و آرامش غنایم به دست تازه به دوران رسیده‌های به اصطلاح تکنوکرات یا فن‌گرا قرار گرفت که نهایت وجودشان استحاله به معنای تخصصی الیناسیون بود.

و حالا احساس می‌کردم که مسئول شدم تا مجدداً اقتدار این مردان خدا و خادمان به مردم را به آنها بازگردانم تا معنای امتزاج عشق و تعهد و اخلاص در تخصص و مدیریت و اصلاح به همگان اهداء و معرفی گردد و در این راه علی‌رغم همه

ناملايمات ثابت قدم و مصمم بودم.

در اين راستا تمام امکانات را بسیج کردم و از همراهان زحمتکش خود خواستم که به صورت غير محسوس ظرف ۳ روز کاری باقی مانده تا آخر هفته و همچنین روزهای تعطیلات آخر هفته شبانه‌روزی دنبال افراد مورد نظر باشند. از فرماندهان سپاه و ارتش و بسیج استفاده شود. بايگانی‌ها و آرشیوها مورد بازبینی قرار گیرند. مصاحبه‌ها و کتابها و اسناد حقیقی جنگ مورد استفاده قرار گیرد. از مسئولین عالی در زمان جنگ که بعضاً هنوز دارای مسئولیتهائی بودند سؤال شود. از نمایندگان مجلس استفاده مناسب گردد. حتی فیلمهای صدا و سیما که مرتبط با موضوع بودند و شکل مستندی داشتند مورد بازبینی قرار گرفت.

تیمی ۴۰ نفره که کاملاً مورد وثوق و اعتماد بودند. بدون فوت وقت معمولاً با استراحتی حداکثر ۳ تا ۴ ساعت در طول شبانه روز فعال شدند و من هم بی‌وقفه در کنارشان ایستادم. هر زمان که به فردی برخوردیم که معیارهایمان را پوشش دهد بلافاصله ابتدا توسط یکی از مشاورین آگاه و سپس توسط خودم مصاحبه به عمل می‌آوردم و سوابقش را مجدداً مطالعه می‌کردم. ... تا آنکه بالاخره عمده اعضای دولت که عموماً آشنا و مورد وثوق بودند و به نحوی می‌شناختمشان انتخاب و آماده شدند.

وزیر اطلاعات، از همکاران بسیار مومن و مجرب دوران مسئولیتهای حراستی‌ام انتخاب شدند و وزیر امور اقتصادی و دارائی از بین اساتید مجرب و صاحب تألیفات و فرمانده دفاع مقدس که تئوریهای او منطبق با داشته‌های فکری‌ام مبنی بر اصلاح ساختاری نظام اقتصادی مبتنی بر احکام و ظرائف اسلامی و ارزشهای سنتی و تجارب ۳۰ تا ۴۰ سال اخیر که مورد اهتمام من برای مطالعه دقیق و عمیق بودند انتخاب شد.

وزیر امور خارجه، از قدیمی‌ترین و محبوب‌ترین افراد مورد نظرم انتخاب شد که علاوه بر دیدگاههای عمیق ناشی از اشراف بر اصول دیپلماسی در چند سال آشنائی‌ام با او شاهد افکار کفرستیز و استکبارگریز و دوستدار مسلمانان جهان و مطابق با نظریه

اصلام مبنی بر اتحاد عمیق و عملی و فوری جهان اسلام به خصوص در منطقه خاورمیانه و به ویژه تشکیل بازار مشترک جهان اسلام بود و سوابق و تجارب او در زمینه کار و فرماندهی در سپاه و جبهه و سپس پذیرش سفارتهای متعدد خارجی و نتایج عملی این مسئولیتها مقبول و مثال زدنی بود.

وزیر دفاع، از همراهان زمان جنگ که در آن دوران فرمانده من در جبهه و پس از آن همچنان تا مدت‌ها مدیر ارشد من بود و دغدغه او را برای پیشرفت و تأمین زیربنای پشتیبانی دفاعی دیده و لمس کرده بودم.

وزیر صنایع، یکی از مهندسين جهاد که سالهای سال در انزوا باقی مانده بود و با درس و بحث و مطالعه و خودسازی بر اندوخته‌های علمی خود افزوده بود و همچنان جزو منتقدین و معتمدین باقی مانده و دارای افکار بلندی در زمینه بسیج صنعتی و از همه مهمتر دارای طرح مشخص و کاملاً مطابق دیدگاهم مبنی بر بسیج احیای صنعت بود و از هر حیث مناسب جلوه می‌کرد.

از همه مهمتر وزیر کشاورزی را از میان بسیجیانی انتخاب کردم که سالها کشاورزی را شخصاً تجربه کرده بود و علاوه بر آن طرحهای کاربردی او در دانشگاه و مراکز تحقیقاتی بازدهی مناسبی داشت و استحقاق گسترش به شبکه‌های کشاورزی متنوع را در خود جای داده بود و آماده بود که محکم و استوار به عنوان جهادی مقدس و بلافاصله پس از انتصاب طرحها و برنامه‌های بسیج کشاورزی را به اجرا درآورد و همچنین سوابق مدیریتی وی در جنگ و پس از آن آنچنان روشن و شفاف و موثر بود که دوست و دشمن انتخاب وی را به انحاء مختلف به من تبریک گفتند.

... به همین شکل کلیه افراد مورد نظر متشکل در کابینه انتخاب و در بعضی از موارد برای سمتهائی ۲ تا ۳ کاندید هم‌مطراز را آماده کردیم که در صورت مخالفت مجلس بلافاصله آنها را برای رای اعتماد معرفی کنیم.

گرچه فعالیت شدید همه تیم منصوب با همکاری من منجر به انجام این مهم در مدت تعیین شده گردید و نیز افکار قبلی و شناسائی‌های گذشته به کمک ما آمدند اما نمی‌توانم لطف الهی و مساعدت رهبر انقلاب و کلیه عزیزان پیش گفته را نادیده

بگیرم و نقش آنان را در این امر حیاتی به شدت مهم و مثال زدنی حس کرده و می‌ستودم.

چند روز قبل از رأی اعتماد و بعد از معرفی رسمی به مجلس جلسه‌ای با اعضای هیئت رئیسه و فراکسیون‌های اکثریت و اقلیت و همه متخصصان و دلسوزان که در دسترس بودند برقرار و در یک سخنرانی طولانی مواضع و مشخصات افراد را مطرح و به سئوالات و ابهامات آنان پاسخ گفتم و در شرائطی خاص و تحت حمایت عظیم مردمی که به دعوت من ۲ روز قبل از آغاز جلسه رأی اعتماد مجلس به طور قانونی راهپیمائی نموده و اعلام پشتیبانی از افراد مورد نظر نمودند موفق شدیم با کسب رأی اکثریت قریب به اتفاق به جز یکی دو مورد برای اولین گزینه‌های معرفی شده جلب اعتماد کنیم که بسیار خوشحال کننده و البته توقع ساز بود.

باز هم غول مسئولیت و ترس از عدم انجام به موقع کافی و وافی قولها و وعده‌ها در کنار این محبت‌های همه جانبه و بی دریغ مردم و مسئولین عالی نظام مرا دچار تشویش و نگرانی شدید می‌کرد و اما هرگز اجازه نمی‌دادم یأس و ناامیدی و خوف بی مورد وجودم را تسخیر سازند و به امید انجام همه خوبیها از این مرحله سخت گذر نمودیم و شروع به کار کردیم.





## فصل

غروب یکی از روزی‌های پس از شروع به کار رسمی دولت یکی از دوستان هیئتی قدیمی‌ام با زحمت تماس گرفت و ضمن احوال‌پرسی در حالیکه نمی‌توانست تعجب خود را از اینکه با من به صورت مستقیم و صمیمی و همانند سالهای گذشته صحبت می‌کند مخفی نماید همراه تعجب و خجالتی که کاملاً آن را احساس می‌کردم با زبان بی‌زبانی دعوت به حضور در هیئت خودمان را نمود.

هیئتی که حدود ۲۰ سال پیش آن را شخصاً با حضور و کمک چند تن از رفقایم که به جز دو نفر مابقی شهید شدند تأسیس کرده بودیم و من اعتقاد عمیق و غیر قابل وصفی داشتم که هر زمان از آن دور شده‌ام دچار مشکل و یأس گردیدم و بر این اساس آنچه که امروز به من تفویض و به امانت سپرده شده بود را از عنایات الهی و اهل بیت رسول خدا ﷺ دانسته و احساس می‌کردم که دائماً تحت کنترل آنهایم و به این جهت به همراه میل و کشش بی‌حد قلبی نمی‌توانستم از هیئت و روضه و سینه زدن و گریه برای مصائب ۱۴ معصوم علیهم‌السلام دست بردارم. چند لحظه‌ای در حالی که گوشی تلفن دستم بود تأمل کردم.

در حالیکه صدای الوالی دوستم از پشت تلفن به گوش می‌رسید گفتم:

- بسیار خوب می‌آیم اما چند شرط دارد که مجبور به انجام آن نیستید.

اولاً، آنکه هیچ کس حتی بچه‌های هیئت هم قبل از حضورم در هیئت مطلع نشوند.

دوماً، هنگام ورود باید هیئت شروع شده و چراغها خاموش باشد. ثالثاً، هیچ‌گونه بدرقه و اعلامی برای ورودم نباشد. بدین ترتیب در حالیکه او در پوست خود نمی‌گنجید و مکرر قول می‌داد که شرایط را رعایت نماید آدرس محل هیئت را داد و قطع کرد.

به برنامه‌هایم نگاه کردم دو ملاقات تا ساعت ۱۰ شب داشتم که یکی با وزیر اطلاعات برای گزارش تحولات ساختاری مطابق برنامه مدون تنظیم شده و دیگری پذیرش استوارنامه سفیر یکی از کشورهای اروپائی.

از دفتر خواستم که ملاقات با سفیر را به ساعت ۷ شب منتقل کند و شماره‌ی وزیر اطلاعات را برایم بگیرد و به فاصله‌ی چند دقیقه تلفن به صدا درآمد و وزیر یاد شده پشت خط به سلام و احوالپرسی پرداخت. به ایشان گفتم:

- توفیق حضور در هیئت نصیبم شده و نمی‌خواهم آن را از دست بدهم و پس از آنکه توضیحات مربوطه به کیفیت هیئت را دادم خواستم اگر کاری مهم ندارد رأس ساعت ۸ به دفترم بیاید تا به اتفاق به مراسم برویم و در بین راه صحبت کرده و چنانچه مایل بود به داخل هیئت بیاید و در غیر این صورت از هم جدا شویم.

ایشان هم با بزرگواری پذیرفت و قرارها گذاشته شد. پس از اتمام جلسه با سفیر که محتوای آن ضمن پذیرش استوارنامه درخواستم از او که "کشورش ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپا را به عهده داشت" مبنی بر برقراری جلسه‌ای با رئیس کمیسیون یا اعضای ارشد آن یا حداقل با سفرای کشورهای عضو اتحادیه اروپا بود تا مطالب مهمی را به آنها بگویم سفیر مربوطه هم پذیرفت و مقرر شد ظرف چند روز آینده مراتب به سرعت پیگیری و نتیجه به دفترم اعلام گردد.

پس از ختم جلسه وضو گرفته و در حالیکه وزیر اطلاعات هم آمده بود، به اتفاق به هیئت رفتیم.

در بین راه مستمع گزارش وزیر بودم و به دقت مراتب تحولات مثبت انجام شده در آن وزارتخانه کلیدی را مرور کردم و با تذکراتی مقرر شد که موضوع بازنشستگی پیش از موعد با اعتباری خاص که از سوی ریاست جمهوری تأمین می‌شد با سرعت بیشتری

اجرا و به جای آن نیروهای کیفی و کاملاً گذشته از صافی‌های گزینشی سخت و مطلوب جایگزین گردند.

همچنین به وزیر توصیه کردم که ارتباط نزدیکتری با رهبر انقلاب برقرار کرده و منویات کلی و جزئی ایشان را طی برنامه‌ای که قبلاً با من هماهنگ شده باشد در نظر گرفته و در امور مربوطه ملحوظ سازند.

از وزیر اطلاعات خواستم که هماهنگ با بخش اخبار و اطلاعات وزارت امور خارجه کلیه مواضع کشورهای مختلف دنیا در خصوص تحولات جاری کشور و مخصوصاً مواضع رئیس جمهور را با تحلیل کارشناسانه و بدون غرض و مرض در زمان کوتاه پس از وقوع به اطلاع رسانند و نیز مایل بودم که جلسه‌ای را برای بازدید از بخشهای کوچک و بزرگ، مهم و کم اهمیت وزارت اطلاعات و هم صحبتی بی تکلف با پرسنل زحمتکش آن تنظیم سازد که قول آن توسط ایشان داده شد.

در خصوص افزایش حقوق و مزایا و تنظیم لایحه اسکان همه پرسنل فاقد منزل وزارت مورد نظر دستوراتی صادر کردم که به موجب آن در بودجه بندی سال آتی که می‌بایستی برنامه‌ریزی و طراحی آن به زودی شروع شود حداقل ۶۰ درصد بیش از سایر بخش‌ها به دریافتی پرسنل وزارت اطلاعات اضافه می‌شد و همچنین با تأمین اعتباری که از محل اعتبارات رئیس جمهوری تأمین می‌گشت پس از تأیید لایحه توسط مجلس کلیه پرسنل فاقد مسکن آن وزارت می‌بایستی ظرف یکسال آینده دارای خانه مناسب در محل خدمت خود شوند.

از همه اینها گذشته دستور دادم که ابعاد نظارتی وزیر بر فعالیتها و اقدامات پرسنل از مدیران ارشد تا میانی و پرسنل رده دار، کارشناس، عملیاتی، امنیتی، اطلاعاتی، محیطی و غیره افزایش یابد و ضمن اجرای طرحهای پیشگیرانه و تأمین حداقل معاش آنها با هرگونه تخطی به خصوص جاسوسی و جناح‌بندی و خط‌گرائی برخورد قانونی شود.

من مایل بودم وزارت اطلاعات دارای چنان شالوده قانونمند و روال‌گرائی باشد که هیچ تغییری در سطح کابینه منجر به تعویض مکرر مواضع و نگرشها و نحوه

فعالتهای پرسنل آن نشود و به همین دلیل بود که به دنبال جذب نیروهای جدید که فاقد گرایشهای گروهی "حتی گرایش به گروههای موثر و مورد وثوق و دخیل در مدیریت نظام" بودم و با اقدامات وزیر خادم و ساعی و خوش فکر اطلاعات امیدوار به وصول سریع به این برنامه بودم.

در این مذاکره یکی از محارم مورد اطمینان و آشنا به امور که بیش از ۲۰ سال سابقه رفاقت و همکاری و آشنائی با وی را داشتم به عنوان رابط و بازرس ویژه رئیس‌جمهور در امور اطلاعاتی و امنیتی معرفی و از وزیر خواستم نهایت همکاری را با وی بنماید و بدون اینکه احدی از مأموریت او مطلع گردد موجبات حضور مطابق درخواستش را در جای جای وزارت اطلاعات فراهم کند.

جلسه داخل اتومبیل به اینجا که رسید راننده بانگه در آئینه اعلام کرد که به مقصد رسیدیم به راننده گفتم ماشین را در طرف دیگر خیابان روبروی محل هیئت پارک کند و به صورت ناشناس به داخل برود و چنانچه برقه‌ها خاموش و مراسم آغاز شده بود به ما اطلاع دهد.

همچنین به وزیر اطلاعات گفتم اگر تمایل قلبی دارد بیاید در غیر این صورت مایل نبودم که توفیق اجباری به ایشان تحمیل گردد گو اینکه وی را شخصی اهلیتی و هیئتی می‌شناختم. تنها نمی‌خواستم که برنامه‌هایش را به هم بریزم اما ایشان با رغبت شایسته‌ای بر ماندن و حضور در مراسم تأکید نمود.

راننده از هیئت بیرون آمده و پشت سرش دوست قدیمی ام احمد به طرف ما حرکت کردند.

سریع پیاده شدیم. با سلام و احوالپرسی خلاصه شده‌ای مجموعاً به داخل هیئت رفتیم.

احساس کردم راننده و محافظ وزیر اطلاعات هم به دنبال ما آمده‌اند لذا به راننده خودم توصیه کردم که به آنها مراجعه و بگوید چنانچه مایل به حضور در هیئت نیستند قدری دورتر بایستند تا جلب توجه نکند. که آقای وزیر اظهار داشتند خودشان با تلفن موضوع را هماهنگ خواهند کرد.

لذا وارد جلسه هیئت شدیم و وجودم را دوباره به امواج آرام اما موثر زیارت عاشورا و روضه الغمه سپردم. مداح برایم آشنا می نمود دقت که کردم متوجه شدم او همان روضه خوان جانباز همیشگی هیئت است که سیمای او در تاریکی هم آنچنان نشان پیری و شکستگی چهره اش را عیان می ساخت که نیاز به روشنائی نبود.

آرام آرام به داخل وجودم رفتم و به چشمانم اجازه دادم بگریند و به همراه جمعیت ۳۰ تا ۴۰ نفره حاضر در جلسه به ذکر و توجه و سینه زدن مشغول شدم. حالت خلسه ای به من دست داده بود که ناخواسته از موجودیت مادی اطراف دورم کرده و به گذشته های میان مدت برد.

احساس کردم شهدا در جاهای خالی آن اتاق نه چندان بزرگ نشسته اند و هر از گاهی به پشت خودشان و به من نگاه می کردند.

وقت سینه زنی باز هم وجودشان در حالیکه همراه جمعیت ایستاده اند و به سر و سینه می زدند را دقیق و کامل احساس می کردم. نمی توانستم اشکم را کنترل کنم. تازه فهمیدم که چه اشتباهی داشتم در زمانی که فشارها و نامرادیها و گرفتاریها به من حمله ای سهمگین می کردند چه جایی و برنامه ای بهتر از این هیئت ها می توانست باشد. همان جایی که بزرگترین و بهترین بندگان خداوند از آن جا به معراج الهی شتافتند. همان مراسمی که در بدترین و سخت ترین شرائط زندگی با رعایت موانع شدند و به شکلی معجزه آسا و البته قابل درک منشاء نجاتم از اقیانوس متلاطم معضلات و ناملازمات را فراهم آورد و به همین دلیل عهد کردم از این پس حتی در دفتر ریاست جمهوری هم که شده حداقل هفته ای دو تا سه جلسه در مراسم روضه خوانی اهل بیت شرکت جویم و از دم مسیحائی این ارکان زمین و زمان، کائنات و آسمانها و محبوبان نزد خدای رحمان بهره جویم. چه آنکه همیشه معتقد بودم قدرتی که به دستم رسیده به واسطه خیر و محبت آنها است و خود را به نوعی نوکر حلقه به گوش اهل بیت رسول مکرم اسلام ﷺ می دانستم که هرگونه خطا و اشتباه منجر به ناراحتی مردم مسلمان این مرز و بوم به بهای طاقت فرسا و غیر قابل وصف دوری از عنایت آن بزرگان منجر خواهد شد.

غرق در افکار معنوی و دوست داشتنی موصوف بودم که صلوات آخر مجلس فرستاده شده و چراغها را روشن کردند همینکه نگاهها به هم دوخته شد بدون آنکه یادم باشد در چه شرایطی هستم انگار نه انگار موقعیت‌های دنیوی ما با هم تطابقی ندارد یک به یک به حالت زمان جنگ و جبهه دوستان را در آغوش گرفتم و با محبت به آنها اظهار ارادت نمودم و اشک ناشی از این عشق را در چشمانم احساس کردم گو اینکه دوستان قدیمی عاشق‌ابی عبدا... هم همین حالت قشنگ و زیبا را داشتند.

عزیزانی که می‌دانستم در عین گرفتاریهای بی‌شمار خود هنوز و تحت شرایط سخت‌تغییر ذائقه‌های فرهنگی و معنوی همچنان به نوکری خود در این دستگاه و خاندان می‌بالیدند و اهتمام و استمرار آن را دلیل جذب خیرات و مبرّات در دنیا و آخرت بر می‌شمردند.

بنابراین وجودشان برایم دارای ارزش بود. گرچه چند صباحی می‌گذشت که دیدارمان تازه نشده بود اما هیچگاه وجود پرمهرشان را که مملو از وفا و خدمت بود از یاد نبرده بودم. یکایک از حال و روزشان سؤال کردم. و مشکلاتشان را به اصرار شنیدم.

تصمیم گرفتم که هیئت را تقویت کنم و به وضعیت معیشتی و اشتغال دوستان رسیدگی نمایم.

مطلب جالبی که باید حتماً مطرح کنم این بود که بچه‌های این هیئت همگی از اعضاء خانواده شهداء، جانباز و با سابقه جنگ و جهاد و در خدمت مقدس در اجزاء مختلف نظام و معتقد به ولایت و جزء حامیان سرسخت بودند و به این دلیل خدمت به آنها را مادامی که امکانش برایم فراهم بودند تنها تبعیض نمی‌شمردم بلکه وظیفه‌ای قانونی و به حق می‌دانستم.

در خاتمه قبل از خروج از جلسه از دوستان خواستم که موضوع حضورم در هیئت به خصوص در آینده را مطرح نکنند و اجازه بدهند این جلسه همچنان با کیفیت معنوی برقرار و نیز تیمی از بطن جامعه در کنارم باشند تا از این رهگذر ارتباطم با توده مردم و سرمایه‌های اینچونینی بهتر و بیشتر برقرار گردد.

همچنین احمد را هم رابط بین خود و بچه‌های هیئت کردم که هرگونه مشکل و کاری را از طریق ایشان به من اطلاع دهند و در مواقع لزوم هماهنگی لازم را از آن طریق به عمل آورند. حدود ساعت ۱۱ شب بود که به همراه وزیر اطلاعات در حالیکه حصّی ناشی از این حضور کاملاً وجودم را تسخیر کرده و شادابی و نشاط را برابم هبه کرده بود از منزل محقر خارج و به سمت خانه حرکت کردیم.

هنوز مقدار زیادی از محل هیئت دور نشده بودم که در ایستگاه خالی اتوبوس شرکت واحد فردی را دیدم که حدود ۴۰ تا ۴۵ سال سن داشت و با آشفتگی کامل در حالیکه به هیچ کجا توجهی نداشت در حال صحبت کردن با خود بود.

از راننده خواستم که بدون جلب توجه در کنار ایستگاه بایستد و در حالیکه شیشه اتومبیل را باز می‌کردم رو به آن مرد کرده و سلام کردم. مرد به چشمانم مستقیم نگاهی کرد و همچنان ساکت ماند. و به ذهنم خطور کرد که شاید فاقد تعادل روانی باشد اما چند لحظه‌ای نگذشت که به طرفم آمد و انگار که مرا شناخته باشد دستم را گرفت و شروع به احوالپرسی و اظهار تفقد نمود.

درب ماشین را باز کردم و به سمت دیگر ماشین رفتم و او را به داخل ماشین دعوت کردم.

وقتی روی صندلی نشست حالت مضطربی داشت و به همین دلیل خیلی خودمانی و بی تکلف به احوالپرسی مشغول شدم دستم را روی زانوی سمت چپش گذاشتم و لرزش خفیف آن را احساس کردم. به او گفتم:

- مایلم بدون هیچ نگرانی و تشویش و سانسور بی کم و کاست بشنوم که چکاره است و این موقع شب در ایستگاه اتوبوس چه می‌کند.

تجربه و امواج دلم گواهی می‌داد که او به شدت منقلب و حیران و سرگردان است. ساکت شدم تا صحبت‌های او را بشنوم.

مرد گرفتار خود را محمود نامدار معرفی و گفت که جزء جانبازان شیمیائی زمان جنگ و دارای زن و پنج فرزند است. کارمند جزء یکی از سازمانهای وابسته به دولت بود و ظاهراً بالاترین درجه شغلی که به وی داده شده بود آبدارچی یکی از مدیران کل

سازمان متبوعش بود.

در این حال دستش را روی دستم گذاشت و انگار که تازه فهمیده باشد در چه حالی است از اینکه ادب را رعایت نکرده و احترام مناسبی نگذاشته و به جای انجام آداب به گفتن مشکلش مشغول شده عذرخواهی کرد منم به او گفتم که خودم به میل قلبی مایل به شنیدن درد دلش هستم و هیچ هرجی بر او نیست. لذا مجدداً بر اظهار مکنونات قلبی اش تأکید کردم.

و او ادامه داد:

- سالهاست که در نوبت دریافت خانه از تعاونی مسکن سازمان بودم و هر روز که دریافت مسکن به تعویق می افتاد دچار مشکلات بیشتری برای اسکان خانواده می شدم. با دریافت حدود ۱۲۰ هزار تومان حقوق مجبورم تا ۸۰٪ آن را به اجاره خانه اختصاص دهم و مابقی را به مخارج خود و خوراک و پوشاک و تحصیل ۳ فرزند دانش آموز و ۲ فرزند دانشجو که دختر بودند تقسیم کنم. که اصلاً امکان نداشت. بر این موضوع مخارج در مانم که بنیاد جانبازان بخشی از آن را تأمین می کند و پرداخت اقساط و مسائل پیش بینی نشده را هم باید افزود. سال به سال هم از طریق صاحبخانه برای بالابردن مبلغ ودیعه و کرایه منزل تحت فشار قرار دارم و به همین دلیل مرتب با وام قرض الحسنه یا قرض از دوستان و آشنایان خلاء ناشی از نداری را به بدترین وجه پر می کنم.

اکنون زمان اجاره منزل به پایان رسیده و صاحبخانه به هیچوجه راضی به تمدید آن نیست. بدهی ها روی هم انباشته شده اند و از طرفی تعاونی مسکن اداره هم تقاضای ۳ میلیون تومان پول کرده و گفته شده اگر تا آخر این هفته پرداخت نشود نوبت من به فرد دیگری که این پول را بپردازد واگذار می شود. امشب هم وقتی از سرکار به منزل آمدم متوجه شدم دختر بزرگم خواستگار دارد و مایل به ازدواج است.

برای این که اشکم را اهل خانواده نبینند به بهانه ای از منزل خارج شدم و تاکنون در این محل که می بینید نشسته ام و گریه می کنم. نذر کردم اگر امام رضا علیه السلام به کمکم بیاید به پابوسش بروم.



اشک در چشمانم حلقه زده بود. صدایم می لرزید و راننده ام هم وقتی ماجرا را شنید و حال منقلب مرا دید به گریه افتاد.

دست آن جانباز را بوسیدم و به سر و صورتم مالیدم. از او عذرخواهی کردم و خواستم که مرا حلال کند. او هم نتوانست این وضع را تحمل کند و به شدت به گریه افتاد.

نامه ای خطاب به مسئول سازمانی که در آن اشتغال داشت نوشتم و خواستم که ظرف ۲ تا ۳ روز با الویت مسئله مسکن ایشان را حل کند و گزارش نتیجه را به دفترم ارسال نماید و نامه را به دستش داده و شماره تلفن دفترم را هم به وی دادم تا اگر مشکلی پیش آمد تماس بگیرد. از داخل جیب کتم چک پول ۲۰۰ هزار تومانی هم کف دستش گذاشتم و در حالیکه که احساس می کردم خوشحالی و نشاط وجودش را فرا گرفته از او خدا حافظی کردم.

او نیز یکسره تشکر می کرد و در جواب محبت های وی عرض کردم:

- این عنایت و لطف همان امام رضا علیه السلام است که دست به دامانش شده بودی و من غلام درگاه او یم پس خواهش می کنم به هیچکس جز خانواده ات موضوع را ابراز نکن و باشور و حال وصف ناپذیری از او جدا شدم. اما قلبم مالا مال از اندوه شد.

می دانستم که از این گونه موارد صدها و هزاران مورد وجود دارد و طبیعی است که مساعدتی موردی و اینچنینی راهگشا نیست لذا من هم به امام رضا علیه السلام متوسل شدم و عاجزانه از درگاهش خواستم که یاریم کند تا به شکلی اساسی مشکل را حل کرده و شادی را به زندگی همه مردم مظلوم و محروم و مسلمان کشورم وارد کنم و گفتم:

- ای ارباب باوفا این منتهای آرزوی این نوکرت می باشد که عمیقاً امیدوارم به مرحله اجابت وجود شریفتان برسد.

آرام پله های ساختمان منزل را پیمودم و وارد منزل شدم گرچه شب از نیمه گذشته بود اما اهل منزل با عشق و صبر منتظر بودند که شام را با هم صرف کنیم. عذرخواهی کردم و به همراه بچه ها بر سر سفره قرار گرفتیم و در حین آن به استماع گفته ها و خواسته های اهالی خانه مشغول شدم ...





## فصل

جلسه هیئت دولت را از ۹ صبح به ۱۰ صبح انتقال دادم تا نسبت به آنچه که بنا بود مطرح کنم تحقیق و نیز به این دلیل که دستور جلسه "که باید ۲ تن از وزرای صنایع و کشاورزی گزارشاتشان را بیان کنند" به دستم داده شد، بنابراین نیاز به وقت کافی داشتم من می خواستم هر چه سریعتر طرحهای اجرائی و عملی به مرحله انجام برسد و چون هیچ چیز جز رضایت الهی و چهارده معصوم و پشتیبانی مردم را مد نظر نداشتم مشکلات را نادیده انگاشتم.

می دانستم که مشکلات زیادی وجود دارد لکن اعتقاد به بن بست هم نداشتم. این موضوع که مثلاً مشاوران و کارشناسان بدین چه تأثیر منفی بر یک مدیر ارشد داشتند را حدس می زدم و به همین دلیل بود که نهایت سعیم را نمودم تا تیم همکارانم همدل و همزبان باشند.

اساساً تعمیم مدیریت دفاع مقدس که به نظر من تنها گزینه منحصر به فردی بود که با شرایط متنوع و متعدد کشورمان همخوانی داشت یعنی پشت پا زدن به نظرات غیر آن و اهتمام به نظریات مبتنی بر آن بدین معنا که علی رغم استفاده بهینه از نظرات راهگشا چنانچه نظریه ای بر پایه بن بست و عدم اعتقاد به برون رفت از مشکلات بنا شده بلافاصله بایستی آن نظریه را منتفی اعلام کرده و بر دیدگاه بسیجی پای فشرد. دیدگاه بسیجی هم آن نیست که بدون تعمق و تأمل حرکت کرده و به مشکل

بر خورد، بلکه همان نظریه‌ای است که انقلاب ایران را در اوج ناباوری به پیروزی رساند. جنگ را سامان داد. نظام را به مرحله تثبیت رساند و تاکنون ما را حفظ کرده است گرچه کم‌رنگی آن کاملاً محسوس و آزار دهنده شده بود.

از این رو وقتی می‌دیدم که یاران و همکارانم همدل و هم‌باند احساس آسودگی خیال می‌کردم و امیدوار بودم که این یکرنگی ادامه یافته و خدشه‌دار نشود. به هر صورت جلسه هیئت دولت را بدون مقدمه و سخنرانی آغاز کردم. به دقت دیدگاه‌های وزرای صنایع و کشاورزی را گوش کردم و به ذهن سپردم. بخش کشاورزی برنامه‌های خوبی را داشت که با طرح من کاملاً جور در می‌آمد به خصوص که قصد داشتم پس از استماع مطالب آنها برنامه‌ای مشتمل بر چند ماده و تبصره ارائه کنم.

امانگرانی من از اظهارات وزیر صنایع بود، می‌دیدم که او هم مجدداً اولویت‌ها را به بخش خودروسازی، صنایع تبدیلی و خلاصه آنچه که تجملاتی، مصرفی و امثالهم بود داده است و این موضوع من را نگران کرد در حالیکه من به دنبال همگرایی کامل و انطباق دقیق صنایع با بخشهای کشاورزی و مسکن بودم و آن موارد را که مد نظر وزیر محترم بود دارای اولویت نمی‌دانستم. ایشان معتقد بودند ما نیاز به سودآوری ویژه داریم تا طرح‌هایمان به مقصود برسد.

اما من موضوع مد نظرشان را ورود به منجلاب باطلی می‌دانستم که مدت‌ها بود مثلاً در بخش صنعت باعث اول بودن مدیران خودروسازی و امثال آن در تصمیم‌سازی‌ها گردیده بود. آنها به بهانه‌هایی چون ایجاد اشتغال، تضمین سودآوری و کم‌کهای مالی به دولت خود را تافته جدا بافته می‌دانستند و هر جنس بنجل یا از رده خارجی را به قیمت گزاف که معلوم نبود چه ملغمه‌ای است به مردم با تحمیل و زورگوئی می‌فروختند. و هیچ وقت هم نشد که قیمت‌ها بر اساس ارتقاء کیفیت بالا رود. برعکس می‌خواستم ظرایفی را فراهم کنم که رقابتی اساسی ایجاد گردد و بر این اساس حتی شرکتی به عرض و طول ایران خودرو چنانچه به کاهش قیمت و افزایش کیفیت فکر نکند دچار مشکل گردد و برای انجام اینگونه امور هم مصمم بودم. از همه مهمتر به این

دلیل که هم در ابتدای انتخاب وزیران و هم در جان و قلب خود عهد بستم که چنانچه هر یک از آنها نتوانند با برنامه‌های دولت و رئیس جمهور پیش بروند لحظه‌ای در برکناری آنها تردید نخواهم نمود، با روندی اینچنینی که در دولتهای قبلی به شدت رواج داشت مخالف بودم. لذا رو به وزیر صنایع کردم و خیلی روشن و واضح گفتم:

- جناب وزیر برنامه شما و اندیشه‌هایتان انتظاراتم را برآورده نمی‌کند اگر قرار باشد بسیج صنعتی به معنای چاق شدن شرکتهای بدون رقیب و اعطاء انحصارگری به خودرو سازی باشد همان بهتر که نباشد.

من دنبال صنایع ارزآور و نیز پشتیبان تمام بخشها می‌باشم. تا ضمن صادرات اجناس کیفی که آبروی ما را بباد نهد و باعث پیروزی در رقابت گردد زمینه بی‌نیازی از واردات مواد و صنایع مورد نیاز از خارج فراهم شود. وگرنه اگر قرار باشد که چرخ به همان منوال بچرخد من چرا باید از نام مقدس بسیج مایه بگذارم و نسل خادم انقلاب و نظام و رهبری را مورد سوال قرار بدهم و بدنام کنم. من با مردم عهد دارم، این‌ها شعار نیست، همین امروز اگر احساس بکنم که باید کنار بروم خواهم رفت.

من فقط یکبار به حضر تعالی که از نظر فضل و اخلاص و بزرگی شخصیتی ستودنی هستید فرصت می‌دهم که ظرف یک هفته آینده طرح مناسب نظرات رئیس جمهور را به خصوص طرحی که تعامل مناسبی با طرح وزارت کشاورزی داشته باشد ارائه نمائید. و سپس ادامه دادم:

- وزیر کشاورزی، وزیر صنایع و معادن، وزیر بازرگانی، وزیر امور اقتصادی و دارائی، وزیر اطلاعات، فرمانده کل سپاه، فرمانده کل ارتش، نماینده مقام معظم رهبری، نماینده قوه قضائیه، رئیس کمیسیونهای کشاورزی و صنایع مجلس و ۵ کارشناس مجرب دانشگاهی دارای تئوری همگرا با طرح‌های شورای به نام "شورای عالی بسیج کشاورزی و صنایع" به ریاست اینجانب متشکل خواهند شد و این شورا موظف است ظرف سه ماه طرح اجرائی چگونگی انجام انقلاب در زمینه‌های کشاورزی و صنایع را تهیه و ابلاغ نماید.

در ادامه تأکید کردم که به دنبال ایجاد تمرکز نیستم و معتقد بودم که باید به نوعی با

ظرافت مدیریت کرد که سیاستهای کلی در مرکز و سیاستهای اجرایی با اهداف مشخص و زمان بندی شده به مراکز استانها و شهرستانها و بخشها و دهات تفویض گردد تا رقابت هم در این میان وجود داشته باشد و توضیح دادم:

- اعضائی چون وزیر اطلاعات در شورای عالی موظف به ایجاد امنیت لازم برای انجام طرحها، سپاه و ارتش علاوه بر همکاری در ایجاد امنیت در انجام طرحها از طریق واگذاری امکانات و نیروی انسانی نقش خواهند داشت به بانک مرکزی جهت تدوین طرحها و تصویب آن در چارچوب ایجاد پشتوانه مالی برای انجام امور مأموریت داده، و به همین شکل دیگر اعضاء شورا موظف به انجام وظیفه می‌باشند تا تمام قوا در زمینه مذکور به کار رفته و از هرگونه کندی و بی‌برنامگی و عدم تجانس و ناهمگونی جلوگیری شود.

به دلیل آنکه در فواصل دولتهای گذشته گاهاً حتی طرحهای مناسبی مطرح و به مرحله اجرا گذارده شده بود که در حین اجرا ناهمخوانی و سازهای ناهماهنگ زدن بعضی از سازمانها و نهادها و مراکز باعث کندی و توقف کار می‌شد و چون انجام طرحها در سایه اتفاقات موردی و مقطعی گاهاً مهم و عدم اهتمام جدی بر آن مشمول بی‌توجهی می‌شد، هیچگونه جدیتی برای رفع موانع و همگونی مسئولین مجری برنامه‌ها به کار نمی‌رفت و در نهایت به بوته فراموشی سپرده می‌شد که جدای جلوگیری از پیشرفت مناسب باعث بدبینی مردم به وعده‌های مسئولین می‌گردید که طبیعتاً مهمترین پشتوانه واقعی هر دولتی برای اجرای برنامه‌هایش از دست می‌رفت. موضوعی که بارها و بارها در این سطور توضیح دادم همین بود که می‌ترسیدم دولت فعلی هم در سایه بدبینی‌های رایج دچار ضعف در ایجاد پشتوانه مردمی گردد. مثلاً طرحی که از فیلتر برنامه‌ریزی‌های کارشناسانه و تجربه‌های آزمایشی گذشته و به مرحله اجرا رسیده بود به یکباره با مشکل اعتباری مواجه می‌شد و بانکها حاضر نبودند به آن طرح بودجه تزریق کنند که با عنایت به تصویب دولت یا مجلس اینگونه مواضع می‌توانست مؤید آشفتگی و ضعف مفرط مدیریتهای کلان و ارشد باشد به همین دلیل بود که شورای عالی با عضویت اعضاء پیش‌گفته و ریاست اینجانب

تشکیل شد تا هرگونه مانع بلافاصله رفع و حتی آماده بودم تا در صورت لزوم هر یک از اعضای شورای عالی را در صورت عدم تجانس با برنامه‌ها و دیگر اعضای برکنار و شخصی مفید را جایگزین سازم. جلسه هیئت دولت با مباحث عمیق و مصوبات مهم به اتمام رسید و من بلافاصله پس از آن از محل مزبور خارج و به دفتر کارم رفتم.

مقرر بود که وزیر نفت را ملاقات و گزارش کار ایشان را دریافت دارم. و برای انجام این ملاقات هم به دلائلی که خواهم گفت عجله داشتم.

مسئله فروش نفت از دو جهت برایم اهمیت داشت. اول آنکه با از کار افتادن یکی از پالایشگاههای مهم کشور بیم آن می‌رفت که نتوانیم در حدود ۴ میلیون بشکه نفت در روز را به بازار عرضه داریم و دوم آنکه قیمتها در حد مناسبی نبودند.

طی ۲۰ سال گذشته هیچگاه قیمت نفت از بیش از ۳۰ دلار فراتر نرفت و این قیمت هم در مدت کوتاهی محقق شد و کشورهای صادرکننده نفت منفعلانه به دلیل موضع‌گیری سخت کشورهای اروپائی و آمریکائی و تهدید آنها به تحریم و قطع رابطه و جلوگیری از ارسال تکنولوژی و دیگر موارد نتوانستند، به یک وفاق جمعی دست یابند. گرچه در چند سال اخیر شاهد یک نوع همگرایی موثر بین اعضای اوپک بودیم که کم‌نظیر می‌نمود لکن با توجه به گذشت زمان و تغییر شرایط و پارامترهای بازار نفت نمی‌توانستیم بدون تصمیم‌گیری‌های قاطع و همه‌گیر که دارای زیر بنای تحقیق و برنامه‌ریزی باشد نظر همسوی دیگر کشورهای صادرکننده نفت غیر از اوپک که نقش تعیین‌کننده‌ای را در طی این سالها به دست آورده بودند جلب کنیم.

من مایل به اتخاذ سیاستهایی بودم که ضمن برجسته سازی نقش اوپک در بازار و از رهگذر آن تقویت زیر ساختهای این سازمان و به رخ کشیدن آن به نحو شایسته‌ای نظر دیگر صادرکنندگان نفت را به خود معطوف سازیم و در صورت امکان اوپک را به آن کشورها گسترش دهیم که بدین منوال هرگونه تصمیمی در راستای منافع ملل صادرکننده نفت می‌توانست ارزیابی گردد.

من اعتقاد داشتم همان عواملی که سالها قبل اعضای فعلی اوپک را به تشکیل سازمان و اتحاد و اتخاذ تصمیمات یکسان برای به دست آوردن بازار نفت و ادار

ساخت در حال حاضر می‌تواند با توجه به شرایط نوین به وجود آمده عامل عضویت دیگر کشورهای دارای منابع نفت در اوپک شود و احساس می‌کردم که با تشریح دقیق موضوع نزد آنان و ایجاد یک روند دیپلماتیک و موثر تحت مدیریت مفید و قابل اعتنا ایجاد وفاق یاد شده قابل دسترس خواهد بود.

لذا به وزیر نفت مأموریت دادم که به همراه نامه من به کشورهای صادرکننده نفت که عضو اوپک نیستند عزیمت و فعلاً به صورت محرمانه موضوع را مطرح و نظرات آنها را کسب و منتقل نماید.

به ایشان گفتم بایستی قبل از آن روند یاد شده به اطلاع اعضاء اوپک برسد و چون مدتی بود که دبیرکلی سازمان هم به ایران واگذار شده، لذا در صورت هماهنگی مذکور انجام مأموریت دچار مشکل درون سازمانی نمی‌شد. گرچه باز هم به ایشان تأکید کردم که فعلاً محتوای قصد و تصمیم و متن مذاکرات محرمانه بماند و این مقوله را هم به تمام اعضاء گوشزد نماید.

پس از آن دستور استفاده از ذخایر استراتژیک نفت که بنا بود در زمستان آینده برای مصرف داخلی استفاده گردد را صادر کردم تا زمان ترمیم پالایشگاه و به جهت جلوگیری از صادرات و اخلاف در بازار نفت به سیستم صادرات نفتمان تزریق گردد، گوا اینکه تصمیم داشتیم در صورت عدم دستیابی به نتایج زمانبندی شده و رسیدن فصل زمستان اولویت را به تأمین سوخت داخلی بدهم و تبعات ایجاد خلاء در میزان نفت صادراتی را در بازار نفت شخصاً به عهده بگیرم.

با در نظر گرفتن مجموع این جهات و کنترل دیگر شرایط و مزیت‌ها احساس می‌کردم بتوان قیمت‌ها را تا سقف ۴۰ الی ۴۵ دلار بالا برده و تثبیت کنیم چرا که کشورهای صنعتی و دریافت‌کننده نفت در کنار ارتقاء مستمر مالیات بر قیمت سوخت در کشورشان دائماً در حال افزودن بر قیمت محصولات صادراتی خود به کشورها به خصوص تولیدکنندگان نفت بودند و در حالیکه این افزایش قیمت‌ها را به صورت روندی خدشه‌ناپذیر در آورده بودند مدام در حال برنامه‌ریزی تبلیغاتی و یا بعضاً توطئه برای جلوگیری از هرگونه افزایش قیمت نفت توسط ما بودند.



و من این را ظلمی آشکار در حق ملل داخل در کشورهای دارای منابع نفتی که عموماً هم عقب مانده و نیازمند پیشرفت و ترقی فوری بودند می دانستم.

در انتهای جلسه از دفتر خواستم که محتوای مذاکراتمان را صورتجلسه کرده و جهت اجراء به وزیر نفت ابلاغ نماید.

پس از اتمام جلسه به برنامه هایم نگاهی انداختم که مهمترین بخش آن جلسه اینجانب با وزرای چند کشور اروپائی از جمله انگلستان، آلمان، فرانسه، اتریش، دانمارک و سوئد بود که قبلاً از طریق من دعوت شده بودند و در روز اخیر مذاکرات مفصلی با وزیر امور خارجه داشتند.

طبق گزارش وزیر خارجه ظاهراً دعوت من از آنها به زعم این افراد مبنای درخواست کمک اقتصادی داشت در حالیکه من دلیل مهمتری غیر از آن در ذهن داشتم که مطرح کردن آن شاید به هیچ وجه به ذهن آنها هم خطور نمی کرد.

ترجیح دادم در این یکی دو ساعت باقیمانده به نماز و استراحت پردازم لذا پس از نماز در اتاق مخصوص استراحت قدری دراز کشیدم و این حالتی بود که در آن به راحتی و خوب و موثر افکارم را متمرکز و به انتخاب گزینه های مثبت و مناسب برای آنچه که بنا داشتم انجام دهم می پرداختم.

به خصوص آنکه طرح موضوعی که در جلسه بعد از ظهر با وزرای خارجه کشورهای اروپائی قصد داشتم بیان کنم هم بدیع و مهم بود و هم غیر منتظره و احتمالاً واکنش ساز و پیش بینی می کردم که به واسطه آن جنجالی بزرگ به پا شود اما حاضر نبودم از طرح آن که جزء اصول و ارزشهای من بود به هیچ وجه چشم پوشی کنم.

من مایل بودم به سمت اقتدار و عزت ایران، که همانا عزت و سربلندی اسلام و قرآن و مسلمانان تلقی می شد پیش بروم و قصد داشتم به نحو مقتضی نگرش کشورهای بزرگ که حاکی از انفعال ما در مواقع حساس و پذیرش آراء آنها بود را تغییر دهم. نمی خواستم همانند قبل وصول به اهداف مطلوب اقتصادی و فرهنگی و سیاسی را به بهای عقب نشینی از ارزشها به دست آورم چرا که آنها هم هیچگاه حاضر نبودند در مواضع اصولی خود اندکی عقب گرد نشان دهند بنابراین این حق ما بود که برای عزت و

اقتدار خود هر نوع حرکت مناسبی را سازماندهی و اجراء نمائیم. پس از استراحت کوتاهی حمام کردم و لباس دیگری پوشیدم و از دفتر خواستم که علاوه بر مدعوین از وزیر اطلاعات و رئیس ستاد فرماندهی کل قوا هم دعوت به عمل آورد تا در جلسه شرکت کنند که پس از تماس با آنها این عزیزان اعلام آمادگی کردند و بلافاصله به سمت دفتر ریاست جمهوری حرکت نمودند.

جلسه با بازیهای متعارف و پُزهای معمول سیاسی در مقابل خبرنگاران آغاز شد. در ابتدای جلسه احوالپرسی نمودم و از نتایج مثبت جلسات دو روزه وزرای امور خارجه با وزیر امور خارجه کشورمان تشکر و ابراز خرسندی نمودم. بعد از آن مقدمه‌ای از عظمت ایران و اسلام مطرح و اشاراتی را به مقاطع مختلف تاریخ و افراد بزرگ و مدیری که به نفع ملت ایران و بلکه جهان اسلام تصمیمات سرنوشت‌سازی را گرفته و به مورد اجرا گذاردند نمودم. به همین شکل به برخی از افراد دارای فکر و اندیشه در کشورهای اروپائی اشاره و با برشمردن نکات مثبت و منفی اعمال و عملیات آنها به موضوع نتایج این اقدامات در زمینه تقویت ارزشهای ملی در هر جامعه‌ای پرداختم.

همچنین دیدگاههای مختلفی را از اندیشمندان غربی و شرقی مسیحی و مسلمان بیان کردم که به موجب آن در هر حالتی دفاع از ارزشهای واقعی و مورد اهتمام امری پسندیده و نیکو شمرده شده بود.

از آن جا که مترجمی قوی در جلسه کار ترجمه سخنان مرا به عهده داشت جو مناسب و اثر بخشی در جلسه احساس می‌کردم که مقدمه مذکور بر تقویت آن می‌افزود من با استفاده از فرصت به دست آمده با توجه به اینکه می‌دیدم حاضرین همگی مبهوت و کنجکاو می‌خواهند بدانند این مقدمه به چه منظوری می‌باشد نگاهی به تک تک حاضران انداخته و آنها را از جلوی چشمانم گذارندم. این حرکت هر چند در لحظاتی کوتاه انجام شد اما در مجموع زمانی طولانی احساس شد و به جهت اتمام سنگینی جلسه رو به جمعیت کرده و گفتم:

- همانگونه که حضار محترم در جریان هستند در طول سالهای گذشته موضوعی

به وجود آمد که باعث ایجاد کدورت بین جهان اسلام به رهبری ایران و دنیای غرب به رهبری اروپا و به خصوص انگلستان گردید.

این معضل در پی فرمان رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در خصوص مهدورالدم بودن سلمان رشدی مرتد به وجود آمد و با عنایت به نوع جرم این فرد که در خصوص محکومیت آن همه علمای شیعه و سنی جهان اسلام و همچنین عمده علمای ادیان دیگر در کنار قاطبه مسلمانان جهان وفاق کامل و بلاقیدی وجود داشت مسئله به رویارویی کاملی بین دو جناح یاد شده انجامید.

اما، اشکال کار از آنجا شروع می شد که دنیای غرب حاضر نبود شخصیت روحانی و صاحب فتوا بودن و رهبریت مذهبی حضرت امام را هم‌مطراز جایگاه حکومتی ایشان بدانند و برای آن ارزش هماهنگ قائل گردد و این مبحث باعث شد نوع فتوای امام، بدون توجه به اینکه به تأیید تقریباً تمامی علمای اسلام هم رسیده بوده و امری متداول و طبیعی در اصول و فروع مسلمانان شمرده می شد فتوای دولتی و حکومتی قلمداد گردد.

هر چند که دستور امام به آحاد مسلمانان بوده و هیچ دستوری به دولت ایران یا دولتهای اسلامی صادر نکرده بودند.

چرا که اولاً خطاب حکم صادره به دولت ایران نبود و چنانچه به دولتهای دیگر هم حکم صادر می شد قاعدتاً به لحاظ حقوقی مورد اشکال قرار می گرفت هر چند که ما و بسیاری از اهالی جهان اسلام معتقد به پذیرش رهبریت معنوی امام در ارکان این جمعیت بیش از یک میلیاردی بودند. لذا بحران آغاز و به صف بندی شدید و تبلیغات بی حد و حصر منجر گشت. در نتیجه موضوع قطع روابط و تحریم های مختلف اعم از اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و امنیتی مطرح و به اجرا گذاشته شد.

تا زمانی که حضرت امام در قید حیات بودند هیچ گونه تغییر موضعی به وجود نیامد اما پس از رحلت ایشان ظاهراً دولتهای بعدی به صراحت تعهد دادند که هیچ گونه اقدامی در جهت اجرای این حکم مذهبی به عمل نیاورند و همین تعهد هم گرچه نمی توانست دارای مبانی حقوقی و شرعی باشد اما بهانه ایجاد ارتباط مجدد و در حال

حاضر طی چند سال اخیر تجّری بیشتر این فرد خبیث و هتاک شد. من به چند دلیل این تعهدات را فاقد ارزش می‌دانم که اهم آن عبارتند از اینکه: - چنانچه مجموعه دولت به معنای حقوقی آن تعهدی به عدم انجام و دخالت در مجازات وی صادرکنند به جهت اینکه فرد آنان مخاطب حکم مذهبی حضرت امام بوده و به لحاظ شرعی مسئولیت شخصی دارند لذا قاعداً تعهد به عدم انجام این مهم فاقد وجهه شرعی و حتی قانونی است.

- دوماً، دولت مادامی که در چهارچوب اوامر و نواهی ولایت حرکت کند و مطابق قانون اساسی خطوط کلی را از رهبری پذیرفته و در چارچوب آن به اعمال قدرت مشغول گردد دارای مشروعیت در همه ابعاد می‌شود و چنانچه حتی یک مورد از این نظرات ولایتی توسط دولت عمداً به بوتۀ بی‌توجهی سپرده شود قاعداً حداقل همان مورد از محور مشروعیت خارج و فاقد مبنای قانونی و شرعی خواهد بود.

- سوماً، به عنوان مهمترین دلیل باید عرض کنم که اساساً خطاب امام ائمت به دولت ایران یا دولتهای دیگر کشورهای اسلامی نبوده که با تعهد به عدم انجام حکم توسط دولت ما منتفی و بی اعتبار گردد و عمیقاً معتقدم نه تنها دولت موظف به صدور تعهد عدم انجام حکم امام نبوده بلکه با انجام این حرکت عملاً به دینی بودن حکومت ایران اسلامی و وجاهت احکام امام و غیرت و همیت ملی و دینی ما ضربه زده است و چون می‌دانم که نیت مسئولین وقت در این عمل چیزی جز خدمت به مردم و جامعه اسلام نبوده لذا دنبال مقصر نیستم اما به دلائل پیش گفته مایلم اعلام کنم که دولت جمهوری اسلامی ایران همانگونه که از سوی حضرت امام مسئولیتی در انجام حکم مذکور ندارد قاعداً موظف به صدور تعهد نامه نمی‌باشد لذا از این لحظه تعهد مزبور لغو و دارای اعتبار نیست.

- و باید بگویم به هیچ قیمت حاضر نیستم روابطمان با دنیای خارج را برای اعتلای اقتصادی، به بهای از دست دادن ارزشها و اصول برقرار سازم گرچه برای همه دولتها و به خصوص ملتها به شرط آنکه احترام متقابلی جاری باشد ارزش ویژه‌ای قائم و با در نظر گرفتن اولویتها و حساسیتهای به شدت مایل به برقراری و استمرار روابط می‌باشم.

به شما دوستان هم عرض می‌کنم که برای موضوعی که مبانی حقوقی و شرعی و ویژگیهای آن را توضیح دادم و قاعداً در چارچوب مسئولیتهای دولت ما نیست حساسیت به خرج ندهید و ایجاد بحران ننمائید. مطمئن باشید دولت فعلی هم عمیقاً به برقراری عدالت اجتماعی به سرعت و جدیت اعتقاد راسخ دارد و مایل نیست درگیر مسائل فرعی و حساسیت زا گردد.

سخنانم به این مرحله که رسید ساکت ماندم و اجازه دادم مخاطبین صحبت کنند و نقطه نظراتشان را بیان نمایند.

از آن جا که در آن دوره ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپا به کشور آلمان واگذار شده بود وزیر امور خارجه آلمان که یک سوسیال دموکرات بود و افکار نژاد پرستانه‌ای داشت و دائماً در مقابل جهان اسلام و به خصوص کشور ایران موضعی خصمانه اتخاذ می‌کرد به جوابگویی پرداخت. او گفت که:

سخنانم آنها را گیج و مبهوت کرده است و ادامه داد که انتظار داشته است به خاطر نگرش غرب به من که عموماً مبتنی بر عدم اعتماد و اصولگرا دانستم می‌باشد صحبت‌هایم روندی برای زدودن این دیدگاه به خود بگیرد و به زعم آنها مطالب بیان شده نوعی موضعگیری آشکار در مقابل دنیای اروپائی و آمریکایی قلمداد می‌شود.

این نکته که یک وزیر اروپائی مواضع امریکارا در کنار مواضع خود مطرح و منافع خود را مشترک بداند خود مؤید این نظریه‌ام بود که هیچگاه اتحادیه اروپا طی سالهای قابل توجهی که شکل گرفته و برای خود موجودیتی مستقل و معارض قائل بوده است به واقعیت مواضع شعاری نزدیک نشده و هنوز هم اقدامات و تصمیمات خود را هرچند که ظاهری مستقل داشته باشد در سایه نظریات آمریکائیه‌ا برآزمی‌کند.

به همین دلیل صحبت‌های وزیر خارجه آلمان را محترمانه قطع کردم و به بیان این نقطه نظر پرداختم و توضیح دادم که:

- برای ایران هم اروپائی به کلی و کاملاً مستقل از امریکا بهتر است لذا تقاضا دارم در محدوده جغرافیای سیاسی و منطقه‌ای خودشان اعلام موضع کنند زیرا این سوء ظن وجود دارد که موضوع بحران مرتبط با اقدام سلمان رشدی ارتباط ویژه‌ای با

برنامه‌های آمریکائیاها برای سازماندهی اقدامی خصمانه و طولانی مدت علیه کشورمان داشته باشد.

وزیر خارجه آلمان علی‌رغم اینکه به ظاهر پذیرفت که استقلال بیشتری در بیاناتش داشته باشد اما نوع نگاه و تغییر لحن گفته‌هایش نشان از ناخشنودی وی در قبال مطالب من داشت.

وی ادامه داد:

- آیا ما باید این موضع جدید را به معنای رویارویی حداقل سیاسی ایران در مقابل خود بدانیم. چراکه مبحث سلمان رشدی از نظر ما ارتباط تنگاتنگی با آزادی بیان دارد و اروپا به عنوان سمبل احیاء و حمایت از آن همیشه پرچمدار بوده است!!  
در جواب ایشان گفتم:

- همانگونه که در ابتدای عرایضم توضیح دادم من فقط دنبال مبانی حقوقی و شرعی تعهد پیش گفته بوده‌ام و چون این خصایص را نیافتم بحث لغو تعهد مربوطه را مطرح کردم لذا به هیچ وجه نه تنها دنبال صف‌بندی جدیدی علیه شما نیستم بلکه منحصراً قصد شفاف‌سازی روابط فی ما بین بر پایه احترام متقابل را دارم.  
در این حال رو به همه جمعیت وزاری خارجه اروپائی کرده و گفتم:

- اگر من به طور کتبی و علنی به اعتقادات شما از جمله موجودیت گرامی حضرت مسیح به فرض مثال توهین آشکار و خبیثانه‌ای نمایم آیا حتی امکان لشکرکشی شما متصور نیست. یا اینکه به عمد افتخاراتی که شما در تدوین و اجرای دموکراسی و شاخصهای آن به خود نسبت می‌دهید را زیر سؤال ببرم مغضوب شما نخواهم شد؟  
قطعاً جواب مثبت است گوا اینکه شما در مقاطعی به طور علنی و گاهی بدون پروا از تبعات اقدامات خود که تعارض وسیع و عمیقی با زیربنای اعتقادات سیاسی‌تان دارد، (مثلاً از صهیونیسم که به شهادت کارشناسان بی‌خط و ربط نسخه‌ای بدلی و بی‌محتوا از یهودیت است و در حالیکه به انواع جرائم ضد بشریت مبتلاست دفاع بی‌چون و چرا) می‌کنید عدول نموده‌اید اما دیگر نمی‌توانید به این حد عملکردتان را مغایر با گفته‌ها و تئوریهایتان به مرحله عمل نزدیک سازید چراکه موضوع توهین به

اعتقادات حدود ۲ میلیارد انسان صاحب کرامت و شأن مطرح است و من نمی‌توانم به این مبحث مهم بی‌اعتنائی کنم.

من از شما می‌خواهم که به گفته‌هایم صادقانه و بدون اغراض سیاسی فکر کنید و در وجدان خود مطالب را سنگین و سبک نمائید یقین دارم در این صورت حق را به ذی‌حق خواهید داد.

سپس وزیر خارجه فرانسه با گشاده‌روئی و صدای بلند درخواست کرد موضوع جلسه تعویض شود و به علائق دو جانبه پرداخته شود.

من هم گفتم:

- چنانچه اصل مطالب تفهیم شده است آماده‌ام که به موضوعات دیگری پرداخته شود.

آنها انگار که به دنبال این پیشنهاد باشند استقبال کردند و تا انتها به مراودات اقتصادی پرداخته شد و نیز در قسمت انتهای مذاکرات موضوع نفت و تبعات مربوطه به آن از سوی وزرای اروپائی بیان گردید که من به دلیل برنامه‌هائی که داشتم به کلی گویی پرداخته و مباحث نظری را مطرح کردم تا جلسه را بدون تعهدی خاص در خصوص موضوع نفت تا انتها اداره نمایم.

پس از اتمام مذاکرات مفصل که بیش از ۲ ساعت به طول انجامید با خوشروئی و صمیمیت آنها را بدرقه کردم و در حالیکه احساس نرمی و سبکی می‌کردم از اینکه یکی از مهمترین دغدغه‌هایم مطرح و آشکار گشته بود خوشحال بودم و در دل اعتقاد داشتم که قلب امام را حل از این اقدام خشنود و خرسند گردیده است و امیدوار بودم که به این واسطه غرور ملی و اسلامی ایرانیان هموطنم و همهٔ مسلمانان عاشق رسول صلی الله علیه و آله را تقویت کرده و باعث انسجام بیشتری شده‌ام.

به دفتر کارم رفتم به همراه وزیر اطلاعات و رئیس ستاد فرماندهی کل قوا قدری راجع به این موضوع صحبت کردیم و از اینکه آنها هم ضمن اظهار تعجب از طرح این مبحث خوشحال شده‌اند در دل احساس رضایت بیشتری می‌کردم.

تقاضا کردم که ریاست ستاد فرماندهی کل به نیابت از رئیس جمهور مجموع

مباحث این جلسه را به همراه نتیجه آن به محضر رهبر معظم گزارش و چنانچه ایشان رهنمود و دستوری دارند مراتب را کسب و به اینجانب منتقل نمایند.

پس از خداحافظی با آقایان طبق قرار قبلی وزیر کار و امور اجتماعی را در دفتر ملاقات کردم و از اینکه ایشان به دلیل طولانی شدن جلسه قدری معطل شده‌اند عذرخواهی کردم.

به دلیل خستگی بیش از حد ترجیح دادم که فقط مباحث کلی مورد نظر را به ایشان ابلاغ و استماع گزارشاتشان را به وقتی دیگر موکول نمایم.

لذا به وزیر کار عرض کردم که دو موضوع در حیطة کاریشان برای من اهمیت و اولویت اول را داراست. یکی رسیدگی به وضع نابسامان خدمات اجتماعی، از قبیل بیمه در شقوق مختلف و وضع بازنشستگان و مستمری‌بگیران و دوم موضوع اشتغال و مشکلات حاد مربوط به آن.

من توضیح دادم که شانه خالی کردن وزارت کار و امور اجتماعی در دولتهای قبل از زیر موضوع مهم اشتغال برایم قابل تحمل نبوده است و ادامه دادم:

– که از نظر من وزارت کار و امور اجتماعی در کنار مسؤلیتهای مشخص خود که همانا تنظیم قوانین مربوط به کار و امور اجتماعی و اجرا و نظارت بر حسن اعمال آن است مسؤل مستقیم تنظیم ساختارهای لازم برای ایجاد اشتغال به صورت قانونمند و مستمر می‌باشد و از اینکه وزارت کار ارگانهای دیگری را مأمور حل مسئله اشتغال بداند گریزان و شاید متنفر باشم.

لذا، تصمیم دارم که به نکات مهم ذیل به صورت فوری پرداخته شود. افزایش دریافتی‌های بازنشستگان، مستمری‌بگیران و مشمولین بیمه بیکاری، افزایش خدمات پوششی بیمه‌ای، افزایش سطح پرداختی‌های بیمه در قبال درمان و خدمات اجتماعی افراد جامعه و گسترش سطوح مشمول بیمه به مبادی که هنوز تحت پوشش بیمه خدمات اجتماعی قرار نگرفته‌اند و دیگر موارد مشابه، حداقل به ۲ برابر میزان فعلی، حذف مالیات بر درآمد بازنشستگان و مستمری‌بگیران از ماه آینده، نصب مدیران با کفایت در سازمانهای تحت پوشش از جمله سازمان بازنشستگی،



سازمان بیمه خدمات درمانی، سازمان تأمین اجتماعی، شرکتهای سرمایه گذاری و خدماتی و دیگر موارد جهت انطباق با پیشرفتهای دنیا در این امر و سودآور کردن سرمایه‌های تحت پوشش به صورت اصولی، پرداخت بدهی دولت به صورت کامل طی شش ماه آینده به وزارت کار و امور اجتماعی و سازمانهای تابعه به شرط آنکه قبلاً محل خرج این مبالغ آنهم در چارچوب برنامه‌های یاد شده طی طرح و برنامه‌ای کاملاً مشخص گردد و به صورت شفاف بدانیم که برنامه‌های این وزارتخانه برای انجام فوری طرحها و بار مالی آن چیست، تا تصمیم‌گیری نهائی نمایم.

تنظیم لوایح مربوطه برای تصویب در دولت و ارسال به مجلس، فراخوان عمومی برای کسب نظر صاحبان فکر و اندیشه در خصوص حل فوری مشکل بیکاری، هماهنگی با وزارت امور اقتصادی و دارائی، سازمان برنامه و بودجه و دیگر مراجع ذیصلاح برای شناسائی پتانسیل شناخته شده و شناخته نشده اشتغال.

استفاده از تجارب کشورهای مختلف که به خوبی به مشکل بیکاری فائق شده‌اند، بومی‌سازی تدریجی اشتغال در کشور به طوریکه طی زمانبندی مشخص در آینده نیروی انسانی هر پروژه و جایگاهی که اشتغال‌زا است از همان منطقه و از بومیان متخصص و غیرمتخصص استفاده گردد.

جلوگیری از تراکم صنایع و کشاورزی و همه‌مبانی اشتغال‌زا در مناطق خاص و ایجاد روندی مناسب برای پراکنده ساختن عادلانه آن به نقاط مختلف کشور با اولویت نقاط محروم و مسئله دار که دچار بحران عمیق بیکاری می‌باشند.

در این حال از وزیر خواستم که طرحی آزمایشی در محدوده‌ای مشخص که مبانی آماری آن قابل ابتیاع باشد به اجرا درآورد تا در قالب آن بومی‌سازی اشتغال را بررسی و نتایج علمی آن مشخص شود و به جهت آنکه این مهم به تحقق کیفی برسد و عملاً شرائط مفید آن بر همگان مشخص گردد، زمانی یکساله را برای آن قرار دادم و تأکید کردم که انجام و به نتیجه رساندن این موضوع برایم اهمیت بسیاری دارد. بنابراین می‌خواهم که هر چه سریعتر مہیای انجام این طرح بشوید.

جلسه ما با وزیر کار حدود یک ساعت به طول انجامید. پس از آن احساس

می‌کردم که نیازمند تنوعی هستم. گرچه تنوع مورد نظر من با انواع تنوعات موجود فرق می‌کرد اما به هر حال نوعی نیاز بوده که گاهی با تمام قوا مرا تحت فشار قرار می‌داد و نمی‌توانستم مانعی برای آن ایجاد کنم.

هر چند هیچوقت هم نحوه استجابات آن را آنطور که نو و جدید و مطابق علائقم باشد از قبل حدس نمی‌زدم و عموماً صبر می‌کردم که شرائط خود، مهیا و کارآفرین گردد.

از این رو تصمیم گرفتم به سمت منزل حرکت کنم.

هنوز عقربه‌های ساعت به ۸ شب نرسیده بودند که وارد منزل شدم و همانگونه که حدس می‌زدم تعجب اهل خانواده را به دنبال داشت.

طی سالهای متمادی مواردی بسیار جزئی و محدود وجود داشت که روزها در این ساعت به منزل مراجعت کنم. لذا در صورت حضور مثلاً زود هنگام مشابه این ساعت، همیشه موجبات تعجب اهل منزل فراهم می‌شد.

همانطور که لباسم را از تن خارج می‌کردم به بچه‌ها گفتم آماده شوید که امشب شام را در منزل پدر بزرگ و مادر بزرگ خواهیم بود و خواستم که با برادرم و خواهرم و آشنایان نزدیک هم تماس بگیرند تا آنها هم بیایند و قصد داشتم ضمن تازه کردن دیدارها به مشکلات و مسائل آنها هم برسم.

به خصوص آنکه نمی‌خواستم بابتی توجهی طولانی سبب شوم مشکلات آنها به نوعی به استفاده از موقعیت‌شان به عنوان خانواده رئیس‌جمهور دامن بزنند و حتماً مایل بودم که تذکرات مجددی به همه اهالی خوب خانواده داده باشم تا هرگونه استفاده از شرائط خاص فعلی را خارج از محدوده‌های اخلاقی، شرعی و قانونی و عرفی مردود شمارند.

من طی سالهای اخیر مدام دچار نوعی عذاب وجدان بودم. چراکه به دلیل تنفرم از نحوه دخالت و سوء استفاده احدی یا تمامی اعضاء وابسته خانواده مسئولین از موقعیت خاصشان دائماً به سختگیری نسبت به خانواده‌ام مشغول بودم و اعتقاد داشتم که باید حداقل رفاه و معیشت آنها را تأمین تا بهانه‌ای نباشد و سپس با تفهیم منطقی،

غول نفس سرکش که لحظه به لحظه به سمت استفاده از موقعیتها و مناسبتهاى سودآور سوقمان می‌داد را در نطفه خفه کنم چه آنکه کافی بود فقط یکبار هر چند کم و محدود ضائقه آنها به نوعی بهره ناشی از استفاده از موقعیت مسئولیتی من آلوده شود آن وقت بود که دیگر جلوگیری از آن سخت می‌گردید.

امیرالمؤمنین می‌فرماید گناه نکردن آسانتر از توبه کردن است و من بیشترین پیام این جمله گهربار را در پیشگیری مفید، می‌دانستم و بر همین اساس سعی بر دقت در امور یاد شده داشتم.





## فصل

حدود ۳ ماه از شروع به کارم می‌گذشت و احساس می‌کردم وقت آن شده که یکی از مهمترین اشکال تفکر و برنامه‌هایم را به منصفه ظهور و بروز رسانم. چیزی که مدتها بود فقط اسمی و رسمی از آن باقی مانده و عملاً به دایره منش‌های سازشکارانه و سودجویانه فروغلتیده و باعث ازدیاد مشکلات و مفاسد در انحاء گوناگون شده بود. من در این مبحث مرهون و تحت تأثیر دو شخصیت تاریخ ساز و موثر بودم اول مولای متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام که با اقدامات خود باعث جلوگیری بهینه و قابل طرح از مفاسد اساسی و بزرگ شد. حضرت علی علیه السلام آنگونه که بضاعت اندک علمی‌ام اجازه می‌دهد ظاهراً در کنار دقت در انتخاب حکام و والیان و متولیان حکومتی سیستمی ساده اما پوشیده و مستور از بازرسان تعیین و به کارگمارد که اثرات آن همیشه مثال زدنی است و دومین شخصیت موثر در افکارم امیر کبیر مرد نامی و انسان وارسته و مدیری دلسوز که رنج و تعب تا سرحد جان را به خود هموار ساخت تا نام ایران و ایرانی و اسلام اعتلاء یابد.

تا آنجا که دوره خدمتش یکی از پرافتخارترین دوران حکومت ایرانیان به خصوص در زمان بعد از ظهور اسلام می‌باشد. امیر کبیر نیز با تعیین جریان بازرسی و نصب بازرسان فرهیخته و پاکدامن چنان سلامتی (هر چند کوتاه) به سیستم حکومتی تحت صدارت خویش داد که در داستانها همانگونه که حتماً شنیده و خوانده‌اید به آن

اشارات فراوانی شده است.

به طور مثال گفته شده دو تن از مأموران حکومتی به مقصد اصفهان راهی می شوند. در بین راه گرفتار کولاک و برف و گرسنگی و سرما می گردند. به طوریکه از ادامه حیات قطع امید نمودند. در این حال گله ای گوسفند را دیده و با هر زبان و شکلی که می توانستند اقدام کردند تا گوسفندی از سوی چوپان به آنها فروخته شود تا بدان قوتی سازند و از مرگ رهائی یابند. اما رمدار به دلیل آنکه گوسفندان امانت بودند از فروش امتناع کرد لذا مأموران با خشونت و زور گوسفندی را کشته و گوشتش را خوردند.

چوپان بینوا که دستش کوتاه بود و یارای مقاومت در برابر مردان سلاح به دست را نداشت بر روی بلندی رفت و با صدای بلند در آن مکان، امیر کبیر را صدا زد و نزد او دادخواهی نمود حال آنکه با اولین آبادی فرسنگها فاصله داشتند چه رسد به تهران و دارالخلافه و محل صدارت امیر.

به همین دلیل هم مأمورین علی الظاهر به مسخره کردن چوپان پرداخته و با خیال راحت از محل دور شدند.

آنچه که جالب است این نکته می باشد که به محض رسیدن مأموران به مقصد پیکری به آنها مراجعه و اعلام کرد که به دستور امیر باید بلافاصله به مرکز بازگردند و آنها با تعجب و بهت مجبور به بازگشت شدند که پس از رؤیت امیر به شدت به دلیل همین جرم که داخل بیابان و به زعم خود در تنهائی و خلوت انجام داده بودند سخت تنبیه گشتند.

این داستانها که امروز با پیشرفت معلومات کاملاً علمی و منطقی به نظر می رسد از جمله عوامل موثر در اهتمام جدی ام به تشکیل یک سیستم بازرسی مخفی، قوی، کارآمد، غمخوار مردم و غیر سازشکار و تأمین از نظر معیشتی بود. من معتقد بودم چنانچه یک سیستم قوی نظارتی در کشور وجود داشته باشد طی مدتی نه چندان بلند اولاً با افراد و جریانهای کوچک و بزرگ و متخلف برخورد جدی خواهد شد و ثانیاً منجر به پیشگیری موثری می شود که مطلوب آحاد مردم می باشد و مهمتر از همه

مردم به واسطه اطمینان از کارکردهای این سیستم به نوعی امنیت روانی می‌رسند. اما نکته‌ای که مدتها ذهنم را مشغول ساخته بود انتخاب فردی به عنوان بازرس ویژه رئیس جمهور بود که بهترین گزینه باشد و بتوان با خیال راحت، این امر مهم و اساسی را به او سپرد. من با مطالعه زیادی که روی این موضوع داشتم بالاخره تصمیم خود را گرفتم و یکی از روحانیون بی‌نام و نشان که از زمان کودکی وی را می‌شناختم و در واقع از ابتدای طلبگی روی او شناخت داشتم و می‌دانستم در مدارج علمی ترقی شایسته‌ای کرده و به حد حاشیه‌نویسی بر عروۃ‌الوثقی رسیده و هنوز گمنام و در تنگی معیشت زندگی می‌کند در حالیکه پدر او از امکانات مالی خوبی برخوردار و خود او هم بارها مسئولیتهای مختلف و درآمد سازی را رد کرده و نپذیرفته بود را انتخاب کردم. گرچه یقین داشتم که پذیرش درخواستم از سوی ایشان قطعاً دچار مشکل خواهد شد اما عزم خود را جزم کردم تا وی را قانع و به پذیرش امر وادار سازم.

پس از آنکه بالاخره وی به عنوان تکلیف شرایط را پذیرفت بلافاصله حکم مسئولیت وی را صادر کردم و از ایشان خواستم برای هر استان ۵ نفر از میان مردم که دارای حسن شهرت، سلامت نفس و عمل، ایمان و اعتقاد به ارزشها و خدمت به مردم، مطلع و تحصیل کرده و مجرب، امتحان پس داده، شجاع و آگاه، آشنا به فنون مخفی کاری که لازمه این گروه بازرسی بود و بسیاری از اعمال نیکو و پسندیده و همچنین فنی و حرفه‌ای انتخاب نماید تا با آموزشهای لازم به سرعت به کار گمارده شوند و دستور دادم که وزارت اطلاعات و سازمان بازرسی و قوه قضائیه در امر آموزش این عزیزان، اصول کار اطلاعاتی، بازرسی و قانوندانی همت گمارند. بودجه‌ای را بدین منظور اختصاص دادم که برای ساختمان و وسایل و وسائط و نیازهای مورد لزوم هزینه گردد.

از وی خواستم که اولین قدم ایشان بازرسی امور اعضاء دولت و زیر مجموعه‌های آنها اعم از وزارتخانه‌ها، استانداری‌ها، ادارات کل و جزء، فرمانداری‌ها، بخشداری‌ها، دهرداری‌ها، بانکها، مراکز خدماتی و تأمین اجتماعی، مراکز مالی، مراکز فرهنگی، مراکز سیاسی و احزاب، نیروی انتظامی و... باشد و تأکید ویژه‌ای کردم

که نباید بهیچوجه ماهیت آنها عیان شده و یا به برخورد با متخلفین منجر شود. این یکی از مهمترین شاخصه‌های موفقیت سیستم بازرسی بود که به اعتقاد من در سایه اعمال آن می‌توانستم به نتایج مطلوبی دست یابم و از آنجا که بیم آن داشتم مخالفین این اقدام، تشکیل تیم قوی و مخفی بازرسی را معارضه و کم کردن نقش بخشهای قانونی مختلف قلمداد کنند تصمیم جدی داشتم که کار کاملاً مستور و بی نقص اجرا گردد.

باتشکیل و راه‌اندازی بخش بازرسی فکر کردم که بازوی نظارتی خود را ساخته و پرداخته نموده و امیدوار بودم که به زودی اقدامات این عزیزان بارور شود. به خصوص آنکه قصد داشتم روی گزینش و انتصاب تک‌تک نفرات بازرسی نظر بدهم و طبق روال پس از انجام مراحل گزینشی که عموماً بدون اطلاع عنصر مورد نظر صورت می‌گرفت پرونده مربوطه را مطالعه می‌کردم و نظریه‌ام را اعلام می‌نمودم. این روند آن چنان موثر و فنی صورت می‌پذیرفت که حتی پس از به کارگماری بازرسین هم عموماً توصیه می‌شد که فعالیت‌های روزمره شان را متوقف نکنند تا ماهیت آنها برای هیچکس افشا نگردد.

این اهمتامی بود که همیشه و در هر جلسه، حضوری، مکاتبه‌ای، مکالمه‌ای و غیره وجود آن را به مسئول بازرسی ویژه گوشزد می‌کردم مخصوصاً آنکه موارد مورد بازرسی علاوه بر مفاد طبیعی و همیشگی نکات و مولفه‌های جدید و مهمی را در بر می‌گرفت که تاکنون به ناحق ناشناخته مانده بود.





## فصل

در طول چند ماه پس از شروع به کارم از سید علی پیر مرشد گردان تخریب که در ابتدای این مقال ذکرش رفت اطلاعی نداشتم.

این عزیز فقط تا لحظه رسمی پیروزی من در انتخابات همراهم بود و پس از آن به نحوی عامدانه و غریب خود را از چشم من و همراهانم مخفی ساخت من از ابتدا می دانستم که او و امثال ایشان دنبال پست و مقام و منصب و سوء استفاده نیستند و قصدی جز خدمت ندارند و هیچوقت حاضر نشدند که شیرینی دوری از مفسد احتمالی قدرت را به دخالت بی حد و حصر در مسئولیتهای حکومتی بفروشند.

اما از آن جا که به قول خود سید علی دیکته نانوخته غلط ندارد و سلامت نفس را در میان مفسده دارای ارزش و قوت می دانست تصمیم گرفتم که از وجودش استفاده مفید به عمل آورم.

من می دانستم که هر چقدر طرحها و برنامه های زیبا و مناسب داشته اما فاقد نیروی انسانی دلسوز، خادم و مهذب باشیم انجام کار ابر می ماند و معتقد بودم که بدون فوت وقت باید به دنبال نیروهای دارای شاخصه های پیش گفته رفت.

متأسفانه در طی چند سال گذشته با به کار گماری مستمر افرادی خاص و شناخته شده اینطور وانمود شد که ما دچار قحط الرجال شده ایم حال آنکه هر عقل سلیمی می دانست در زمان حاکمیت افراد لایابالی و فاقد صلاحیت نیروهای اصیل و پاکدامن

در چاه دل خود به خانه نشینی و عزلت می پردازند تا صحنه فعالیت آماده شود. اما می ترسیدم که هنوز پژواک صدای عشق و خادمانه زیستن به بسیاری از این عصاره های فکر و ایمان و اندیشه و مردانگی نرسیده باشد. و بیم آن داشتم که زمان بگذرد و ما توان استفاده از عناصر با اصالت و دارای خوی خدمت را از دست بدهیم. دستور دادم که سید علی را به هر طریق ممکن پیدا کنند و به نزد من آورند. حتی آماده بودم که چنانچه استنکاف ورزد شخصاً به دیدارش بروم.

به همین دلیل پس از آنکه مطمئن شدم در منزل فرزندش بیتوته کرده به همراه چند تن از همراهان همدل سرزده به منزلش رفتیم. هر چند که با خانواده اش آشنا بودم اما حضور یکباره و پیش بینی نشده ام در آن منزل پر از صفا قدری خانواده اش را مضطرب و حیران کرده بود.

هنوز وارد اندرونی نشده بودم که با سید علی مواجه شدم رویش را بوسیدم و حال و احوالی گرم کردم. دستی به پشتم زد و با خنده تلخی گفت:

- عزیز دلم خیلی زوده که اینقدر شکسته بشی، چکار می کنی؟

من هم انگار که به دنبال بهانه ای باشم در حالیکه همان جا در کنار در نشستم و با دستم دعوت به جلوس همراهانم کردم جواب دادم:

- سید جان شانها همی خم شده اند چکنم که ترس از عدم موفقیت در خدمت روزگارم را سیاه کرده. خوب می دانی که مردم ما چه مشقتهای بیشماری را تحمل کرده اند و یادآوری و دیدن این همه مشکل کمرم را خم می کند. هر چه بیشتر زمان می گذرد بیشتر به عمق گرفتاریها پی می برم و دل پرسوزم به گداز و قلبم به طپش می افتد. سید جان در این حال و روز که بیش از هر زمانی به تو نیاز دارم از من دور شدی و جا خالی کردی. تو که می خواستی اینطور پا پس بکشی چه دلیلی داشتی که مرا در این آزمایش سخت گرفتار کنی.

صحبتهایمان گل انداخت و هر چه من گله می کردم و از مشکلات حرف می زدم او با بیان خاطرات جنگ و امام و ذکر حدیث و آیات و روایات و سیره ائمه مرا آرام می ساخت و راه کار نشانم می داد. او گفت:

- امیر المؤمنین علی علیه السلام در مقاطعی شبانه به کوچه‌های شهر می‌رفت و جدای از آنکه قوت لایموت ایتم و فقرا را به صورت ناشناس بدانها می‌داداشک می‌ریخت و از خدا طلب بخشش می‌کرد این در حالی بود که احدی حتی یک نافرمانی و خطا از او سراغ نداشت و طبیعتاً موضوع روشنگر حجم مسئولیت حاکم بر محکوم است.  
و ادامه داد:

- حضرت مولا لحظه‌ای در انجام آنچه که به اجتهاد قطعی و مسلم خویش صحیح می‌دانست تردید نکرد و در نتیجه این عدم مماشات با خیانتها و کوتاهیها بود که جان عزیزش را هدیه کرد. حال ما که هستیم که از بذل جان و آبرویمان دریغ کنیم. در حالیکه مولای کائنات آن چنان نمود.

بیاناتش همچون همیشه مرهم زخم دلم بود. به خصوص وقتیکه با ذکر نام ائمه بلافاصله چشمان زیبایش مملو از اشک عشق می‌شد. حالتیکه که در این جلسه هم، دل من و همراهانم را با طراوت گریه صیقلی دوباره داد.

پس از استماع گفته‌هایش گفتم که سید جان اگر بگوییم به حضور دائم شما در کنارم احتیاج مبرم دارم و علی القاعده این را به شما تکلیف سازم آیا استنکاف و دریغ خواهی کرد.

سید قدری فکر کرد و جواب داد:

- تانوع حضورم به چه صورتی باشد اگر پذیرش مسئولیت کلان منظور تان هست خیر مطلقاً رد می‌کنم.

اما من اجازه ندادم که جمله‌اش را ادامه دهد و فوری گفتم:

- اگر در این همکاری حضور و همفکری همه جانبه‌ای را منظور کنی هر جا که خودت می‌خواهی آماده‌ام به شما واگذار کنم.

سید با لبخندی ملیح قول داد که باتشکیل شورای مشاوران قوی و کارگشته و مؤمن و وفادار مسئولیت ریاست شورای مشاوران را به عهده بگیرد و از آن جا که مسئولیت‌پذیری و افکار نو و خادمانه او را می‌شناختم پذیرفتم که در این سمت از حضور مؤثرش استفاده بهینه کنم.

واقعیت این بود که همراهی عناصری چون سیدعلی برایم نوعی قوت قلب ایجاد می‌کرد و مادامی که این مومنان ولایتی در کنارم حضور داشتند احساس رضایت و حضور در مسیر صلاح و ثواب به من دست می‌داد و قطعاً ناشی از اعتماد کامل من به طهارت کافی نفوس این نیروهای وارسته بود.

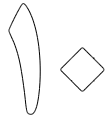
قبل از عزیمت از منزل آقا سید به عنوان اولین پروژه کارشان که بایستی در شورای مشاوران مورد بحث و بررسی قرار گیرد خواستم که نحوه استفاده بهینه از زمینهای بایری که استعداد کشاورزی دارند اعم از نوع خاک، نحوه آبرسانی، نوع محصولات قابل کشت در هر نقطه با در نظر گرفتن نیازها و اولویتها و بازارهای داخلی و بین‌المللی، میزان سرمایه‌گذاری، میزان تولید اشتغال در صورت انجام این طرح، زمان و ارقام و ابزار مورد نیاز، مزیتها و نتایج اقدامات اینچنینی و دیگر مراتب مربوطه را بررسی و نتیجه را ظرف ۲۰ روز آینده به اینجانب اعلام نمایند تا دستور مقتضی صادر گردد.

در این زمینه به ایشان تأکید کردم که از نمایندگان کمیسیون مربوطه در مجلس، کارشناسان دانشگاهی و تجربه‌دار، نماینده یا شخص وزیر کشاورزی و دیگر مبادی مرتبط استفاده خوبی به عمل آید تا طرحها مبتنی بر واقعیات و داشته‌های موجود باشد و در نهایت هم خواستم که به این مبحث به صورت بسیجی و جهادی نگاه کند و طرح را به شکلی تنظیم سازند که قابلیت‌های کاربردی ویژه و سریع‌الوصولی داشته باشند.

حقیقت این بود که سالهای سال به خصوص وقتی به مسافرت مبادرت می‌کردم دیدن میزان بالای زمینهای بکر و دست نخورده و در عین حال وجود بی‌کاری و فساد گسترده، فقدان درآمد غیرنفتی، کمبودهای محصولات مرتبط با نعمات زمین خدادادی شدیداً عذابم می‌داد. به طوری که هر زمان با بعضی از دوستانم به مسافرت می‌رفتم به محض رسیدن به جاده‌های بیابانی، دوستان به طنزگفته‌های مرا مبنی بر افسوس از این همه بی‌مبالاتی و کوتاهی در استفاده از زمین تکرار می‌کردند. این همه سرمایه‌هایی که در زمینه واردات و امور تشریفاتی و مصرفی به کار رفت و یا صرف

بهره‌های افراد خاصی به عنوان رانت گردید چه می‌شد اگر برای احیای زمینهای بایر و مستعد کشاورزی مصرف می‌گردید و نکتهٔ دردآورتر اینکه نه تنها به این مهم توجه لازم به عمل نیامد بلکه در بعضی از موارد به دلیل عدم رسیدگی بهینه در معیارهای حداقل ممکن، موجب خشکی زمینهای فعال شده و باعث مهاجرت روستائیان به شهرها گردید. اینها درد مشترک هر دلسوزی بود که هیچ بهانه‌ای برای آن قابل قبول نیست. گرچه ممکن است گفته شود علت اصلی خشکسالی بوده است اما این فقط درصدی اندک از بخشهای کشاورزی را در بر می‌گرفت و عمدتاً به دلیل فراموشی مناطق مورد نظر صورت گرفته است و من می‌خواستم به لطف خداوند و کمک مردم و استفاده از افکار و افراد خلاق و سرمایه‌گذاری مناسب به بهره‌های مفیدی در این جهاد عظیم دست یابیم.





## فصل

صبح هنگامی که با اتومبیل عازم دفتر کارم بودم تصمیم گرفتم سر زده به میان مردم بروم از این رو در یکی از میداین شلوغ شهر کنار ایستگاه اتوبوس که جمعیت زیادی به انتظار ایستاده بودند توقف کردم و بدون جلب توجه به داخل صف رفتم چند دقیقه طول کشید تا افرادی که کنار دستم ایستاده بودند مرا بشناسند و همینکه مهیا شدند تا دیگران را خبر کنند فوراً خود را به نزدیکشان رساندم و آرام خواهش کردم که موضوع را فعلاً مطرح نکنند.

از نفر سمت چپم که جوانی کیف به دست و موقر به نظر می رسید یک قطعه بلیط طلب کردم او هم چون بیش از یک بلیط همراه نداشت گام برداشت که برود و برایم خریداری نماید اما نفر پشت سرش که مردی بالای ۵۰ سال و باریش و موی سفید و لباسی مندرس بود، فوری پا وسط گذاشت و بلیطی را با احترام تقدیم من کرد. حالتی عجیب در وجودشان احساس می کردم به خصوص به این دلیل که اجازه ندادم تا دیگران را خبر کنند. ساعت حدود ۷/۴۰ دقیقه صبح بود و متوجه شدم جمعیت در حدود ۲۰ دقیقه منتظر مانده اند تا سوار اتوبوس شوند و هنوز اثری از اتوبوس دیده نمی شد.

به همین دلیل مشغول استماع مشکلات افراد کنار دستم شدم. هر کدامشان یک موضوعی را مطرح و مشکلی را بیان می نمود. عمده، آنها به دو عامل مهم فقر و تبعیض

اشاره داشتند.

آن مرد ۵۰ ساله هم با توضیح گرفتاریهای متعددی که در راه امرار معاش بدان گرفتار شده بود از من خواست فکری فوری و موثر برای مشکلات بازنشستگان بنمایم. در این حال مردی میانسال و خوش لباس که ریش کاملاً سیاهی داشت و ابروانی پر پشت با ظرافت و زرنگی خود را به من رساند و با صدای بلند شروع کرد به دادخواهی. انگار که آنجا دادگاه و من قاضی باشم ظاهراً در رسیدگی به مشکلات وی نوعی اجحاف از سوی تعزیرات حکومتی روا شده بود و وقتی اصل مسئله را از زبان وی شنیدم و مدارکش را بررسی کردم فوراً در هامش یکی از مدارکش دستور روشن و صریح به رئیس بازرسی ویژه دادم که موظف باشد ماجرا را مورد تحقیق قرار دهد و نتیجه‌اش را به من گزارش کند و مطابق روال معمول برای آن زمانی ۳ روزه تعیین کردم.

جمعیت که حالا تقریباً به صورت کامل متوجه حضورم شده بود آرام آرام دورم را احاطه کردند و به اظهار لطف و تفقد و مهربانی پرداختند.

هر یک می‌خواستند نکته‌ای را بگویند و دردی را مطرح نمایند.

من سعی کردم جمعیت را آرام کنم و از آنها خواستم که آرامش خود را حفظ کرده و اجازه بدهند پس از ورود به اتوبوس مستمع سخنانم باشند اتوبوس به ایستگاه رسیده و منتظر سوار شدن مسافر بود اما انگار هیچکس میل به سوار شدن نداشت و باور نداشتند که من هم در میان آنها به صورت عمومی جابجا شوم لذا با سرعت به طرف اتوبوس رفته و در صندلی اول نشستم.

بنده خدا راننده که گیج و مبهوت شده بود.

جمعیت هم با فشار و سر و صدا و سبقت گرفتن از هم سوار می‌شدند. بلند شدم و به قسمت جلویی که مخصوص راننده و کمک راننده بود رفتم و شروع کردم به گرفتن بلیط و آرام کردن مردم. آنها هم با نجابت نظمی به خود گرفته و یکی یکی سوار شدند. پیرمردی را دیدم که دورتر ایستاده و دستش را به ریش سپیدش می‌کشید و به نشانه خواهش و تمنا ظاهراً می‌خواست که او هم در میان مسافران اتوبوس باشد و من هم او



را به صندلی کناری هدایت کردم. این لحظات بدون آنکه بار تبلیغی داشته و یا طی برنامه‌یزی قبلی باشد، مرا آنچنان که همیشه از بطن مردم بودم کرده بود، انگار که واقعاً شاگرد شوfer بودم.

بالاخره وقتی صندلیها و بخشی از راهروی ماشین پر از جمعیت شد از راننده خواستم با احتیاط درب را ببندد و حرکت کند. بیچاره راننده‌ام که بانگرانی کنار ماشین سعی داشت مرا منصرف کند و من هم عمداً وانمود می‌کردم که او را نمی‌بینم و حواسم به ایشان نیست.

ماشین که به حرکت درآمد از راننده پرسیدم بلندگوی ماشین کار می‌کند یا خیر و او هم جواب مثبت داد و بلندگو را از پایه آن جدا کرده و در اختیارم گذاشت. خوش و بشی با جمعیت نموده و قدری با ایشان صحبت کردم. این جلسه هم برای من و هم برای مردم حاضر در ماشین خاطره‌ای خوش بود.

من مقداری صحبت و سخنرانی نمودم و سپس یک یک صندلی‌ها را طی کرده و از نزدیک با مردم احوالپرسی کردم. بعضاً هم از مشکلاتشان با خبر می‌شدم و دستوراتی برای حل آنها می‌دادم.

از راننده خواستم که نزدیک هر ایستگاهی که می‌رسد توقف کند و مسافران را فقط پیاده نماید ولی کسی را سوار نکند. می‌ترسیدم به دلیل آنکه وقت مناسب استماع مشکلات همهٔ مسافران را نداشتم باعث رنجششان شوم ضمناً قول داده بودم که حداکثر مراتب امنیتی را شخصاً به انجام رسانم و نمی‌خواستم آنقدر ناپرهیزی نمایم که مجبور به استفاده از محافظ شوم. مسیر مخصوص این خط اتوبوسرانی به جنوب شهر ختم می‌شد اما به لطف مردم و مساعدت راننده زحمتکش اتوبوس با مقداری تغییر مسیر مستقیماً به سمت مقر ریاست جمهوری رفت.

ساعت حدود ۸/۳۰ صبح بود و من از اینکه باعث شدم حضار عزیز اتوبوس نتوانند به موقع به مقصد برسند از آنها عذرخواهی کردم و قبل از پیاده شدن با حالتی صمیمی رو به جمعیت کردم و گفتم: من کوچک و خادم شما هستم، افتخارم به نوکری نوکران اهل بیت است. از شما می‌خواهم کوتاهیها و مشکلات و معضلات و مصائب را به

لطف خود ببخشید و مراهم دعا کنید.

وقتی از پلکان اتوبوس پیاده شدم ایستادم و به سمت اتوبوس برگشتم. نگاه گذرا از پشت شیشه به جمعیت کردم.

اتوبوس یا به احترام من یا به این دلیل که هنوز از بهت این دیدار خارج نشده بودند هنوز ایستاده بود. اشک چشم بعضی از عزیزان را دیدم ولی فکر نمی‌کنم آنها هم اشک چشمانم را دیده باشند که به عشق خدمت بدانها از شرم وجود مشکلاتی که برگرده آنان سنگینی می‌نمود فرو می‌غلطید.

آرام دست بلند کردم و با خدا حافظی مجدد به مسیر حرکت به سمت تعالی و ترقی و شکوفائی بازگشتم تا امید به زندگی و رفاه و عدالت اجتماعی را در اذهان و افکار عموم بارور سازم. عمداً پلکان ساختمان ریاست جمهوری که در مسیر دفترم قرار داشتند را با تانی و آرامش طی کردم و اجازه دادم نسیم ناشی از تحرک کنترل شده‌ام به طور طبیعی چشمانم را خشک و روحم را جلا دهد.

امروز دو جلسه مهم داشتم یکی شرکت در شورای عالی امنیت ملی و دیگری دیدار هفتگی با مقام عظمای ولایت که تا به اینک هر هفته یکبار و گاهی ۲ تا ۳ بار برقرار شده و منشاء هماهنگی بسیاری در روند امور گردیده بود.



## فصل

جلسه شورای عالی امنیت ملی رأس ساعت ۹ صبح در دفتر جلسات رئیس جمهوری تشکیل شد. از زمان شروع به کارم در این سمت حدود ۵ جلسه شورای عالی امنیت داشته‌ایم که در آنها صرفاً به تغییرات بنیادین و کیفی در جهت کارآمد ساختن آن و احقاق حق اشرافیت شورا به کلیه ارگان‌هایی که طبق قانون بایستی بر مصوبات آن گردن نهند پرداخته شد.

مدت‌ها بود که احساس می‌کردم این شورا موجودیت عملی خود را تضعیف نموده و بر این اساس بارها و بارها مواضعی که در آن ضعف و اشکال مشهود بود اتخاذ و در بسیاری از موارد نیز حضور چشمگیر و یا حتی مصوبه‌ای نداشته است و این معضل آزار دهنده بود.

به همین دلایل من تصمیم گرفتم قبل از آنکه شورا وارد مباحث ماهوی شود ساختار آن اصلاح و به سمت کیفیت محض گرایش یابد.

جلسه اخیر پس از اصلاحات لازم و تشکیل کمیسیون‌های مناسب و خاص با مأموریت‌های مشخص و با دخالت صالحین و کارشناسان که به زعم من شجاعت و صداقت و سلامت بایستی جزء رؤس اخلاقیات و منش آنان باشد به نقطه‌ای مساعد رسیده بود.

از این رو قصد نمودم که مهمترین دغدغه‌های خود را در چند محور به عنوان اولین

دستورات جلسه پس از اصلاحات لازم مطرح و به بحث و تصویب سپارم. این موارد عبارت بودند از:

- ۱ - روشن شدن وضعیت ایران و عراق به سرعت و با صلابت، سیاست، درایت، دقت و استفاده از تحولات روز در دو کشور و منطقه و جهان.
- ۲ - ایجاد سیستم مناسب و فاقد شاخصه‌های دست و پاگیر ناشی از بوروکراسی برای تأمین امنیت برنامه‌های دارای اولویت اساسی و اول دولت.
- ۳ - صدور مصوبه عملی برای برخورد ریشه‌ای و سریع با معضل فساد و ناامنی مرزی.

۴ - به عنوان محوری جداگانه روشن شدن نهائی و اساسی موجودیت پراکنده و خبیث منافقین به طور کامل و برای همیشه.

در این جلسه پس از مقدمه‌ای کوتاه شروع به اظهار سخنانی کردم و گفتم: حضار عزیز استحضار دارند که سالها است از وقوع آتش‌بس بین ایران و عراق می‌گذرد و هنوز هم حالت نه جنگ و نه صلح در مرزها و اقدامات سیاسی برقرار است.

گرچه اصالتاً بایستی زودتر از اینها این مقوله یک طرفه و حل می‌شد اما از آن جا که رژیم بعثی عراق در عمل به هیچ روی خود را معتقد به برقراری صلح پایدار و مبتنی بر قرارداد و اصول قبل از جنگ ۱۳۵۹ ندانسته و در موارد بسیار زیادی در جهت عکس آن فعالیت کرده است و با توجه به اینکه علی‌رغم خوی و ماهیت تجاوزکارانه این رژیم که اوج آن پس از برقراری آتش‌بس با ایران حمله گسترده به کشور کویت می‌باشد، دنیای استکباری باز هم به استمرار رژیم مذکور رأی داده و بر آن همت گماشته‌اند و نیز تحولات منفی موجود در کشورهای همسایه که همگی به ضد جمهوری اسلامی در کشور عراق می‌باشد موضوع حل مسئله قطعنامه ۵۹۸ اهمیت به سزائی یافته است.

شما می‌دانید که هم اکنون بر اساس کوتاهی‌های ما از افغانستان و پاکستان گرفته تا امارات و کشورهای حاشیه خلیج فارس و آذربایجان و کشورهای قفقاز زنجیره‌ای

محاصره گونه دورادورمان کشیده شده و هریک به تنهایی و البته در چارچوب سیاستی واحد و هماهنگ شده از سوی استکبار علیه ما اقدامات خصمانه‌ای دارند. ترکیه که پایگاه استراتژیک ناتو است به جولانگاه صهیونیست‌ها و آمریکائیها و جمیع دشمنان ما تبدیل و به خودی خود منشاء بسیاری از ناامنی‌های موجود است. افغانستان در برنامه‌ای مشخص ضمن انتشار افکار و هابیت و ضد شیعی هم به ناامنی در داخل کشور به خصوص مرزها به صورت گسترده پرداخته و هم با مواد مخدر و اعتیاد به شیوع مفسد در میان جامعه فعالانه مشغول است.

امارات و کشورهای حاشیه خلیج فارس بامستمسک قرار دادن موضوع جزایر سه گانه و با علم به اینکه نه به تنهایی و نه به اتکا همه کشورهای همسایه توان رویارویی کوتاه مدت را با ایران ندارند پای آمریکائی‌ها و ناوهای جنگی و عظیم آنها را به خلیج همیشه فارس کشانده و ناامنی ایجاد کرده و با قاچاق کالا و ارز و طلا و اقلام دیگر لطمات اقتصادی نیز بر ما وارد می‌کند.

آذربایجان و ارمنستان و دیگر بخش‌های قفقاز و شمال کشور و حاشیه دریای خزر ضمن آنکه به پایگاه صهیونیست‌ها و آمریکائی‌ها مبدل شده و حملات مستمری در موضع گیری‌ها و سخنرانی‌های مسئولین ارشد خود به ایران اسلامی دارد اقدام به تاراج منابع آبی و نفت و گاز دریای خزر نموده و از همگرایی و تعیین رژیم حقوقی دریای خزر سرباز می‌زند و به این واسطه به طور گسترده‌ای پای کارشناسان به ظاهر اقتصادی و فنی و در باطن اطلاعاتی و نظامی دشمنان، را به منطقه باز کرده و علی رغم آنکه به زعم ما نه در عالم سیاسی و نه در عالم نظامی گری عددی محسوب نمی‌شود برایمان گستاخانه شاخ و شانه می‌کشند و عرض اندام می‌کنند.

روسیه علی رغم تضاد منافع گسترده‌اش با غرب در ضدیت با ایران در بسیاری از موارد همسوئی نشان داده و هنوز موضعی مشخص در خصوص همراهی یا عدم همراهی با ایران اتخاذ نکرده است.

بر این موارد پشتیبانی عملی همه کشورهای همسایه از منافقین و دشمنان قسم خورده نظام اسلامی ایران را بیافزائید که باعث زمینه‌سازی ورود آنها به داخل کشور

و اقدامات ایذائی و خرابکارانه و ترور و فساد و غیره و غیره گردیده است. در این حال کشورهای همسایه عراق با علم به ضعف مفرط رژیم مرکزی سعی در تجزیه کامل و حضور دائم در عراق دارند که حداقل این اقدامات حضور چند ساله و بهره‌برداری از منابع مختلف به خصوص نفت و دیگر اقلام می‌باشد.

همه گروه‌های اپوزیسیون داخل عراق به نوعی از سوی همه یا تعدادی از کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای علیه رژیم بعثی و به نفع پشتیبانی‌کنندگان حمایت می‌شوند جز شیعیان مظلوم و دارای گستردگی نفرات که همچنان از هر سوی منکوب و سرکوب می‌شوند.

بارها و بارها از سوی همسایگانی چون افغانستان تکه پاره شده و بی هویت و یا ترکیه لائیک ضد اسلام مرزهایمان مورد تجاوز قرار گرفته و ما منفعلانه بدون جواب مناسب به اقدامات نه چندان عمیق و قاطع دیپلماتیک بدون اخذ نتیجه دلخوش کرده‌ایم.

کشور عراق که عمداً با حمایت سازمان ملل و غرب به استمرار وضع نابسامان و نامشخص فعلی با ایران اصرار دارد در عین حال ضعف و جیونی و بدبختی و غرق شدن در مفاسد و معضلات عظیم و عجیب بدون هر گونه قدرت مهم و قابل توجه گاهاً به ما حمله می‌کند و دشمنان ما را مسلح کرده و آموزش می‌دهند و به داخل کشور گسیل می‌دارد تا با کارشناسان اطلاعاتی، امنیتی و نظامی خود به ما ضربه بزنند.

تمامی این موارد تأسف بار در کنار دیگر مواردی که توضیح آن در وقت و حوصله ما نمی‌گنجد متقاعدم کرده که کوتاهی نموده‌ایم.

از این رو بدون آنکه بخواهم شعار بدهم و مثل همیشه فقط مصوبه بگذرانیم و هیچگونه ضمانت اجرائی برای آن منظور نداریم قصد دارم که با کمک شما و حمایت رهبر انقلاب و پشتیبانی قاطع مردم حداقل بخش مهم این مسائل را حل کنیم.

باید وزیر امور خارجه هر چه سریع‌تر تیم فعال و مطلع و شجاعی آماده و با مذاکرات مفصل با سازمان ملل و کشورهای منطقه به عراق عزیمت نماید و تکلیف آتش بس را معلوم کند.

اگر عراق خواست یا تمایل نشان داد که صلح برقرار شود که مکانیزم آن باید مشخص و به عمل درآید. در غیر این صورت بایستی عملاً اقدام کنیم اما انجام این مهم مستلزم قاطعیت موثر و همگامی و هماهنگی همه ارگان‌ها و عناصر مذاکره‌کننده و سیاست‌گذاری بهینه بین‌المللی و منطقه‌ای است تا به نتیجه برسد و نباید طبق اصل منفی باری به هر جهت مانند قبل به مذاکرات سطحی و اقدامات کوتاه و مقطعی دست بزنیم و سپس دوباره موضوع فراموش شود.

عراق شاید در مقطع فعلی بدش نیاید که روابط خود با ما را در سطح متشنج نگاه دارد تا مانع وارد کردن ضربه نهایی امریکا و اروپا به کشورش گردد. شما عزیزان خوب می‌دانید که امریکا و اسرائیل بزرگترین دشمنان ما هستند. منافقین هم خطرات بالقوه خود را دارند. تاکنون این دو کشور با اقدامات سیاسی و اقتصادی یا با تجهیز و حمایت مقطعی از دشمنان قسم خورده ما همانند منافقین عملاً درگیر با ما هستند.

گیرم که تضاد ما با غرب به نقطه‌ای انفجاری رسید اصلاً ما باید وقوع هر نوع بحرانی را تجربه کنیم و فرض نمائیم که هر لحظه ممکن است مورد هجوم قرار بگیریم آیا اینکه منتظر باشیم و ببینیم روز به روز پیش از گذشته دنیای استکباری حلقه محاصره خود را دورادور ماتنگ‌تر کند درست و منطقی است.

من هیچ ابائی ندارم که شفاف و روشن اعلام کنم مایل به حمایت علنی و گسترده از گروه‌های اپوزیسیون صادق و در رأس آن شیعیان عراق هستم. من مقوله امنیت را نمی‌توانم همانند گذشته خلاصه در اقدامات و تعارفات و تعارضات سیاسی و لفظی و دیپلماتیک ببینم.

دشمنان مادرارزیابی‌های خود به این نتیجه رسیده‌اند که ایران دیگر مرد میدان نیست.

من مایلم اثبات کنم، که اینگونه باطیل محلی از اعراب ندارد، گرچه ما اهل درگیری و تهاجم نیستیم اما اهل دفاعیم و منافع خود و دنیای اسلام و شیعه اثنی عشری را در اولویت اول می‌بینیم. چند بار اقدامات ایذائی دشمن که عموماً با تجاوز کوتاه

مدت و کنترل شده به مرزهایمان بود توسط مسئولین به جواب مناسب و قاطعی نرسید.

اگر همان زمان که ترکیه با حمله به روستاهای مرزی تعدادی از هم وطنان کوچک و بزرگ را به خاک و خون کشید هواپیماهای جنگنده ما نیز بر فراز ترکیه اقدامی مشابه و البته علیه نظامیان لائیک انجام می‌داد امروز شاهد احساس و ارزیابی دشمن مبنی بر ضعف و زبونی خود نبودیم.

ممکن است بعضی‌ها بگویند که دشمن هم همین را می‌خواهد تا ما را درگیر جنگی نابرابر کند. اما من عرض می‌کنم این اولویت اول نیست ما بایستی جواب هر اقدامی را مطابق اقدام دشمنان بدهیم. اگر افکار عمومی در کشور ما طالب جنگ نیست افکار عمومی کشورهای دیگر هم از جنگ گریزانند.

اما هیچ‌یک از آحاد مردم حاضر نیستند کوتاهی در مقابله به مثل را به قیمت خدشه بر تمامیت ارضی خود تحمل کنند. من معتقدم که همین کوتاهی‌ها باعث شده دشمن احساس کند در تهاجم فرهنگی خود که در رأس نتایج آن از بین بردن شجاعت و روح ایثار و شهامت و مردانگی می‌باشد موفق گردیده است و ما هم باید اشتباه این تفکر را به جهانیان ثابت نمائیم.

لذا در خصوص حل موضوع عراق به عنوان اولین تصمیم، مصمم و با اراده به پیش بروید.

وزیر امور خارجه در تیم همراهش فرماندهان ارتش و سپاه را به همراه داشته باشد و با کمک دیگر اعضاء و کارشناسان اقدامات خود را آغاز نماید نمی‌خواهم حل این معضل به تعویق افتد و ۴ ماه زمان برای آن تعیین می‌کنم تا نتیجه در جلسه مقرر پس از این مدت بررسی و راهکار اصلی مشخص شود.

دومین نکته مهم و اساسی تأمین امنیت کامل برنامه‌های دولت است.

شما عزیزان مستحضرید که هر زمان دولت تصمیم به انجام طرحی گرفته که عام المنفعه و مورد اقبال مردم بوده است مشمول سنگ اندازی و آزار و ناامنی در حدود مختلف شده است و ((از آن جا که ما تجربه‌های گرانقدری در دولت‌های قبلی در



زمینه سازندگی داریم و اساساً آنچه که زیر بنای ما است تا به واسطه آن به بازسازی اساسی بپردازیم)) همین داشته‌های ناشی از خدمات دولت‌های قبلی می‌باشد تجربه مفیدی در برقراری امنیت برای تأمین بستر خدمات دولت و ملت به دست آورده‌ایم. اما چون طرح‌ها گسترده‌تر و از نظر زمانی دارای محدودیت است لازم می‌بینم که در حد شورای عالی امنیت مصوبات اجرائی موثری در خصوص چگونگی اجرای امنیت و برقراری آن در زمینه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به تصویب رسانیم. ولی چون فی البداهه این مقوله تخصصی را مطرح کرده‌ام تک تک حضار محترم و اعضاء معزز را مأمور تدوین و ارائه طرح به کمیسیون‌های فرعی و با استفاده از نظرات وزراء و کارشناسان موضوعی در هر بعد می‌نمایم و باید تاکید کنم این طرح‌ها باید جنبه کاربردی داشته و طوری تدوین گردد که نهایت امنیت در بخش‌های مختلف به خصوص امنیت سرمایه‌گذاری و تولید و تجارت به دست آید.

این کار باید در جلسه پانزده روز آینده آماده بررسی باشد و برای آن رئیس دفتر رئیس جمهور را مسئول اجرائی پروژه قرار می‌دهم تا در کنار دبیرخانه کمیسیون‌های فرعی موضوع را پیگیری و به نتیجه برسانند.

جلسه شورا به این نقطه که رسید به ساعت نگاهی انداختم و متوجه شدم بیش از ۴ ساعت است که به طول انجامیده و از آن جا که اعضاء صبور شورا دارای مسئولیت‌های سنگین اجرائی و قضائی و قانون‌گذاری می‌باشند تصمیم گرفتم ادامه مباحث با اهمیت را در جلسه ویژه‌ای پی بگیرم و با این نیت ضمن پوشش از طولانی شدن صحبت‌هایم و نیز عدم امکان استماع نظریات اعضا خواستم که دو روز دیگر از ساعت ۱ الی ۵ بعد از ظهر جلسه مجدداً برقرار و بقیه مباحث به همراه توضیحات افرادی که مایل به ادای نظریه‌هایی هستند مورد بحث و گفت و شنود قرار گرفته و آنگاه مصوبه لازم صادر و برای اجرا به مبادی ذی ربط ارسال گردد.

پس از این باتک تک اعضاء محترم احوال‌پرسی و خداحافظی نموده و به سمت دفترم حرکت کردم.



## ۱۲ فصل

من ذاتاً آدم خود خور و درون گرائی بودم. در غالب مواقع بسیاری از تألمات روحی را (حتی آنهایی که برای دیگران شاید مهم نباشد) به شدت در وجودم احساس می‌کردم طولانی شدن این روند باعث شد که به انواع و اقسام مشکلات جسمی هم مبتلا شوم.

لاوه بر آن یادگارهایی از زمان جنگ مثل ترکش و موج خمپاره و استنشاق مواد شیمیائی در وجودم بود که مزید بر علت شد.

سالها بود که در هر مورد استرس روحی و روانی از سردرد و چشم درد گرفته تا معده و اثنی عشر و کلیه‌ها دچار اشکالات شدید و ناراحتی‌های فراوانی می‌شدم و هیچ‌گاه هم نتوانستم یا نخواستم به مداوای جدی بپردازم.

تا مقطع ریاست جمهوری که دردها و حملات آن به سرعت افزایش یافته و یکی پس از دیگری بدون آنکه توان استراحت و بازسازی قوای جسمانی را داشته باشم مرا تحت تأثیرات منفی خود قرار می‌داد و باعث می‌شد که مدام قرص‌ها و داروها و آمپول‌های مختلف را استفاده کنم و به نوعی ضعف غیرظاهری و در واقع داخلی و باطنی برسم.

دوستان و نزدیکان و اهل خانواده‌ام به دقت این مشکلات را می‌دانستند و اصرار داشتند که هر چه زودتر به پزشک مراجعه کنم.

اما من واقف بودم که در صورت مراجعه به پزشک اطلاعات خوبی به دست نخواهم آورد تا اینکه بالاخره پزشکی حاذق، کاردان، متشرع و صاحب سبک به صورت داوطلبانه خواستار معاینه و معالجه من شد.

متأسفانه یا خوشبختانه همانگونه که حدس می‌زدم نتایج معاینات خوشایند و مطلوب نبود و مجبور شدم به آزمایشات و داروهای گوناگون و بسیاری تن دهم در واقع آنچه که از آن می‌ترسیدم به سرم آمده بود تا آن جا پیش رفت و جدی شد که دکتر معالجم تکلیف کرد، باید حداقل ۲۴ ساعت جهت معاینات تکمیلی در بیمارستان بستری شوم اما این دیگر قابل تحمل نبود و به هیچ وجه در آن شرایط حاضر به بستری شدن نبودم.

بنده خدا دکتر فکر می‌کرد که توان رویارویی کلامی با این حقیر را دارد. هر چه ایشان استدلال کرد من به شوخی و جدی رد می‌کردم. تا آن جا که دکتر گفت:

- اگر قصد شما خدمت هم باشد با جسم نا سالم و به طریق اولی فکر نابارور نمی‌توانید برنامه‌سازی و پیشرفت نمائید.

و من جواب دادم:

- خوب می‌دانم مشکل جسمی‌ام شدید و مسئله‌دار است اما اگر هم بخواهم به آنها رسیدگی کنم فعلاً زمان مناسبی نیست.

شما می‌دانید که روز اول فقط معاینه بود. بعد تبدیل به یک آزمایش و دو تا و سه تا و چند تا شد بعد عکسبرداری و آندوسکپی و دیگر موارد بعد داروها و آمپول‌های گوناگون در پی آن تقاضای ادامه معاینات در بیمارستان و حتماً پس از آن عمل جراحی و دوران نقاهت چند ماهه و شاید هم مرگ.

پس حق بدهید که قبول نکنم من آن زمان که این مسئولیت خطیر را نداشتم اهتمامی به سلامتی جسمی‌ام نکردم حالا انتظار دارید اینگونه عمل کنم؟

این یک بخش از واقعیت. دوم آنکه درد من را چه درمانی یافت می‌شود حال آنکه طیب اصلی خود درد سازم بوده، من با این دردها است که گاهی آبروی مکالمه و

دعا و استغاثه به درگاه حضرت حق جل و علاء و رابطه و تقاضای کمک و یاری از معصومین گرام پیدا می‌کنم.

دکتر جان، شاعر می‌گوید درد خواهم دوانمی خواهم. بگذار من هم به عشق همین تیر و ترکش و ناراحتی‌های جسمی به خود ببالم و خوش باشم. من بنا به دلائلی می‌دانم، عمر طولانی ندارم لذا از شما می‌خواهم موضوع ادامه معاینات را منتفی فرمائید. اما حاضرم چنانچه تا این حد از یافته‌های خود مایل به مداوا و درمان سرپائی و غیرحضورى باشید بدان تن دهم.

در این حال احساس کردم دکتر ناراحت شده و ظاهراً متقاعد نشده و می‌خواهد برود، لابد ادب مانع از بیان ناخرسندی او می‌شد از همین رو به سمتش رفتم و دستم را روی شانه‌های مسئولیت پذیرش گذاشتم. با مهربانی به سمتم برگشت و چشم به چشمان من دوخت. به آرامی گفتم:

- دکتر عزیز آیا می‌دانید چه تعداد افراد و خانواده اعم از زن و مرد، بزرگ و کوچک، پیر و جوان هم اکنون به دلائل مالی و معیشتی توان مداوای دردهای کم و زیاد خود را ندارند.

می‌دانید عده‌ای در حالی که حداقل نیازهای جسمی‌شان به غذا و خوراک مناسب تأمین نمی‌شود برای اعاشه خود و خانواده‌شان به دنبال فروش کلیه خود هستند. می‌دانید به واسطه دلائل درست یا غلط چه تعداد افراد توانائی بستری شدن در بیمارستان را ندارند حال آنکه باید فوری بستری و بعضاً تحت عمل جراحی قرار گیرند.

آیا شما در مطب و بیمارستان با اینگونه افراد برخورد ندارید؟ قطعاً دارید. پس چرا می‌خواهید مرا مجبور به کاری کنید که همه اقشار ملت برای مشمول آن شدن امکان مناسب ندارند.

من چگونه می‌توانم با استفاده از موقعیت ریاست جمهوری خود از بهترین امکانات و مراقبت‌های بهداشتی و پزشکی برخوردار شوم در حالیکه تعدادی از هم وطنانم از این بهره محروم می‌باشند.

اگر من دارای این پست و مقام نبوده و فاقد پول و امکانات بودم آیا کسی برایم دل می‌سوزاند و مرا به بستری شدن در مجهزترین و بهترین مراکز درمانی تشویق و ترغیب می‌نمود؟ و... نه!! چرا که من به تجربه با عنایت به اینکه از دل مردم آمده‌ام می‌دانم که اینگونه نیست و تا زمانی که موفق به ایجاد حداقل عدالت در این زمینه نشوم به هیچ وجه مایل به استفاده از امکانات یک طرفه و محدود به نفع خودم نمی‌باشم.

امیدوارم که مرا درک کنید و با من همدردی نمائید. هر چند که دردهای من فعلاً حاد نشده و اگر چنان شد و کاراز دایره‌اراده‌ من خارج گردید مختارید هرگونه که می‌خواهید رفتار کنید.

چون گرم صحبت بودم، نمی‌توانستم واکنش دکتر را ببینم یا ارزیابی کنم، اما، به محض فراغت از صحبت، قطره‌های درشت اشک را که از چشمانش سرازیر شده و صورتش را خیس کرده بود دیدم و به این همه احساس مسئولیت و تعلق خاطر و فهم و درک آفرین گفتم.

به نرمی او را در آغوش کشیدم و در حالیکه او نیز مرا در میان دستانش می‌فشرد عذرخواهی کرد و با حالی خوب و معنوی از من جدا شد و از اتاق خارج گشت.

اما به محض خروج وی یادم افتاد مطلبی ناگفته مانده، لذا بلافاصله از دفتر خواستم که ایشان را برگردانند و چون به داخل اتاق بازگشت با عذرخواهی از ایشان تمنا کردم به هیچ وجه اسرار پزشکی‌ام را به احدی بازگو نکند. و برای قطعیت این موضوع از وی قول اخلاقی گرفتم و هنگامی که دکتر قسم جلاله ادا کرد تا مسئله در ذهن و وجودش مستور و مکتوم بماند به آرامش رسیدم. زیرا نمی‌خواستم با طرح مسائل جسمی ایجاد مسئله یا باعث سوء استفاده دشمنان گردد.

## ۱۳ فصل

صبح اول وقت به دعوت مدرسهٔ پسرم به آنجا رفتم. گرچه این قبول دعوت با حجم فشردهٔ کارهای گسترده شاید ناشی از عذاب وجدانی بود که به دلیل عدم تخصیص وقت رسیدگی به مسائل روحی و درسی بچه‌ها صورت گرفته بود. من بارها و بارها علی‌رغم آنکه تصمیم جدی داشتم ارتباط با مدرسه بچه‌ها را افزایش داده و به روندی صعودی برسانم خلف وعده کرده بودم و از این رو این بار پسرم برای محکم‌کاری موضوع را پس از کسب موافقت من با مسئول دفترم هماهنگ کرد تا جزء برنامه‌های روزمره قرار بگیرد. گرچه مدیر مدرسه هم نامه‌ای را از طریق پسرم در منزل به دستم داد که در آن با اشعار زیبایی از حافظ و کلمات مناسب و موثری تقاضای حضور در مدرسه‌شان را نموده بود. وقتی به مدرسه رسیدم متوجه شدم که بچه‌های عزیز را به دم درب آورده‌اند و با دستهٔ گل ظاهراً مجبور به انتقال من شده بودند چرا که در چهرهٔ بعضی از آنها می‌توانستم بی‌میلی در این‌گونه پیشواز را ببینم. ایستادم تا محوطه و افراد اطراف توسط خودم و همراهان از نظر امنیتی بررسی شود. کاری که شرعاً و اخلاقاً قول رعایت آن را داده بودم و از آن‌جا که نتیجهٔ اهمال در آن را باعث پذیرش اجباری محافظین می‌دانستم به دقت در انجام این موضوع اهتمام داشتم. در همین احوالات بودم که داد و فریاد بچه‌ها مرا به خود آورد. آنها به شیشه می‌زدند و تقاضا می‌کردند که مسیر کوچهٔ تنگ و باریک مدرسه را خلوت کنیم. بین صحبت‌هایشان می‌شنیدم

که با فریاد و شور می‌گفتند: آقا برو جلو، برو جلو خلوت کن - یکی از آنها هم بلند بلند خود را محافظ من معرفی و بچه‌ها را ساکت کرده و به سمت کنار کوچه و داخل پیاده روی یا مدرسه هدایت می‌نمود. اینقدر این نشاط جوانی و نوجوانی جالب می‌نمود که به سختی حاضر شدم تا از رؤیت آن دل‌بکنم. اما کمبود زمان و همچنین شناسائی ماشین توسط پسر که از دور به طرفمان می‌آمد مانع استفاده از رؤیاهای شیرین و تماشای احوال خوش این عزیزان شد. وقتی پیاده شدم به وضوح چند لحظه شاید در حدود نیم دقیقه تا یک دقیقه جمعیت با کم توجهی به من بهت و ناباوری خود را از اینکه بدون یال و کوپال و طمطراق و محافظین و اتومبیل‌های متعدد به میانشان آمدم نشان داد. اما به محض نزدیک شدن مدیران و مسئولان و مربیان مدرسه، پسر و بعضی از دوستان و همکلاسی‌هایش که از قبل مرا می‌شناختند مابقی دانش‌آموزان به طرفم هجوم آوردند و با فریاد صلی علی محمد یاور رهبر آمد مرا در میان خود گرفتند. به واقع این جزء اوقات خوشی بود که در میان صالح‌ترین و بی‌ریاترین افراد جامعه که آینده سازان ما بودند به خنده‌های واقعی و شادابی موثری می‌گذشت و برایم فرصت مغتنمی آفریده بود. مدیر مدرسه با خوشروئی و تواضع از من خواست که به داخل دفتر بروم اما به جهت ضیق وقت درخواست کردم که ترتیب حضورم بین بچه‌ها داده شود و ایشان هم فوراً با هدایت جمعیت به داخل سالن همایش به همراه من به سمت تریبون و جایگاه روان شد. همه فکر می‌کردند که می‌خواهم سخنرانی خشک و مرسوم را همانند همگان و همیشه اجرا نمایم و بروم. اما به محض آنکه به جایگاه و پشت میکروفن رسیدم همراه بچه‌ها به شادی پرداخته و به ابراز احساسات آنها پاسخ دادم.

پسر با غرور و احساس رضایت پائین جایگاه روبروی من ایستاده و نظاره گر جریانات بود.

من بانگاه مخصوص خودم که عموماً اعضاء خانواده بلافاصله با دیدن آن به اشکالی پی‌برده و در جهت اصلاح آن می‌کوشیدند به او نگاه کردم و منظورم از این نگاه آن بود که بفهمانم غرور شایسته او نیست و او باید مانند همگان باشد و رفتار کند و چون در آن سروصدا نتوانسته بود به اصل نیت من پی‌برد بایک پرش خودش را به من



رساند و گوشش را نزدیک دهانم آورد من هم با صدای بلند و جملاتی کوتاه به او فهماندم که هیچ احساس بزرگی و سیادت بر دیگران نداشته باشد.

پس از آرام کردن جمعیت با استفاده از صدای مطبوع و مؤثر بلندگوها به گفتگوی صمیمی با آنها مشغول شدم.

مقداری شوخیهای رایج و معلم وارانه و همراه با نتایج اخلاقی چاشنی سخنانم شد سپس به ذکر خاطرات زمان جنگ پرداخته و با تسلطی که بر جمع حاضر وجود آمد در انتهای خاطره همگان را میخکوب و ساکت، مایل به شنیدن تمام و کمال سخنانم دیدم و پس از همه این موارد مسابقه‌ای را برگزار کردم که مضمون سئوال و جواب هر دو مربوط به عملیات کربلای ۵ بود و قول دادم به ۱۰ نفر اول به صورت خانوادگی سفر مشهد و به ۱۰ نفر دوم سکه تمام بهار و به ۱۰ نفر سوم سکه نیم بهار و به ۱۰ نفر چهارم سکه ربع و ۱۰ به نفر پنجم پانزده هزار تومان دهم این وعده‌های واقعی باعث نشاط بیشتر و شور و حال و صف ناپذیر شده بود که بدون اختیار باز هم مرا به داخل جمع حاضر کشاند و با آنها دست به دست به طرف درب خروجی حرکت کردم. پسرم در این حال به من نزدیک شد و یادآوری کرد که راجع به اخلاق و درسش از معلم‌ها و مدیران مدرسه استفسار کنم.

اما به مهربانی به او فهماندم که وقت ندارم فقط به مدیر مدرسه‌اش و دو تن از معلمان وقت دادم که به دفترم بیایند و ضمن اظهار مشکلات خود و همکاری‌انشان مسائل مربوطه به فرزندم را بیان نمایند.

سپس با خوشحالی و تواضع با همه خداحافظی کردم و به داخل ماشین خزیده و به طرف دفتر کارم رهسپار شدم.

آن روز طبق برنامه ملاقات با وزیر امور اقتصادی و دارایی داشتم تا مباحث دارای اولویت را با وی مطرح و بر طرحها و پیشرفتهای این وزارتخانه عظیم و کلیدی واقف گردم من مایل بودم در این وزارتخانه مدیریت همگون و یگانه‌ای فعالیت کند و جلوی تک روی سازمانهای عریض و طویل تحت پوشش به هر نحو و اندازه‌ای گرفته شود.

منشأ این دیدگاه عملکرد نابسامان و بی ملاحظه بخشی از بدنه تحت پوشش این

وزارتخانه همانند بانک مرکزی، بانکهای متعدد بزرگ و کوچک، بیمه‌ها و دیگر موارد مشابه بود که عمدتاً با استفاده از منابع در اختیار و سطح پوششی که در جامعه بواسطه خدمات خود ایجاد می‌کردند به نوعی خودبینی و غرور دچار و از اطاعت مناسب و بی‌چون و چرا از وزیر و دولت و برنامه‌های مصوب خودداری می‌کردند. همچنین نوع تغییرات مورد نظر من نیازمند مدیریت واحد و هماهنگی بود که اقتدار و پشتیبانی لازم را در خود داشته باشد اینها فقط بخشی از مشکلات بزرگ آنهم در اجرا بود چیزی که من دنبالش بودم و اطمینان داشتم مکنون قلبی همه مردم است ایجاد روندی بود که در سایه آن عدالت اجتماعی به شکل مناسبی محقق شود.

فواصل طبقاتی محدود و محدودتر گردد، سیاستهای پولی و مالی به نفع عامه مردم به خصوص قشر مستضعف تغییر یابد، برنامه‌های کنترلی ریالی و ارزی نیز در مواقعی برچیده و در بعضی از موارد محدود شود، حضور دولتی در بازار ارز به صورت کلی و قاعده‌مند بتدریج تقلیل یابد و اجازه داده شود که ارزش پول ملی در مقابل ارزهای خارجی بخصوص دلار، مارک، پوند فرانک، تقویت گردد نکته‌ای که باعث رنجش همه اقشار و نخبگان و اقتصاددانان و عامه مردم فهیم شده بود. آنچه که مشهود می‌نمود در سایه سیاستهای متمایل به اقتصاد مبتنی بر بازار و آزادی و خصوصی سازی به شکل غربی آن ارزش پول ملی به شدت تنزل یافته و به نوعی به تقلیل اقتدار اقتصادی ما و خدشه به غرور ملی مان منجر شده بود.

من همیشه برایم سؤال بود که چطور می‌توانستیم خودمان علی‌رغم دخالت و کنترل کامل و دائم دولت شاهد تقویت ارز بخصوص دلار در مقابل ریال باشیم. ذهن فهیم حکم می‌کرد که هرگونه حضور دولتی در این زمینه منجر به منافع بیشتر گردد. تنها وجهی که منادیان این سیاست برای توجیه عمل خود مطرح می‌کردند تشویق صادرکنندگان غیرنفتی بواسطه بالا بودن قیمت دلار بود که نه تنها موجب ارتقاء سطح صادرات غیر نفتی از این جهت نشد بلکه بایستی گفت که اولویتی قابل توجه برای تأسی به سیاستهای یاد شده نمی‌توانست باشد چرا که عواملی در مقابل این دیدگاه وجود داشت که بر دلیل مورد توجه آقایان منادی تقویت قیمت دلار و دیگر

ارزها در مقابل ریال ارجح و مؤثر بود. من معتقد بودم نه تنها بایستی به سرعت به سمت بالا رفتن صادرات غیرنفتی پیش برویم، بلکه باید تا حد امکان از تکیه بر استفاده از منابع ارزی برای حل مشکلات بزرگ اجتناب نماییم و سیاستهای موجود تا این زمان جملگی مغایر با این دیدگاه و خوشبختانه و یابدبختانه نتایج آن هم هیچ گونه نقطه قوتی را نمایان نمی ساخت.

البته دلیل دیگری بر این امر گفته و شنیده می شد که ظاهراً حقیقت داشت و آنکه دولتهای قبلی مخصوصاً و به عمد از آنجا که منابع ریالی و مالی قابل توجهی را از این جهت قابل ابتیاع می دانند قیمت ارز بخصوص دلار را در حد بالانگه می دارند تا در مواقع لزوم بلافاصله به ریال تبدیل و به زخمهای چرکین شده دولت در محلهای مختلف مرهم موقتی گذارد.

نکته با اهمیت دیگر که ذهنم را به خود مشغول ساخته بود افزایش سود سپردههای بانکی به بالای ۲۲ درصد بود که به این واسطه قصد داشتم تا حد امکان منابع سرگردان را جذب نمایم.

گرچه این افزایش سود دشمنان بسیاری داشت اما من معتقد بودم که دلیل عدم کارایی و دستاورد مفید تا کنون علیرغم بالا بودن سود سپردهها، بی توجهی، عدم مدیریت، رانت خواری و سوءاستفاده ها برای بهره گیری معقول و مفید از سپردههای قابل توجه مردمی بود. به جدمعتقد بودم در سایه برنامه ریزی صحیح، دقت و نظارت کافی و مستمر چنانچه این سپرده ها در جایگاه تولید و اشتغال و صادرات غیرنفتی و عناصر مهم دیگر هزینه گردد مایه رشد اقتصادی و پویایی و شادابی خواهد شد. چیزی که تا کنون به زعم من جزء ارزشهای مجهول مانده و مهجور صحنه اقتصاد کشور بود. بعلاوه آنکه از جمله کوتاهترین و مطمئن ترین راههای جلوگیری از افزایش نقدینگی و تأمین منابع مادی پر شده های عمرانی بزرگ و کوچک همین منابع فردیست که در صورت کاهش سود سپردهها از بانکها خارج و در اموری غیر منطقی و یا در خارج از کشور سرمایه گذاری می گردد.

همچنین با اقداماتی به موقع از جمله پرداخت تسهیلات آسان به صنایع قدیم و

جدید و توانا و ضعیف توان تولید و صادرات و رقابت و کسب سود آنان را افزایش تا حداقل اثرگذاری پولهای کثیف ناشی از درآمدهائی همچون دلالی، بورس‌بازی سرمایه‌گذاری‌های کاذب و زودبازده و کم‌ریسک که اساس اقتصاد اسلامی را مخدوش و باعث مراودات مالی بی‌پایه و اساسی می‌شد به پائین‌ترین حد ممکن برسد. در واقع مایل بودم اقتصاد اسلامی را حتی چنانچه مجبور باشیم از نقطه صفر و بر پایه داشته‌های سنتی شروع کنیم تا با سرعت معقولی تثبیت و فعال شود.

ما در بخشهای پائین دستی هم به دلیل سوء مدیریتها و رانت‌خواری و اشکال‌تراشی و غریب‌زدگی بعضی از مدیران و دست‌اندرکاران امر به نتایج ضعیف و غیر قابل قبولی رسیده بودیم.

از جمله این مسائل رساندن تسهیلات قانونی و ممکن به عامه مردم که دچار تنگی معیشت سخت بودند، می‌باشد که حتی در پائین‌ترین رقم‌ها هم موفق نشده و به باندبازی و فامیل‌گرایی ختم شده بود. مثلاً پرداخت وام‌های ازدواج، مسکن، تعمیرات، مضاربه، و دیگر موارد مشابه همانطور که مشهود بود فقط در دایره مصوبه و شعار و بازی‌های رایج کاذب محصور و از این امکانات فقط تعداد اندکی از اقشار مردم که کمتر نیازمند هم بوده و عموماً جزء دارندگان پارتی و رابطه با مسئولین بانک‌ها و مدیران سیاسی و اقتصادی و غیره بودند استفاده و هیچ‌گونه عدالتی در بهره‌همگانی به چشم نمی‌خورد.

اختلاس‌ها و سوء استفاده‌های کلان و خرد مسئولین و بعضی از مشتریان و مرتبطان با بانک‌ها نه تنها ضربه‌های اقتصادی بزرگی به چرخه سالم بازار و مراودات مربوطه زده بود بلکه اعتبار داخلی و بین‌المللی نظام پولی و بانکی کشور را هم دچار تزلزل خفت باری کرد. از جمله دیگر موارد قابل تغییر، بر هم زدن حضور مدیران بانک‌ها و بانک مرکزی و شبکه اقتصادی کشور در حد زیادی بود که علی‌رغم میل باطنی به آن اصرار داشتم.

در خوشبینانه‌ترین وضع اگر نخواهیم به مفاسد این عده توجه کنیم نگرش موثر بر عملکرد این عده روشن‌گر ضعف مفرط و عدم توانائی آنان در برگزاری سیستم

مدیریتی کارآمد و بهینه بود، همچنین چون عمیقاً اعتقاد داشتم دچار قحط الرجال نیستیم و نیروهای قوی و کاردانی به دلایل پیش گفته در انزواء و انفعال مانده‌اند و همچنین با توجه به مخالفت من و هم‌فکرانم با سیستم اقتصادی منحصراً مبتنی بر غرب و علم اقتصاد جهان اول که هم به دلائل سنتی موجود در جهان سوم و هم به دلیل مغایرت آن با اصول اسلامی هیچگونه بازدهی نمی‌توانست داشته باشد و تجربه هم همین اصل را تأیید می‌کرد، اعتقاد داشتم که بایستی سریعاً مدیران ارشد و میانی موجود در این بخش تعویض و از وجود آنان در رده‌های پائین‌تر استفاده و به تدریج (البته نه به کندی) به جایگزین کردن صالحان متخصص اقدام نمود.

با گفتن این مسائل به وزیر محترم امور اقتصادی و دارائی بخشی از دغدغه‌های اقتصادی‌ام بیان شده بود. نکتهٔ دیگر اصلاح نظام مالیاتی بود در حالی که همگان اذعان داشتند که مالیات از آنها که بایستی گرفته شود اخذ نشده و به صورت مستقیم و کم در دسر و با ساده‌ترین مکانیزم دریافت و برگردۀ اقشار مستضعف سنگینی کرده و می‌کند باز هم اثری در ترمیم صحیح و قابل توجه در این بخش دیده نمی‌شد. من مایل بودم به تدریج دریافت‌های مستقیم مالیاتی همچون مالیات بر حقوق و درآمد کارمندان و کارگران و امثالهم تقلیل یافته و در مقابل به سمت دریافت از مالمدان و فعالان و دارندگان درآمدهای کلان که با شگردهای مختلف در حال فرار از مالیات قانونی و حقه بودند معطوف گردد.

عده‌ای با این اعتقاد که سخت‌گیری در این زمینه باعث فرار سرمایه و سرمایه داران خواهد شد با ظاهر سازی و عوام فریبی به ایجاد حواشی امن برای این عده و در بسیاری از موارد خودشان که با زد و بند صاحب سرمایه‌های بی‌شماری شده بودند پرداخته و به ظاهر همه را مجاب خویش ساختند.

اما اگر این نظریه صحیح باشد چرا در جوامع پیشرفته و صنعتی که حقوق سطحی انسان‌ها به شدت پاس داشته می‌شود سیستم دریافت مالیات قوی و کارآمد و بی‌چون و چرا باعث فرار سرمایه‌ها نمی‌شود. در این خصوص لازم به ذکر است که عده‌ای سرمایه دار مسئله ساز و بعضاً معاند در بخشی از مواقع زمانی که دولت قصد اقدامات

مناسب برای افزایش درآمد مالیاتی و ارزشمندسازی نظام اقتصادی داشت بلافاصله با هدایت برخی از مسئولین مسئله دارتر و ضربه زننده و بی هویت سرمایه‌هایشان را خارج و به کشورهای همسایه منتقل و شروع به تبلیغات منفی می‌نمودند و دیده شده بود که بعضی از مسئولین حتی رده بالا هم در مقام انفعال و عقب نشینی از نظرات ارجح و قانونی خود عدول کرده و به نفع سرمایه داران بی هویت و باتحریک آن عده از مسئولین فاقد صلاحیت عمل می‌نمودند.

بنابراین بایستی با کمترین مماشات به اصلاح نظام مالیاتی می‌پرداختیم. من پیشنهاد کردم که سازمانی قوی تشکیل و شروع به فعالیت در دو زمینه مهم نماید.

اولین زمینه علمی کردن و اصلاح ساختار نظام مالیاتی به سمت اهداف پیش گفته و دومین مأموریت آن شناسائی منابع جدید و مهم مالیاتی که یا ناشناخته مانده و یا در حواشی امن ناشی از برخورداری از حمایت های غیرقانونی حضور داشتند بود که از اهمیت به سزائی برخوردار است.

پیشنهاد من با موافقت وزیر روبرو شده و دستور دادم که شورای عالی اقتصاد را با گرایش های همسو با این برنامه به زودی تشکیل تا طی زمانی مناسب و مشخص شروع به برنامه سازی نماید و کار اجرایی را ساماندهی و آغاز کند.

در خاتمه جلسه به وزیر توصیه کردم که تمام فعالیت ها اولاً باید به سمت همسوئی با اقتصاد مبتنی بر اسلام علی علیه السلام و اسلام ناب محمدی شکل بگیرد. دوماً در آن عدالت اجتماعی بدون در نظر گرفتن محذورات کاذب منظور اصلی باشد.

سوماً به لحاظ اجرائی به زودی قابل اجرا و سهل الوصول بوده و در نهایت اثری سریع در وضع اقتصادی و فی النهایه وضع معیشتی ملت مظلوم ایران داشته باشد. آنچه این جملات آخر سخنانم محکم و قاطع بود که احساس کردم اثری که در ذهنم از ادای مراتب مذکور داشته‌ام در دل وزیر محترم اقتصاد گذارده شد. و در خاتمه ایشان را به اهتمام به خدمت بیشتر و جلب رضای مردم که همانا جلب رضایت

خدای متعال و رسول گرامی اسلام و ائمه هدی و امام و شهدا و رهبری در آن مستتر است، سفارش نموده و برایش آرزوی موفقیت و پیروزی کردم چه آنکه مسئولیتی سخت و تغییراتی بنیادی و جنجال برانگیز بر عهده ایشان و همکارانشان قرار گرفته بود.





## ۱۴ فصل

دولت آمریکا در قبال مواضع من بخصوص پس از اعلام نظراتم در رابطه با قضیه سلمان رشدی اقداماتی را آغاز کرده بود که به تعبیر خودش باز دارنده باشد. از جمله این اقدامات پرداخت غرامت به افرادی که ادعا داشتند قربانی تروریسم اسلامی هستند از محل پولهای بلوکه شده ایران بود که روندی صعودی به خود گرفته و رقمهای درشتی را شامل می شد.

تا بدین جای کار آن چنان احساسی عمیق برای مقابله به مثل نداشتم و ترجیح می دادم که با تکیه بر منابع به دست آمده و داشته های موجود بدون توجه به آن مبالغ کارها را به پیش بریم به خصوص آنکه در مقاطعی به دلیل خوشبینی برخی مسئولین به مصالحه با آمریکا و دریافت پولهای یاد شده عقب نشینی صورت گرفته بود که آمریکائیان نه تنها به این واسطه اقدامی در خور ننمودند بلکه وقیحانه تر بر اعمال خبیثانه شان می افزودند و به این جهات قاعدتاً باید بر همگان معلوم می شد که این کشور با دولت من یا دولت دیگری مشکل ندارد.

بلکه اشکال آنها در قبول نداشتن اساس اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ولایت مرفقی فقیه بود و تا این ارکان در موجودیت مقدس نظام اسلامی اصل بود امکان هرگونه مصالحه حتی اندک با آمریکا منتفی می شد و رابطه ها حتی در مقیاس کوچک نتیجه زبونی و ضعف و باج دهی می توانست باشد و لاغیر.

در این راستا پس از مشورت با همکاران و دوستان در وزارت خارجه، وزارت اطلاعات، اعضاء شورای عالی امنیت ملی و بزرگان نظام تصمیم گرفتیم که به نوعی اقدامات آمریکائیها را تلافی کنیم.

در همین جهت دستور دادم کلیه اموال موجود آمریکائیها در ایران از جمله اموال و پول‌هایی که تحت حمایت دفتر حفاظت منافع آمریکا مستقر در سفارت سوئیس بود ضبط و به نفع دولت جمهوری اسلامی ایران مصادره گردد.

همچنین ترتیبی دادم گروههای جهادی در لبنان و فلسطین که منافع اسرائیل و آمریکا را در خطر مجاهدات خود قرار داده بودند بیش از پیش تقویت شوند و حق خود می‌دانستیم در قبال تجهیز مالی و تسلیحاتی و حمایتی و لجستیکی و تبلیغاتی منافقین و همه محاربین با نظام توسط آمریکا و اسرائیل ما هم به همین شکل منافع این دو غده چرکین جهان بشریت را در خطر قرار داده و تا زمانی که آنها دست از مواضع خبیث خود بر نداشته‌اند ما هم کوتاهی ننمائیم.

البته در داخل کشور و در میان بعضی از کشورهای اروپائی، آسیائی و آفریقایی که عموماً جزء دوستان ما محسوب می‌شدند مخالفت‌هایی با این تصمیمات به وقوع پیوست اما هر زمان که فرصتی یافتیم در جواب این اعتراضات گفتم باید نوک پیکان حملات کشورها به سمت آمریکائیها باشد که شروع‌کننده این روند هستند و حاضر نبودم به هیچ وجه منافع ملی را یک طرفه در خطر دیده و اقدامی نکنم.

من اعتقاد داشتم در عالم سیاسی‌گری و اقدامات متقابل دول و کشورها هیچ عملی بدون عکس‌العمل نیست و نخواهد بود و بنابر اثرات تدبیر هر دولتمردی شرائط تأثیری پذیری طرف مقابل هم تغییر و بالا و پائین خواهد شد.

آنچه که در طی سالهای گذشته از کوتاهی و عدم برخورد مناسب با عمل نابخردانه و دشمنانه کشورهای متخاصم با ما توسط مسئولینمان دیده بودیم نه به جهت تدبیر خاص و مشخص بلکه به دلیل فقدان پختگی و برنامه‌سازی و آشنائی به قواعد عکس‌العمل بود که نتوانستیم به موقع اقدام کنیم.

این دیدگاه همانطور که در بخشهای قبل هم توضیح دادم در مورد برخورد با

عملکرد کشورهای همسایه از جمله ترکیه، عراق، امارات، افغانستان، و غیره مشهود بود بنابراین از اصول انکارناپذیر افکار من بر خورد با دنیای استکباری به روش و شیوه خود آنان بود و امیدوار بودم که حقانیت و موجودیتشان توسط همگان به خصوص دشمنان دین و آئین و مرز و بوم باور شود و در محاسباتشان منظور گردد.

در نهایت در کنار همه این اقدامات دستور دادم که حملات دیپلماتیک و مبتنی بر شاخصه‌های قانونی حق مدارانه، همراه با صلابت و اقتدار توسط اعضاء ستادی وزارت خارجه، سخنگو و وزیر و معاونین این وزارتخانه و نمایندگی‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ایران در خارج از کشور به همان اندازه که اقدامات مشابه استکبار بالا می‌گیرد افزایش یابد و تبلیغات موثری در این زمینه صورت پذیرد.

چراکه با تمام وجود احساس می‌کردم در سایه اشکالات پیش‌گفته بسیاری از ملل مظلوم و مستضعف و ستمدیده جهان که سالها با توجه به انقلاب به امید پیروزی و رهایی از ظلم و ستم حکام فاسد خود، گذران می‌کردند با کم‌رنگ شدن آرمانها و ارزشها و شعارهای اصولی و عملی به نوعی ناامیدی رسیده و به حال ناگفتنی خزیده بودند و می‌خواستیم که آهنگ اصول انقلابی‌مان با حال و هوای معنوی و شبیه ایام اوج انقلاب به گوش این رهروان راه امام و شهدا و رهبری و همه ملل جهان برسد و امیدبخشی به آنان را جزء لاینفک وظایف خود می‌دانستیم.

همیشه از این ایده خود خواهانه و جبونانه‌ای که ما خود مشکلات زیادی داریم و نباید به دیگر مردم دنیا در خارج از مرزهای جغرافیایی پرداخته و به آنها کمکی نمود و توسط عده‌ای مردم فریب و سودجو عنوان تا آرمانهای اصلی انقلاب که همانا از اصلی‌ترین آنها صدور انقلاب و حمایت از مستضعفین و زجر دیده گان در اقصی نقاط جهان بود به بوته فراموشی سپرده شود فراری و گریزان بودم و نظریه‌ای عکس این دیدگاه سطحی و بی‌پایه داشتم.

بارها گفته‌ام که دشمنان ما با تیزی از هم کیشان و هم‌پیمانان خویش در همه جای دنیا محافظت و پشتیبانی می‌کنند اما ما دائماً در این امر خطیر دچار فراز و نشیب و افت و خیز بوده و هستیم و اثرات زیانبار و کمر شکن این اقدامات را در اذهان

۱۳۲ \* خاطرات یک رئیس جمهور

حق جویان و پیروان انقلاب اسلامی به خوبی درک نکرده یا عمدتاً خویش را به  
تجاهل می‌زنیم.

## فصل ۱۵

روز پنجشنبه بود و ترجیح می‌دادم قبل از رفتن به دفتر کار بخشی از کارهای خانه را به انجام رسانم دوست داشتم همچنان خوی زندگی عادی و بی‌طمطراق را حفظ کرده و به آن زمانی فکر کنم که دیگر رئیس جمهور نیستم بنابراین از قبل برنامه را جوری تنظیم کردم که تا ساعت ۱۱/۳۰ دقیقه صبح در منزل یا در اختیار امور مربوطه باشم. همچنین از شب قبل به همراه بچه‌ها تصمیم گرفتیم که به خرید برویم. من عهد داشتم که حتماً خرید را مطابق معمول و مثل بقیه مردم شخصاً و بصورت عادی انجام دهم هرچند که مقداری باعث ناراحتی خانواده شده بود اما با ترتیبات لازم راضی‌شان کردم نگرانی را از خود بزدايند.

از درب پشتی ساختمان وارد اتومبیل پیکان شده و به سمت یکی از مراکز خرید در مرکز شهر حرکت کردیم.

در بین راه حسابی گرم صحبت و مباحثه با بچه‌ها بودم و سعی می‌کردم شوخی‌های متداول و همیشگی را با بچه‌ها نمایم و آنها را شاد کنم هرچند که مطابق معمول گاهی هم در سهای اخلاقی از لابلای شوخی‌ها و صحبت‌ها چاشنی همگرایی مان می‌شد این احوال به قدری ذهن من را بخود معطوف داشت که مسیر را به کلی فراموش کردم و هنگامی که اتومبیل ایستاد تازه متوجه شدم به مقصد رسیدیم و از بچه‌ها خواستم که خیلی عادی و بی‌دغدغه و بدون تشریفات باهم حرکت کنیم.

و چنانچه افراد مختلف در طی مسیر به مانزدیک شدند همانند همیشه و با احترام به ابراز احساسات و محبت آنها پاسخ متواضعانه بدهند.

در پی این موضوع بلافاصله به راه افتادیم و همانگونه که حدس می‌زدم مردم تعجب کرده بودند و آرام آرام اطرافمان شلوغ می‌شد.

البته این شلوغی مقطعی بود و به موازات مسیر حرکتمان کم و زیاد می‌شد. چون به همراه خانواده در حرکت بودیم قدری از استقبال همیشگی که تنها در میان مردم می‌دیدم کم‌تر جلوه می‌کرد ما هم سعی می‌کردیم آن چنان که هستیم عادی و بی‌غرور با مردم احوالپرسی کنیم و کمتر در پیاده‌رو حضور داشته باشیم داخل مغاره‌ها که می‌شدیم به شدت مورد استقبال حاضرین در آن قرار می‌گرفتیم و بیشترشان قصد پذیرائی داشتند.

که با احترام عذرخواهی کرده و پس از خرید بیرون می‌آمدیم. انتهای مسیر تصمیم گرفتیم قدری ماهی سفید تازه خریداری کرده و با خود به منزل ببریم.

آرام در حالی که چشمهای زیادی را در اطراف خود احساس می‌کردم و به تنهایی به سمت مغازه مربوط به محصولات شیلات حرکت کرده و بدان نزدیک شدم.

در همین حین ظرف چند ثانیه و لوله‌ای ایجاد شد صدای فریادی را شنیدم و موتور سواری را با دوسر نشین در حال نزدیک شدن به خود دیدم تمام وجود من و تجربه‌هایم احساس ناامنی را از ابتدای ورودم به این مرکز خرید به مغزم اطلاع داده بود و من از هر جهت آماده بودم.

لذا با سرعت دست راستم را به زیرکت برده و اسلحه کمری بسیار زیبایی را که همواره در غلاف داشتم بیرون کشیدم.

در این لحظات کوتاه اتفاقات عجیبی افتاد موتور سوار سرعت خود را کم کرده و نفر پشت سرش مسلسلی جدید و کاملاً اتوماتیک را به سمت من نشانه رفت پسر بزرگم به سمت من دوید و من آماده می‌شدم که به طرف موتور سواران تیراندازی کنم یک چشمم هم به طرف بچه‌ها و پسرم بود و می‌خواستم که به من نزدیک نشوند

اما در لحظه‌ای همه چیز عوض شد. حداقل ۵ نفر از افرادی که نمی‌شناختمشان دورم کردند. به سمت موتورسوران باران گلوله را روان نمودند. اصلاً نوبت من نرسید. در فاصله چشم به هم زدن آن دو به زمین افتادند و خون آنها بر روی سنگفرش خیابان ریخت. صدای آژیر اتومبیل‌های امنیتی به صورت عذاب آوری نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. ابتدا خیال کردم که این پنج نفر مثلاً از بچه‌های بسیج محل یا مأمورینی در حال گشت هستند که به دلیل حضور من در آنجا برای محافظت آمده‌اند. اما یکسان بودن نوع اسلحه این افراد و همچنین مهارتشان در اقدام به موقع مرا به شک انداخت.

در همین احوال بودم که یک دستگاه اتومبیل بنز جلوی پایم ترمز کرد و درب آن باز شد داخل اتومبیل بچه‌هایم نشسته بودند. یکی از مأمورین خوش پوش و با ادب به سمتم آمد و کارت شناسائی خود را نشانم داد و معلوم شد که عضو رسمی سپاه است و مرا با فشار هل و البته احترام و پوزش به داخل ماشین هدایت کرد.

بچه‌ها به شدت مضطرب بوده و ماجرائی که همیشه از آن می‌ترسیدند را تجربه می‌کردند.

ماشین به سرعت در حرکت بود و مجالی یافتم تا از درون آن به اطراف نگاهی بیاندازم، متوجه شدم تعداد زیادی اتومبیل هم شکل و موتورسواران با کلاه کاسکت های گرانبیامت و زیبا در اطرافمان توری حفاظتی قوی به وجود آورده‌اند و با ما در حال حرکتند.

از راننده خواستم که به سمت دفتر کارم حرکت کند و سعی کردم که بچه‌ها را با حرفهای عادی آرام نمایم.

خانم منزل بی سر و صدا گریه می‌کرد و تسبیح می‌انداخت. تلفن داخل اتومبیل مرتب زنگ می‌زد و راننده کوتاه و آرام جواب می‌داد و قطع می‌کرد.

یکی از این تماس‌ها با من کار داشت فلذاگوشی را به دست گرفتم و سلامی کردم. متوجه شدم شخص رهبر انقلاب پشت خط هستند و بانگرانی جویای احوالم شدند. من شرمند شدم و با عذرخواهی عرض کردم که:

- آقاکی با خبر شدند؟ الحمدا... به دعای خیر شما سالمم و در خدمت حضرت‌تعالی هستم یک جان دارم که بدون ذره‌ای کوتاهی در طبق اخلاص در اختیار مردم کشورم و رهبرم گذاشته‌ام من در این ماجرا ذره‌ای ترس نداشتم و این را محصول پشتیبانی دعای امام زمان (عج) و جنابعالی و مردم شریفم می‌دانم.

صحبت‌ها کوتاه بود اما ایشان دستور فرمودند در اولین فرصت به دیدارشان بروم. من هم با قول به اجابت فرمایشاتشان پس از خداحافظی تماس را قطع کردم. سلام ایشان را به خانواده رساندم و احساس کردم که آرامش خیالشان بیشتر شده است، به دفتر که رسیدم قدری عصبانی بودم.

من آنقدر تجربه داشتم تا متوجه شوم این همه مأمور آماده نمی‌توانستند یکبارہ سر رسیده باشند و قاعدتاً من دائماً در تور حفاظتی آنها قرار داشتم که حضورشان به موقع بود.

از اینکه در طول این مدت نتوانستم این حلقه حفاظتی را بشناسم و به وجود آن پی ببرم به تجربه‌هایم شک کردم.

همکاران و اعضاء ارشد دفتر رئیس‌جمهور به بدرقه‌ام آمدند. قبل از آنکه از ماشین پیاده شوم اضطراب آنها را در چهره‌شان می‌شد دید.

به طور گذرا و سریع، با آنها خوش و بشی کردم و جلوتر از همه به اتاق کارم رفتم. از رئیس دفتر صدیق و با وفایم خواستم که ترتیبی بدهد بچه‌هایم به منزل پدرم بروند و اگر می‌تواند برای آرامش خیال آنها ۲، ۳ مأمور بی‌لباس فرم را مقداری دورتر از منزل بگمارند و همچنین خواستم که اگر امکانش بوده همسر و فرزندان‌شان را هم به کنار بچه‌هایم برده و بدین وسیله کمک کنند افکار مغشوش آنها به حداقل برسد.

تلفن‌ها سرسام‌آور بودند و آنقدر زیاد شدند که دستور دادم روی نوار منشی خبر سلامتی‌ام را ضبط کرده و به همه خطوط عادی وصل کنند و تنها تلفن‌های مسئولین



ارشد نظام و عناصر ذی ربط را جوابگوئی نموده یا وصل نمایند.  
به دفتر گفتم که برای ۴ بعد از ظهر با دفتر مقام معظم رهبری تماس بگیرند و وقت ملاقات تنظیم کنند و نیز بیاتیه‌ای مبنی بر سالم بودن رئیس جمهور و کشته شدن هر دو تروریست نوشته و برای اعلام به اخبار و جراید بدهند.  
حالت عصبی‌ام باعث شد که مجبور شوم با رئیس دفترم درد دل کنم.  
به ایشان گفتم:

- هر چند اطلاع رسانی دقیق و به موقع لازم و بلکه واجب است اما بیم آن دارم که مردم از خودشان سؤال کنند این رئیس جمهوری که ادعا داشت به محافظت نیازی ندارد و محافظ باعث جدائی مردم از مسئولین می‌شود چگونه محافظت شد که قبل از هرگونه آسیبی، تروریست‌ها به درک واصل شوند. هیچ دوست نداشتم که این تناقض در اذهان شریف مردم ایجاد تردید کند.  
به همین دلیل ایشان را مأمور کردم که کُنه قضایا را بررسی و کشف و تا عصر همان روز اعلام نماید که چه کسی دستور محافظت غیر محسوس از من را داده و چرا نیاستی یک همچنین موضوع مهمی به اطلاع من برسد.  
اطرافم که خلوت شد در دلم آشوبی بود.

در حین نماز اشک می‌ریختم و به خدا شکایت می‌کردم با خود گفتم:  
- آیا کسی تضمین می‌دهد که سفره شهادت بار دیگر برایم پهن شود. می‌ترسیدم که هنوز مورد رضای خدا نبوده و مشمول کسب مقام شهید نشده باشم. اشک می‌ریختم و توبه می‌کردم و عهد تحکیم می‌نمودم و با خدای خود ذکر می‌گفتم بدان امید که پس از ادای تکلیف و توفیق خدمت، شهادت را نصیبم سازد.

انشاء...



## ۱۶ فصل

اسرائیل غاصب در پی اعلام مواضع ما در خصوص قضیه سلمان رشدی و حمایت از گروه‌های جهادی و انتفاضه فلسطین به جهت افکار و ایده‌های آرمانی و مقابله به مثل با آن همراه آمریکا اقدامات گسترده‌ای را چه در جبهه تبلیغاتی و چه در خاکریز نظامی و اطلاعاتی و امنیتی و فرهنگی علیه کشورمان آغاز کرده بود.

طبق گزارشاتی که وزارت اطلاعات مستنداً جمع‌آوری کرده بود اوج فعالیت‌های اسرائیلی‌ها در ایران مربوط می‌شد به حضور تیم‌های اطلاعاتی آنها در کنار منافقین و ظاهراً قصد داشتند با جمع‌آوری و تهیه و تدوین و ارسال نقشه‌های پروژه‌های اتمی و نفتی موجبات حمله هوایی ناگهانی را فراهم آورند. جدای از اطلاعات پرونده‌ای که شامل عکس و شنود قانونی تلفن و ره‌گیری و غیره می‌شد محتویات بازجویی کاملاً سری چند تن از عوامل دستگیر شده مرتبط با این فعالیت‌ها حکایت از همراهی برخی کشورها از جمله ترکیه و آذربایجان با اسرائیل و منافقین و گستردگی و جدی بودن پروژه مزبور می‌کرد.

همین‌طور اطلاعات ارسالی از سوی عوامل جان‌برکف نفوذی ما در بدنه گروه‌های ضد نظام موید قطعیت تصمیم اسرائیل به حمله نظامی در موقع مناسب بود. البته می‌دانستیم که این گونه‌اعمال محدودیت دارد و تنها نوعی اولتیماتوم است. اما با تقویت نظام امنیتی کشور توانسته بودیم که به اعمال اینچنینی قبل از وقوع پی

برده و اقدامات پیشگیرانه را به کار بندیم. به همین دلیل جلسه شورای امنیت ملی را به طور اضطراری برقرار و مباحثی را مطرح و مصوباتی را صادر کردیم. بر پایه این مباحثات تصمیم گرفتیم که با جدیت و طی طرحی کاملاً محرمانه و پوشیده اولاً به طور کلی ضربه‌ای قاطع و عمیق بر پیکره منافقین وارد آوریم. از آن جا که من به صداقت سیاسی اعتقاد داشتم و همانگونه که مانع هرگونه فعالیت غیرقانونی کشورهای مختلف در کشور می‌شدم قصد نداشتم که با نفوذ به کشورهای گوناگونی که منافقین در آن حضور داشتند اعتقاد را خدشه دار سازم لذا دستور اکید دادم که عملیات ضربه به این گروه محارب باید در داخل کشور سازماندهی و اجرا گردد و تنها در صورت استفاده عملیاتی منافقین از هر کشوری حق مقابله به مثل محفوظ خواهد ماند. طبق توضیح مفصل وزیر اطلاعات، فرماندهان سپاه، ارتش و نیروی انتظامی منافقین از ۵ مرز وارد کشور می‌شدند و این ورود و گسترش عجیب و تعجب‌آوری یافته و جدیت دشمنان را در ضربه وارد کردن به ما می‌رساند.

مرز عراق، ترکیه، خلیج فارس، آذربایجان و افغانستان از جمله محل‌های ورود آنان بود که در شورای عالی مطرح شد. و اینها به خودی خود جغرافیای وسیعی بود که کنترل آن واقعاً مشکل ساز می‌نمود. اولین تصمیم اجرائی تقویت نیروها در مرزها به خصوص ۵ محور یاد شده و آماده باش صددرصد آنها بود.

دوماً اقدام به فعالیت دیپلماتیک در قالب هشدار کتبی وزارت خارجه همراه با مراجعه سفرها به مسئولین عالی کشورهای مورد نظر و اعلام اطلاع ما از همکاری آنان با اهداف منافقین و اسرائیل و آمریکا و هشدار قاطع به آنها بود.

و دستور دادم که مذاکره و هشدار به کشورهای که امکانات پایگاهی و لجستیکی و غیره برای این طرح را در اختیار گروه‌های عملیاتی محارب قرار داده بودند جدی‌تر و شفاف‌تر به عمل آید.

سومین کار برخورد موثر و برق‌آسا با منافقین داخل کشور که کار اطلاعاتی لازم را انجام می‌دادند و نقشه‌ها را تهیه کرده و آمادگی و بستر سازی لازم را به عمل می‌آوردند بود و دستور اکید دادم که نباستی هیچ‌گونه اطلاعات مکتوب و شفاهی در

هر شکل از کشور خارج شود. و در نهایت هم تصویب شد که بودجه کافی و مناسب همراه با امکانات وسیع در اختیار افراد و سازمانهای مسئول قرار بگیرد.

من برای استفاده از پتانسیل کامل و تجربیات بخش‌های مختلف و یکسان سازی امور پیشنهاد کردم که گروهی متشکل از وزارت اطلاعات، اطلاعات سپاه، ارتش، نیروی انتظامی و بسیج تشکیل و تحت فرماندهی وزارت اطلاعات به رتق و فتق امور بپردازند که با موافقت اعضاء روبرو شد و تصمیم گرفتیم که کلیه فعالیتهای امنیتی، اطلاعاتی و عملیاتی از طریق این بخش انجام و از پراکندگی و بی‌برنامگی به شدت جلوگیری شود.

از دیگر مصوبات این جلسه دعوت از مسئولین گروه‌های جهادی فلسطینی و لبنانی به ایران برای هماهنگی و مذاکره و پشتیبانی عملی از آنها بود تا فشار لازم از چند جبهه بر اسرائیل وارد آید.

برای اطمینان از نتایج عملکردمان به فرماندهی محترم ارتش و سپاه دستور دادم آماده باش مناسب و وضعیت به نیروی هوایی خود صادر تا در صورت نیاز فوراً وارد عمل شوند میل داشتم اگر چنانچه کار واقعاً به حمله هوایی دشمن انجامید آن قدر سریع آماده شویم که در داخل فضای هوایی ایران تمامی جنگنده بمب افکن‌های دشمن ره‌گیری و ساقط شوند تا مجال هرگونه برنامه‌ریزی دشمنان در آینده از آنان سلب گردد.

در انتها هنگامی که خواستم ختم جلسه را اعلام کنم دبیر محترم شورای عالی امنیت ملی وقت گرفت و موضوع محافظت از اینجانب را به خصوص پس از واقعه ترور چند روز پیش مطرح و تقاضای صدور مصوبه شورا برای الزام اینجانب به پذیرش محافظین مناسب را نمود. من با استدلال‌ات خود نگذاشتم که تصمیمی کامل گرفته شود اما با عنایت به اینکه در جلسه عصر روزی که مورد حمله قرار گرفتم در محضر مقام عظمای ولایت متوجه شدم تیم غیر محسوس محافظین به دستور ایشان امر حفاظت را سازماندهی و اجرا کرده‌اند و حضرتشان به طور صریح دستور پذیرش حفاظت را صادر فرمودند موافقت کردم که همانند قبل به شرط آنکه به هیچ وجه

مانع اقدامات و فعالیت‌های من نشود. و تنها مانند نمونه قبل در صورت وقوع اتفاق وارد عمل گردند. به صورت غیر محسوس و البته کم خرج و بی تشریفات از رئیس‌جمهور محافظت گردد.

گو اینکه امید داشتم در نهایت پس از گذشت مدتی اوضاع آرام و اصل بحث محافظت هم منتفی شود.

این آخرین مصوبه شورا بود.

گرچه موضوع مهم طراحی و برنامه‌ریزی لازم برای ایجاد امنیت کامل برنامه‌های دولت در دستور جلسه قرار داشت که به تعویق افتاد و بنا شد در جلسه آتی مورد بحث و تصویب قرار بگیرد.

پس از اتمام جلسه، ملاقات با وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در دستور کارم قرار گرفته بود.

من در زمان انتخاب وزراء بنا به دلایل متعددی تصمیم گرفتم که برای تصدی پست این وزارتخانه از یک روحانی خوش فکر با ذهن پویا و منطبق با معیارها و نیازهای روز عامه مردم به خصوص جوانان فرهنگ‌ساز و هنرمندان و فیلم‌سازان، نویسندگان و نوازندگان و خوانندگان و همه عرصه‌های فرهنگ و هنر استفاده کنم تا با تأکید بر ضرورت اسلامی سازی این بخش مهم و سرنوشت ساز، اولاً کوتاهی‌ها و اشتباهات فاحش قبل از این را اصلاح و دوماً امور مربوط به این دو مقوله مهم گسترش کیفی و مطابق با ارزش‌ها و معیارهای اسلامی نظام مقدس‌مان یابد.

عرصه فرهنگ و هنر به دلیل عدم اقدامات زیربنایی و ریشه‌ای به تدریج با مبانی اسلامی واقعی فاصله گرفت و در مقاطعی جولانگاه معاندین نظام، بی‌اعتقادان به اسلام شده و باعث انزوای عمیق اهل هنر و ادب و فرهنگ واقعی گردید و به این طریق عقب رفت طولانی و نگران‌کننده‌ای را شاهد گشتیم.

البته من هم اعتقاد داشتم که عرصه فرهنگ و هنر نمی‌تواند دچار انسداد و سانسور به معنای عام آن شود و به آزادی معقول و منطبق با معیارهای قرآنی ایمان داشته و بر این باور بودم که خلاقیت هنرمند در صورت سانسور و انسداد دچار وقفه و حتی

نابودی می‌شود.

اما معتقد بودم که بعضی از مسئولین گذشته بامستمسک قرار دادن این اصل به خطا رفته و زمینه را برای افرادی بی‌اعتنا به نظام و اسلام فراهم آوردند.

مبحث یاد شده در صورتی قابل انجام و وقوع بود که هنرمندان اصیل و پرمایه و معتقد به اسلام و نظام و قرآن و ارزش‌های والای انسانی مشمول آن شوند نه آن که در اختیار افرادی قرار بگیرد که از آزادی بی‌بندوباری و لجام‌گسیختگی را فهمیده‌اند و در عمل و فکر و محصولات تولیدی خود بی‌اعتقادیشان به اصول کشورمان و اصول اسلام را ثابت کرده‌اند.

از این روست که هرگاه در عمل میدان لازم به این افراد داده شده شاهد ابتدال در عرصه فرهنگ و هنر شده‌ایم و این موضوع شدیداً باعث رنجش من می‌شد.

بنابراین اصلی‌ترین اختلاف در میدان دادن به افراد اهل و یا نااهل بود. عده‌ای هر آن کس را که در عرصه مذکور فعالیت دارد بدون توجه به افکار و اعمال و سوابقش مشمول حمایت‌های مالی و پشتیبانی نظام فرهنگ و هنر کشور می‌دانستند اما من آزادی پیش‌گفته و جلوگیری از سانسور و انسداد روحی و فکری را در صورتی واجب و لازم می‌دانستم که اهلیت افراد مورد نظر ثابت شود و مطمئن باشیم که با این تسهیلات راه به ابتدال فرهنگی گشوده نخواهد شد.

آن چیزی که طی چند سال اخیر با چاپ کتاب‌های جنسی و بی‌مایه، فیلم‌های گیشه‌ای غیراصیل و غرب‌خشنودکن، آهنگ‌ها و خوانندگان و اشعاری بی‌معنا و هجو و ضد اسلام و بسیاری از مباحث سطحی و غلط به اوج خود رسیده و خاطر شریف مردم خدا دوست و رهبری نظام و عناصر خدوم و دلسوز ایران بلکه جهان اسلام را آزرده ساخته بود.

در مقطعی حتی به افرادی جایزه رتبه‌های اول جشنواره‌ها داده شد که تمام نوشتارشان نه تنها ضدیت با نظام و اسلام و ملیت‌مان بود بلکه بی‌اغراق تمامی آنها از هجویات جنسی و مبتنی بر آزادی‌های لجام‌گسیخته غربی بهره‌کاملی برده بودند.

درد ما آنجا بود که در کنار توجه مشکوک به این گونه عناصر نااهل، نویسندگان و

هنرمندان و فعالین عرصه فرهنگ و هنر کشور چه آنهایی که سوابق طولانی و تجربه منحصربه‌گذشت زمان و آثار و محصولات خوب داشتند و چه جوان‌ترها و عاشقان خدمت به این عرصه پرطمطراق و متمدن و کهن و البته دارای اعتقاد به دخالت نظام اسلامی و ارزش‌ها و مصادیق مترادف، طرد شده و یا با عدم حمایت مالی و معنوی مناسب و فقدان پشتیبانی‌های لازم دچار انزوا و انفعال و نزول و سقوط به بی‌تفاوتی شدند.

مثلاً عرصه مطبوعات از نظر کمی گسترش یافت اما هیچگونه توجهی به کیفیت منطبق با واقعیات و اصول نظام و باورهای سنتی و داشته‌های تجربی و عقلی که پایه‌های اقتدار و پایداری نظام بودند نگریدید.

در نتیجه عده‌ای آگاهانه یا جاهلانه، خواسته یا ناخواسته فقط آزادی مطبوعات غربی را ملاک قرار داده و بر این اساس هر چه خواستند نوشتند و اخلاق جامعه را به تزلزل واداشته و تخم‌کینه و نفاق و غرب دوستی و استحاله را به شدت پاشیدند. درگیریهایی سیاسی و حزبی را دامن زدند و افکار مسئولین را به اهداف سیاسی و جناحی سوق داده و در نهایت از خدمت به مردم دور کردند و به طریق اولی مردم را به نارضایتی و ناامیدی از توان حکومت برای حل مشکلات‌شان که در سایه اشکالات فوق بیشتر می‌شد رهنمون ساختند.

با استفاده از حجم و اثر تبلیغات دیدگاه خود را جریان غالب جلوه داده و امر را بر بعضی‌مشتبه ساختند که نکند واقعاً این که روزنامه‌ها به این صورت کاذب و غلط گسترش یابند مورد خواسته و اقبال مردم است.

این خلط‌مبحث در جایگاه‌های دیگری هم دیده شده بود مثلاً موضوع بی‌حجابی یا بد حجابی در بعضی موارد باعث سوء استفاده دشمن گردیده و گفته شده بود که عموماً زنان ایران بی‌حجابند.

اما به اعتقاد من این افرادی اعتقاد به حجاب و عفاف علی‌رغم کمبود نفرات‌شان به جهت عرضه خود و در انظار ظاهر شدن و نمایش وجود خویش به صورت مدام در معابر و منازل و گذرگاه‌ها و غیره اینگونه جلوه می‌دادند که تعدادشان زیاد و جو



غالب بدین گونه است.

برعکس زنان باحجاب و یا با عفاف ماکه وجه غالب و تعداد کثیری داشتند چون اهل تظاهر و عرضه و نمایش خویش نبودند به چشم نمی آمدند و البته در این زمینه تصمیم داشتم تا با کشاندن زنان مومنه به عرصه تظاهرات مداوم ضمن روشن کردن اصل و باطن قضایا مشروعیت مردمی نظام را هم افزایش دهم که در طرحایم منظور شده بود و بخشی از آن مربوط به حل مشکلات اجتماعی، امنیت، رفاه و ایجاد شغل بود.

در پی این افکار که عموماً به وزیر محترم ارشاد هم منتقل گردیده بود به بررسی طرح‌های در دست اقدام وزارت ارشاد پرداختم.

لکن از آنجا که این طرح‌ها هیچ کدام نمی توانست به افکارم جامعه عمل بپوشاند، به ایشان عرض کردم تغییر و تحول شایسته و در حد لزوم ابتدا باید در بدنه مدیریتی باشد تا افرادی که قبل از این دارای افکاری مغایر با نظریات ما بودند نسبت به تغییر روش و انطباق خود با برنامه‌های جدید اعلام بیعت کرده و متعهد گردند و یا کنار گذاشته شوند و افرادی متعهد و همگام جایگزین گردند.

عرصه فرهنگ و هنر عرصه‌ای نبود که به دلایل سطحی و یا ترس از عواقب و تبعات، نسبت به نیروهای ناهمگون و ناصالح مماشات ورزیم و بایستی از کوتاهی‌ها و اشتباهات گذشته عبرت گرفته و از آن پرهیز نمائیم.

اقدام دوم حذف عناصر مسئله‌دار و معاند و بی‌اعتقاد به نظام و اسلام از گردونه حمایت‌های مادی و معنوی آن وزارتخانه می‌باشد که به موازات آن بایستی همه هنرمندان متعهد و اصیل و پرمایه و به خصوص جوان و تازه کار باشگردهای علمی مورد حمایت جدی قرار گرفته و از لاک انزوا و انفعال خارج گردند تا خلاقیت‌های اصیل این قشر محجور آشکار و پویائی آنان بارور گردد.

امری که به دلیل عدم اعتقاد برخی مسئولین ذی‌ربط به اعتراض به حمایت‌های غیر معقول و هدر دادن منابع بیت‌المال به پای افراد لابی‌بالی و حتی مخالف با نظام و اخلاق و معنویت سال‌های طولانی به تعویق افتاده و از قبل آن تحول فرهنگی که به گفته

حضرت امام تنها راه اصلاح یک مملکت است دچار نقصان و وقفه‌ای طولانی و جانگداز گشت. سومین مرحله جلوگیری از انتشار کتب، ساخت فیلم، تئاتر، موسیقی و فعالیت‌های هنری مخرب و مضره و فرهنگ سوزی بود که در سایه بی‌اعتقادی یا عدم ژرف‌نگری سابق بر این باب شده و در حال نهادینه شدن و تبدیل شدن به فرهنگ پذیرفتنی و مناسب بود.

برای این کار لازم بود شورائی قوی از متخصصان متعهد، اساتید حوزه و دانشگاه و تعدادی از خود هنرمندان تشکیل و محصول طراحی‌های خود را جهت تصویب به محضر علما و اندیشمندان و سپس وزیر مربوطه و رئیس‌جمهور ارسال و پس از تصویب فوراً به مرحله اجرا درآورند.

اموری چون روشن شدن مصادیق کتب مضر و ضالّه و غیراخلاقی و مسئله‌دار، فیلم‌های اینچونینی، موسیقی مبتذل، تئاتر بی‌محتوا و غیره از مسئولیت‌های این شورا بوده و جزء رئوس برنامه‌ها به شمار می‌رفت.

چهارمین مرحله رسیدگی به وضع مطبوعات بود. من به گسترش مطبوعات سالم واقعاً و از ته قلب اعتقاد داشتم. می‌خواستم که فرهنگ انتقاد در جامعه خصوصاً نسبت به مسئولین و کارگزاران نظام باب شده و نهادینه شود. اما مرزبین انتقاد و هتاک و توهین بایستی روشن می‌شد.

من علی‌رغم این همه عمیقاً به رعایت خطوط قرمز باور و ایمان داشتم و عدم توجه بدان را دلیل اصلی سقوط به غرقاب غرب‌گرایی مطبوعاتی می‌دانستم.

مطبوعات قاعدتاً بایستی در چارچوب پذیرش اصل نظام فعالیت کرده و در سایه این حقیقت آزاد باشند تا به هر جناح و فرد مسئولی که مایلند انتقاد کنند همچنین انتقاد یک طرفه هم باعث تخریب و به وجود آمدن فرهنگی یک سویه می‌شد و مطبوعات ما خوب یاد نگرفته بودند که پیشنهاد و حمایت از امور خوب و اصیل رانیز در دستور کار خویش داشته باشند.

البته این جهت بایستی بدون جبهه‌گیریهای جناحی انجام می‌شد یعنی نباید این گونه بشود که اگر روزنامه‌ای فردی را هم جناح خویش دید همیشه از او تعریف و

تمجید کند هرچند که اقداماتش مستلزم تعریف نباشد و یا به دلیل هم جناح و همراه نبودن فردی دیگر او را به باد انتقاد و تهمت و آزار گرفته هرچند که دارای محاسن بیشمار و مثال زدنی باشد و این روشها همگی از مصادیق مطبوعات جوامع به ظاهر دمکرات بودند.

من عمیقاً اعتقاد داشتم که مطبوعات حق ورود به عرصه زندگی خصوصی مردم و مسئولین را ندارند مگر آنکه جرمی به شهادت رسمی دادگاه علیه کسی ثابت شود و در این صورت هم تنها موظف به ارائه سند و حدود منتشره توسط مقام صالحه هستند نه اینکه به بهانه جرم مرتکب شده کیان و اساس آبروی فرد را به باد دهند و وی را از حیث انتفاع ساقط سازند، و نیز علی القاعده بایستی به منافع ملی و اسلامی نظام توجه کنند و چنانچه قصد معرفی و کالبد شکافی مکاتب و مراتب سیاسی و اقتصادی و فرهنگی رایج در دنیا را داشته باشند به هتک مکتب اسلام و مفاهیم ارزشی و سنتی نپردازند. مطبوعات بایستی روالی مشخص و معمول و پذیرفتنی برای انتقاد صحیح و به جا و به موقع برای خود می آفرینند که از انطباق با صلاحیتها و مسئولیتها، واقعیات و شئون افراد و اعمال و نهادها و نهادهای داشته باشد. مطبوعات حسب اخلاقیات مطروحه باید به اطلاع رسانی دقیق و بی کم و کاست همت ورزند.

چراکه دیده شده بود در بسیاری از موارد هر یک از واحدهای مطبوعاتی بنا بر سلیق خود اقدام به درج اخبار با حذف شرح و صدر و ذیل می کردند که باعث بدبینی، بی دقتی در ارائه خبر، بی اعتمادی به این رسانه فراگیر، و عدم درک مطالب به دلیل ابتر ماندن آن می شود و این از مصادیق مطبوعات غربی بود که بی توجه به رسالت اطلاع رسانی به هر آنچه که خود می پسندیدند بسنده کرده و توجهی به بیان دقیق و صحیح مفاهیم و اخبار و مقالات و دیدگاهها حداقل نقل به مضمون نمی کردند.

اگر چنین می شد آن گاه مسئولیت گسترش کمی و کیفی و حمایت های معمول مالی، قانونی و حتی قضائی بر عهده وزارت ارشاد و دستگاه های ذی ربط قانون گذار و قضائی و حقوقی و فرهنگی قرار می گرفت.

از طرفی وظیفه دولت در این زمینه حمایت از آزادی بیان در چارچوب پیش گفته، حمایت از امنیت شغلی تک تک خبرنگاران و دست اندرکاران مطبوعات که در هر مورد ممکن است به مذاق فردی گروهی خوش نیاید و دچار خشم و غضب و انتقام‌گیری شوند، تشکیل و گسترش واحدهای صنفی مرتبط با موضوع و بسیاری از پشتیبانی‌های معمول و بدیع بود که بر انجام آن نیز اهتمام داشتم.

بنابراین عرصه گسترده مسئولیت‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با بازبینی می‌بایستی به سمت مردم‌سالاری و ارتباط گسترده و فراگیر با مردم پیش می‌رفت. نظارت بر اماکن و اموری که به هر نحو ارتباط با این عرصه داشت باید گسترش می‌یافت و در واقع انصافاً نیازمند یک انقلاب در بخش فرهنگی جامعه بودیم. آن چنان که مطرح بود و بعضی از دستگاه‌ها به صورت موازی و بعضاً یک طرفه در این عرصه به صورت گسترده فعالیت داشتند که در مواقعی حتی دستگاه عریض و طویل فرهنگی دولت را تحت الشعاع خود قرار می‌دادند.

بنابر پیشنهاد وزیر محترم تصمیم گرفتم برای ایجاد هماهنگی واحد و پیروی از سیاستی متمرکز و تقسیم مسئولیت‌ها به نهادهای قانونی که هر یک تخصصی موزون و امکاناتی موثر داشتند برای جلوگیری از موازی‌گری در امور و دخالت در روند اجرائی یکدیگر و پیشرفت کار آمد و سریع برای مقابله با حجم گسترده تهاجم فرهنگی بیگانه و بسیاری از مصادیق مترادف با رهبر انقلاب ملاقات و ضمن توضیح و بیان مسائل نظر و رهنمود ایشان را جويا و پیشنهادات اجرائی را برای بررسی و انشاء... تصویب مطرح کنم که هر چه سریع‌تر هماهنگی لازم به عمل آید.

## ۱۷ فصل

بخش‌های بازرسی ویژه رئیس جمهور آرام آرام پس از سازماندهی و شروع به کار به نکات و اعمال و اقدامات خلاف قانونی برمی‌خورند که بعضاً دارای اهمیت و مستلزم رسیدگی بود.

من خوشحال بودم که بدون شناسائی عوامل این بخش تقریباً گسترده توسط متخلفین مراتب تخلفات کوچک و بزرگ در بخش‌های مختلف شناسائی و به دفتر اینجانب ارسال می‌گشت.

من مایل بودم که در موضوعات مهم فوراً موضع‌گیری و رسیدگی کنم و علی‌رغم حجم فعالیت‌های گسترده‌ای که تمام وقتم را می‌گرفت بر آن تاکید و اصرار داشتم. در یکی از این گزارشات فعالیت‌های اقتصادی وسیع و ناشی از رانت‌های مختلف یکی از وابستگان مسئولین دولتی که پست مهمی در امور بازرگانی بر عهده داشت به طور مستند و البته بدون هرگونه تنش و مسئله‌سازی و با همکاری بر و بیچه‌های اطلاعاتی کاملاً تشریح و محتوای گزارش متأسفانه حکایت از باندهایی و اضرار به بیت‌المال و حق خوری و سودجویی و ظلم و فساد داشت.

من برای پیگیری موضوع ابتدا تمایل شدیدی داشتم که بدانم آیا این موارد با اطلاع آن مدیرارشد صورت گرفته و باید معلوم می‌شد که نامبرده حمایتی از ارتکاب اینگونه اعمال سخیف داشته است یا خیر.

لذا قبل از هرگونه دستوری موضوع را مدت‌ها پیش برای روشن شدن این دو سؤال در اختیار وزارت اطلاعات قرار داده بودم و پس از تحقیقی مستدل و قانونی مشخص شد که اساساً مسئول یاد شده خود شخصاً این تشکیلات را به مسئولیت یکی از وابستگانش راه اندازی کرده تا سودجویی و سوء استفاده نماید و از آن جا که حجم این بهره برداری‌های خلاف شرع و قانون به رقم‌های نجومی رسیده بود و من هم با خدای خود و مردم شریفم عهد بسته بودم که به این مسائل رسیدگی کنم با عنایت به اینکه پرونده تخلف آماده برخورد لازم بود، دستور ارسال پرونده به مقام صالحه قضائی را صادر کرده و به رئیس بازرسی ویژه دستور دادم که پس از اعلام احراز تخلف در دستگاه قضائی طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی بدون تسامح و رعایت احوال این مسئول و عوامل دست‌اندرکار تخلف مزبور کلیه اطلاعات را به محضر مردم شریف برساند.

البته تأکید کردم قبل از محاکمه و صدور رأی اسامی این افراد محفوظ بماند و دوست نداشتم وابستگان این متخلفین تحت فشار افکار عمومی از زندگی عادی که حقشان بود محروم شوند.

به طور محرمانه حکم عزل وی را صادر و از وزیر مربوطه کتباً توضیح خواسته و وی را به دلیل عدم اطلاع از مآقع اقدامات مدیران ارشد تحت امر خود توبیخ نمودم. اصل تخلف بدینگونه بود که خریدهای بزرگ داخلی و خارجی که در چارچوب سیاست‌های دولت برای رفع مشکلات و نیازهای مهم از طریق مخارج ریالی و ارزی انجام می‌شد و علی القاعده بایستی با رعایت تشریفات چون مناقصه و تحت کنترل‌های معمول و با استفاده از بخش خصوصی که جزء سیاست‌های دولت بود انتخاب و صورت می‌گرفت بدون رعایت مراتب فوق و صرفاً با ظاهر سازی و ایجاد تشریفات کاذب و زائد به شرکت فرد وابسته ارجاع و سودهای کلانی رانصیب گروهی محدود می‌نمود.

مثلاً در یک فقره خرید ماشین آلات صنعتی برای استفاده در طرحی ملی و دولتی با حجم گردش مالی و ارزی ۳۴ میلیون دلار حدود ۶ میلیون دلار از طریق سود غیر

مشروع و اخذ پورسانت به جیب اعضای باند یاد شده سرازیر و به ضرر بیت‌المال منتهی شده که این فقط بخشی از واقعیت بود.

از این رو تشریح دقیق ماجرا و انجام صحیح مراحل برخورد قانونی با تخلف و اعلام بی‌کم و کاست موضوع به مردم مورد اهتمام من بود.

چراکه غیر از خیراتی که در انجام این امور مستتر بود به نظر من یکی از وجوهای پیشگیری تخلفات مشابه در افراد و دستگاه‌های دیگر می‌توانست باشد و به تجربه این موضوع برایم ثابت شده بود، یا در موردی مشابه گزارش شد که فرزند یکی از مسئولین ارشد سابق که هم اکنون در امور تجاری و دانشگاهی فعالیت داشته دارای هواپیمای اجاره‌ای خصوصی و امکانات گسترده‌ای است که عموماً هر روز به جزیره کیش یا قشم و یا حتی کشورهای نزدیک و هم مرز پرواز و زد و بندهای وسیعی را به راه انداخته است.

به همین دلیل دستور دادم بدون فوت وقت و با دقت و استفاده از همه ابزارها و عوامل و عناصر قانونی موضوع را بررسی و به اینجانب گزارش نمایند.

به خصوص آنکه طبق بررسی‌های به عمل آمده معلوم شد که آن مدیر ارشد سابق که پدر این شخص بود قبل از تصدی و حین مشغولیت در مسئولیتهای محوله فاقد زمینه‌های قبلی و مشروع مالی آن هم در این حد از گستردگی بوده و ثروت یاد شده کاملاً مشکوک می‌نمود.

حتی در مواردی اشخاصی که این خانواده را می‌شناختند مکرراً نسبت به کسب ثروت آن چنانی آنها اشکال وارد و بدان اعتراض داشتند و در یک مورد هم این اعتراضات توسط فرد مذکور و با استفاده از زد و بند به شدت سرکوب و فرد معترض سالها از کار خود برکنار و به مشکلات شدید معیشتی برخورد کرده بود به طوری که وقتی بازرسین مخفی رئیس جمهور به وی مراجعه و تقاضای استماع اظهاراتش را نمودند نامبرده از ترس عواقب ناشی از تهدیدهای مسئول متخلف حاضر نشد که فوراً اطلاعات خود را افشاء کند گرچه هنگامی که تضمین‌های لازم به وی داده شد و مشکل شغلی او حل شد به بیان شرح دقیق مظالم فرد مورد نظر که ابعاد تأسف باری

داشت پرداخت که این امر در کشف اصل خلاف کمک شایانی نمود.  
در هر صورت رسیدگی به ماجرا بدون اغماض و کوتاهی و مسامحه دستور قاطعی  
بود که به بازرسی ویژه صادر کردم و منتظر ماندم تا نتیجه امور اجرایی مربوط به این  
پرونده به من گزارش گردد.



## فصل

در طول هفته با توجه به اینکه ماه‌ها بود هیچ‌گونه مسافرت حتی کوتاه به همراه خانواده نداشتیم و مشکلات و فشارهای مختلف نیز تأثیرات روانی و روحی سختی بر من و اعضاء خانواده گذارده بود به پیشنهاد عیال تصمیم گرفتم سفری ۳ روزه با استفاده از تعطیلی ایام به شمال کشور داشته باشم اما قبل از آن طرح مبارزه با اشرار که در ابتدای دوره ریاست جمهوری آن را مطرح و برای آماده سازی در اختیار وزارت کشور قرار داده بودم در دستور کار هفتگی قرار داشت و من هم بر آن تأکید داشتم. تا قبل از این اشرار و قاچاقچیان مواد مخدر و عوامل جاسوسی کشورهای محارب با ما توانسته بودند بخشی از مناطق مرزی و دور از مرز را ناامن کنند. و هر چه قدر که تصمیم برای برخورد با آنها جنبه شعاری بیشتری پیدا می‌کرد اقدامات آنان نیز گستردگی افزون‌تر می‌یافت.

این پروئی و رندی که عموماً منشأ تحریکات سازماندهی شده بیرون از مرزهای کشورمان داشت کار را به جایی رسانده بود که اولاً شمارگردشگران خارجی به خصوص در مناطق یاد شده تقریباً به صفر رسید بود، ثانیاً روز روشن هر که را می‌خواستند به گروگان می‌گرفتند باج طلب نموده و در برخی موارد هم دست به قتل و غارت می‌زدند.

نیروی انتظامی به تنهایی و در مقاطعی با کمک سپاه یا ارتش مقابله جدی نموده

بود اما چون عزم واحدی وجود نداشته و به دلایل موجه و غیرموجه بودجه و امکانات لازم تأمین نشده بود، به خصوص به دلیل گستردگی جغرافیایی و فعالیت‌های حرفه‌ای عوامل ناامنی اقبال خوشایندی در برخورد ریشه‌ای با این معضل مشاهده نگردید.

در برخی از مقاطع زمانی هم بسیج منطقه مسلح شده اما به دلیل سطح نازل آموزش و احیاناً عدم وجود برنامه‌های تشکیلاتی نتیجه مقبول و مناسبی عایدمان نشد. در این خصوص من با همکاری مشاورین و تنی چند از کارشناسان اطلاعاتی، امنیتی، انتظامی، سپاهی و ارتشی و بسیجی طرحی متشکل و کارآمد را تهیه دیدم که به نوعی اعلام جنگی وسیع بر علیه این مزدوران جبون می‌توانست باشد.

همچنین موافقت فرماندهی معظم کل قوا و بخش‌های قضایی و مجلس و دیگر مبادی مربوطه را قبلاً با اصلاحاتی در طرح کسب کرده بودم و به نظر می‌رسید همه چیز برای شروع بخش اجرائی کار آماده و مهیا شده بود.

این طرح مشتمل بر چند مرحله که اهم آنها عبارت بودند از:

۱ - به کارگیری وسیع نیروهای اطلاعاتی وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی، ارتش، سپاه، بسیج و حراست‌های دستگاهی و سازمان‌های منطقه‌ای برای شناسایی غیر محسوس و مخفی مراکز تجمع و فعالیت و اقدامات اشراک و قاچاقچیان و گزارش آن به ستاد متشکل از اعضای پیش‌گفته که زیر نظر استاندار بودند.

۲ - برنامه ریزی لازم در خصوص چگونگی عملیات برخورد با این افراد به تناسب حجم کمی و کیفی اقدامات و تعداد افراد و تجهیزات آنها و نوع و سوابق اقدامات آنان.

۳ - مسدود شدن عقبه اشراک که در زمان بروز هرگونه مشکلی با فرار به خارج از مرزها آمادگی خود را تشدید و در موقع لزوم برای ضربه زدن باز می‌گشتند.

۴ - محاصره کامل و دقیق در هر مورد با به کارگیری امکانات کاملی چون نیروهای نظامی و انتظامی و اطلاعاتی و هوایی برای تقویت روند تلفات‌گیری از اشراک و قاچاقچیان.

۵ - برخورد عملیاتی با اهداف مورد نظر با اولویت دستگیری افراد و در صورت استنکاف و یا ایجاد درگیری حمله گاز انبری به محل‌های موصوف.

۶ - ارجاع کلیه افراد و اقلام دستگیر و ضبط شده به مبادی قضایی جهت برخورد قاطع و قانونی با این افراد.

۷ - اقدامات فرهنگی و تبلیغی و حمایت‌های مالی و مادی و معنوی از مناطق مرزنشین و مردم فقیر و تهی‌دست آن خطه تا هرگونه نقطه کوچک ناشی از حمایت برخی از افراد و اقوام مناطق مرزی به دلیل فقر مالی و فرهنگی از اشرار و قاچاقچیان کور و حذف گردد.

۸ - و در نهایت هماهنگی دیپلماتیک مراجع مرتبط داخلی با سازمان‌ها و نهادهای مربوط در کشورهای همسایه به خصوص پاکستان، افغانستان، ترکیه برای حذف پشتیبانی از اشرار می‌شد که به موجب ابلاغی سری به ستاد متشکل از نمایندگان دستگاه‌های اجرایی، مقننه و قضائیه و همچنین اعضاء نظامی و اطلاعاتی تحت امر فرماندهی کل قوا اعلام شد.

این که تا شروع بخش اصلی کار موضوع کاملاً سری و مستور بماند اهمیت به سزایی داشت و من بر آن تأکید مستمری نمودم.

بدین واسطه یک ماه زمان تعیین کردم که ستاد اقدامات اجرایی خود را آغاز و برای این منظور فرماندهی محترم سپاه پاسداران را به عنوان رئیس ستاد و وزیر کشور را به عنوان دبیر آن قرار دادم و پس از موافقت فرماندهی کل قوا ابلاغ این دو بزرگوار و دیگر اعضاء را صادر و به آنها اعلام کردیم گرچه مایل بودم مراتب به ملت شریف منتقل شده و آنها را از کم و کیف قضایا با اطلاع سازم اما ماهیت امنیتی کار و لزوم پنهان کاری قطعی و کامل مانع از انتشار اخبار مربوطه می‌شد، به این امید که در آینده‌ای نزدیک شاهد نتایج ارزشمند این طرح باشیم صبر را پیشه ساختم.

پس از رتق و فتق امور بایک دستگاه هواپیمای کوچک به سمت شهرستان رامسر به اتفاق اعضاء خانواده خودم و برخی از اقوام نزدیک چون پدر و مادر عزیزم کردیم.

دفتر رئیس‌جمهور به درخواست من اولاً و بدون هرگونه تشریفات برنامه سفر را تنظیم کرده بود و ثانیاً به دلیل مخالفتم در استفاده از امکانات شبه سلطنتی ویلاها و امکانات مربوطه به حوزه رئیس‌جمهور که پیش از این ساخته و پرداخته شده بود منزل یکی از فرمانداران سابق منطقه که هم اکنون در وزارت کشور دارای پستی بوده و کاملاً عادی و البته به لحاظ منطقه‌ای مناسب می‌نمود و در کنار دریا قرار داشت به مخارج شخصی خودم اجاره و در اختیار ما قرار گرفت.

خانه مذکور شامل ۳ اتاق خواب حداکثر ۶ متری و یک سالن تقریباً ۵۰ متری و دو حمام و سرویس بهداشتی و حصار محکم و بلند و نیز حیاطی بزرگ که بخشی از آن با باغچه‌ای از درخت‌های میوه و همچنین کیوی مزین شده دیده می‌شد. با توجه به اهمیت ارتباط دائم در همه اتاق‌ها تلویزیون و ۲ خط تلفن و یک سیستم تلکس ویژه و دیگر وسایل ارتباطی قرار داده شد.

بنابراین گرچه رعایت استراحت خانواده برایم اهمیت داشت اما با استفاده از حداقل‌ها توانستم در مقام رئیس‌جمهوری، روالی پرخرج و هزینه را تبدیل به روندی کم‌خرج و محدود نمایم و همان استفاده که استراحت و رفع خستگی بود را برای خود و خانواده و همراهیان کسب نمایم.

در این سفر ضمن آن که با خانواده و نزدیکان تعامل و گفتگو و شوخی و خنده و همکاری ویژه‌ای داشتیم به آنها اجازه دادم که به تنهایی به هر کجا که می‌خواهند بروند و نیز به خانم منزل تأکید کردم که با کمک بچه‌ها شخصاً مثل منزلمان در تهران تدارک غذا و امکانات تغذیه‌ای و البسه و غیره را ببیند و به هیچ وجه مایل نبودم با تهیه غذا و دیگر اقلام مورد نیاز از بیرون موجب خاصه خرجی و عدم استفاده از لذت غذاهای خوشمزه خانگی و دست‌پخت خانم را فراهم کنم.

به این ترتیب به نظر می‌رسید سفری هرچند کوتاه اما خاطره‌انگیز و نشاط‌آور را سازماندهی کرده‌ام.

گرچه در اعماق دل و قلبم غصه‌ای آشنا ناشی از عدم وجود توان همگانی در استفاده از امکاناتی مشابه این شرائط وجود داشت اما در وجدانم آسوده بودم که

صرف نظر از بعضی از امکاناتی که ناچاراً بایستی از آن استفاده می‌کردم کلیه شرائط این سفر تقریباً با سفرهایی که طی سالهای قبل از ریاست جمهوری و وزارت وکالتم داشتم برابری می‌کرد و می‌توانم ادعا کنم که در برخی از موارد کمتر از قبل هم بود.



## فصل ۱۹

در طی سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران که به واسطه آن آهنگ عدالت اجتماعی قوت گرفت و در دل مردم امید ایجاد کرد هیچ دولت مردی نمی‌توانست علی‌الباطن دغدغه خدمت داشته باشد اما به روند منجر به ایجاد زمینه‌های مختلف و متنوع عدالت اجتماعی با در نظر گرفتن اولویت‌های مرتبط به جدّ نیندیشد.

گرچه بررسی قوت‌ها و پیشرفت‌های مرتبط با موضوع پس از اتمام کار هر یک از این عناصر باید صورت می‌پذیرفت اما نگاه منطقی به جریان یاد شده نشان دهنده عدم اقبال آنان به این مهم به دلیل عدم شناخت اولویت‌ها و نگرش‌ها و نیازهای عمیق و واقعی و موثر می‌باشد.

نه اینکه ادعا کنیم به مقوله مهم عدالت اجتماعی توجهی نشده است اما معتقدم آن مواردی که اهمیت اول و اساسی داشتند مورد کم توجهی قرار گرفتند. همانگونه که در فصول قبلی گفتیم من اعتقادی به فعالیت‌های بازسازی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی با وارد کردن فشار بر یک نسل که عامل اصلی ایجاد و حفظ و استمرار انقلاب بوده‌اند نداشتم و به این ترتیب فعالیت‌های مذکور را به دلیل فشارهای روز افزون بر شانه‌های سببر اما زجر کشیده مردم شریف که تمامی هم نداشت فاقد نتایج مثبت و موثر می‌دانستم.

گواینکه همانگونه که دیدیم و شاهد بودیم این گونه فشارها و سختی‌ها اولاً عموماً بر عهده تعدادی از مردم متوسط و حتی در مرحله خط فقر قرار گرفت و ثانیاً تحولی بنیادین که به موجب آن این قشر ستمدیده و نسل بعد از آن بهره‌برداری کرده و به رفاه نسبی برسند ایجاد نشد.

و به دلایل پیش‌گفته معتقد بودم که اساساً انگیزه و نحوه نگرش‌های اقتصادی باید تغییر کند.

من هم مثل بسیاری از کارشناسان می‌دانستم که اصلاحات اقتصادی در جامعه ما به دلایل متعددی باعث فشار گریز ناپذیری بر مردم می‌گردد اما چند جهت در آن باید در نظر گرفته شود که تحمل این مصائب را آسان سازد.

اول آنکه این فشار بر همه آحاد و اقشار جامعه وارد گردد، چه رئیس‌جمهور و وزیر و وکیل و چه کارگر و کارمند.

دوم آنکه با تزریق مُسکن‌های قوی قدرت تحمل مردم را افزایش دهیم و در همین زمینه هم بایستی پرداخت یارانه‌ها مطابق سطح درآمدها و قدرت مالی و اقتصادی اقشار مختلف باشد.

سوم آنکه با انتخاب بهترین روش‌ها و گزینه‌ها کوتاه‌ترین و سهل‌الوصول‌ترین اعمال برای نیل به مقصود مطلوب انتخاب و اجرا گردد.

چهارم آنکه نظارت و کنترل دقیق اعمال گردد تا به دلایل مختلف از طریق سوء استفاده‌ها در بودجه‌های اقتصادی و اجتماعی سطح خدمات رسانی و همچنین تحمل مردم کاهش نیابد.

براین اساس تصمیم گرفتم با تقویت تعزیرات حکومتی و سازمان نظارت و بازرسی بر قیمت و توزیع کالا و خدمات با شیوه‌ای جدید و بدیع و کمترین تنش و ایجاد نارضایتی بهترین شکل نظارت را اجرا کنیم و با کنترل اینگونه امور جلوی سوء استفاده‌ها را بگیریم.

سوء استفاده‌هایی که محصول نظام مریض عرضه و تقاضا بود و به شکلی غیر رسمی و سنتی به طور اتوماتیک اولاً هر ساله نرخ تورمی اعمال می‌نمود و بدان واسطه



افزایش قیمت صورت می‌گرفت، و ثانیاً هر زمانی که به هر دلیل به طور رسمی افزایش حقوق یا پرداخت‌هایی چون وام‌ها و تسهیلات متفرقه و متعدد اعلام می‌شد به همان نسبت یا حتی بیشتر از حجم این اضافات به نرخ‌ها افزوده می‌شد و سایه سنگین تورم را سنگین‌تر می‌ساخت.

مثلاً هر سال عید همین که قیمت بنزین آن هم در حد کمی بالا می‌رفت چندین برابر افزایش قیمت بنزین بر نرخ کرایه تاکسی‌ها و به خصوص ماشین‌های متفرقه مسافرکش و بیابان رو اعمال می‌شد بدون آنکه رابطه منطقی بین آنها بتوان برقرار نمود و یا نرخ البسه و اشرابه و خورد و خوراکی‌ها و موارد متعدد به میزان قابل توجه و غیرقابل تحملی افزایش می‌یافت.

اینها و بسیاری از موارد دیگر همچون افزایش بی‌رویه و بدون برنامه و فاقد ارزیابی‌های تبعات و مراتب و اقدامات موصوف توسط دولت و سازمان‌ها و شرکت‌ها و نهادهای وابسته بخشی از عوامل گرانی و نابسامانی در قیمت و توزیع محصولات و خدمات به زعم من محسوب می‌شدند که با دقت در کنترل و نظارت می‌شد جلوی حجم زیادی از آن را مسدود کرد.

البته این کنترل بنا نبود که فقط در عرصه مراتبی که به بخش خصوصی یا عامه مردم مرتبط بود اعمال شود بلکه بایستی در سطح خدمات دولتی و شبه دولتی هم به شکل کامل اجرا گردد. من نمی‌توانستم دلیل عدم جلوگیری از قیمت‌گذاری کاذب و بالای خدماتی چون اتومبیل‌های عرضه شونده به بازار و دیگر موارد مشابه را بیابم حال آنکه دولت خود ناظر اصلی و متولی واقعی این امور محسوب می‌شد.

به یاد دارم در مقطعی مجلس محترم اقدام به صدور مجوز واردات خودروهای خارجی نمود تا بدین واسطه رقابت با محصولات مشابه داخلی افزایش یافته و قیمت‌ها پائین بیاید.

اما هیچ‌کس به این نکته توجه نکرد که اساساً خود دولت مسئول اصلی قیمت‌های کاذب خودروهای داخلی بود و اگر به صورت کارشناسانه قیمت‌های تمام شده به علاوه سودی معقول مبنای عرضه به بازار قرار گیرد دیگر نیازی به صدور مجوز

واردات و از بین بردن ارز و سرمایه‌های ملی و مورد احتیاج مبرم نیست. حتی اگر به دلیل آنکه قطعات خودرو و یاد دیگر محصولات به صورت روزافزونی در داخل و توسط شرکت‌ها و بخش‌های خصوصی طراحی و به شرکت‌های تولید کننده و یا بازار عرضه می‌شد بدین واسطه واردات محصولات مختلف به نوعی برای رقابت سالم و کاهش قیمت‌ها در نظر گرفته شود باز هم این روند از اشکالات متعددی برخوردار خواهد بود که عمده‌ترین آن زیر بنای کاذب استدلال فوق‌الشاره است. چرا که به راحتی می‌توان با ایجاد انگیزه پشتیبانی منطقی و اعطای تسهیلات مناسب سطح قیمت‌های تمام شده در این بخش را کاهش داده و بدین طریق در قیمت تمام شده محصولات نیز شاهد تقلیل قابل توجه شد.

هم چنان که با جلوگیری از در نظر گرفتن سودهای بالا برای محصولات می‌توان بخشی دیگر از قیمت گذاری کاذب و غیر منطقی را حذف نمود.

بعضی از شرکت‌ها و بخش‌های دولتی و وابسته به دولت با همین پشتوانه که جزئی از دولت هستند و به دلیل عدم نظارت و کنترل کارشناسانه پس از در نظر گرفتن قیمت‌های تمام شده در محصولات تولیدی سودهای فاقد استدلال و رابطه‌های منطقی بر روی اقلام موصوف کشیده و به بازار عرضه می‌کنند و با این دید که درآمدهای یاد شده به جیب بیت المال و دولت سرازیر می‌شود خود را توجیه می‌کردند و توجهی به کشش بازار و واقعیت‌های موجود نمی‌نمودند.

و من مصمم بودم که جلوی این روند کاذب و بی‌محتوا را بگیرم.

به عنوان مثال سالها بود که در زمان افزایش غیرقابل تحمل آلاینده‌های موجود در هوای شهرهای بزرگ مثل تهران به عنوان تنها چاره اجتناب ناپذیر طرح زوج و فرد کردن تردد خودروها اجرامی شد و همین که می‌رفت تا به نتایج ارزشمند آن که همانا سلامت نسبی مردم بود دست یابیم به یکباره طرح متوقف می‌گردید و توجیه مسئولین هم در این بود که به دلیل خرید بنزین از خارج و در واقع خرید محصول بازاریافتی که از نفت صادراتی خودمان به دست می‌آمد و نیاز مبرم به فروش آن برای ایجاد درآمدها طبق برنامه نمی‌توان شرایطی ایجاد کرد که خرید بنزین کاهش یابد و

به این دلیل سطحی و فاقد محتوا همچنان در تأمین هوای سالم و پاک و سلامت و سعادت مردم مانع ایجاد می‌کرد و به نظرم اینگونه امور وهن دولت و حتی نظام اسلامی محسوب و از جمله مصادیقی بود که معاندین و دشمنان و دوستان را تشویق به طرح موضوع دروغ عدم توانائی دین و حکومت دینی برای استمرار نظامات حکومتی می‌نمود و به این ترتیب مصمم بودم که به شکل مطمئن و به نحو پیگیر حداکثر ممانعت از اشکالات مذکور را به عمل آورم.



## فصل ۲

عشق به میهن، عشق به دین، به مردم، به جلب رضایت خدای قادر و متعال نوری در دل کوچکم بود که دائم بر آن افزوده می‌گشت. من بی‌اینکه بخواهم اغراق کنم با اعتراف به خطاهای کوچک و بزرگم به این خاصیت معنوی افتخار می‌کردم و هر زمانی که احساس می‌شد قدرت مستم کرده و غرور احاطه‌ام نموده عذاب وجدانی سخت بر وجودم مستولی می‌گشت.

به طوریکه قلبم را جاکن می‌کرد.

از این رو گاه‌ها همانگونه که بارها پیش آمده بود بدون اختیار تنوعی لازم داشتم تا از کنار آن قدری از آلام درونم بکاهم.

در طول این مدت که مسئولیت اصلی اجرایی کشور به دستم سپرده شده بود هر چند کمتر از قبل عادت داشتم که ترک نشده و بر آن اهتمام نمودم.

این عادت برنامه‌ای یک باره و بی تبلیغات بود برای رسیدگی و سرکشی به حال محرومان جامعه.

جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کردم و مهم‌تراز همه مسئولیت برنامه‌ریزی در مسیر عدالت اجتماعی مرز و بوم آن بر دوش بی‌طاقتم گذارده شده بود.

من غصه‌های ناشی از گرفتاری مردم را در دل داشتم و هیچ‌گاه نمی‌توانستم از آن به راحتی گذر کنم.

وصف حال و روزم هنگامی که مستقیم یا با واسطه به موردی برمی‌خوردم یا می‌شنیدم که فرد یا افراد خانواده‌ای دچار مضایق سخت و تنگ معیشتی شده‌اند آنچنان بود که بی اختیار در خلوت دل و روحم اشک می‌ریختم و از اینکه نتوانم حداقل رفاه را برای عامه مردم فراهم کنم به خدا پناه می‌بردم. در این مقطع تصمیم گرفتم به آدرسی که یکی از دوستان در اختیارم گذاشته بود ناشناس مراجعه کرده و سرکشی نمایم. به همراه راننده و یک همراه همدل به محله‌ای در حوالی میدان شوش نزدیک به امام زاده اهل علی رفتم. مدتی طول کشید که از روی کروکی، محل خانه را پیدا کنم. خانه‌ای که به سختی بیش از ۴۰ متر عرض و طول داشت و درب کوچک و چوبی و زوار در رفته‌اش نشان از گرفتاری بی حد ساکنین منزل داشت. به آرامی در زدم و چون فضای زمستانی باعث پالتو پوشیدنم شده بود یقه‌های بزرگ آن را بالا آوردم تا هم از سرما در امان بمانم و هم کسی مرا نشناسد. چند لحظه‌ای طول کشید تا درب به دست دختر بچه‌ای رنگ پریده و حدود ۱۳ ساله باز شود.

دستی بر موهای سیاهش کشیدم و به زبری آن غصه خوردم. سؤال کردم:

- پدر و مادرت منزل هستند؟

دخترک آهی عمیق کشید و با زبان بچه گانه شیرین اما آرام سرش را کج کرد و گفت:

- آقا ماکه بابا نداریم!! اما مادرم خانه هست، الان صدایش می‌کنم و به سرعت به داخل حیات رفت.

به دیوار تکیه دادم و مجالی برای سرازیری اشک‌هایم مهیا کردم. در دل گفتم خدایا شاید حالا بتوانم ادعا کنم قطره‌ای از غصه‌های علی علیه السلام را در روزگار حکومتش آن هنگامی که به این گونه موارد بر می‌خورد درک کنم خدایا رحم کن به این بنده کوچکت و قلبم را همواره آکنده از درد خدمت به این مردم محروم ساز.

عطر خاص محلات فقیر نشین که در ناخود آگاه ضمیرم بوی آشنائی می‌داد در فضا

پیچیده بود. در همین احوال بود که زنی نحیف چادر به سر به درب منزل آمد و بچه‌هایش هم کنجکاوانه از کنار چادر مادر یا لای درب به بیرون نگاه می‌کردند. ظاهراً آن دختری که برای اولین بار درب را باز نمود بزرگ‌ترین فرزند این خانواده بود چرا که بقیه بچه‌ها کوچک و کوچک‌تر می‌نمودند. سلام کردم و عذر خواستم. با شرمندگی به آن زن گفتم که برای سرکشی آمده‌ام و اگر اجازه بدهند با دوستم به داخل منزل بیایم.

زن بی هیچ تکلفی حجابش را مرتب کرد و کنار رفت.

زیر لب دختر بزرگش را روانه کرد تا قدری به سر و روی منزل ترتیبی دهد. من هم مانع نشدم. فضای کوچک حیاط ۲ یا ۳ متری که دستشویی در آن قرار داشت مملو از گندابه‌های توالتی که چاهش پر شده بود، بوئی مشمئزکننده مشام را آزار می‌داد داخل یک اتاق حداکثر ۹ متری شدیم فضای خانه شامل همان اتاق و یک آشپزخانه کوچک‌تر می‌شد و البته قطعه‌ای کوچک که به سختی به آن می‌توان حال یا پذیرایی گفت در ابتدای ورودی جلوه می‌کرد از بین این فضا فقط همان اتاق ۹ متری مفروش به موکتی مندرس و قدیمی و پاره بود.

قسمت آشپزخانه فاقد روکش بوده و بخش حال هم یک قطعه پتوی دولا حداکثر دو نفره که با گذشت زمان دیگر هیچ پُریزی بر آن نمانده بود را در خود جای می‌داد.

دیوارهای ریخته بودند و عمدتاً گاهگل بدنه آن نمایان بود.

چوب بلندی که یک طرفش به سقف چسبیده و طرف دیگر از سقف فاصله گرفته، آویزان بود و بخشی از سقف آشپزخانه هم سوراخ گشته که با مقداری پلاستیک پوشانده بودند.

فضای منزل سردوبی‌روح و آشپزخانه فاقد لوازم اولیه حتی یخچال بود و وقتی توجه کردم متوجه شدم که ظاهراً قبل از ورود ما به منزل برای مقابله با سرما همگی آنها در میان یک لحاف بزرگ جا خوش کرده بودند.

وسط اتاق هم یک کتاب و دفتر درسی مشاهده می‌شد. زن بیچاره هول کرده بود

فوری لحاف را دولا کرد و روی زمین پهن نمود و تعارفان کرد بنشینیم. اما من، بدون آنکه خود اراده کنم کنار ورودی آشپزخانه روی زمین نشستم و در حالی که به سختی جلوی شکستن بغضم را می‌گرفتم شروع به احوال‌پرسی کردم. گاهی از زیر چادر و یا هنگامی که آن زن دستش را برای مرتب کردن حجابش بیرون می‌آورد دستهای پینه بسته و خشک و بی‌روحش را می‌دیدم. بچه‌ها هم وضع بهتری نداشتند، صورت‌های کثیف، لباسهای مندرس و قلیل که مانع از ورود و نفوذ سرما نمی‌شدند و دست‌های خشک شده از سرما که زخم بودند، حال و روز بچه‌ها را رقم می‌زد.

۳ بچهٔ قد و نیم‌قد که احتمالاً همه آنها بایستی مدرسه می‌رفتند. شروع به صحبت کرده از شغل و وضع مرد خانه سؤال کردم. خانم منزل هم گفت:

- شوهرش ۴ سال پیش در حالی که کارگر روزمزد شهرداری بوده از محلهٔ شهری حدوداً ۱۲ شب به خانه می‌آمده که اتومبیلی ناشناس با او تصادف کرده و از صحنه فرار می‌کند. بیچاره تادم صبح در خیابان تاریک جان داده و وقتی مردم به او رسیده‌اند جان به جان آفرین تسلیم کرده بود.

از آن زمان تا کنون پرونده شکایت این زن مطرح و متأسفانه چون کسی را نداشته که پیگیری کند حتی منجر به صدور حکم عدم پیگیری شده بود حال آنکه می‌توانست به حکم پرداخت دیه از بیت‌المال منجر گردد.

از آن زمان تا به حال این زن با روزی هزار تومان نوکری منزلی را می‌کند و مسئولیتش نگهداری و تیمار یک پیرمرد زمین‌گیر بوده است. ساعت کارش هم از ۶ صبح تا ۷ بعد از ظهر مقرر شده و حقوقش هم عموماً با تأخیر و منت پرداخته می‌شد.

صحبت‌های طولانی بین ما رد و بدل شد و در همین حین هم برادری که همراهم بود به توصیهٔ من شروع به لیست برداری اقلام مورد نیاز نمود.

فکری به خاطرم خطور کرد و به دوستم نزدیک شدم از او خواستم که به راننده



مراجعه کند و دستور بدهد که مقدار مناسبی غذای گرم و تنقلات و یک عدد بخاری موثر و بزرگ با متعلقاتش را فوری خریداری کند و به اینجا بیاورد. و خودم هم مشغول صحبت و استماع درد دل آن زن و بچه‌هایش شدم. از بخت بد فقط دختر بزرگ خانه بود که به کمک یکی از همسایه‌هایش به سختی درس می‌خواند و ۲ فرزند دیگر از نعمت تحصیل محروم بودند. دردی سخت و سنگین بر قلبم سایه افکنده بود و قدرتم را برای مراد عادی سلب نمود.

سعی می‌کردم به رویم نیاورم و عادی و بی غل و غش صحبت کنم. تلفن را برداشتم و به منزل زنگ زدم، از خانم خانه خواستم در مدرسه‌ای که قبلاً مسئولیتش بر عهده ایشان بود هماهنگی لازم را برای تحصیل بچه‌ها به عمل آورده و دستور دادم که فردا با هزینه شخصی اقلام مورد نیاز این خانواده را فراهم کند. از دوستم هم تقاضا کردم که فوراً بنا و نجار و کارگر را حاضر کند و سرو سامانی به این منزل بدهند، تا آن وقت هم دستور دادم در زیر زمین منزل یکی از اقوام نزدیک و سائل زندگی موقت این خانواده فراهم شود.

مخصوصاً روی گرم بودن جا و مکان تاکید زیادی داشتم. پول نسبتاً مناسبی را نقداً به آن زن مظلومه دادم و درخواست کردم که فعلاً به سرکار نرود و با این پول برای اهل منزل و سائل لازم را اکتفا کند.

خلاصه آنکه پس از صرف شام که علاوه بر آنها من و دوستم و راننده بزرگوارم هم شریکشان بودیم حدود ساعت ۱۲ شب از منزل مزبور خارج شدم. دیدن چهره خندان بچه‌های یتیم و دعای خیر زن مذکور که معلوم بود از ته دل ادا می‌شود و گفتن این جمله که خدایا ممنونم دعایم را اجابت کردی برایم یک دنیا می‌ارزید.

داخل ماشین در بین راه به همراهانم گفتم که تمام دوره خدمتم در این مقام و ثواب و عقاب آن یک طرف و این کار امشب طرف دیگر و تأکید کردم که به هیچ وجه تا زمانی که زنده‌ام از این ماجرا احدی با خبر نشود، همانند رازهای مشابه‌ای که به

تنهایی سال‌های سال بود در دل داشتم.

غم و غصه من اما تمامی نداشت. نمی‌دانستم چه تعداد از این گونه خانواده‌ها و افراد در کجای کشور زندگی می‌کنند و با غم و اندوه به امرار معاشی سخت مشغولند. از اینکه برای سرکشی به همه آنان ناتوانم در دلم غوغا و اندوهی به پا بود. غمی که در قاموس زبان و بیان نمی‌گنجید.

## فصل ۲۱

ما چه بخواهیم و چه نخواهیم وارث جامعه‌ای بودیم که مشکلات بزرگی در آن موجود بود از جمله مهم‌ترین این معضلات بحث بیکاری و فقدان اشتغال مناسب بود که در اصل با قانون اساسی که به موجب آن دولت موظف به ایجاد مشاغل مناسب و مکفی بود که هرکس بنا بر تخصص و میل و علاقه‌اش در آن مشغول شود منافات داشت.

از طرفی گرچه مسئله خصوصی سازی و ارائه بخش قابل توجهی از بار اشتغال به این بخش یک مبحث مهم و اجتناب‌ناپذیر می‌نمود اما به دلایل متعدد به خصوص فقدان اهتمام جمعی مدیران در بخش‌ها و زمان‌های مختلف روش‌های پیش‌بینی شده موثر نبوده و به سمت نامساعدی رهنمون گشته و منحرف شده بود.

حاصل این بی‌برنامگی خیل عظیم بیکاران متخصص و غیر متخصص، تحصیل کرده و بی‌سواد، مستعد و معمولی، زن و مرد، جوان و سال‌خورده و میانسال بود که دائماً هم بر آن افزوده می‌گشت.

در کنار این موارد به دلیل سیاست‌های دولت‌های قبلی در کاهش تصدی دولت و کاستن از بار سنگین خدمات به پرسنل اصطلاحاً مازاد طرح تعدیل نیروی انسانی بدون توجه به عواقب و پیامدهای آن و نیز به خصوص با بی‌عدالتی و نابسامانی مزید بر علت شده و بر عمق بیکاری افزوده بود.

این طرح هر چند با نیتی تخصصی و فنی برنامه‌ریزی شد اما به چند دلیل موفق نشان نمی‌داد و خود به معضلی مهم تبدیل شده بود.

اول آنکه عدالت در تعدیل اجرا نشده بود.

دوم آنکه با سوء استفاده برخی مدیران افرادی تعدیل شده بودند اما به جای آنها افراد دیگری از آشنایان و نزدیکان و دوستان و اقوام مدیران جذب گردیدند. سوم آنکه به معضلات مربوط به معیشت بعد از تعدیل افراد توجه کافی نشده بود و گاهی اوقات افراد تعدیل شده مجبور بودند در بخش دیگری از بدنه دولت مشغول به کار شوند.

چهارم آنکه در بسیاری از موارد مدافعین اصلی انقلاب و نظام مشمول طرح شده بودند و با اندک سرمایه‌ای عموماً بدون جلب رضایت آنها از کار بی‌کار شدند. مثلاً پدر شهیدی را می‌شناختم که خود و خانواده‌اش طی سال‌های انقلاب و جنگ و سازندگی و پس از آن از اصلی‌ترین نیروهای پشتیبان بودند که متأسفانه جزء این گروه تعدیلی آن هم با دریافت مبلغی در حدود ۸۰۰ هزار تومان قرار گرفته و بی‌کار شدند.

حال آنکه افرادی دیگر واجد شرایط تعدیل وجود داشتند که یا مشمول طرح نگشتند و یا خود را باز خرید کرده و مجدداً با قراردادهای روزمزدی یا استخدام قراردادی جذب همان سازمان شدند.

بنابراین با توجه این نقائص مخصوصاً تا زمانی که از برنامه‌ریزی لازم در رابطه با امرار معاش افراد مشمول این طرح پس از تعدیل و قابلیت اجرائی آن مطمئن نمی‌شدم اصرار بر توقف طرح تعدیل داشتم.

گواینکه هم از دید کارشناسان متعهد و نیز از نقطه نظر بررسی‌های خودم و مشاورینم به این نتیجه رسیدم که خسارت و هزینه‌ها و صدمات ناشی از طرح تعدیل و واگذاشتن افراد مشمول این طرح به حال خود عواقبی سنگین‌تر و بیشتر از هزینه‌هایی داشت که دولت به واسطه کثرت پرسنل حقوق‌بگیرش می‌پرداخت و از همه مهم‌تر می‌ترسیدم به این دلیل عده‌ای ناخواسته از کشتی عظیم و بزرگ انقلاب و نظام

پیاده شوند و به دریای طوفانی روی آورند.

من نمی خواستم که به موضوعاتی این چوینینی فقط از دریچه علم و تجربه تخصصی و سودآوری مادی نگاه کنم چه آن که وجه تمایز حکومت و نظام ما از دیگر حکومت‌ها و نظامات دنیا در همین امر مستتر بود که ایجاد رفاه و عدالت اجتماعی فراگیر بشود و قاعدتاً بایستی از طرح‌ها و برنامه‌هایی که بدون تمهیدات لازم و بدون انطباق با باورها، آرمان‌ها و تجربیات و سنت‌ها و آداب‌مان تنظیم شده بود تا سرحد امکان پرهیز گردد و از برنامه‌هایی حمایت شود که کم‌ترین آسیب را به قاطبه مردم وارد سازد.

به زعم من مردم انقلاب نکردند که فقیرتر شوند و بنا نبود مردمی که از جان و مال خود طی سالهای متمادی مایه گذاشته‌اند همواره در تب ناشی از بی‌پولی و فقر و حقارت بسوزند، من رضایت عامه مردم را از طریق ایجاد حداقل رفاه به مراتب واجب‌تر از اقتصاد مادی و سریع الوصول می‌دانستم هرچند شاید از این کلام و طریق عده‌ای سوء استفاده کنند اما توجه به آرامش مردم و جلوگیری روز افزون از شرمندگی شدن مدیران خانوار در مقابل زن و فرزند و اهل و عیالشان که حتماً رضایت الهی در آن مستتر بود آرام بخش من و عامل قوت قلبم در مقابل نیش افراد مالمند و بهانه گیر بود.

در این زمینه دستور دادم طرح تعدیل نیروی انسانی تا زمان آماده سازی مقدمات این طرح متوقف گردد و بدون کمترین عقب‌نشینی آماده بودم تا با استفاده از نظریات اهل فن و متعهدین حتی زمینه جذب تعداد بیشتری از متقاضیان کار را در دولت فراهم سازم و هزینه‌های ناشی از آن را به طریق اصولی ساماندهی و ابتیاع نمایم و این مورد هم جزء دغدغه‌های اصولیم به شمار می‌آمد.



## ۲۲ فصل

یکی از مواردی که من احساس می‌کردم به موجب آن موفق خواهم شد، ارزیابی مشکلات و الویت‌های مربوطه، از میان و باطن خود مردم بود. این کار را یا از زبان مردم مستقیماً شنیده و دیده بودم یا در عمده موارد خودم را به جای قشر پائین جامعه قرار می‌دادم و از این دریچه به مشکلات و مراتب با اهمیت توجه می‌نمودم. بر این اساس یکی از معضلات فراگیر مسئله فقدان بیمارستان‌ها و مراکز درمانی مناسب و مکفی در اقصی نقاط کشور یا توقف طرح‌های اینچنینی به دلایل مختلف از جمله کمبود بودجه یا هزینه سازی مبالغ مورد نظر در بخش‌های غیر ضروری به صلاحدید مدیران ارشد مجری طرح‌ها بود که شامل تعداد قابل توجهی می‌شد. هر چند دست یابی به آرمانی که به موجب آن کل نیاز جامعه در هر مقطع زمانی و جغرافیائی به مراکز درمانی مناسب مرتفع گردد دور دست می‌نمود اما تکمیل طرح‌ها و پروژه هائی که به دلایل مختلف متوقف و راکد بودند یک هدف مطمئن و سهل الوصول جلوه می‌کرد.

من در بودجه سالانه، با افزایش ۱۵۰ درصدی هزینه‌های توسعه و تکمیل مراکز درمانی سعی کردم بخشی از این مشکل را حل کنم اما در حین اجرا معلوم شد که آن بودجه‌ها کافی نیست و بخش قابل توجهی از طرح‌های یاد شده همچنان مشمول مشکلات پیش گفته بودند.

گرچه پس از تحقیقاتی که از سوی بازرسی ویژه رئیس‌جمهور صورت گرفت مشخص شد قسمتی از هزینه‌های موصوف یا دچار اختلاس و سوء مدیریت شدند یا در طرح‌های دیگر هزینه گردیدند.

به این دلایل پس از مشورت و کسب نظر وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی به طور کلی دستور دادم:

اولاً طبق برنامه بایستی هزینه‌های مربوطه فقط در همان بخش خرج شود و انتقال آن به برنامه‌های دیگر ممنوع گردد.

ثانیاً از محل سپرده‌های ارزی که رقم تقریباً آبرومندی را شامل می‌شد به اندازه بودجه تخصیص یافته در برنامه سالانه برداشت و به این طرح‌ها اختصاص یابد و تأکید کردم هیئتی تشکیل شود تا نظارت مستقیم بر چگونگی اختصاص و هزینه‌سازی و پیشرفت پروژه‌ها داشته باشد و از هرگونه اشکال تراشی و سوء مدیریت و حیف و میل و کندی پیشرفت جلوگیری شود و زمان‌بندی یک ساله‌ای را برای آن تعیین کردم. همچنین دستور دادم مراتب برای آگاهی ملت شریف از طریق سخنگوی دولت اعلام عمومی گردد.

بدین ترتیب امیدوار بودم قسمت قابل توجهی از مشکلات ناشی از این حیث مرتفع گردد.

در بخش دیگر دغدغه‌هاییم همان‌گونه که قبلاً به وزیر کار و امور اجتماعی دستور داده بودم طرح فراگیر بیمه بیکاری را بررسی کردم که به موجب آن این طرح بایستی شامل حال همه اقشار بیکار جامعه که ناچاراً تن به معضل مربوطه داده‌اند گردد و خوشحال بودم که به این واسطه حداقل قسمتی از شرمندگی‌مان که ناشی از عدم توانایی کافی برای حل مسئله بیکاری می‌شد حذف شود. من با اصلاحاتی دستور اجرای فوری این طرح را دادم که مهمترین اصلاح صورت گرفته اجباری کردن طرح یاد شده بود به این معنا که همه موظفند به موجب قانونی که باید تصویب می‌شد خود را مشمول این طرح کنند و با ساده‌سازی و حذف بخش‌های بروکراتیک شرائط آن را برای جذب همگان فراهم سازیم.



نکته مهم و ارزشمند دیگری که از جمله بزرگ‌ترین مسائل کشور و نظام و طولانی‌ترین مباحث ذهنی من و دولت‌م بود قائله پرفراز و نشیب مسکن برای توده جامعه بود.

مخصوصاً مسئله ایجاد مسکن آبرومند برای ازدواج که خاصیت‌ها و رابطه‌های در هم تنیده‌ای با مقولاتی چون فساد و اعتیاد و تهاجم فرهنگی و مصائب روحی و روانی و امثالهم داشت برای جوانان مستعد ازدواج از اهم مراتب مسئولیت آور دولت بود.

من گرچه به فعالیت‌های مثمرالثمری که مخصوصاً در دولت پنجم به نحوی به آن توجه شده بود آگاه و معترف بودم اما حجم فزاینده تقاضا و قلت عرضه و کمبود امکانات مالی و شرائط سخت از جمله دلایل عدم توفیق و حصول به نتیجه مطلوب در این عرصه بود.

در این خصوص طی جلسات متعددی که با وزیر مسکن و بخش‌های ذی‌ربط و مخصوصاً کمیسیون‌های مربوط در مجلس به صورت مشترک و طولانی، حتی گاهی تا نیمه‌های شب داشتیم و از آن جا که اصرار داشتم هر چه سریع‌تر طرحی کارآمد و قابل اجرا و منطبق با واقعیت‌ها و امکانات بدون شعار تهیه گردد، با همت دست‌اندرکاران مربوطه به جمع‌بندی قابل قبولی رسیدیم.

به موجب این طرح دولت رأساً مسئولیت ساخت و آماده‌سازی انبوه مسکن را فراهم می‌کرد و طبق الگوی قابل قبولی که تعبیه شده بود چنانچه بخش خصوصی مایل به حضور در این عرصه باشد و مقبولیت فنی و مالی آن نیز به تائید کمیته‌ای منصوب برسد پشتیبانی قابل توجه و کم‌تشریفاتی از آنان به عمل آید اما تاکید داشتم که طرح نباید منحصرأً به دست بخش خصوصی سپرده شود و مثلاً دولت فقط ناظر و پشتیبان مالی و فنی باشد.

مایل بودم در خصوص این مبحث مهم و مهجور هر چه سریع‌تر با کارفرمائی و سرمایه‌گذاری اصلی دولتی به بازدهی و بهره‌وری مناسب و مثال زدنی برسیم. اولین بخش این طرح شامل ۴۰ هزار واحد مسکونی در ۱۲۰ نقطه کشور که

جمعیت متمرکز بالای ۱۰۰ هزار نفر داشتند با متراژ حداقل ۷۰ متر بود که همه‌آموه سرمایه‌گذاری توسط دولت انجام می‌شد و از طریق سازمان‌های دولتی و وابسته به دولت و شرکتها و شهرداری‌ها و موسسات انتفاعی و غیرانتفاعی و مجموعه‌های دارای شأن حقوقی و غیره به افراد واجد شرایط واگذار می‌گردید.

از دیگر نکات برجسته این طرح تقبل پیش پرداخت از سوی دولت به صورت وام به متقاضیان واجد شرایط بود که مشکل عدم نقدینگی نزد مردم را حل می‌کرد. مابقی مبلغ هم به صورت اقساط نه چندان سنگین به طور طولانی مدت به حسابی خاص واریز می‌گشت.

آن چنان که طرح نشان می‌داد و با هم یاری نمایندگان مجلس در همان ابتدای کار شروع پروژه‌ها قیمت‌های مختلف و مرتبط با امر ساختمان سازی از زمین و طرح و نقشه گرفته تا آهن و سیمان و آجر و غیره به دلیل حضور دولت و تأثیر آن در کنترل خاص قیمت‌های تمام شده کاهش قابل توجهی یافت و فکر می‌کنم به نوعی انحصار انجام این امور استراتژیک که با انباشت سرمایه‌های خصوصی در دست عده‌ای خاص باعث قیمت‌گذاری کاذب شده بود شکسته شد.

در بررسی کارشناسی عده‌ای از دوستان خوش ذوق خانه‌ای ۷۰ متری که در پروژه‌های انبوه سازی به قیمت حدود ۶۵ میلیون ریال تمام می‌شد، با اجرا و حضور موثر دولت به ۵۰ میلیون ریال کاهش یافت و این موضوع اهمیت به سزائی داشت که باعث خوشحالی مردم شده بود.

بنابراین حتی در بعضی اوقات به طور مستمر و همه روزه بر پیشرفت طرح‌های انبوه سازی مسکن از ابتدای شروع به کار تا زمان واگذاری به واجدین شرایط نظارت کاملی به عمل می‌آوردم تا از هر حیث مطمئن شوم.



## فصل

سال‌ها پیش و از سوی دولت‌های پیشین درست در زمانی که دولت به لحاظ درآمد دچار مضایق بی‌شمار شده بود و قیمت نفت به پائین‌ترین حد ممکن در دوران تشکیل سازمان اوپک رسید طرحی مبتنی بر صدور آب به کشورهای حاشیه خلیج فارس تهیه و به مرحله اجرا گذارده شد که به زعم من یکی از بی‌ثمرترین و خیانت‌کارانه‌ترین طرح‌هایی بود که هر چند ظاهری فریبنده یعنی ارزآوری قابل توجهی داشت اما در باطن خود راهی به سوی غارت منابع ملی و اساسی و غیر قابل تجدید باز نموده بود که هر انسان آزاده، مسلمان و ایرانی را می‌آزرد.

در این طرح تنها به فروش آب بسنده نشده بود بلکه حتی عملیات استخراج و انتقال و تهیه لوازم و آلات و ادوات و غیره هم به صورت عمده به کشورهای خارجی و ثالث و عموماً ثروتمند سپرده شده بود که به نظر می‌رسید به قصد تاراج منافع و منابع ملی و سرشکستگی‌مان بدین شکل عمل شد.

همانگونه که می‌دانیم آب و خاک و اقلیم علی‌رغم اهمیت بسیار بالا که در زندگی بشریت دارند همانند ثروت‌ها و منابع طبیعی دیگر قابل تجدید نیستند و از این حیث حائز اهمیت بسیارند.

ضمن آنکه در دولت حقیر طرح‌های کشاورزی و صنعتی که رابطه‌ای مشخص و مستقیم با منابع آبی دارند در دست اجرا بود که هیچ‌گونه اسراف در استفاده از این منبع عظیم را بر نمی‌تابید.

طبق برآوردهای قطعی، علمی و کارشناسی تا قبل از شروع به کار دولت فعلی فقط ۷/۵ میلیون هکتار از مساحت کشور زیر کشت آبی بود که این تنها ۵٪ از اراضی مستعد کشاورزی را شامل می‌شد و در حقیقت کل مساحت قابل ابتیاع برای کشاورزی بین ۳۰ تا ۵۰ میلیون برآورد می‌شد که در طرح بسیج کشاورزی برای هر سال برنامه‌ی زیر کشت بردن حداقل ۲ تا ۳ میلیون هکتار اراضی جدید تهیه و به مرحله‌ی اجرا گذارده شده بود که این طرح عظیم نیاز داشت تا به موقع آب کافی بدان برسد.

گرچه یکی دیگر از اشکالات مهم انتقال آب به کشورهای خارجی ناشی از عدم برنامه‌ریزی صحیح بر استحصال بهینه آب و استفاده از آن در جای مناسب خود می‌توانست باشد که حربه‌ای به دست طراحان صادرات آب داده بود.

آمار نشان می‌داد از ۸۸ میلیارد مترمکعب آب که هر ساله استحصال می‌گردد ۸۳ میلیارد آن ظاهراً به کشاورزی تعلق داشت که بیش از ۶۳۰ میلیارد آن بدون هرگونه اثرگذاری به هدر می‌رفت و این چنانچه به طرق مقتضی و علمی و فنی و فوری مورد توجه و رسیدگی قرار می‌گرفت می‌توانست منبع بسیار مطمئنی برای سیراب کردن زمین‌های جدید کشاورزی شود.

در بخش استفاده بهینه از آب باران آن چنان که آمار واقعی نشان می‌داد از ۴۱۳ میلیارد مترمکعب آب باران که به طور حدودی در سال از طریق بارندگی بر زمین می‌ریزد بیش از ۳۲۳ میلیارد مترمکعب آن یا تبخیر می‌شود یا به دریاها ریخته و یا از مرزها خارج می‌گردند که به فاجعه شباهت بسیاری دارد.

این تازه قبل از زمان مراحل اجرایی استفاده از آب بود. ما در شکل و اندازه استفاده از این منبع رو به کاهش دچار اشکالات فاحش و خطرناکی بودیم.

به طور مثال برای ۱ کیلوگرم گندم حداقل ۲ مترمکعب آب و ۱ کیلوگوست بیش از ۳۰ مترمکعب آب مورد استفاده قرار می‌گرفت حال آنکه استاندارد این محدوده کمتر از نصف رقم‌های فوق می‌باشد که مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود.

حال تصور بکنید که بدون توجه مسئولین امر به این اشکالات عظیم و در حالی که

سال‌های نه چندان دور آینده طبق برآوردهای واقعی و علمی دنیا دچار جنگ بر سر منابع آبی خواهد شد و کشوری می‌تواند حرف اول را بزند که منابع آبی مناسب و طرق استحصال موثر و نحوه استفاده بهینه را در مقیاس بالای موفقیت داشته و عمل نماید صادرات آب چه ضربه جبران ناپذیری بر پیکره مریض نظام متقاضیان حقیقی و حقوقی و طبیعی آب وارد می‌کند.

بدین ترتیب من ضمن کسب موافقت مجلس و پس از برآوردهای طولانی دستور کاهش سقف صادرات آب به نصف در سال آتی و تقلیل تدریجی آن البته نه چندان آرام تا زمان قطع هرگونه صادرات آب را صادر کردم و به موازات آن مقرر شد که منابع آبی که صادر می‌شد با برنامه‌ریزی و استفاده از بودجه‌هایی که طی یکسال اخیر از صادرات حاصل شدند به سمت مناطق و اراضی جدید کشاورزی که با تنوع گسترده محصولات مختلف زیرکشت رفته یا می‌روند هدایت و حداکثر استفاده از آن به عمل آید.

در دیگر موضوع با اهمیت و مرتبط پس از بررسی‌های مداوم و کسب موافقت مجلس محترم بودجه‌ای سرسام‌آور ولی اجتناب‌ناپذیر برای تنظیم سازوکارهای استفاده بهینه از آب، جلوگیری از هدر رفتن منابع آبی، استحصال و نگهداری علمی و فنی آب‌های بارانی، استفاده منطقی از منابع آبی که به کشور وارد می‌گردند، جلوگیری از خروج آب به طور غیر منطقی از مرزها و استفاده کامل و بی‌وقفه قبل از ریزش آب به دریاها و... تخصیص و مقرر شد که خیلی سریع تأمین گردند تا نگرانی‌ها و تقاضای کارشناسان و مسئولین طرح بسیج کشاورزی که در مراحل اجرایی نیازمند آب بودند مرتفع گشته و بدان توجه کافی شود.

من هیچ‌گونه مماشاتی در این سطح را تحمل نمی‌کردم.

وقتی به اطرافمان نگاه می‌انداختم و نحوه استفاده و حفاظت از آب در کشورهایی چون ترکیه و تبعات خون‌بار ناشی از این سیاست‌ها را در منطقه و حتی جهان برآورد می‌کردم جا داشت که از این همه بی‌توجهی و بی‌کاری و ضعف و هدر رفتن منابع اشک ریخته و کنج عزلت‌گزینم.

همین کشور ترکیه با ایجاد سدهای متعددی روی آناتولی شرقی و غربی و علی‌رغم

جلوگیری موثر از ارسال طبیعی آب به عراق و سوریه که طی قرون متمادی منبع اصلی تأمین آب مورد نیازشان از این منهدج بود توانست به یکباره چندین میلیون هکتار از اراضی کشاورزی خود را زیر کشت ببرد و به صنعت کشاورزی رونقی در خور و قابل توجه ببخشد و روی منابع حاصل از صادرات این محصولات حساب ویژه‌ای باز کند بدون توجه به اینکه چه معضلات بزرگی در کشورهای پیش‌گفته پیش خواهد آمد. معضلی که به جیره‌بندی طولانی آب در دو کشور مذکور منتهی شده و من به جد معتقدم که در آینده دلیل اصلی جنگ بین این کشورها و حتی دیگر کشورهای هم‌جوار بر پایه منابع آبی استوار خواهد بود. جنگی که خیلی بعید و دور به ذهن نمی‌رسد و پیش‌بینی می‌شود به زودی واقع گردد.

از دیگر سو هر چند که همگان می‌دانند منابع آبی در آینده‌ای کاملاً نزدیک حتی از منابع انرژی مهم‌تر و گران‌تر خواهند بود بی‌توجه به این اصل مهم قیمت‌گذاری آب را در حد نازلی تعیین کرده و کمترین توجهی به قیمت واقعی آب نمی‌نمودند. البته این مقوله تابعی از شرائط بین‌المللی بوده و نیازمند عزمی حداقل منطقه‌ای می‌باشد تا قیمت‌ها به واقعیت نزدیک‌تر شود.

اما به هر حال به زعم حقیر تا زمانی که قیمت‌های ناشی از صادرات آب به حداکثر ممکن یعنی پیش از ۱۰۰ برابر این رقم نمی‌رسید حق صادرات آب را نداشتیم. تازه در آن زمان هم بایستی دیگر مراتب مرتبط و با اهمیت را در نظر می‌داشتیم تا دستور صدور آب صادر گردد ضمن آن که باید به شدت به دنبال استفاده معقول، منطقی، بهینه و عالمانه از منابع آبی به خصوص آن مقداری که جلوی صادراتش گرفته شده بود تا بعدها به این دلیل که هم جلوی صادرات گرفته شد و هم نتوانستیم استفاده مناسب از این منابع به عمل آوریم متهم به تاراج و سوء مدیریت در بهره‌وری عاقلانه از منبع خدادادی و محدود آبی نگردیم بلکه بر عکس با برنامه‌ریزی حساب شده و صادقانه تاریخ را به قضاوت خوب و خداپسندانه از عملکردمان وادار کنیم.

## ۲۴ فصل

من در فواصل سال‌های متمادی مسئولیت‌های کوچک و بزرگ اجراییم دائماً با آمار و ارقام نگران‌کننده خروج مغزها و افراد مستعد از کشور مواجه بودم و به جهات مختلف احساس می‌کردم این مقوله می‌تواند فاجعه‌ای ملی تلقی شود و به همین دلیل برنامه ریزی لازم برای جلوگیری از این اشکال را جزء اهداف استراتژیک علمی فرهنگی دولت خود می‌دانستم و برای اجرای طرح مذکور دو جهت را مورد توجه قرار دادم.

بخش اول جذب و آموزش و پرورش شخصیت‌های علمی که انگیزه‌های بی‌چون و چرائی در حفاظت و حمایت از آرمان‌های نظام و انقلاب داشتند تا در سخت‌ترین شرائط هم به هیچ وجه حاضر نباشند به کشورهای دیگر رفته و دانش خود را در راستای رشد اهداف آن کشورها قرار بدهند.

این به نوعی استفاده بهینه از مغزهای پویا و مبتکر و مخترعی بود که عرق مذهبی و میهنی والائی داشته و بنا به دلایل مختلف از جمله فقر یا معضلات فرهنگی و علمی و منطقه‌ای امکان باروری افکار و اذهان آنها وجود نداشته یا به شکل مطلوبی نبوده است.

البته این اشکال نه فقط در قالب مغزهای مهم و موثر بلکه در همه افرادی که به نوعی دچار مشکلات ناخواسته ناشی از کم‌کاری‌ها و کوتاهی‌ها و ضعف در

سرمایه‌گذاری مناسب علمی و فرهنگی یا فقدان مراکز آموزش عالی در مناطق دور افتاده و به طریق اولی عدم امکان ادامه تحصیل که دلیل اصلی باروری افکار و اذهان جوانان مستعد کشورمان خواهند بود وجود داشته و توجه به آن جزء ضرورت‌ها قرار گرفت.

بخش دوم ایجاد امکانات مناسب و در خور و با استفاده از حداکثر امکانات و ملزومات در دسترس برای قاطبه افرادی که به هر طریق دارای استعدادها درخشان و تجارب گوناگون مثال زدنی و مورد نیاز بودند می‌باشد که بایستی به مرحله اجرا در می‌آمد.

البته نمی‌توان منکر زحمات و خدمات قابل توجهی که در این راستا از سوی مسئولین قبلی به مرحله اجرا درآمده شد اما به نظر من در فهم دقیق مشکل و راه کارهای حل آن دچار نوعی انحراف شده بودیم که بایستی اصلاح می‌شد.

اصلی‌ترین بخش این راه کار در نظریه خاص من مستتر بود. من معتقد بودم چه طور کشورهای خارجی عموماً اروپائی و آمریکائی و یا جنوب شرق آسیا و امثالهم به راحتی توانسته‌اند با سرمایه‌گذاری و برنامه ریزی مغزهای ما را بی‌دردسر از کشورمان به سمت خود بکشاند و در خیلی از موارد هم با بی‌میلی و کم‌محملی و منت آنها را جذب کرده و یا در بعضی مواقع طردشان کنند اما باز هم شاهد فرار این افراد باشیم اما ما در کشور خودمان با امکانات و افکار و تجارب و برنامه‌های خودمان نتوانیم بدین شکل عمل کرده و حداقل جاذبه را برای آنها فراهم کنیم.

البته لازم است توضیح بدهم که منظور از جاذبه توجه به رو ساخت‌ها و ظواهر زیننده و تعلقات انحرافی و مادی محض نیست.

چیزی که مسئولین قبلی هم با اشتباه تنها آن را در اولویت قرار داده و به همین دلیل موفق نشدند، بلکه منظور از ایجاد زمینه جذب و ماندگاری اذهان نخبه توجه ویژه به مراتب خواسته‌های حقیقی آنان از هر حیث می‌باشد که از جمله آن می‌توان مواردی چون ایجاد شرائط تحصیل تا حد عالی حتی در خارج کشور، ایجاد شرائط تحقیق و تدبیر و مطالعه و توجه علمی در حد استانداردهای قابل فهم و موجود، تأمین



درآمدهای مناسب و در خور شأن همراه با مسکن و امکانات قابل ملاحظه و تأمین شغل آبرومند و همسان با تخصص فرد نخبه توأم با احترام و اعتدال و عزت و زمینه رشد و تعالی، ایجاد امکان تدریس و انتقال دانش این افراد به جوانان مستعد و علاقه‌مند، تأمین شرائط روحی و روانی و اخلاقی و... و بسیاری از این دست اشاره داشت.

به هر ترتیب من طی ملاقاتی که با وزیر محترم و دانشمند علوم تحقیقات و فن آوری داشتم دستور اجرای طرح یاد شده را با سرفصل‌های مهم زیر دادم تا به مرحله انجام برسد.

این سرفصلها عبارتند از:

- تأمین اشتغال مادام‌العمر اساتید دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی (تا هر زمان که خود بخواهند و شرائط جسمی و روحی آنان اجازه دهد)
- تقویت روند تأمین امکانات نخبگان و اقشار فرهیخته دانشگاهی طبق مدارج فوق‌الاشاره با تأمین بودجه مناسب و شروع به ساخت و ساز مسکن طراحی شده برای این قشر به عنوان اولین قدم.
- افزایش حقوق افراد یاد شده و برقراری مستمری قابل توجه برای استعدادهای درخشانی که هنوز در مراحل تحقیق و تحصیل قرار دارند.
- استفاده واقعی و در چارچوب تحلیل‌های علمی و کاربردی از این افراد در زمینه‌های چون بودجه‌نویسی، امور تحقیقاتی دولتی و خصوصی، کارخانه‌ها، شرکت‌ها و سازمان‌های مختلف و عربض و طویل، صدا و سیما، حوزه تبلیغات دینی و اسلامی و علمی و فرهنگی.
- ایجاد زمینه مناسب در جامعه برای تأمین حداکثر احترام به شأن و جایگاه این قشر به طور واقعی و غیرتصنعی.
- پرداخت هزینه‌های دیربازده و یا بلاعوض به صورت وام‌های مناسب در راستای تحقیقات و نوآوری و ابتکارات و اختراعات آنان.
- شناسائی اذهان و افکار نخبه‌ای که ذاتاً دارای نبوغ و شایستگی بوده و بعضاً به

دلیل عدم استقبال نظام از آنان یا عدم دسترسی‌شان به امکانات لازم تبلیغی و رابطه‌ای و بودجه‌ای دچار ضعف و انفعال و دل‌مردگی شده‌اند و دیگر موارد.

بدین ترتیب امیدوار بودم به زودی با راه‌اندازی موتور محرکه این طرح و توجه ویژه به اجرای آن بدون قصد تبلیغ بی‌اساس به بهترین شکل منطبق با امکانات و داشته‌های واقعی حداکثر تلاش بخش‌های علمی و فرهنگی برای جذب بیش از پیش مغزها در داخل و جلوگیری از فرار آنها و حتی ایجاد جاذبه برای بازگشت آن عده که به هر طریق و دلیلی از کشور خارج شده‌اند به عمل آید.

## فصل ۲۵

در خلال ایام مسئولیت حقیر در سمت ریاست جمهوری بنا به دلایل متعددی از سفر رسمی و کاری به مناطق مختلف کشور بازمانده بودم و از آنجا که به شیوه‌های گوناگون از سوی مسئولین دولتی و منطقه‌ای و علماء و مردم از اماکن و مناطق متفاوت تحت فشار قرار داشتم تا بدان محل‌ها سفر کنم با برنامه‌ریزی دفتر رئیس جمهور تصمیم گرفتم سفرهایم را سازماندهی و به مرحله عمل درآورم. اما چند نکته وجود داشت که می‌بایست در این مسافرت‌ها در نظر گرفته شود. اول آنکه اولویت مناطقی که مورد بازدید قرار می‌گرفت با استان‌ها و شهرستان‌های محروم و دور افتاده و عموماً مرزی و فقیر باشد. دوماً کمترین تشریفات و سر و صدا در آن نباشد. سومین شرط، مخارج اندک و تبلیغات حداقل ملاک عمل قرار گیرد. چهارماً در عمده اوقات بدون اطلاع قبلی انجام شود. این مراتب از آنجا که می‌دیدم در سفرهای متوالی رؤسای جمهوری و دیگر رؤسای قوای مقننه و قضائیه چگونه با ایجاد تشریفات عموماً زائد و پر سر و صدا و تبلیغات فراوان و خاصه خرجی‌ها و برنامه‌ریزی‌های کم محتوا وقت و امور مردم در طول سفر این عزیزان دچار خدشه و اشکال قرار می‌گرفت برایم اهمیت به سزائی داشت.

مثلاً به یاد دارم در دوران صدارت و مسئولیت یکی از رؤسای جمهور قبلی هر بار که سفری به استان انجام می‌گرفت محافظین ایشان در مسیری که مردم به احترام مسئول اجرائی مملکت می‌ایستادند و اظهار لطف و احترام می‌کردند محکم و بی‌قاعده با مشت و تنه زدن در حالی که به بدنه اتومبیل حامل آن مسئول محکم چسبیده بودند باعث راندن مردم از مقابل مسیر ماشین و آسیب رساندن به آنها می‌شدند و با این بهانه که به لحاظ امنیتی مجبوریم همچون کاری بکنیم موجبات سرخوردگی مردم شریف و عموماً محروم و دلداغه نظام و انقلاب شده و بهانه‌ای به دست بدخواهان و مغرضان داخلی و خارجی می‌دادند.

من به جد معتقد بودم غیر از مقام عظمای ولایت که عمود خیمه نظام و اسلام و شیعه محسوب و فقدان او در مراحل و مقاطع مختلف ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر محسوب و پیدا کردن جایگزین برای ایشان کاری بسیار سخت و مسئولیت‌آور می‌تواند باشد و به همین دلیل حفاظت از جان و وجود مبارکشان به انحاء مختلف از اوجب واجبات برشمرده می‌شود دیگر مسئولین حق ندارند به بهانه حفاظت، این چنین باعث توهین و هتک حیثیت و ضربه به جسم و روح مردم بزرگوار شوند و به نظرم می‌شد با انتخاب راه‌هائی دیگر که این مشکلات در آن نباشد به حفاظتی قوی و محترمانه دست یافت.

هرچند که در غالب اوقات بهیچوجه رفتار محافظان و مسئولان امنیتی رهبری بی‌ادبانه و حرمت‌شکنانه نبوده و این نشان از دقت و حساسیت و نظارت مقام معظم ولایت بر امر محافظان داشت.

همچنین تبلیغات گسترده و مخارج سهمگین و دهشتناک از منابع بیت‌المال در زمان سفر مسئولین عالی رتبه به نقاط مختلف کشور که در بسیاری از موارد حتی مورد رضایت همان عزیزان هم نمی‌توانست باشد از جمله مراتب حساسیت‌زا و مورد اعتراض بود که من در فواصل دوران قبل از ریاست جمهوری به طرُق مختلف از زبان مردم شنیده و یا با دیدن آن از صحنه‌های تلویزیونی بدان معترض بودم.

در موارد دیگری، از سوی منابعی مطمئن یا حتی به طور مستقیم دیده بودم که

مسئولین مناطقی که بنا بود مورد بازدید آن مقام کشوری قرار بگیرد با هزینه‌های هنگفت و ریخت و پاش‌های وسیع مدتی مانده به روز سفر، اقدام به آسفالت معابر، رنگ و لعاب زنی دیوارها و اماکن مختلف، فشار آوردن به کسبه و بازاریان و دیگر صنوف برای انجام اموری چون پرداخت پول، قربانی کردن گاو، گوسفند و شتر، تمیز کردن معابر و اجبار مردم به حضور در معابر و تعطیلی ادارات و مدارس و گسیل داشتن آنان به خط سیر استقبال رئیس جمهور و امثالهم می‌نمودند که از نظر من کاملاً بی‌مورد و استقبالی تصنعی و برداشتی غیرمنطقی محسوب می‌شدند.

من اعتقاد داشتم آن زمانی می‌توان به طور واقعی این موارد را جزء مراتب حمایت مردمی از مسئول مربوطه دانست که به طور خودجوش و صادقانه و بی‌هیچ اجبار و تهدیدی صورت بگیرد.

به همین دلایل و بیشتر برای آنکه فارغ از آمارهای گوناگون درست و غلطی که در مناطق مختلف و از سوی دستگاه‌های موازی ارائه می‌شد بتوانیم میزان واقعی حمایت و استقبال مردم از خود را درک کرده و برآن اساس با رعایت احوال این ملت بزرگ و بررسی وضع و مواضع و اعمال و افکار خود، اقدام به رفع عیوب و تقویت نکات مثبت بپردازم، احساس می‌کردم که مأمور به مبارزه با بدعتی نادرست شده‌ام.

پس از حل همه این موارد به عنوان اولین سفر به استان مرزی ایلام مسافرت کردم و در حالی که جز استاندار و فرمانده ارشد نظامی و انتظامی منطقه به همراه نماینده ولی فقیه هیچ مسئول دیگری از سفرم اطلاع نداشت در کمال آرامش و بدون جار و جنجال وارد فرودگاه شهر ایلام شدم.

من به این استان مثل همه استان‌های میهن عزیزم آشنا بودم.

اما به دلیل آنکه در زمان جنگ، مدت طولانی و قابل توجه در مناطق مختلف ایلام حضور داشتم آشنائیم رنگ و بوی بهتری یافته بود.

حماسه‌های رزمندگان در کوه‌های بازی دراز، حضور معنوی دوستان شهیدم در گیلان غرب، فعالیت‌های مستمر در دیگر مناطق همه و همه رنگ سفرم را معنوی‌تر جلوه می‌داد.

من با عنایت به مراتب معروضه قبلی عمداً شامگاه یکی از ایام هفته وارد استان شدم تا کمترین تشریفات ممکن را شاهد باشم.

هنگامی که به فرودگاه وارد گشتم پس از سلام و احوال پرسی گرم و صمیمانه مستقیم به مزار شهداء عزیمت کردم و با فاتحه بر مزار این شاهدان تاریخ، یک سره به شورای اداری استان که به دستور من تشکیل شده بود حرکت کردم.

طی برگزاری نشست دو ساعته شورای اداری استان موضوعات مختلف اقتصادی، فرهنگی، امنیتی، خدماتی و سیاسی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت و در پی آن بودجه‌های مختلفی از محل اعتبارات ریاست جمهوری تخصیص یافت که بعضی از طرح‌های مهم و عام‌المنفعه مثل برق رسانی به روستاها، تقویت آنتن‌های تلویزیونی، دو طرح بزرگ صنعتی و کشاورزی که قریب به ۲ هزار شغل جدید ایجاد می‌کرد، پنج طرح بیمارستانی و خدمات اجتماعی، چند فرهنگ سرا و یک سد و نیروگاه حرارتی سریع‌تر به مرحله اجرا و بازدهی نزدیک شوند.

اما من عجله داشتم که هر چه زودتر از جلسه خارج شوم و به برنامه‌های مختلفی که شخصاً و با همکاری عده‌ای از دوستان قدیمی و هم‌رزم که ساکن استان بودند پرداخته شده بود برسم.

فلذا پس از خروج از محل جلسه مستقیماً به منزل نماینده ولی فقیه رفتم و با دوستان قدیمی ملاقات نمودم.

طبق خواسته خودم مقرر شد چند خانواده شهید که از فقیرترین اقوام شهداء در منطقه و حتی در کشور محسوب می‌شدند جزء اولین افراد ملاقات شونده باشند و شبانه در حالی که ساعت حدود ۱۰ شب را نشان می‌داد به منازل نورانی این شهیدان بدون سر و صدا و تشریفات عازم شدم.

هر چند که حدود نیم ساعت زمان برای هر سه دیدار در آن شب برنامه‌ریزی شده بود اما ترجیح دادم هر چقدر که خود خانواده شهیدان می‌خواستند نزدشان بمانم.

بنابراین کار بازدید تا ساعتی بعد از نیمه شب به طول انجامید گرچه نتایج آن به زعم من ارزشمند و گهربار بود.

پس به محل استراحت رفته و تا هنگام نماز صبح به تنهایی در اطای عادی و معمولی بیتوته کردم.

پس از انجام فریضه با چند تن از همان دوستان و نیز استاندار و فرماندهان ارشد سپاه و ارتش و نیروی انتظامی مستقر در منطقه، توسط یک دستگاه بالگرد هنگامی که هنوز سپیده سرنزده بود به مناطق جنگی رفته و از اماکنی چون بازی دراز دیدن کردم. من اهتمام داشتم که با سفر به این زمین‌های پرشور و حادثه و مملو از معنویت و صفا به روحم جلای بدهم و خاطرات ایام جهاد را در دل زنده کنم که این مورد را از عوامل مهم جلای قلب و روح و زدودن زنگارهای نشسته بر دل و ناشی از دنیا طلبی و درگیر شدن در مبانی دنیوی می‌دانستم.

پس با حرکت به سمت مناطق دور افتاده روستائی که قبلاً توسط دوستانم شناسائی شده بودند به دورترین نقطه‌ای که در آن خانواده شهداء و روستائیان زحمت کش و زجر دیده حضور داشتند و با انواع مشکلات دست و پنجه نرم می‌کردند اما همچنان غیورانه به دفاع از نظام و رهبری و مسئولین اهتمام داشتند عزیمت کرده و از نزدیک با آنها ملاقات نمودم و مشکلاتشان را به گوش جان سپردم و در بعضی موارد یادداشت کردم.

حتی در یک مورد وقتی اهالی روستائی از بخشدار خود شکایت کرده و او را فردی عیاش و تن پرور و مال اندوز نامیدند پس از تحقیق و احراز صحت موضوع دستور برکناری فوری وی و انتصاب شخصی که علاوه بر تحصیلات عالی و سابقه جنگ و جهاد از خانواده شهداء بوده و مسئولیت شورای محل را بر عهده داشت و از همه مهم تر مورد وثوق و اعتماد مردم بود به آن مسئولیت گماردم و طبق اطلاع واصله این تغییر و تحول اثر بسیار مناسبی در میان مردم منطقه به جای گذاشته بود.

در محلی دیگر که از شهرهای مرزی هم محسوب می‌شد به جمع بسیجیان و جوانان نمازخوان و مکتبی و دانش آموزان مقاطع راهنمائی و دبیرستان رفتم و در حین صحبت و مباحثه با آنان متوجه شدم که یکی از مسئولین ادارات محلی علی رغم کمبود بضاعت مالی و امکاناتی، اهل نماز و دعا و نیایش و خدمت به مردم می‌باشد و

معروف است که وی شبانه به منزل فقراء و مساکین رفته و از آنها دلجوئی و استمالت می‌کند.

با اموال شخصی خود برای آنها مایحتاج خریده و در اختیارشان می‌گذارد، به همین دلیل وی را به سمت فرمانداری منطقه منصوب نمودم به خصوص آنکه آن شهر دارای فرماندار نبوده و تا آن زمان فرد دیگری سرپرستی فرمانداری را بر عهده داشت. خلاصه آنکه به بهترین وجه ممکن بیش از ۸۰٪ از وقتم را در این سفر سه روزه به دیدار با لایه‌های پائینی جامعه گذراندم.

به عنوان مثال چند وعده از صبحانه، نهار یا شام را به تنهایی یا به همراه تعداد کمی از همراهان در منزل فقراء و محرومین یا خانواده شهداء صرف کردم و اجازه ندادم که بیش از آنچه خود مصرف می‌کردند غذا و میوه‌ای تهیه شود و مایل بودم بدون تشریفات غیرواقعی در میان آنان رفته و از نزدیک مشکلات و مسائل مردم را ببینم. این‌ها ارزش هائی بودند که من با جدیت به دنبال انجام آن بودم، هر چند که مخالفین زیادی با این روش‌ها وجود داشت لکن عدم انجام آن را به معنای عدول از آرمان‌ها و برنامه‌ها و وعده‌هایم می‌دانستم.

پس از انجام این سفر به محض حضور در دفتر کارم مشکلات و مسائل مختلفی که در طول سفر یادداشت کرده بودم را در اختیار دفتر قرار دادم که فوراً با ارجاع به وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مرتبط موجبات رفع آن را فراهم نمایند.

پس از بازگشت از سفر به استان ایلام و از آنجا که طرح‌های بزرگ کشاورزی در آن منطقه و نیز دیگر مناطق کاملاً فراگیر و چشم‌نواز و مثال‌زدنی بودند و البته در حین انجام طرح‌های مرتبط مشکلاتی دیده می‌شد بلافاصله در جلسه شورای عالی بسیج کشاورزی و صنایع شرکت کردم.

در این جلسه پس از استماع گزارشات وزرای مربوطه و مسئولین دیگر متوجه شدم که در سایه طرح‌های در دست اجرا پیشرفت موثری را شاهد خواهیم بود.

ما موفق شده بودیم در همین مدت کوتاه یک ساله با مزایای قابل توجهی که برای همه افراد علاقه‌مند به فعالیت کشاورزی در نظر گرفتیم از جمله:



- ۱- وام‌های بلند مدت و قابل توجه.
  - ۲- فروش زمین‌های مستعد کشاورزی در مناطق مختلف کشور باقیمت‌های نازل و به طور اقساط با واگذاری اسناد آن البته به شرط احیاء مستمر زمین.
  - ۳- در اختیارگذاران لوازم مکانیزه و لوله کشی آب شرب و کشاورزی و برق به این مناطق.
  - ۴- گسیل داشتن مهندسين مجرب کشاورزی به نقاط مختلف و آموزش مستمر.
  - ۵- ارسال بذر و دانه و کود و لوازم اولیه مناسب.
  - ۶- ارسال تجهيزاتى چون تراكتور، کمباین و ديگر اقلام مربوطه.
  - ۷- جاده کشی خاکی و آسفالته.
  - ۸- ایجاد سرویس‌های مناسب برای جابجائی دانش‌آموزان به مدارس از زمین کشاورزی تا مدرسه و بالعکس.
  - ۹- اعطای مزیت‌های اجتماعی و اقتصادی دیگر به افرادی که به قصد کشاورزی زمین‌های مربوطه رفته بودند و در واقع تا مدتی از مزایای شهری دور می‌ماندند.
  - ۱۰- تضمین خرید محصولات تولیدی در صورت عدم توان فروش آن در بازار توسط خود کشاورز از سوی دولت و بسیاری از دیگر محاسن موفق شدیم که بهترین شرائط و مستعدترین برنامه و تجربه را به کار ببندیم و گزارشاتی که از منابع مختلف به دست می‌آوردیم حاکی از استقبال مردم و تعاونی‌ها و شرکت‌های خصوصی حتی سرمایه‌گذاران حرفه‌ای خارجی داشت و چون از قبل پیش‌بینی‌های مناسب برای سرمایه‌گذاری خارجی در بخش کشاورزی و صنعت به عمل آمده بود در این زمینه هم هیچ مشکلی نداشتیم.
- بدین ترتیب حتی ۲۰۰ هزار هکتار بیش از برنامه زمان‌بندی شده یک ساله، زمین زیر کشت‌های مختلف اعم از برنج، گندم، سبزیجات، میوه، پسته، پنبه، دانه‌های روغنی، موز، کیوی و امثالهم رفته بود و چشم‌انداز آتی آن نیز در صورت جدیت دولت و استقبال مردم کاملاً مثبت می‌نمود.
- به همین دلیل آن طور که میسر بود از مسئولین مربوطه تشکر کردم و تذکر دادم که

این جهاد عظیم کمتر از جهاد و دفاع مقدس نیست و مطمئن باشید که هم در این دنیا و هم در آن دنیا باعث کسب خیرات و عنایات الهی خواهید شد.

در نظرم چهره‌های خندان و متبسمی را مجسم می‌کردم که در هوایی باز و سالم روستائی حُصّ ناشی از احیای زمین‌های بایر را در وجود خود لمس کرده و از مزایای معنوی و پنهان اما والا و اثرگذار کشاورزی که از جمله آن سرزندگی و نشاط می‌باشد بهره‌مند می‌شدند.

و چه چیز بالاتر از این مواهب که بشر در سایهٔ فعالیت‌های اینچونی به اصل خود حتی برای زمانی محدود رجعت کرده و سلامت و وجود و احیای نفس مطمئنه را در قالب اموری که جزء فعالیت‌های قطعی و دائمی عمدهٔ انبیاء و اولیاء خدای یکتا بوده است بدست آورد.

هوای سالم، جسم سالم، روان پاک و عاری از تألمات زندگی ماشینی، استفاده از قوای کار جسمانی و در کنار آن بدست آوردن روزی و رزق از محل عرق جبین که خود باعث تحرک و پویائی و سرزندگی و از همه مهمتر، نزدیکی به حضرت حق جل و علا خواهد بود از جمله موهبت‌هایی است که در امر کشاورزی بر متولیان امر هدیه گردیده و معتقدم چنانچه این مهم استمرار یابد و به بوتۀ بی‌توجهی و انفعال و عقب نشینی و عدم پشتیبانی دچار نگردد، دیری نخواهد پایید که علاوه بر ایجاد اشتغال و وسیع درآمدها و استفادهٔ تام از مواهبی که مورد بی‌توجهی و فراموشی قرار گرفته بودند نشاط و سرزندگی و خوشی و سلامت به میان مردم کشور عزیزم آمده و ایجاد تنوع و رفاه نماید. ان شاء...

جلد دوم



بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي يُسَاعِدُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ  
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ

این فرمانی است از علی امیر مؤمنان به مالک اشتر پسر حارث، در عهدی که با او می‌گذارد، هنگامی که وی را به حکومت مصر می‌گمارد تا خراج آن را فراهم آورد، و پیکار کردن با دشمنان و سامان دادن کار مردم مصر و آباد کردن شهرهای آن. او را فرمان می‌دهد به ترس از خدا و مقدم داشتن طاعت خدا بر دیگر کارها، و پیروی آنچه در کتاب خود فرمود، از واجب و سنتها که کسی جز با پیروی آن راه نیک بختی را نیمود. و جز با نشناختن و ضایع ساختن آن بدبخت نبود، و اینکه خدای سبحان را یاری کند به دل و دست و زبان، چه او (جَلَّ إِسْمُهُ) یاری هر که او را یار باشد پذیرفته است و ارجمندی آن کس که - دین - او را ارجمند سازد، به عهده گرفته. و او را می‌فرماید تا نَفْسِ خود را از پیروی آرزوها باز دارد، و هنگام سرکشیها به فرمانش آرد که «همانا نفس به بدی و اوست، جز که خدا رحمت آرد».

و مالک! بدان که من تو را به شهرهایی می‌فرستم که دستخوش دگرگونیها گردیده، گاه داد و گاهی ستم دیده، و مردم در کارهای تو چنان می‌نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خود می‌نگری، و درباره تو آن می‌گویند که درباره آنان می‌گویی، و نیکوکاران را به نام نیکمی توان شناخت که خدا از ایشان بر زبانهای بندگانش جاری ساخت. پس

نیکوترین اندوخته خود را کردار نیک بدان و هوای خویش را در اختیار گیر، و بر نفس خود بخیل باش و زمام آن را در آنچه برایت روا نیست رها مگردان، که بخل ورزیدن بر نفس، داد آن را دادن است در آنچه دوست دارد، یا ناخوش می‌انگارد؛ و مهربانی بر رعیت را برای دل خود پوششی گردان و دوستی ورزیدن با آنان را و مهربانی کردن با همگان، و مباش همچون جانوری شکاری که خوردنشان را غنیمت شماری! چه رعیت دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند، و دسته‌دیگر در آفرینش با تو همانند. گناهی از ایشان سر می‌زند، یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته خطایی بر دستشان می‌رود. به خطاشان منگر، و از گناهشان درگذر، چنانکه دوست داری خدا بر تو ببخشد و گناهت را عفو فرماید، چه تو برتر آنانی، و آن که بر تو ولایت دارد از تو برتر است، و خدا از آن که تو را ولایت داد بالاتر، و او ساختن کارشان را از تو خواست و آنان را وسیلت آزمایش تو ساخت؛ و خود را آماده جنگ با خدا مکن که کیفر او را نتوانی بر تافت و در بخشش و آمرزش از او بی‌نیازی نخواهی یافت؛ و بر بخشش پشیمان مشو و بر کیفر شادی مکن، و به خشمی که توانی خود را از آن برهانی مشتتاب، و مگو مرا فرموده‌اند و من می‌فرمایم، و اطاعت امر را می‌پایم. چه این کار دل را سیاه کند و دین را پژمرده و تباه و موجب زوال نعمت است و نزدیکی بلا و آفت، و اگر قدرتی که از آن برخوردار، نخوتی در تو پدید آرد و خود را بزرگ بشماری، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست بنگر، که چیست، و قدرتی را که بر تو دارد و تو را بر خود آن قدرت نیست، که چنین نگریستن سرکشی تو را می‌خواهاند و تیزی تو را فرو می‌نشانند و خرد رفته‌ات را به جای باز می‌گرداند.

بپرهیز که در بزرگی فروختن، خدا را همنبرد خوانی و در کبریا و عظمت خود را همانند او دانی که خدا هر سرکشی را خوار می‌سازد و هر خودبینی را بی‌مقدار.

داد خدا و مردم و خویشاوندان نزدیکت را از خود بده، و آن کس را که از رعیت خویش دوست می‌داری، که اگر داد آنان را ندهی ستمکاری؛ و آن خدا دشمن گیرد، دلیل وی را نپذیرد و او با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد و توبه آرد؛ و هیچ چیز چون بنیاد ستم نهادن، نعمت خدا را دگرگون ندارد، و کیفر او را نزدیک نیارد، که

خدا شنوای دعای ستمدیدگانست و در کمین ستمکاران. و باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که نه از حق بگذرد، و نه فروماند، و عدالت را فراگیرتر بود و رعیت را دلپذیرتر، که ناخشنودی همگان خشنودی نزدیکان را بی اثر گرداند، و خشم نزدیکان خشنودی همگان را زبانی نرساند، و به هنگام فراحی زندگانی، سنگینی بار نزدیکان بر والی از همه افراد رعیت بیشتر است، و در روز گرفتاری یاری آنان از همه کمتر، و انصاف را از همه ناخوشر دارند، و چون در خواست کنند فزونتر از دیگران ستند و به هنگام عطا سپاس از همه کمتر گزارند، و چون به آنان ندهند دیرتر از همه عذر پذیرند و در سختی روزگار شکیبایی را از همه کمتر پیشه گیرند، و همانا آنان که دین را پشتیبانند، و موجب انبوهی مسلمانان، و آماده پیکار با دشمنان، عامه مردمانند. پس باید گرایش تو به آنان بود و میل به سوی ایشان.

و از رعیت آن را از خود دورتر دار و با او دشمن باش که عیب مردم را بیشتر جوید، که همه مردم را عیبهاست و والی از هر کس سزاوارتر به پوشیدن آنهاست. پس مباد آنچه را بر تو نهان است آشکار گردانی و باید آن را که برایت پیداست بپوشانی، و داوری در آنچه از تو نهان است با خدای جهان است. پس چندان که توانی زشتی را بپوشان تا آن را که دوست داری بر رعیت پوشیده ماند، خدا بر تو ببوشاند. گره هر کینه را - که از مردم داری - بگشای و رشته هر دشمنی را پاره نمای. خود را از آنچه برایت آشکار نیست ناآگاه گیر و شتابان گفته سخن چین را مپذیر، که سخن چین نرد خیانت بازدهد هر چند خود را همانند خیر خواهان سازد.

و بخیل را در رأی زنی خود در میاور که تو را از نیکوکاری باز گرداند، و از درویشی می ترساند. و نه ترسو را تا در کارها سست نماید، و نه آزمند را تا حرص ستم را برایت بیاراید، که بخل و ترس و آرزو سرشتهایی جدا جداست که فراهم آورنده آنها بدگمانی به خداست. بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده و آن که در گناهان آنان شرکت نموده. پس مبادا چنین کسان محرم تو باشند که آنان یاوران گناهکارانند، و ستمکاران را کمک کار، و تو جانشینی بهتر از ایشان خواهی یافت که

در رأی و گذاردن کار چون آنان بود، و گناهان و کردار بد آنان را بر عهده ندارد. آن که ستمکاری را در ستم یار نبوده، و گناهکاری را در گناهش مدد کار. بار اینان بر تو سبکتر است، و یاری ایشان بهتر، و مهربانی شان بیشتر و دوستی شان با جز تو کمتر. پس اینان را خاص خلوت خود گیر و در مجلسهایت بپذیر، و آن کس را بر دیگران بگزین که سخن تلخ حق را به تو بیشتر گوید، و در آنچه کنی یا گویی - و خدا آن را از دوستانش ناپسند دارد - کمتر یاری ات کند. و به پارسایان و راستگویان پیوند، و آنان را چنان پیرو که تو را فراوان نستانند، با ستودن کار بیهوده‌ای که نکرده‌ای خاطرت را شاد نمایند، که ستودن فراوان خود پسندی آرد، و به سرکشی وا دارد.

و مبادانکو کار و بد کردار در دیده ات برابر آید، که آن رغبت نکو کار را در نیکی کم کند، و بد کردار را به بدی وا دار نماید، و درباره هر یک از آنان آن را عهده دار باش که او بر عهده خود گرفت؛ و بدان که هیچ چیز گمان والی را به رعیت نیک نیارد، چون نیکی که در حق آنان کند و بارشان راسبک دارد، و ناخوش نشمردن از ایشان آنچه را که حقی در آن ندارد بر آنان. پس رفتار تو چنان باید، که خوش گمانی تو آن کس سزاوارتر که از تو بد و نیکی رسیده و بدگمانی ات بدان بیشتر باید که از تو بدی دیده. و آیین پسندیده‌ای را بر هم مریز که بزرگان این امت بدان رفتار نموده‌اند، و مردم بدان و سیلت به هم پیوسته‌اند، و رعیت بایکدیگر سازش کرده‌اند، و آیینی را منه که چیزی از سنتهای نیک گذشته را زیان رساند، تا پاداش از آن نهنده سنت باشد و گناه شکستن آن بر تو ماند.

و با دانشمندان فراوان گفتگو کن و با حکیمان فراوان سخن در میان نه، در آنچه کار شهرهایت را استوار دارد و نظمی را که مردم پیش از تو بر آن بوده‌اند برقرار. و بدان که رعیت را صنفهاست که کار برخی جز به برخی دیگر راست نیاید، و به برخی از برخی دیگر بی نیازی نشاید. از آنان سپاهیان خدایند و دبیران که در نوشتن نامه‌های عمومی و یا محرمانه انجام وظیفه نمایند. و از آنها داورانند که کار به عدالت دارند و عاملانند که کار خود به انصاف و مدارا رانند، و از آنان اهل جزیه و خراج اند، و از ذمیان و مسلمانان. و بازرگانانند و صنعتگران و طبقه فرودین از



حاجتمندان و درویشان. و خدا نصیب هر دسته را معین داشته و میزان واجب آن را در کتاب خود یا سنت پیامبرش ﷺ نگاشته، پیمانی از جانب خداست و نگهداری شده نزد ماست.

پس سپاهیان به فرمان خدا - رعیت را دژهای استوارند، و والیان رازینت و وقار. دین به آنان ارجمندست، و راه‌هایی بی‌گزند؛ و کار رعیت جز به سپاهیان قرار نگیرد، و کار سپاهیان جز با خرابی که خدا برای آنان معین فرموده دستی نپذیرد. تا بدان در جهاد با دشمن خود نیرومند شوند و کار خود را بدان سامان دهند. و آنان را از خراج آن اندازه باید - که نیازمندیشان را کفایت نماید. و این دو دسته - رعیت و سپاهیان - بر پای نماند جز با سومین دسته از مردمان که قاضیانند و عاملان و نویسندگان دیوان، که کار عقده‌ها را استوار می‌کنند و آنچه سود مسلمانان است فراهم می‌آورند، و در کارهای خصوصی و عمومی مورد اعتمادند.

و کار این جمله استوار نشود جز با بازرگانان و صنعتگران که فراهم می‌شوند و با سودی که به دست می‌آرند، بازارها را بر پا می‌دارند. و کار مردم را کفایت می‌کنند، در آنچه دیگران مانند آن نتوانند. سپس طبقه فرودینند از نیازمندان و درویشان که سزاوار است بخشیدن به آنان، و یاری کردن ایشان.

و برای هر یک از آنان نزد خدا - از غنیمت - گشایشی است، و هر یک را بر والی حقی، چندانکه کارشان را سامان دهد، و والی چنانکه باید از عهده آنچه خدا بر او واجب کرده بر نیاید، جز با کوشش و از خدا یاری جستن و خود را برای اجرای حق آماده نمودن، و شکیبایی در انجام کار، بر او آسان باشد یا دشوار. پس از سپاهیان خود کسی را بگمارد که خیرخواهی وی برای خدا و رسول او و امام خود بیشتر دانی و دامن او را پاک‌تر و بردباری اش برتر، که دیر به خشم آید و زود به پذیرفتن پوزش‌گراید، و بر ناتوان رحمت آرد، و با قویدستان بر آید، و آن کس که درستی او را بر نیانگیزاند، و ناتوانی وی را بر جای نشانند، و از آنان که گوهری نیک دارند و از خاندانی پارسایند، و از سابقتی نیکو برخوردار. پس دلیران و رزم‌آوران و بخشندگان و جوانمردان، که اینان بزرگواری را در خود فراهم کرده‌اند و نیکوییها را گرد آورده. پس در کارهای

آنان چنان بیندیش که پدر و مادر دربارهٔ فرزند خویش، و مبادا آنچه آنان را بدان نیرومند می‌کنی در دیده‌ات بزرگ نماید، و نیکویی‌ات دربارهٔ ایشان هر چند اندک باشد خُرد نیاید، که آن نیکویی آنان را به خیرخواهی تو خواند و گمانشان را درباره‌ات نیکو گرداند؛ و رسیدگی به کارهای خُرد آنان را به اعتماد و ارسی کارهای بزرگ و مگذار، که اندک لطف تو را جایی است و از آن سود برگیرنده، و بسیار آن را جایی که از آن بی‌نیاز نبوند.

و باید گزیده‌ترین سران سپاه نزد تو آن بود که با سپاهیان یار باشد و آنان را کمک کار، و از آنچه دارد بر آنان ببخشاید چندانکه خود و کسانشان را که به جای نهاده‌اند شاید، تا عزم همگی شان در جهاد با دشمن فراهم آید. چه مهربانی تو به آنان دلهاشان را بر تو مهربان نماید. و آنچه بیشتر دیده و الیان بدان روشن است، برقراری عدالت در شهرها و میان رعیت دوستی پدید شدن است، و دوستی آنان آشکارا نگردد جز آنگاه که دل ایشان بی‌گزند شود، و خیرخواهی شان راست نیاید جز آن که و الیان را برای کارهای خود نگاه دارند، و دوام حکومت آنان را سنگین نشمارند، و گفتگو از دیر ماندن آنان را بر سر کار، و گذارند. پس امیدشان را بر آر، و ستودنشان را به نیکویی پیوسته دار، و رنج کسانی را که کوششی کرده‌اند بر زبان آر، که فراوان کار نیکویی آنان را یاد کردن، دلیر را برانگیزاند، و ترسان بد دل را به کوشش مایل گرداند، ان شاء الله؛ نیز مقدار رنج هر یک را در نظر دار و رنج یکی را به حساب دیگری مگذار، و در پاداش او به اندازهٔ رنجی که دیده و زحمتی که کشیده تقصیر میار، و مبادا بزرگی کسی موجب شود که رنج اندک او را بزرگ شماری و فرودی رتبهٔ مردی سبب شود، کوشش سترگ وی را خوار به حساب آری.

و آنجا که کار بر تو گران شود و دشوار و حقیقت کارها نا آشکار، بخدا و رسولش بازار، چه خدای تعالی مردمی را که دوستدار راهنمایی شان بوده گفته است «ای کسانی که ایمان آوردید خدا و رسول و خداوندان امر خویش را فرمان برید پس اگر در چیزی بایکدیگر خصومت ورزیدید، آنرا به خدا و رسول باز گردانید» و باز گرداندن به خدا گرفتن محکم کتاب او قرآنست. و باز گرداندن به رسول گرفتن سنت جامع اوست که

پذیرفته همگانست.

و برای داوری میان مردم از رعیت خود آنرا گزین که نزد تو برترین است. آنکه کارها بر او دشوار نگردد و ستیز خصمان وی را به لجاجت نکشاند، و در خطا پایدار نبود، و چون حق را شناخت در بازگشت بدان در نماند. و نفس او به طمع ننگرد، و تا رسیدن به حق، به اندک شناخت بسنده نکند، و در شبهت‌ها در نگش از همه بیش باشد و حجت را بیش از همه به کار برد، و از آمد و شد صاحبان دعوی کمتر به ستوه آید و در آشکار گشتن شکیباتر بود و چون حکم روشن باشد در دوران قاطع‌تر. آنکس که ستایش فراوان وی را به خودبینی نکشاند و خوش آمدگویی او را بر نیانگیزاند، و اینان اندک اند. پس داوری چنین کس را فراوان تیمار دارد و در بخشش بدو گشاده دستی به کار آر چندانکه نیاز وی به مردمان کم افتد؛ و رتبت او را نزد خود چندان بالا بر که از نزدیکانت کسی درباره‌ی وی طمع نکند، و از گزند مردمان نزد تو ایمن ماند. در این باره نیک بنگر که این دین در دست بدکاران گرفتار بود، در آن، کار از روی هوس می‌رانند و به نام دین دنیا را می‌خوردند.

سپس در کار عاملان خود بیندیش، و پس آزمودن به کارشان بگمار، و به میل خود و بی مشورت دیگران به کاری مخصوصشان مدار، که به هوای خود رفتن و برای دیگران ننگریستن، ستمگری بود و خیانت؛ و عاملانی این چنین را در میان کسانی جو که تجربت دارند و حیا، از خاندانهای پارسا که در مسلمانی قدمی پیشتر دارند، - و دلبستگی بیشتر - اخلاق آنان گرامیتر است و آبرویشان محفوظ‌تر و طمعشان کمتر، و عاقبت نگری شان فزونتر. پس روزی اینان را فراخ دار! که فراخی روزی نیروشان دهد تا در پی اصلاح خود بر آیند، و بینیازشان بود، تا دست به مالی که در اختیار دارند نگشایند، و حجتی بود بر آنان اگر فرمانت را نپذیرفتند، یا در امانت خیانت ورزیدند. پس بر کارهای آنان مراقبت دار، و جاسوسی راستگو و وفا پیشه بر ایشان بگمار که مراقبت نهایی تو در کارهاشان، و ادار کننده آنهاست به رعایت امانت، و مهربانی است بر رعیت؛ و خود را از کارکنانت و پای! اگر یکی از آنان دست به خیانتی گشود، و گزارش جاسوسان تو بر آن خیانت همداستان بود، بدین گواه بسنده کن، و کیفر او را با

تنبیه بدنی بدو برسان و آنچه بدست آورده بستان. سپس او را خوار بدار و خیانتکار شمار و طوق بدنامی را در گردنش در آر.

و در کار خراج چنان بنگر که اصلاح خراج دهندگان در آن است، چه صلاح خراج و خراج دهندگان به صلاح دیگران است، و کار دیگران سامان نگیرد تا کار خراج دهندگان سامان نپذیرد، که مردمان همگان، هزینه خوار خراجند و خراج دهندگان؛ و باید نگرستننت به آبادانی زمین بیشتر از ستدن خراج بود، که ستدن خراج جز با آبادانی میسر نشود؛ و آن که خراج خواهد به آبادانی نپردازد، شهرها را ویران کند و بندگان را هلاک سازد، و کارش جز اندکی راست نیاید؛ و اگر از سنگینی - مالیات - شکایت کردند، یا از آفتی که - به کشت - رسیده، یا آبی که از کشته‌اشان بریده، یا باران بدآهنباریده یا - بذر زمین - بر اثر غرق شدن یابی آبی تباه گردیده، بار آنان را سبک گردان چندانکه می‌دانی کارشان سامان پذیرد بدان. و آنچه بدان بار آنان را سبک گردانی بر تو گران نیاید، چه آن اندوخته بود که به تو بازش دهند، با آبادانی که در شهرهایت کنند و آرایشی که به ولایتها دهند؛ نیز ستایش آنان را به خود کشانده‌ای و شادمانی که عدالت را میانشان گسترانده‌ای، حالی که تکیه بر فزونی قوت آنان خواهی داشت بدانچه اندوخته‌ای: از آسوده ساختن خاطر آنان و به دست آوردن اطمینان، که به عدالت تو خود گرفته‌اند و به مدارای تو آشنا گردیده و بسا که در آینده کاری پدید آید که چون آن را به عهده آنان گذاری با خاطر خوشش بپذیرند - و خرده نگیرند، که چون - شهرها - آبادان بود، هر چه بر عهده - مردم آن - نهی برَد؛ و زمین جز با تنگدستی ساکنان آن ویران نشود. و مردم شهرها هنگامی تنگدست گردند که والیان روی به گرد آوردن مال آرند و از ماندن خود بر سر کار اطمینان ندارند، و از آنچه مایه عبرت است کمتر سود بردارند.

پس درباره کاتبان خودبنگر، و بهترینشان را بر سر کار بیاور، و نامه‌هایی را که در آن تدبیرها و رازهایت نهان است، از میان جمع کاتبان به کسی مخصوص دار که صالحتر از دیگران است. کسی که مکرمت - در حق وی - او را به طغیان نکشاند و بر تو دلیر نگرداند آنسانکه در جمع حاضران مخالفتت تواند، و غفلتت سبب نشود که در

رساندن نامه‌های عاملانت به تو و نوشتن پاسخ درست آنها از تو به آنان سهل‌انگاری کند، و در آنچه برای تو می‌گیرد و آنچه از جانب تو می‌دهد فروگذاری. و پیمانی را که به - سود - تو بسته سست نگرداند، و در به هم زدن پیمانی که به زیان توست در نماند و قدر خود را در کارها بداند، چه آن که قدر خود را نداند در شناختن قدر جز خود نادانتر بود و درماند. و در گزیدن این کاتبان تنها به فراست و اطمینان، و خوش‌گمانی خود اعتماد مکن که مردم برای جلب نظر و ایان به آراستن ظاهر می‌پردازند، و خوش‌خدمتی را پیشه می‌سازند. اما در پس آن، نه خیر خواهی است و نه از امانت نشان. لیکن آنان را بیازمای به خدمتی که برای والیان نیکوکار پیش از تو عهده دار بوده‌اند؛ و بر آن کس اعتماد کن که میان همگان اثری نیکو نهاده، و به امانت از همه شناخته‌تر است - و امتحان خود را داده - که این نشانه خیر خواهی تو برای - دین - خداست و برای کسی که کار او بر عهده شماسست. و بر سر هر یک از کارهایت مهتری از آنان بگمار که نه بزرگی کار او را ناتوان سازد، و نه بسیاری آن وی را پریشان، و هر عیب که در کاتبان توست و تواز آن غافل شوی به عهده تو ماند.

دیگر اینکه نیکی به بازرگانان و صنعتگران را بر خود بپذیر، و سفارش کردن به نیکویی درباره آنان را به عهده گیر، چه کسی که بر جای بود و چه آن که با مال خود از این سود بدان سو رود، و با دسترنج خود کسب کند، که آنان مایه‌های منفعتند و پدید آورندگان و سیلتهای آسایش و راحت. و آورنده آن از جاهای دور دست و دشوار، در بیابان و دریا و دشت و کوهسار. جایی که مردمان در آنجا گرد نیابند و در رفتن بدان جا دلیری نمایند. این بازرگانان مردمی آرامند و نمی‌ستیزند، و آشتی جویند و فتنه‌ای نمی‌انگیزند. به کار آنان بنگر، چه در آنجا باشند که خود به سر می‌بری و یاد در شهرهای دیگر. و با این همه بدان که میان بازرگانان بسیار کسانی که معاملتی بد دارند، بخیلند و در پی احتکارند. سود خود را می‌کوشند و کالا را به هر بهاکه خواهند می‌فروشند، و این سودجویی و گرانفروشی زیانی است برای همگان، و عیب است بر والیان. پس بایدت از احتکار منع نمود که رسول خدا ﷺ از آن منع فرمود. و باید خرید و فروش آسان صورت پذیرد و با میزان عدل انجام گیرد. با نرخهای - رایج بازار - نه به زیان

فروشنده و نه خریدار. و آن که پس از منع تو دست به احتکار زندا و راکیفرده و عبرت دیگران گردان، و در کیفر او اسراف مکن.

سپس خدا را در طبقهٔ فرودین از مردم؛ آنان که راه چاره ندانند و از درویشان و نیازمندان و بینوایان و از بیماری بر جای ماندگانند، که در این طبقه مستمندی است خواهنده، و مستحق عطایی است به روی خود نیاورنده. و برای خدا حقی از خود را که به آنان اختصاص داده، و نگهبانی آن را به عهدهات نهاده پاس دار، و بخشی از بیت المالت و بخشی از غله‌های زمینهای خالصه را در شهر به آنان واگذار، که دور دست‌ترین آنان را همان باید که برای نزدیکان است، و آنچه بر عهدهٔ تو نهاده‌اند، رعایت حق ایشان است. پس مبادا فرو رفتن در نعمت، از پرداختن به آنان بازت دارد که ضایع گذاردنت کاری خرد را به خاطر استوار کردن کاری بزرگ و مهم، عذری برایت نیارد. پس، از رسیدگی به کارشان دریغ مدار و باروی ترش بدانان میار، و به کارهای کسی که به تو دسترسی ندارد بنگر - آنان که در دیده‌ها خوارند و مردم خردشان می‌شمارند؛ و کسی را که بدو اعتماد داری برای تفقد حال آن جماعت بگذار که از خدا ترسان باشد و از فروتنان، تا در خواستهای آنان را به تو رساند.

و با آنان چنان رفتار کن که چون خدا را دیدی جای عذرت بماند، که این گروه از میان مردمان به انصاف نیازمندترند از دیگران؛ و در گزارده حق همگان تو را چنان باید که عذرت در پیشگاه خدا پذیرفته آید. یتیمان را عهده دار باش و کهنسالانی را که چاره‌ای ندارند و دست سؤال پیش نمی‌آرند، و این کار بر والیان گرانبار است و گزاردن حق همه جا دشوار، و بود که خدا آن را سبک گرداند بر مردمی که عافیت جویند و خود را به شکیبایی و می‌دارند، و به وعدهٔ راست خدا دربارهٔ خویش اطمینان دارند. و بخشی از وقت خود را خاص کسانی کن که به تو نیاز دارند. خود را برای کار آنان فارغ دار و در مجلس عمومی بنشین و در آن مجلس برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش و سپاهیان و یاران را که نگهبانانند یا تو را پاسبانان، از آنان باز دار، تا سخنگوی آن مردم با تو گفتگو کند بی در ماندگی در گفتار که من از رسول خدا ﷺ بارها شنیدم که می‌فرمود: «هرگز امتی را پاک - از گناه - نخوانند که در آن امت - بی آنکه بترسند

- و در گفتار در مانند، حق ناتوان را از توانا نستانند» و درستی کردن و درست سخن نگفتن آنان را بر خود هموار کن و تنگخویی بر آنان و خود بزرگ بینی را از خود بران، خدا بدین کار درهای رحمت خود را بر روی تو بگشاید و تو را پاداش فرمانبری عطا فرماید؛ و آنچه می‌بخشی چنان بخش که بر تو گوار افتد و آنچه باز می‌داری با مهربانی و پوزشخواهی همراه بود. نیز بر عهده تو کارهاست که خود باید آن را انجام دهی، از آن جمله پاسخ گفتن عاملان توست آنجا که کاتبان در مانند، و رساندن آن را در نامه نتوانند. دیگر نیاز مردم را بر آوردن در همان روز که به تو عرضه دارند و یارانت در انجام تقاضای آنان گرانی کنند و عذری آرند. و کار هر روز را در همان روز بران، که هر روز را کاری است مخصوص بدان؛ و برای آنچه میان تو و خداست نیکوترین اوقات و بهترین ساعات را بگذار هر چند همه کارها در همه وقت برای خداست، اگر نیت درست باشد و رعیت را از آن آسایش بود.

و باید گزارد واجباتی که خاص خداست - و در پی ادای آنی - از آن جمله بود که دینت را برای آن خالص می‌گردانی. پس در بخشی از شب و روز تن خود را خاص - پرستش - خدا گردان و آنچه را به خدا نزدیک کند به درستی به انجام رسان، بی هیچ کاهش و نقصان، هر چند - تو را دشوار آید و تنت بفرساید - و چون با مردمان نمازگزاری چنان گزار که نه آنان را برانی و نه نماز را ضایع گردانی، چه میان مردم کسی بود که بیمار است یا حاجتی دارد و گرفتار است. من از رسول خدا ﷺ آنگاه که مرا به یمن فرستاد پرسیدم با مردم چگونه نماز گزارم؟ فرمود: «در حد توانایی ناتوان آنان بگزار و بر مؤمنان رحمت آر.»

و پس از این همه، فراوان خود را از رعیت خویش پنهان مکن که پنهان شدن والیان از رعیت نمونه‌ای است از تنگخویی و کم‌اطلاعی در کارها؛ و نهان شدن از رعیت، والیان را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است باز دارد، پس کار بزرگ نزد آنان خرد به شمار آید، و کار خرد بزرگ نماید، زیبازشت شود زشت زیبا، و باطل به لباس حق در آید. و همانا والی انسانی است که آنچه را مردم از او پوشیده دارند نداند، و حق را نشانه‌ای نبود، تا بدان راست از دروغ شناخته شود، و تو به هر حال یکی از دو کس

خواهی بود: یا مردی که نفس او در اجرای حق سخاوتمند است، پس چرا خود را بیوشانی و حق واجبی را که بر عهده‌توست نرسانی؟ یا کار نیکی را نکنی که کردن آن توانی؟ یا به بازداشتن حق گرفتاری، در این صورت مردمان به زودی خود را از درخواست از تو بازدارند چه از بخشش تو نومیدند - و چاره ندارند - با اینکه بیشتر نیازمندی مردمان بر تو رنجی ندارد، چرا که شکایت از ستم است و عدالت خواستن یا در معاملتی انصاف جستن.

نیز والی را نزدیکان است و خویشاوندان که خوی برتری جستن دارند و گردن فرازی کردن و در معاملات انصاف را کمتر به کار بستن. ریشه ستم اینان را با بریدن اسباب آن برآر و به هیچ یک از اطرافیان و خویشاوندان زمین را به بخشش و مگذار، و مبادا در تو طمع کنند با بستن پیمانی که مجاور آنان را زیان رساند در بهره که از آب دارند، یا کاری که باید با هم به انجام رسانند و رنج آن را بر عهده دیگران نهند، پس بر آنان تنهاگوارا افتد و عیب آن در دنیا و آخرت بر تو ماند.

و حق را از آن هر که بود بر عهده دار، نزدیک یا دور، و در این باره شکیباباش و این شکیبایی را به حساب - خدا - بگذار. هر چند این رفتار با خویشاوندان و اطرافیان بود و عاقبت آن را با همه دشواری که دارد، چشم دار، که پایان آن پسندیده است - و سرانجامش فرخنده.

و اگر رعیت بر تو گمان ستم برد، عذر خود را آشکارا با آنان در میان گذار، و با این کار از بدگمانی شان در آر، که بدین رفتار خود را به - عدالت - خوی داده باشی و با رعیت مدارا کرده و با عذری که می‌آوری بدانچه خواهی رسیده، و آنان را به راه حق در آورده.

و از صلحی که دشمن تو را بدان خواند، و رضای خدا در آن بود، روی متاب که آشتی، سربازان تو را آسایش رساند. و از اندوه‌هایت برهاند و شهرهایت ایمن ماند، لیکن زنهار! از دشمن خود پس از آشتی بپرهیز که بسا دشمن به نزدیکی گراید تا غفلتی یابد - و کمین خود بگشاید - پس دور اندیش شو! و به راه خوش گمانی مرو، و اگر با دشمنت پیمانی نهادی و در ذمه خود او را امان دادی به عهد خویش وفا کن و آنچه را بر



ذمه داری ادا. و خود را چون سپری برابر پیمانت بر پا، چه مردم بر هیچ چیز از واجبه‌های خدا چون بزرگ شمردن وفای به عهد سخت همداستان نباشند با همه هواهای گونه‌گون که دارند، و رأیهای مخالف یکدیگر که در میان آرند. و مشرکان نیز جدا از مسلمانان وفای به عهد را میان خود لازم می‌شمردند چه زیان پایان ناگوار پیمان شکنی را بردند. پس در آنچه به عهده گرفته‌ای خیانت مکن و پیمانی را که بسته‌ای مشکن و دشمنت را که - در پیمان توست - مفرب که جز نادان بدبخت بر خدا دلیری نکند. و خدا پیمان و زینهار خود را امانی قرار داده، و از در رحمت به بندگان رعایت آن را بر عهده همگان نهاده، و چون حریمی استوارش ساخته تا در استواری آن بیارمند و رخت به پناه آن کشند. پس در پیمان نه خیانتی توان کرد، و نه فریبی داد، و نه مکاری پیش آورد؛ و پیمانی مبنده که آن را تأویلی توان کرد - یارخنه‌ای در آن پدید آورد - و چون پیمان استوار شد و عهدت برقرار - راه خیانت مپوی - و برای به هم زدنش خلاف معنی لفظ را مجوی، و مبادا سختی پیمانی که بر عهده‌ات افتاده و عهد خدا آن را برگردنت نهاده، سر بردارد و تو را - به ناحق - بر به هم زدن آن پیمان وا دارد، که شکیبایی کردنت در کار دشواری که گشایش آن را امیدواری، و پایان نیکویی اش را انتظار، بهتر از مکاری است که از کیفر آن ترسانی، و این که خدا تو را چنان باز خواست کند که در خواست بخشش او را در دنیا و آخرت نتوانی.

و بپرهیز از خونها، و ریختن آن به ناروا، که چیزی چون ریختن خون به ناحق - آدمی - را به کیفر نرساند، و گناه را بزرگ نگرداند، و نعمت را نبرد، و رشته عمر را نبرد، و خداوند سبحان روز رستاخیز نخستین داوری که میان بندگان کند در خونهایی باشد که از یکدیگر ریخته‌اند. پس حکومت خود را با ریختن خونی به حرام نیرومند مکن که خون به حرام ریختن قدرت را به ناتوانی و سستی کشاند بلکه دولت را از صاحب آن به دیگری بگرداند.

و به کشتن به ناحق تو را نزد من و خدا عذری به کار نیاید چه در آن قصاص باید، و اگر دچار خطاگشتی و تا زیانه یا شمشیر یا دستت از فرمان برون شد و - به ناخواه کسی را کشتی - چه در مشت زدن و بالاتر، بیم کشتن است. مبادا نخوت دولت تو را وا

دارد که خود را برتر دانی و خونهای کشته را به خاندانش نرسانی و بیرهیز از خود پسندیدن، و به خود پسندی مطمئن بودن، و ستایش را دوست داشتن که اینها همه از بهترین فرصتهای شیطان است تا بتازد، و کرده نیکوکاران را نابود سازد.

و بیرهیز که بانیکی خود بر رعیت منت گذاری یا آنچه را کرده‌ای بزرگ شماری یا آنان را وعده‌ای دهی و در وعده خلاف آری که منت نهادن ارج نیکی را ببرد و کار را بزرگ شمردن نور حق را خاموش گرداند، و خلاف وعده خشم خدا و مردم را بر انگیزد. و خدای تعالی فرموده است: «بزرگ دشمنی است نزد خدا که بگویند و نکنند». و بیرهیز از شتاب در کارهایی که هنگام انجام آن نرسیده، یا سستی در آن چون انجامش ممکن گردیده، یا ستیزیدن در کارهایی که راه راست در آن ناپدیدار است؛ یا سستی ورزیدن آنگاه که آشکار است. پس هر چه را در جای آن بدار و کاری را به هنگام آن بگذار.

و بیرهیز از آنکه چیزی را به خود مخصوص داری که - بهره - همه مردم در آن یکسان است، و از غفلت در آنچه بدان توجه باید، و در دیده‌ها نمایان است. چه آن را که گرفته‌ای از تو برای دیگری ستمده است، و به زودی پرده کارها از پیش دیده‌ات گرفته، و داد از تو بستانند و به ستمدیده رسانند. به هنگام خشم خویش‌تندار باش و تندی و سرکشی میار و دست قهر پیش مدار و تیزی زبان بگذار، و از این جمله خود داری مکن، با سخن نابخیره بر زبان نیاوردن، و در قهر تأخیر کردن، تا خشم آرام شود و عنان اختیار به دستت آید، و چنین قدرتی بر خود نیابی جز که فراوان به یاد آری که در راه بازگشت به سوی کردگاری.

و بر تو واجب است به خاطر داشتن آنچه بر - والیان - پیش از تو رفته است، از حکومت عدلی که کرده‌اند، و سنت نیکویی که نهاده‌اند، یا اثری که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بجاست یا واجبی که در کتاب خداست. پس اقتدا کنی بدانچه دیدی ما بدان رفتار کردیم، و بکوشی در پیروی آنچه در این عهدنامه بر عهده تو نهادیم. و من در آن حجت خود را بر تو استوار داشتم، تا چون نفس تو خواهد در پی هوای خود رود، تو را

بهانه‌ای نبود.

و من از خدا می‌خواهم با رحمتی فراگیر که او راست، و قدرت بزرگ او برانجام هرگونه درخواست، که من و تو را توفیق دهد در آنچه خشنودی او در آن بود. از داشتن عذری آشکار در پیشگاه او و آفریدگانش، و گذاردن نام‌نیکو میان بندگانش و آثاریک در شهرها و تمامی نعمت و فراوانی کرامت. و این که کار من و تو را به سعادت به پایان رساند، و شهادت نصیبمان گرداند. که ما آن را خواهیم و درود بر فرستادهٔ خدا و خاندان پاک و پاکیزه‌اش و سلام فراوان وَالسَّلَام



## مقدمه مؤلف

باسلام و درود فراوان به روح پرفنوح امام اَمّتِ اللَّهِ و شهیدان راستین راه حقّ و حقیقت و با عرض ادب به پیشگاه مقدّس آقا امام زمان (عج) روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا و سلام بر ولی امر مسلمین حضرت آیت الله خامنه‌ای مُدَّ ظِلُّهُ العالی

سلام به شما خوانندگان و مخاطبین خوش ذوق و قریحه‌ای که دل در گرو پیروزی نظام اسلامی و خط سرخ تشیّع علوی داشته و دارید.

همانگونه که وعده داده بودم اینک جلد دوم کتاب خاطرات یک رئیس جمهور با شرایط خاص مترتب بر آن پیش روی شماست. امری که با الهام از سیرت علوی شهید جاوید تاریخ انقلاب اسلامی، اسلام و ایران «محمد علی رجائی» و تلفیق آن با اندیشه‌های حکومتی این حقیر محقق گردید.

در این مقطع تاریخی که «دوران تثبیت نظام و گذار از مرحله وقوع به مراحل اقتدار و استقرار قاطع حکومت می‌توان نامید» شرائطی حاکم گشته که بسیاری از دلسوزان انقلاب و نظام را از بیم انحراف از آرمانها و خطّ مشی و ارزشهای ناب محمّدی و منش علوی (آنچه که امام اَمّت و شهیدان خوش طینت سالهای زودگذر گذشته و آینده گذاری و بر پایه قرآن و سنت رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام

تثبیت کردند.» به تکاپو واداشته و مسئولیت شناسانه به امور حقی که بر روند یادشده مستقر باشد، متفکر و متألم ساخته است.

آنچه که از شواهد تاریخی پرفراز و نشیب پیروزی مسلمانان و متعاقباً استقرار اسلام از ابتدای بعثت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و وقایع مختلف، متعدد، خونین، اثرگذار، عمیق و ماندگار مربوط به آن بر می‌آید و نشانگر حقیقتی تلخ و نفس‌گیر، اما عبرت‌آموز است.

اگر ما هم بر نظریه «تاریخ تکرار مکررات است» معتقد و آن را اصلی مهم بر شماریم، چاره‌ای نداریم جز اینکه با عبرت و تجربه از آنچه که تاریخ پیشینیان می‌نامندش، در زمان حاضر جلوی انحراف و وقوع خلل در روند پیروزی و استقرار اسلام ناب محمدی ﷺ را سد کرده و روش و منشی را بکار گیریم که در آن هم سیره علوی و هم کارگزاران علوی کردار را شناسائی و بکار گماریم.

بی‌گمان در نظامی که «جمهوری اسلامی ایران و با رأی قاطع مردم خیر اندیش و مظلوم نام گرفته» نظر و دیدگاه مردم که در قالب آراء مختلف، متنوع و متعدد بیان می‌شود راهگشا، اثرگذار و بسیار مهم می‌باشد. از اینرو مردم نیز وظیفه دارند با انتخاب آگاهانه حاکمین و خادمین خود و دقتی که در این مقوله مهم بعمل می‌آورند، مسیر استقرار قاطع حکومت علوی را هموار سازند.

به حتم و یقین در صورت خروج اذهان عامه از چارچوب پیش گفته (به هر دلیلی که باشد) بزرگترین زمینه انحراف از حق و حقیقت واقع گشته و بابتی تفاوتی و بی میلی و شرکت نکردن در مراتبی که به عاقبت و آینده و رفاه و حتی مسلمانی آنان باز می‌گردد جامعه را آماده سقوط و اضمحلال می‌نمایند.

هر عقل سلیمی اینک به حقایق و وقایعی می‌اندیشد که در صورت عدم انسداد آن، زمینه انتخاب و واگذاری بخشهای مهمی از حکومت به ناهلان و نامحرمان فراهم می‌شود. برای این ادعا شواهد و مثال بسیاری می‌توان بر شمرد، که همه آنان در معرض دید موشکافانه ملت شریف ایران قرار دارد. از وجود مسئولین دولتی و منتخب در اجزاء میانی و بعضاً بالائی که بدون توجه به سیره علوی حکام و ساده زیستی و

خادمانه اندیشیدن و عمل کردن آنان، به مال اندوزی و فرصت سوزی و پیروی از هوی و هوس و باندگرایی و امثال آن پرداختند، گرفته تا نمایندگان و وکلاء و قضات و مأمورین کل و جزء دیگری که در مناصب مختلف جاخوش کرده و به زدن ریشه اسلامی و ارزشی نظام با تیشه بدبین کردن مردم و عدم توجه به اخلاق و ضعف در برابر وسوسه های شیطانی، عدم توجه به مقوله و مؤلفه های ارزش مدارانه، بی علافگی به زندگی ساده و بسیاری از جهات دیگر مشغولند از جمله شواهد حساسیت برانگیز این ایام خطیر می باشد. غلبه تبلیغات سهمگین و باطل، ورود حاکمیت زر سالارانه، ظاهر سازی و عوامفریبی مفرط، انتخاب و انتصاب مسئولین در مناصب مختلف و متنوع بدون توجه به واقعیت های درونی و حقیقی آنان و بدون در نظر گرفتن سوابق ارزشی و اخلاقی مرتبط، عدم نظارت مکفی و بی پروا بر عملکرد این طبقه از مسئولین، دور کردن خادمین اصلی و حقیقی نظام و انقلاب و مردم « که سوابقشان مؤید سلامت نفسانی و عقلانی و مؤمنانه آنهاست » از قدرت و مسئولیت و عوامل بسیاری دیگر آنچنان روند صعودی بخود گرفت که فریاد رهبر انقلاب، نخبگان دلسوز و قاطبه مردم را به آسمان بلند کرده است.

و اگر نیک بنگریم کاملاً مشهود است که این خود مردمند که باید با انتخاب صحیح و آگاهانه سرنوشت خود و آیندگان را به دست گیرند.

امروز چه کسی است که معترض خوی اشرافی تعداد زیادی از مسئولین نباشد. چه کسی است که انفکاک غیر قابل توجیه بین مسئولین و مردم و فاصله طبقاتی بین این دو را ببیند و دم بر نیورد. چه کسی است که عاشق موجودیت مسئولین خادم و خاضع و ساده زیست و بی تکبر که مسئولیت را غنیمت ندانسته و آخرت اندیش و در راه رضای الهی به مردم بی تکلف خدمت کند، نباشد.

و آیا جز این است که در صورت حاکمیت طیف اشرافی و متکبر بر مصادر بزرگ و کوچک و بی توجهی به اوامر و نواهی ولایت فقیه زمان و درد دل مردم و دستورات دینی و اسلامی و اخلاقی و ارزشی، آرام آرام ذائقه جامعه به سمت اعمال غیر اخلاقی و غیر اسلامی سوق پیدا کرده و در نهایت باعث وقوع انحراف می شود؟

ما که نمی‌توانیم خود را گول بزنیم. آنچه که در سطور قبلی در خصوص عبرت از تاریخ و وقایع تلخ و شیرین مندرج در آن بیان شده، در صورت خط خوردن از چارچوب ذهن و عقل ملت ما، خود بخود دلیلی می‌گردد بر سقوط و زوال جامعه اسلامیمان که «با آنهمه خون شهیدان تقویت شد» و این فاجعه‌ای غیرقابل تصور است. امروز همه می‌دانند که خطوط حاکم بر مناصب و مسئولیت‌ها، از چپ تا راست، روحانی و غیر روحانی هر زمانی که از مسیر مستقیم خوی خادمانه و خاضعانه و ارزشمدار منحرف شدند به مال اندوزی و دوری از مردم و بی‌توجهی به مقدرات جزئی و کلی جامعه پرداخته و از دایره اقبال مردم و رهبری و در نهایت امام زمان (عج) و خدای متعال خارج گشته‌اند.

در این حالت «که بعضاً در میان آن مسئولین بد اقبال، افرادی با سوابق ارزشی و انقلابی زیاد به چشم می‌خورد.» مردم خود بخود به افراد جدیدی روی می‌آورند که نقشی جدید در اندازند و از فقر و تبعیض و فساد به سمت غنا و برابری و سلامت، جامعه را رهنمون سازند. این مرحله است که باعث نگرانی می‌گردد. چرا که افراد جدید عموماً سوابقی ناشناخته دارند و ممکن است نفوذی و عوام‌فریب و بدتر از اخلافشان بوده و عمل کنند.

و در اینجا است که مردم کم‌کم به اصل نظام و قدرت اسلام در اداره جامعه بدبین گشته و راهی خطرناک را می‌گزینند.

بنابراین به نظر می‌رسد نسل اخلاق‌مند و هدفدار انقلابی که تاکنون بدلیل حاکمیت مسئولین پیش‌گفته قدرت و امکان عرض اندام در مسیر خدمت واقعی به انقلاب و نظام و رهبری مظلوم آن را نداشته و سوابق آنها نیز درخشان و بی‌خدشه است باید مجال یابند تا با معرفی خود به مردم و قرار گرفتن در مسیر خدمت، جلوی نابرابری‌ها را گرفته و به سمت رفاه نسبی و تقویت ارزشها و برگرداندن انقلاب و نظام از راههای فرعی به شاهره اصلی و واقعی آن اقدام نمایند.

امری که فقط با معرفی این قشر و ارزشها و برنامه‌ها و اخلاق و منش خود به مردم انجام پذیر بوده و ممکن می‌شود.



این حقیر با درک واقعیت‌های پیش‌گفته در کنار بسیاری از معایب و محاسن ناگفتنی و آن مواردی که بیان آنها از عهده وقت و محدوده این مقال خارج است، می‌خواهم یکی از اولین کسانی باشم که قدم در مسیر یاد شده گذاشته و با صراحت اعلام دارم که کشور ما فقط مشکل مدیریت و منابع انسانی پاکباخته و معتقد و مؤمن و خدمتگزار داشته و در صورت بروز و استقرار روندی که به شناسائی و انتصاب آنان منتهی شود می‌تواند با سرعتی مؤثر و مفید، کشور و مردم شریف ایران را از هرگونه بن بست احتمالی برهاند، فاصله طبقاتی و متکبرانه بین مردم و مسئولین را بردارد، به تعویض عناصر مسئله دار و باند باز و بی ارزش و اخلاق و جایگزینی آن با مؤمنین و مدیران نیک اندیش و امتحان پس داده و با شرف و متواضع و مسلمان همت گمارد، با فساد روزافزونی که همگان بر مبارزه قاطع با آن تأکید دارند بی مماشات برخورد مقتدرانه نماید، جلوی باند بازی و سوء استفاده از قدرت و فامیل سالاری را بگیرد، حاکمیت دین و مذهب و اخلاق و ارزشها را تثبیت نماید، از میان مردم بر خواسته و در میان آنان بماند و ...

این نظریه بزعم نگارنده مهم‌ترین عامل پیروزی قاطع اسلام در برقراری نظام و حکومت و رفاه و اخلاق و فرهنگ الهی و معنوی بوده و باید که بدان عمل شود. و نظرم بر آنست که دولت آینده از همین افراد و سیره و سلوک انتخاب خواهد شد. اما چه کسانی دارای شاخصه‌های پیش‌گفته‌اند. و چه ساز و کاری باید فعال شود که بدان نتیجه منتهی گردد؟!۱

این داستان و خاطره خیالی جوابی است به سؤال پیش و امیدوار هستم که مخاطبین عزیز با ادامه این مسیر بر حقیقت و موجودیت مدیران بی ادعائی که در هیاهوی حق ستیز فعلی گوشه‌ای را برگزیده و خون دل می‌خورند صحه گذارده و زمینه را برای شناسایی و بکارگیری این قشر مظلوم، خادم، خاضع و مؤمن فراهم سازند.

از فرصت استفاده و تمامی عزیزانی که سردر گرو پیروزی اسلام و شیعه و ولایت امر و زمینه سازی ظهور آقام امام زمان (عج) داشته و برنامه‌ای در این راه دارند و

امتحان خویش را در مقاطع مختلف و حسّاس و مرد آزماي مختلف پس داده‌اند را به کمک طلبیده و از آنها می‌خواهم که خود را برای زمانی (نه چندان دور) که جامعه آمادهٔ انتخابشان باشد آماده تا پس از آن نهضتی عظیم، ماندگار و مردمی را در قالب اسلام و شیعهٔ اثنی عشری و روش علوی و تحت لوای ولایت مطلقهٔ فقیه و دستورات راهگشای ائمه اطهار علیهم‌السلام و امام عزیز علیه‌السلام و شهدای گرانقدر براه اندازند و به مردم خوب خویش ثابت کنند که به دست آوردن رفاه در قالب دینداری و اخلاق و ارزش و تربیت مؤمنانه ممکن است. هر چند که مردم طی بیست و چهار سال گذشته به این امر واقف بوده و بر آن پای فشرده‌اند.

در خاتمه تأکید می‌کنم که اثر پیش‌رو، نه برای خلق یک جلوهٔ ادبی، بلکه تنها برای اجابت دغدغه‌ای درونی و مهمّ تحریر شد و بیشتر قصد داشتم تا هم یادی از شهید جاوید محمدعلی رجائی نموده و هم برنامه‌هایی فراگیر برای حل مشکل بزرگ کشور یعنی معضل مدیریت اسلامی و علوی ارائه نمایم. بنابراین پیشاپیش از خوانندگان گرامی عذرخواهی می‌کنم.

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم      موجدیم که آسودگی ما عدم ماست

تهران - غلامرضا رجبی

۸۱/۵/۲۰



## فصل

... نسیم عطر آگین بهاری در دشت لاله زار عشق، کربلای ایران، شقایقهای زیبا را می‌نوازید و بوی خوش خاطرات معنوی ایام جنگ و جهاد و دفاع مقدس را در مشام رئیس جمهور و همراهانش زنده می‌کرد. یادِ امام، شهدا، جانبازان، رزمندگان، و همهٔ مردم خونگرم و شرفمند ایران اسلامی حقیقتاً بهترین راه طراوت روح و جانِ رئیس جمهور بود. به همراه یارانش در مقتل شهدا قدم می‌زد و در یادش خاطراتی که در گوشه، گوشهٔ سرزمین خونریز شلمچه داشت را مرور می‌کرد. به دنبال جوابی برای سؤال همیشگی ذهنش می‌گشت. چه عاملی باعث تکثیر و تنشیر و حیات ایثار و از خودگذشتگی و تلاش در حدِّ بذلِ جان و محبت و طراوت و رشد و تقویت ایمان و انگیزهٔ خدمت در آن دوران شد. و به چه دلیل بروز آن عوامل چند سال پس از آن امکانپذیر نیست.

او به جدِّ معتقد بود که شناسائی و بکار بستن صادقانهٔ مراتب وحدت بخش دوران انقلاب و دفاع مقدس بزرگترین و بهترین راه حلّ برون رفت از پیچیدگیهای منفی فرهنگی و بهترین طریق مقابله مؤثر با تهاجم فرهنگی دشمن می‌باشد. آری بهار بود و عید و رئیس جمهور در اجابتِ عادتِ مألوف و همیشگی خود تازگی طبیعت را در کربلای شلمچه به طراوت روح و جان گره زد تا بلکه از این رهگذر روحیه مضاعفی بدست آورده و معنویت بهتری را تجربه کند.

او در تنهائی عشق خود غوغائی را مرور می‌کرد که انقلاب و دفاع مقدّس را به انقلاب و دفاع مشروع کربلا گره می‌زد و می‌فهمید که در هر دو ماندگاری طولانی و ابدی حاصل خونِ تن و خونِ دل‌های حسینیان و زینبیان زمان بوده است. در فواصل تاریخ پس از عاشورا قدم می‌زد و بیاد آورد که پس از وقوع حادثهٔ جانسوز عاشورا، نیز رخوت و سستی و آرامش نسبی و سطحی ظاهر شد، لکن بفاصلهٔ نه چندان طولانی آرام آرام نسلِ بشر علی‌الخصوص قاطبهٔ مسلمین چه از رهگذر انتقام خون شهدای کربلا و چه اعتراض به حکام جورِ زمانه و میل به رفاه و رشد جامعهٔ اسلامی خود و بسیاری از جهات دیگر چنان به تکاپو و غوغا افتاد که بدان واسطه حقیقت عاشورا و قیام کربلا در پوست و گوشتِ تن مردم مسلمان و حتی غیر مسلمان ممزوج شده و منشاء حرکت و ترقّی و تعالی و خروج انبیا بشر از زیر یوغ ستمکاران و استعمارگران و اعتراض همیشگی به ظلم و جور و تبعیض و اشرافی‌گری و اعمالِ مشابه گردید. و این حقیقتِ مستور ولی مؤثر در بطن قیام عاشورا بود که از میان همهٔ گروه‌ها و انگیزه‌ها تنها گروه و انگیزهٔ اسلام خواهی و استقرار نظام اسلامی و انقلابی را در قرن بیستم به ثمر و پیروزی رساند.

ذهن رئیس‌جمهور همواره معطوف به انتخاب و اجرای راهکاری قوی و کارآمد بود تا مجدداً با بازسازی و انطباق جدید پیام و انگیزه‌ها و اهداف عاشورا و انقلاب و دفاع مقدّس با واقعیتها و مراتبِ روز، فرهنگ اصیل و بنیادین اسلامی را در مردم کشورش تقویت و تثبیت سازد و در این راه معتقد بود که برای جبران لطمات وارده از سوی دشمن در قالب تهاجم فرهنگی ابتدا باید زخم‌های عمیق ناشی از عقب نشینی چند ساله، در مقابل حملهٔ فرهنگی استکباری تاکنون را مرهم گذارد و سپس با قوّت به ایجاد خاکریزی بلند و محکم و مستحکم در مقابل ادامهٔ این حمله که هر روز شکل و رنگ و تاکتیک جدیدتری به خود می‌گرفت پرداخت. در این راه آنچه که رئیس‌جمهور را دل مشغول ساخته بود بعنوان قدم اوّل، تقویت روحیهٔ ایمان و برادری و ایثار و از خودگذشتگی علی‌رغم وجود اشکالات و معضلات عمده و عدیدهٔ موجود بود که شرط اوّل در جهت تحقّق آن نیز برداشتن مشکلات عظیم معاش و دور کردن

تدریجی مردم از چنگ زدن تمام وقت به چیزهایی که بتواند حداقل معیشت آنها را تأمین کند و به طریق اولی آنها را از هرگونه احوال معنوی دور نماید می‌بود، که به همین دلیل اولویت اول برنامه‌های رئیس جمهور در قالب بازسازی اقتصادی خلاصه می‌شد. هر چند که به همان اهمیت به مقوله فرهنگ هم توجه شد و بازسازی فرهنگی نیز همزمان در حال اجرا بود.

رئیس جمهور در پیام نوروزی خود به مردم وعده داد که ارتباط خود را بخصوص با لایه‌های پائین جامعه همچنان تنگ و همیشگی حفظ کند. و گفت که در دل چه شورشی برپاست، که بدین واسطه، لحظه‌ای از حال و احوال مردم خود بی‌خبر نماند. در این جهت همواره و بطور مستمر به امورات معیشتی خود و اطرافیان نزدیک و مدیران منسوبش رسیدگی جدی مبذول می‌داشت و اجازه نداده بود که ذره‌ای از اموال و دارائی‌های معمولی آنها فراتر رود و بشدت در این راه به خود و خانواده‌اش سخت گرفت.

هر چه زمان بیشتر به پیش می‌رفت این دقت نظرها و حساسیت‌ها بالاتر می‌رفت و البته عده خاصی که باگذشت زمان منتظر بودند تا رئیس جمهور، با چشیدن لذت قدرت و شوکت حاصل از آن اندک اندک از مظاهر معنوی و علوی فاصله گرفته و به سمت اغنیا و ثروتمندان هدایت شود و از این طریق به زودی پایگاه مردمی و الهی خود را از دست داده و در نهایت یا سقوط کند و یا تأمین کننده منافع اقلیتی شود که ثروت و قدرت هر دو را، برای تقویت مثلث زرو زور و تزویر بکار بسته و هیچ دغدغه‌ای برای حل مشکلات مردم و تقویت عامل اسلام و دین خواهی و دستورات قرآن کریم به جهت حکومت عادلانه پراز مساوات و عدالت، که مردم را بیش از پیش به دل بستن به حال و احوال معنوی و رفاه ناشی از آن امیدوار سازد نداشتند.

رئیس جمهور اینها را می‌دانست. غور و مداقه همیشگی در حال و روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام به او فهمانده بود که اگر حتی یکروز در نحوه زندگی خود و حکومت و قدرتی که بدستش داده‌اند دقت نکرده و رعایت دستورات الهی ساده زیستن و پرهیز از حداقل تشریفات را ننماید چه مصایب

بیشماری از سوی شیطان و رهروانش بر سر او فرود خواهد آمد که ابتدای آن از بین رفتن مقام معنوی نزد خدا و امت می‌باشد.

از همین رو بود که با حضور در مکانی معنوی و مقدّس در ابتدای نوروز قصد داشت تا حدّا کثرت قوّت و توان لازم را از این رهگذر در راستای تجربه و تحکیم عهد و پیمان مقدّسش با خدای باری تعالی، مردم و صاحبان اصلی انقلاب و نظام به چنگ آورد.



## فصل

غروب بود و خستگی ناشی از کارهای سنگین و مسئولیت آور، سر درد شدیدی را بر رئیس جمهور تحمیل نموده بود. سر دردی که از رهگذر تکرار مداوم به امری عادی و غیر قابل توجه مبدل گشته و اثری خاص در روند امور اجرائی وی نمی توانست بگذارد.

او می خواست نماز مغرب و عشاء آنروز را همراه عده ای از وزرای کابینه اش در یکی از مساجد جنوب شهر و بطور سرزده بجای آورد تا ضمن همراهی با مردم کوچه و بازار از نزدیک با حال و احوال ساکنین آن که مدتی بود به نحوه خدمات شهرداری منطقه خود، بشدت معترض بودند آشنا شود.

از آنجا که راه انداختن کاروان تشریفات به هر نحو و شکلی باعث ناخشنودی وی می شد، به همراهانش توصیه کرد که هر یک به تنهایی به محل موعود آمده و در مسجد موصوف به یکدیگر برسند.

اما حال او مساعد نبود. سردردهای معمولی تبدیل به دردی کشنده و غیر قابل تحمل شده و آرام آرام به قلب و دیگر نقاط بدن او منتقل می شد.

هر چه سعی کرد به درد، بی توجه بماند نمی توانست، تا آنجا که راه تنفس او نیز تنگ تر و تنگ تر شده و رنگ از چهره او پرانده بود. در این حال و احوال همراهان وی در آستانه ورود به مسجد، متوجه حال خراب وی شدند و همچنان که مشهود بود، به

اجبار او را به داخل یکی از ماشینها منتقل و به سمت بیمارستان روانه ساختند. آنچه که رئیس‌جمهور را بخصوص در این اواخر مضطرب ساخته بود رنگِ واقعیت می‌گرفت و رازی که مدتها به اصرارِ وی مستور و مکتوم و سر به مهر مانده، می‌رفت که از پرده برون افتد.

آزمایشات به سرعت انجام شد و پزشکان در کمال ناباوری متوجه درد شدید و مَرَضِ سنگینِ عالی‌ترین مقامِ اجرائی کشور شدند.

بدون فوتِ وقت کمیسیون پزشکی تشکیل و در آن نحوهٔ درمان وی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. آری رئیس‌جمهور در اوج احساس و مسئولیت، به همراه بارِ سنگینِ محدودیت‌های مختلف و عذاب آورِ دچارِ حملهٔ سختِ ناشی از جراحات شیمیائی دوران جنگ شده بود و از آنجا که در درمان بموقع بی‌توجهی می‌کرد اکنون زمانِ حادّ بیماری رخ می‌نمایاند.

رئیس‌جمهور بیهوش بود و بی‌خبر از حال و روز اطرافیان و تشویش تیم پزشکی، در رؤیایِ خیال خوشِ خود، خواب دورانِ دفاع مقدّس را می‌دید. خوابی که از نماز شب‌های شهدای همسنگر آغاز و به مین‌روبی شب‌های عملیات ختم می‌شد.

علائم بالینی و حیاتی وی وضع‌نگران‌کننده‌ای را رقم می‌زد که تنها او را خوشحال می‌کرد. خوشحال از عاقبت به خیری نیکوئی که شهادت را در انتهای زندگی مجسم می‌ساخت و نهایتِ عشق و اخلاص و ارادت را در وجودش افشا می‌کرد. شاید اگر از خود او می‌پرسیدند یا می‌توانست پاسخ‌بگوید پزشکان را از فعالیت کافی منع می‌کرد. او در اوج و بلندای مقامِ عشق به ابا عبدالله الحسین قدم می‌زد و آنچه که وجودش را ناآرام می‌ساخت، نه ترس و هولِ ناشی از بیماری شدیدش، بلکه عدم اقبال لازم در بدست آوردن زمان و قوت کافی در جهت خدمت بیشتر به مردم شریف و رضایت بهتر حضرت ولی عصر (عج) بود.

در واقع همان معنای خوف و رجاءِ واثق و مکفی که لازمهٔ وجودی هر مؤمن و سالک الی‌الله است.

عاقبت تلاش تیم پزشکی به نتیجه رسید و چشمانِ رئیس‌جمهور باز شد. نگاه



اطرافیان در نگاه او خیره ماند. از هر دو اشک در دیدگان بود که جاری می‌شد و در اوج ارادت آنها به یکدیگر، دستهای ملتمس رو به آسمان تا از رهگذر شکر به درگاه ایزد متعال از اینکه امکان حضور بیشتر وی برای خدمت فراهم آمده بود سر تعظیم فرود می‌آوردند.

حال و حَسِ خاصِ رئیس جمهور به وی اجازه نداد که بیش از چند ساعت در تخت بیمارستان بماند و در حالی که سرُم به دستش وصل و مقدار زیادی داروی استخوان خردکن همراهش بود به سمت منزل به راه افتاد. عشق به هم‌نوع و احترام به وقت و بزرگی مردم باعث شد که اولین دستور وی به مسئول دفترش عذر خواهی از مردم و تجدید زمان دیدار و بازدید وی از محله یاد شده بود که به سرعت انجام شد.

آری اولین حملات و لطمات ناشی از حال و روز پرشور وی در این مرحله بروز کرد و بر نزدیکیانش ثابت کرد که وجودش تا چه حد خسارت دیده و عوامل مختلف و مسئولیت‌زا تا چه اندازه ضربه بر پیکر نحیف وی وارد می‌سازد. امری که تذکر آن با خصوصیات اخلاقی رئیس جمهور، بهیچوجه نتیجه بخش نبود و به همین دلیل هم از بیان آن خودداری گردید.





## فصل

جلسه هیئت دولت، رأس ساعت ۷ صبح با حضور تمامی اعضاء تشکیل و دستور جلسه که بررسی قانونی احزاب و اصلاحاتی در آن بود مورد توجه قرار گرفت. امری که جزء برنامه‌های خاص اعلام شده توسط رئیس جمهور بود و اصلاحات مورد نظر نه برای تحدید بیشتر، بلکه در راستای تقویت آن در چارچوب اعمال شرایط مطلوبتری بود که علی‌رغم تکثیر و انتشار تحزب، کمترین لطمه به اخلاقیات سیاسی و فرهنگی که لازمه سیاست اسلامی است، وارد گردد.

دلایل بسیاری وجود داشت که تجربه‌های متعدّد و متنوع، حزب‌گرایی را قابل بررسی کافی ساخته و تاریخ‌گواه آن بود که نوع فرهنگ و خلیقات حاکم بر ایران اسلامی از دیرباز تحزب را دچار حساسیت‌های مضاعفی ساخته که در صورت بی‌توجهی بدان، همان عاقبت تجارب چند دهه گذشته مجدداً دامنگیر موج حزب‌گرایی دهه اخیر می‌شد.

این عاقبت چیزی نبود جز آماده‌سازی جامعه و حکومت توسط برخی احزاب برای دیکتاتوری یا هرج و مرج در تقریباً صد سال اخیر.

و طبیعی بود که ذهن رئیس جمهور و مشاوران و دیگر مسئولین ذی ربط دقیقاً معطوف به نقاط ضعف، اشکالات و نیز قوتها و ارزشهای موجود در تحزب گردد، تا مجدداً باز شدن راه فعالیت کامل احزاب منجر به نابسامانی‌های پیش‌گفته که در

بسیاری از مواقع خسارات جبران‌ناپذیر طولانی مدّتی را بر جامعه رنجور ایران وارد ساختند نگردد و از این حیث اصلاح و تکامل قانون احزاب و نیز ایجاد ضمانت اجرائی لازم برای احکام آن بعنوان یک رسالت مؤثر و مهم در دستور کار رئیس‌جمهور قرار داشت.

از اینرو درحالی‌که مدّتها از سوی گروه مشاورین به سرپرستی دوست صدیق او (سید علی) در خصوص قوّتها و ضعف‌های قانون موجود احزاب کار شده و خود وی نیز سالها بخشی از ذهن فعّالش را معطوف به این امر کرده بود، با وجود زمینه‌های لازم به تحلیل‌ها و راهکارها و پیشنهادات و دیدگاه‌های اعضاء مختلف دولت به دقّت گوش فرا داد و پس از جمع بندی آن، نظر خود را در این رابطه به شکلی محکم و گیرا بیان نمود.

از دید رئیس‌جمهور مهمترین ضعفهای موجود در احزاب و قانون منسوب به آن در امر نحوه تشکل، جذب آحاد مردم، دقّت در انجام مرامنامه مصوّب، منابع مالی و نحوه بررسی آن، عدالت در برخورد با تخلفات یا همه مراتب منتسب به احزاب کوچک و بزرگ، فقدان ساز و کارهای حرفه‌ای و کافی در راستای ساختن سیاستمداران برجسته‌ای که به اصل نظام، اسلام و انقلاب پایبند و وفادار بوده و در هر مقطع با سلايق مختلفی که مختص تعدّد احزاب و نتیجه عاقلانه تحزّب می‌باشد آلترناتیو شایسته‌ای برای دیگر سیاستمداران حاکم که به هر دلیل از جمله: عدم اطمینان مردم یا موفّق نبودن در برنامه‌های خود به پایان کار چه موقّت و چه دائم رسیده‌اند باشند، نحوه کمکهای دولتی با عنایت به حسّاسیتی که بیت‌المال در نفس وجودی خود دارا است، ایجاد کار فرهنگی مناسب برای راضی کردن عامه مردم بخصوص از زمان تحصیل و نوجوانی تا مقاطع بالاتر در جهت زدودن جوّبی‌اعتمادی عمومی به کار کرد احزاب آنهم در راستای تحقّق مردم سالاری و یا اصطلاحاً دمکراسی دینی،...بود که با بیان آنها اعضا و بخصوص وزرا و مشاورین مرتبط با موضوع را به انتخاب روشهای مناسب حلّ این معضلات فراخواند. به اعتقاد رئیس‌جمهور اساس مشکل تحزّب در روند اجرائی آن نمود بیشتری داشت و کمتر به مبانی

نظری و تئوریک و زیربنائی آن اشکال وارد می‌شد. فلذا بمانند بسیاری دیگر از معضلاتی که از دید او در اجراء و نحوه آن دچار مشکل می‌شد در این مورد بخصوص هم نظرش بر تکامل و اصلاح معضل یاد شده بود و نه تغییر بنیادین قانون احزاب.

به زعم وی اگر واقعاً در طول سالهای قابل توجه بعد از انقلاب راهکارهای مناسب در کنار نظارت شایسته در امر تحزب و حزب‌گرایی به همراه انطباق با مناسبات و حُلَقیَّات اجتماعی و اسلامی حاکم بر جامعه ایرانی کشف و به مرحله اجرا گذارده می‌شد، اکنون وقت چیدن گلهای باطراوت و بزرگ و زیبایی از آن خوشه‌های پرازگل و سبزه فرا می‌رسید و به همین سبب ائتلاف وقتی که در ذهن او نمایان می‌شد هر دم تصمیمش را در تقویت تحزب مطابق با آنچه که گفته شد راسختر می‌ساخت.

ضمن آنکه به دلیل بی‌توجهی یا کم‌توجهی به این مقوله خطیر که از دستاوردهای مهم جامعه بشری محسوب و می‌توان آنرا نوعی از ارکان جامعه مورد تأکید اسلام بر شمرده بسیاری از عناصر ذی‌مدخل سیاسی یا اجتماعی و فرهنگی بدون تجمع و تشکل یا راه مقابله با نظام و خروج از چارچوب آن را برگزیدند و یا اینکه راه انزوا و انفعال و بی‌تفاوتی را پیش گرفتند و در خوشبینانه‌ترین حالت اینکه در چارچوب و تشکلی معتبر، راهگشا و پیشرو قرار نگرفتند و اصطلاحاً سازماندهی نشدند.

در خاتمه ضمن تأکید بر تدوین نظامنامه جامعی که مراتب پیش‌گفته را در بر گیرد، تقاضا کرد در متن این آئین‌نامه گنجانده شود که پس از دریافت مجوز شروع بکار احزاب، تشکلی که از عناصر حزبی و عموماً غیر دولتی تشکیل و دولت و قوه قضائیه و قوه مقننه هم در آن عضو ناظر خواهند داشت، عملکرد احزاب در طول دوران فعالیتشان را بررسی و چنانچه در چارچوب قوانین یاد شده به فعالیت مشغول باشند نه تنها مانعی برایشان ایجاد نخواهد شد، بلکه مورد حمایت عادلانه دولت و ملت هم قرار خواهند گرفت و نیز در صورت عدم رعایت اصول مصوب و مورد تأیید، ابتدا از گردونه حمایت‌های یاد شده خارج و سپس در صورت استمرار این وضعیت قبل از آنکه به دایره بی‌هویتی و اشکال و انحراف و غیره پاگذارد و باعث تشدید بدبینی مردم به مقوله تحزب و دیگر ایرادات گردد از حیز انتفاع ساقط شود.

در این لحظه رئیس‌جمهور قصد داشت تا بحث احزاب را از دستور خارج و موضوع بعدی را در هیئت دولت به بحث گذارد که جرقه‌ای در ذهنش روشن شد. در حالیکه پوشه‌ی مربوطه به موضوع اصلاح قانون احزاب را بسته بود و به حُصار کرد و گفت:

قبل از آنکه به موضوع بعدی بپردازم لازم می‌دانم به دست‌اندرکاران تهنیه، تدوین و اصلاح قانون جدید احزاب که به صورت لایحه در آمده و پس از تصویب دولت جهت تأیید به مجلس و شورای نگهبان خواهد رفت توصیه‌ی اکید کنم که راهکارهای لازم در چارچوب قوانین کلی و موضوعی برای برخورد با احزابی که در هر شکل و اندازه و حد و مرتبه‌ای با کشورهای بیگانه بخصوص دُول محارب با جمهوری اسلامی، زدوبند و روابط غیر مشروع و زمینه ساز دخالت بیگانگان داشته باشند در اصلاحیه مذکور گنجانده شود. و لازم می‌بینم که به درج آن در صورتجلسه گوش زد نمایم.

سپس با حالی آرام‌تر و تواضع و عذر خواهی دستور جلسه بعدی توسط دبیر هیئت قرائت و موضوع احزاب با دستورها و بحث‌ها و بررسی‌های لازم جهت تدوین و اصلاح و تبدیل به لایحه در چارچوب پیش‌گفته در برنامه آتی منظور و خاتمه یافت.



## فصل

اعلام برخی مواضع اقتصادی رئیس جمهور، از جمله افزایش نرخ سودبانکی که بر سپرده‌های مردم اعمال می‌شد، کاهش مستمر مالیات‌های مستقیم بخصوص مالیات بر حقوق و مزایای کارمندان و کارگران و امثالهم و افزایش دریافت‌های مالیاتی از منابع موجود و یا جدید که یا مالیات کم می‌پرداختند و یا اصلاً مورد شناسائی مراکز مالیاتی قرار نگرفته و ثروتهای کلانی را بعضاً در چارچوب مریض و غیر مؤثر و حتی ضربه زنده بر پیکره اقتصادی به جیب زده بودند و انجام تمامی این سیاستها از ابتدای سال جدید، عناصر کم تعداد اما پر قدرتی را علیه رئیس جمهور به تحرک واداشته بود که اندک اندک در مسیر مقابله با سیاستهای اقتصادی دولت گام می‌نهادند.

این وضع که به تأیید عناصر اطلاعاتی و انتظامی در ارگانهای ذی ربط هم رسیده بود، مسئله‌ای غیر قابل پیش بینی نبود و از جمله مراتبی بود که قبلاً توسط رئیس جمهور به عنوان تبعات اقدامات دولت که در راستای حمایت از مستضعفین و کم کردن فشار برگزیده آحاد ملت مسلمان و صبور و شریف ایران اسلامی مطرح و بررسی شده بود پیش بینی گشت. لذا در این مرحله رئیس جمهور به بعضی از مسئولین ذی مدخل که کمی اظهار ناراحتی می‌کردند توصیه نمود که به چند دلیل نباید در حال حاضر در این حد که گزارش شده عکس العمل نشان داد.

اول اینکه قصد این افراد و گروهها در گیر کردن دولت در، درگیریها و گرفتاریهای

مرتبط با پاسخگویی به اتهامات بی پایه و اساس یاد شده می باشد. و تجربه دولتهای گذشته نیز این موضوع را ثابت می کند و شاید یکی از دلایل مهم ایراد اتهامات مذکور تجربه خوبیست که فعالین مخالفان اقتصادی دولت در ادوار گذشته از قبل اینگونه ایرادات بدست آورده اند. بدین معنا که دولتهای قبلی را به واکنش وا داشته و رفته رفته آنها را درگیر تبعات بی معنایی کردند که نهایتاً دولتهای پیشین را در بعضی مقاطع از رسیدگی به طرحهای مهم و عام المنفعه ای که طراحی کرده بودند باز داشته و مشغول خود نمودند.

دوماً: دولت با بی توجهی به این افراد کم شمار عملاً ثابت می کند که بدلیل اشکال تراشی و عدم صداقتشان وقتی به اتهاماتشان نمی نهد.

سوماً: در سایه دو عامل فوق دولت به اجرای سریعتر برنامه های خود پرداخته و پشتوانه معنوی، و الهی و مردمی خود را تقویت خواهد نمود.

چهارماً: اعتقاد رئیس جمهور بر آزادی منتقدین بود و تا لطمه ای به مراتب قانونی مرتبط نزنده اند مایل به جلوگیری و برخورد و احیاناً قلع و قمع نبود.

البته اینها به شرطی محقق می شد که اعتراضات مورد نظر جنبه محاربه پیدا نکرده به اقدام عملی علیه دولت مقتدر ختم نشود که در آنصورت دستورات لازم جهت برخورد قانونی صادر می شد.

این موارد بدلیل آنکه جزء اصلی ترین شعارهای رئیس جمهور و جزو وعده های عمیق و بی غل و غش وی به مردم خوب کشورش محسوب می شد، از جمله مورد هائی بود که اهتمام جدی رئیس جمهور و همراهانش به اجرای آن را برانگیخته و بی اعتنائی به آن از دید او سقوط به منجلاب باطل دروغ و تزویر به حساب می آمد. از اینرو به هیچ وجه، و هیچ اعتراض و آزار سنگ اندازی نمی توانست جلوی پیشرفت طرحهای اقتصادی مذکور را بگیرد.

از دیگر سو اهتمام عجیب و کم نظیر رئیس جمهور بر نظارت کافی به دستورالعمل عدم افزایش قیمتها که به اپیدمی فراگیر و تقریباً عرفی جامعه تبدیل شده بود نیز علی رغم رضایت مثال زدنی افکار عمومی بخصوص طبقات پائین دستی و متوسط جامعه،



مشکلاتی را از سوی افراد و گروه‌هایی که بطور طبیعی عادت کرده بودند که به هر بهانه چه تغییر سال یا فصل یا اشکالات عمومی داخلی و بین‌المللی و امثالهم به افزایش لجام گسیخته و غیر قابل دفاع قیمت‌های کالاها اعم از اساسی و عمومی و مهم و بی‌اهمیت دست می‌زدند و سودهای سرشاری «عموماً غیر مشروع» به جیب می‌زدند و باعث افزایش نارضایتی عمومی و بی‌اعتمادی به کفایت دولت و نظارت مؤثر بر آن در افکار عموم دامن زده بود که در کنار مشکلات و اعتراضات قبلی اشکالاتی را بر دولت تحمیل می‌کرد.

این موضوع که حتی دولت در قالب برنامه و بودجه و طبق برنامه‌های سنواتی پنج ساله، مطابق تورم تحمیلی، برخی از قیمت‌های کالاها و امور اساسی و نیز خدماتی را مثلاً حداکثر تا پنج الی ده درصد اضافه می‌کرد و همین افزایش معقول و لازم، مستمسک عده‌ی نه چندان زیادی از عرضه‌کنندگان و تولیدکنندگان در بالا بردن قیمت می‌شد امری بود مذموم و مورد اعتراض و سیع مردمی که بدلیل اثرات منفی، که در چرخه، و ساز و کار عرضه و تقاضا منطبق با توانائی‌های مالی و اقتصادی عمومی به دنبال داشت لاجرم اهتمام جدی دولت را در مهار آن می‌طلبد.

گرچه بلحاظ علمی نیز عدم توانائی دولت در کنترل نحوه افزایش و یا کاهش قیمت‌ها در عرصه اقتصاد نوین، امری مذموم و ضربه‌زننده محسوب و نشان از بی‌کفایتی داشت.

و حقیقتاً موضوع کنترل قیمت‌ها و تطبیق دقیق میزان افزایش تورم لحاظ شده در بودجه بندی سالانه با میزان افزایش حقوق و دستمزدها و درآمدهای موجود در بخش دولتی و حتی خصوصی، گرچه ممکن بود بخشی از منابع در آمدی دولت را محدود نماید لکن امری غیر قابل انجام نبوده و نمی‌توانست مورد بی‌توجهی قرار بگیرد.

لذا توجه شدید رئیس‌جمهور و افراد و دستگاه‌های ذی ربط تنظیم و تدوین و اجرای ساز و کار باز دارند. در این زمینه بوده و کنترل منحصر به فرد دولت در اجزاء مختلف طی ماه‌های اخیر باعث جلوگیری بهینه از افزایش بی‌منطق قیمت‌ها شده و نظر سنجی‌ها حاکی از اعتماد و اطمینان و رضایت عمومی داشت.

موضوعی که وقوع آن همواره پشتیبانِ روحی و معنوی رئیس‌جمهور بوده و موجودیتش می‌توانست همه نا‌ملایمات را بر او اندک و قابل تحمل نماید.

صبح زود پس از اقامه نماز و قرائت زیارت عاشورا و همچنان که روالِ همیشگی رئیس‌جمهور بود بخصوص برای مراقبت‌های امنیتی که شخصاً تعهد انجام آن را داشت و همچنین نیاز به تنوع خاص، وی را به سرکشی بدون اطلاع قبلی از جامعه و یکی از وزارت خانه‌های مهم واداشت.

بنابراین ضمن اطلاع تلفنی به دفترش مبنی بر اینکه تا قبل از ظهر برنامه‌هایش را لغو و به زمانی دیگر موکول نماید به تنهایی وارد خیابان اطراف منزل که هنوز خلوت می‌نمود شده و قدم زنان به سمت ایستگاه مترو روان شد.

نسیم خنک صبحگاهی و طراوت روح بخش زیارت عاشورا در هم آمیخته و حالی معنوی را برایش رقم می‌زد.

گواینکه خلوتی مسیر و اینکه کمتر کسی در این موقع صبح به فیافه افراد توجه می‌کرد وضع مطلوبی را فراهم کرده بود که معمولاً در اوقات کاری از زیر نگاه کنجکاو مردم این حال و هوا را نمی‌شد حس کرد.

قدم می‌زد و به اطراف‌نگاهی می‌انداخت و وضع عمومی مردم را ارزیابی می‌نمود. مردمی که در این ساعات بسرعت به دنبال رسیدن به محل کار خود و مواجه نشدن با ترافیک سنگین خیابان و فرار از آلودگی نفس‌گیر هوا و ناچار دیر رسیدن به محل اشتغال، سرعت قابل توجهی را در آمد و شد خود به نمایش گذارده بودند، که کاملاً قابل لمس بود. همچنان که همین سرعت در حرکت باعث شد که رئیس‌جمهور، نا شناخته، مسیری طولانی را ببیماید و بتواند در ذهن موج و همه‌گیرش در بطن مردم، کاونده طی طریق کرد و این احساس را که هنوز از همین مردم و در میان همین طبقه و یک فرد از همین اجتماع شریف و مقاوم و صبور است در نهادش مرور و تقویت می‌کرد.

امری که معمولاً در صورت بی‌توجهی، آرام آرام حاکمان را از توده مردم جدا کرده و حتی سیاستمداران محبوب و صادق و دارای اقبال عمومی را هم در مقطعی

منفور مردم کرده و از حمایت آنها دور می نمود.

این عده از مسئولین که «خوشبختانه تعدادشان بعد از پیروزی انقلاب در سطح عالی و میانی خیلی قابل توجه نبود» با دروغ گفتن بخود و پذیرفتن حس کاذب و نفس فریب تبختر و غروری که بدان شأن مدیریتی لقب می دادند و نوعی پرستیژ، در میان عده ای قلیل از مجیزگویان نان به نرخ روز خور، احساس می کردند که محبوب هستند غافل از آنکه هر روز بیش از پیش جایگاه اجتماعی خود که مهم ترین عامل توانمندی هر سیاستمدار عالی رتبه ایست را در میان مردم از دست می دهند.

و هیچگاه بخود فرصت مطالعه میزان اقبال و محبوبیتشان در میان مردم بصورت مستقیم و واقعی را نداده و به همین طریق آرام و بی سرو صدا از مسیر اصلی خارج و در انتهای زمان مسئولیت که معمولاً سریع و بی وقفه فرا می رسد، بعنوان عنصری مجهول و فراموش شده در می مانند و از گردونه خدمت طبیعتاً کنار گذارده می شوند.

از اینرو یکی از مهمترین امور مورد نظر رئیس جمهور حضور بی دغدغه، بی واسطه، مستقیم و صادقانه وی در میان توده مردم کوچه و بازار و ارزیابی خود از نگاه و نوع برخورد مردم در فواصل مختلف و در تعداد متنوع بود که تاکنون بدان پایبند مانده بود.

غرق در این افکار بود که به مقابل درب ورودی قطار زیر زمینی، جایی که تعداد قابل توجهی از مردم تردد می کردند رسید. از نگاه بعضی از مردم که اتفاقاً در رفت و آمد عجله هم داشتند، هنگامی که بطور گذرا، رو در روی رئیس جمهور قرار می گرفتند، تعجب کاملاً مشهود بود شاید عده زیادی از این افراد پس از نگاه زودگذر بلافاصله بخود می گفتند که: نه، این رئیس جمهور نمی تواند باشد. مگر می شود که عالی ترین مقام اجرائی مملکتشان اینچنین عرف شکنی کرده و تنها و آرام در مسیر مردم کوچه بازار تردد نماید؟!

امری که حقیقتاً به دلیل یا دلایل متعدّد، مختلف، متنوع و قابل قبول یا غیر قابل قبولی که مسئولین پیشین بدان تمسک می جستند و از اینکه همواره با یال و کوپال و وسائل متعدّد نقلیه و افراد زیادی از محافظین و غیره، از میان مردم به سرعت رد شده

و می‌گذشتند برای عامه مردم مشکل می‌نمود.

و آنجائی که مسئول بلند مرتبه‌ای در میان مردم ناچار حاضر می‌شد آنچنان مورد حمایت محافظین پر شمار قرار می‌گرفت که بسیاری از بدرقه کنندگان پر شورش را هم از ادامه بدرقه و تکرار ملاقات منصرف و منزجر می‌نمود. آیا این مشی مولا و ائمه اطهار و بزرگان دین و رهبر فقید انقلاب و رهبر معظّم انقلاب اسلامی بود. هرگز! و آیا جان او از آنها عزیزتر بود. خیر!!

و آیا کسب مقامی در این مرتبه فرد را از بطن و عامه مردم به مقامی عالیه نزد خدا و رسولش ارتقاء می‌داد. نه والله!

آیا وجود دائمی رئیس‌جمهور در بطن مردم بدین گونه، دون شأن وی بود. شأن او را زایل می‌ساخت. نه به خدا، بلکه برعکس، محبوبیت و اقبالش بر دل و روح مردم را افزایش می‌داد. پایگاه مردمی‌اش را قوت می‌بخشید. رضای الهی را به دنبال داشته و اساساً موجب پیشرفت امور می‌شد.

غرق همین افکار بود که به ایستگاه مترو رسید. ایستگاههایی که هر چند تمیز و منظم می‌نمود، اما متأسفانه به دلیل ماهیت خاص و تقلید شده آن از غرب و جوامع صاحب این نوع از تکنولوژی تأثیرات مشهودی در جهت منفی پذیرفته و دل آزار می‌نمود.

همانگونه که اندیشمندی گفته انسانها در جوامع غربی جمع اند اما جمع تنها و به همین شکل است که دیده می‌شود مثلاً در ایستگاههای بزرگ بسیار رفت و آمد متروها هزاران نفر در یک زمان کوتاه در کنار هم ایستاده‌اند درحالیکه اندک اعتقادی به نزدیکی قلوب و ارادت و محبت به یکدیگر نداشته و چنان غریبه‌وار از کنار هم می‌گذرند که باعث تعجب اذهان بیدار و عاطفی مردم مسلمان و شرقی و با عاطفه ایران می‌شود.

بدین سبب به ذهن موج رئیس‌جمهور اینگونه تداعی شد که با بیان و معرفی بخشهای قابل عرضه ارزشهای انسانی و ملاکهای اسلامی و اخلاقی که در جهت تقویت روند همگرایی و دینداری و دیگر خصائص نیکو و پسندیده اثر دارد، می‌توان

به اینگونه محلّهای تجمّع فکر کرده و روی آن سرمایه گذاری نمود تا از کنار تردد افراد در مسیر مورد نظر به ذهن آنها نیز تلنگوری زده و تأثیر مثبت و معنوی و متنوّع در وجودش باقی بگذارد.

این مقوله شاید بنوعی همان تبلیغات همه گیر و معمول و رایج شده در رسانه‌های دیداری و شنیداری و گروهی و معابر و اماکن عمومی و خصوصی و حمل و نقل و جاده‌ها و میادین و بزرگراهها و... تلقی شود. آری این تلقی درست است لکن نه به شکل کاملاً تجاری و سودجویانه و احیاناً دنیوی و بازاری، بلکه آنچنان که تاکنون مهجور و ناشناخته مانده بود تبلیغات دینی و اخلاقی و انسانی و عاطفی و عاشقانه و نزدیک کننده اذهان به هم مدّ نظر وی بود. در یک کلام تبلیغات ارزشی.

رئیس جمهور وارد ترن تازه رسیده مترو شد و آرام و بی دغدغه و تشریفات در اولین صندلی موجود فرورفت. سعی می کرد بدون جلب توجه طوری عمل کند که کمتر مورد شناسائی قرار گیرد. اما... اما... علی القاعده برای عالیتترین مسؤل اجرائی مملکت که با تمام وجودش در قلوب عامّه مردمش جا داشت، این پنهانکاری کاری سخت و محدود کننده و بعضاً غیر قابل انجام بود.

آرام آرام اطرافش شلوغ می شد. عده ای خواب آلوده و دیر کرده در حالیکه تعجب در وجودشان کمتر نمود داشت، به تکان دادن سر بسنده می کردند.

عده ای دیگر که سحرخیزتر و سرزنده تر بودند به رئیس جمهور نزدیک می شدند و دست دراز می کردند و سلام و علیکی گرمتر داشتند. و تعدادی دیگر هم به دور او حلقه زده و به احوالپرسی صمیمانه تر مشغول شدند. می دانستند که رئیس جمهورشان اهل تکلف و غرور نیست. بخصوص که عمده این تعداد از مردم عزیز بلافاصله پس از دیدن او به اطراف کنجکاوانه نگاههای طولانی و فراگیر و همه طرفه می انداختند، تا بلکه یکی از اطرافیان و یال و کوپال و محافظین وی را ببینند و هنگامی که اثری از همراهی دیده نمی شد هم بر تعجبشان افزوده می گشت و هم به ارادتشان به شعارهای رئیس جمهور.

این خصیصه که رئیس جمهور بکار می بست یکی از درس آموختنی وی در مکتب

مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام بود.

آن جاکه فرمودند: حاکم و رئیس جامعه موظف است خود را با پائین‌ترین افراد جامعه هماهنگ سازد تا هم، مدام از وضع آنان با خبر بوده در جهت رفع مشکلات موصوف همّت دائم نماید و هم تا زمان رفع و رجوع مشکلات با همراهی یک‌رنگ و برادرانه با امتش آنها را از اطمینان و ناراحتی و اعتراض باز دارد. چه آنکه مردم وقتی می‌بینند عالیترین مقام اجرائی مملکتشان در تحمّل مصائب و شدائد، تنگی معیشت و... با آنها برابر است تحمّلشان افزایش یافته و از بهانه‌گیری‌هایشان هم کاسته می‌شود. در میان جمع که هر چند دقیقه به تعدادشان افزوده می‌شد، رئیس‌جمهور ایستاد و سلام و صبح بخیری گرم و صمیمی. اندکی به احوالپرسی پرداخته و سخنان کوتاهی بیان نمود که فحوای آن ضمن عرض ارادت به مردم و هم‌میهنانش، تعهد به ادامه سرریعتر پروژه‌های مترو و تونل‌سازی و خدمات جانبی آن بود.

گرچه زمزمه‌های بلند و آهسته و دور و نزدیکی از حاضرین در آن جمع برای بیان خصوصی و یا عمومی مشکلات فردی و گروهی عزیزان هم میهن به گوش او می‌رسید، اما به دلائل متعدّد و نیز با عنایت به رسیدنش به ایستگاه مورد نظر که وزارت آموزش و پرورش در مجاورت آن قرار داشت با تواضع و اخلاص و اظهار ارادت درحالی‌که چندین مرتبه، روبه مردم خم و راست می‌شد، دست به سینه و آرام از مترو خارج و با گامهای بلند و حساب شده وارد ساختمان اصلی وزارت آموزش و پرورش گردید.



## فصل

درب اصلی وزارت آموزش و پرورش با همه بزرگی و طول و درازی خود مملو از جمعیت بود. جمعیتی که یا وارد می شدند یا خارج. معلمین، مدیران، عناصر و پرسنل ستادی، دانش آموزان و اولیای آنها، مسئولین و کارشناسان دیگر دستگاهها، و بسیاری از مراجعین مرتبط از اعضاء حاضر در محل ورودی این وزارتخانه عظیم و عریض و طویل بودند که با گوش دادن به سخنان هر یک از آنان می شد به برخی از ضعفها و قوتهای موجود در دستگاه مادر آموزشی کشوری بزرگ و گسترده پی برد.

اما کمبود وقت و گستردگی کار، وقت زیادی برای این منظور به رئیس جمهور نداده بود و بدین جهت پس از مصاحبه و صحبت ناشناس با بعضی از مراجعین با حالتی عادی و بی دغدغه وارد محوطه وزارتخانه گردید. او این کار را با مهارت خاص خود انجام داد تا نگهبانها از ورودش مطلع نشوند و در این چارچوب او بتواند قبل از آنکه وزیر و مسئولان ارشد و میانی و پرسنل این وزارتخانه به شناسائی او موفق شوند، وضع عمومی و کار کرد ظاهری و نحوه برخورد پرسنل با مراجعین و میزان پویائی و اثرگذاری و نشاط محیطی و فردی و آراستگی و نظم و ارزشمندی و امثالهم را بررسی و برانداز نماید.

رئیس جمهور همچون مراجعه کننده ای ناشناس به طبقات مختلف متعدد و تو در توی ساختمان مزبور سرکشی می کرد و به اتاقها وارد و از آن خارج می شد. روحیات

کارمندان را ارزیابی می‌نمود. نحوه برخورد مدیران با ارباب رجوع، میزان احترام به آنها، مقدار معطلی مراجعین در انواع امور مربوطه از قبیل ملاقات با کارشناسان یا مدیران، امضاء اسناد و تشریفات اداری و دیگر موارد از جمله اموری بودند که رئیس‌جمهور به دقت به واری و بررسی آنها می‌پرداخت.

در همین حال بود که به اتاق یکی از معاونین وزیر که مصاحبه‌های متعددی داشت و از نظر فردی، معروف و متشخص می‌نمود وارد شد. درحالی‌که دست راستش روی بخشی از صورتش بوده و وانمود می‌کرد که دندان درد دارد به مدیر دفتر آن معاون وزیر مراجعه و پس از سلام تقاضای ملاقات با معاون را نمود. امری که مدیر دفتر با شنیدن آن برآشفته و با حالتی تمسخر آمیز جواب داد که: با ایشان چکار دارید. هر کاری دارید می‌توانید بنویسید و ارائه دهید.

اما رئیس‌جمهور دست بردار نبود. و با بیان اینکه موردی مهم و خصوصی باعث شده که تقاضای ملاقات داشته باشد، بر آن اصرار می‌ورزید. و همچنان رئیس دفتر هم با عتاب و خطاب و تندخویی و با حالتی آمرانه و مغرور و خودخواهانه از اجابت درخواست این مراجعه‌کننده سنج طفره می‌رفت.

رئیس‌جمهور برای آنکه کارش به نتیجه مطلوب برسد قدری آرام‌تر به صحبت ادامه داد و محترمانه گفت که:

من برای دیدن ایشان از راه دور آمده‌ام و تا او را نبینم دست بردار نیستم، مگر رئیس‌جمهور شمانگفته که درهای همه مدیران ارشد به روی مردم باز باشد. من همین جا روی صندلی می‌نشینم تا بالاخره ایشان را ببینم.

مسئول دفتر که با لحن آرام و متین و گفتار مستند آن ناشناس رو برو شده بود با بیان اینکه معاون وزیر در حال حاضر بشدت مشغول بحث در جلسه مهمی هستند و تا آخر وقت اداری هم وقت کافی نخواهند داشت. مجدداً مراجعه‌کننده، که حالا روی صندلی نشسته بود را به خروج از اتاق تشویق و دعوت نمود، اما این بار رئیس‌جمهور بدون جواب به سمت درب اتاق معاون وزیر که بسیار زیبا، تشریفاتی و حتماً با مخارج سنگین تزئین شده و بر روی آن چرم کاملاً مرغوبی هم با میخهای طلائی متعدّد



نصب گردیده بود خیره شد.

درب اتاق باز شده و به راحتی می توانست اتاق خالی از غیر آن مسئول خودخواه را ببیند. متوجه شد که به وی دروغ می گویند و در دل به حال مردم خیرخواهی که خوشباورانه و متواضعانه، عرصه پر طمطراق و دلفریب مدیریتهای خرد و کلان، را در اختیار این گونه افراد مزور قرار می دهند تا نا جوانمردانه دروغ بشنوند و اجازه ملاقات با هیچ یک از آنها را نداشته باشند غصه خورد.

چیزی که بیشتر قلب او را به درد می آورد این بود که صبحانه بسیار سنگین و رنگین و چشم فریب و اشتها آوری را در انواع مختلف بسرعت وارد اتاق او می کردند، که با نگاهی گذرا می شد دو قوری چای و قهوه یا نسکافه، کره و مربا، عسل، پنیر، تخم مرغ، دو نوع نان سنگک و بربری، فنجان مرغوب و گران قیمت و آب پر تقال و سیب را دید. همچنین تزیینات اتاق او و نحوه رفتار شاه‌مآبانه معاون وزیر نیز، خون رئیس جمهور را در صورتش انباشته کرده بود.

بر خواست و دست از روی صورتش برداشت. به سمت درب اتاق معاون وزیر رفته و به سمت دستگیره آن دست برد. مسئول دفتر که حالا با ناراحتی رئیس جمهور را شناخته بود متعجب و گیج عقب عقب می رفت صورت مردانه و خروش و خشم عمیق اما عادلانه صورت وی، هر کس دیگری را نیز به عقب می راند. درب را باز کرد. و در آستانه آن ایستاد. معاون وزیر که پشت به رئیس جمهور روی صندلی نشسته و مشغول خوردن بود بی هیچ نگاهی به کارش ادامه می داد. رئیس جمهور همچنان که به سقف و در و دیوار اتاق و تزیینات و تشریفات موجود آن نگاه می کرد زبان باز کرده و گفت: سلام بر فرعون.

و درحالی که به عقب بر می گشت، آنقدر وقت داشت تا بهت و حیرت و ناباوری معاون وزیر را از حضور خود احساس کند. این تنها کلام و حرکتش در آن دفتر بود و همین نیز کافی ترین حرکتی می نمود که از یک مقام عالی در مواجهه با عملی سخیف از سوی یکی از کارگزاران ارشد در نظام اسلامی انتظار می رفت.

او به سمت اتاق وزیر خیز بر می داشت و بدون آنکه به پشت سرش نگاه کند انبوه

کارمندان، مراجعین و دیگر افرادی که از حضورش مطلع شده بودند رابه دنبال داشت. افرادی که مات و مبهوت از همه چیزی که می‌دیدند نا باورانه در ذهن خود به دنبال توجیه و تحلیل و توضیحی مناسب حال می‌گشتند و به یکدیگر نگاه می‌کردند. بعضی به شوخی چشمها را می‌مالیدند تا خواب نباشند.

آری هنگامی که بدعتهای ناروا چنان در روح تودهٔ نخبگان و خواص در جامعه جاری گردید که بعد از گذشت تنها چند سال اخلاق و تواضع و منش علوی یک مسئول شیعه در میان مردم نه تنها عادی تلقی نشود، بلکه با ناباوری و بهت و تعجب عمیق و شگرف بدان نگرند، این گونه رفتار هم عادی تلقی می‌شد. آرام آرام به خود رئیس‌جمهور و دیگران ثابت می‌شد که وجود برنامه هائی چون تقویت حسّ ایثار و همکاری و در حقیقت بازگشت به ایام و دوران انقلاب و جهاد و دفاع مقدّس کاملاً ضروری بوده و بایستی بدون توجه به ایرادگیریهای افراد خودپسندِ غربزده به ادامهٔ آن تا حدّ توان و قدرت توفیق یافت.

... و اما وقتی به داخل اتاق وزیر پا گذاشت ناراحت بود. ناراحت تا حدّی که فقط به جواب سلام بسنده نمود. و گوشه‌ای نشست.

در حالی که به چشمهای وزیر بصورت مستقیم می‌نگریست گفت: جناب وزیر، من آمده بودم که جلسهٔ دو جانبهٔ خود و شما را در محلّ وزارت متبوعتان برگزار کنم و ضمن بیان دقیق تر نقطه نظراتم، روند آموزش پایهٔ کشور را که به شدت بدان حسّاس هستم را بازبینی کنم. دیدگاه شما و همکاران ارشدتان را بشنوم. به آنچه بعنوان گزارشات، شکایات و پیشنهادات از سوی مردم و کارشناسان به دستم رسیده توجه دو جانبه نمایم و بسیاری از برنامه‌های دیگر.

اما خدا را شکر می‌کنم که به تنهایی و بصورتی که دیدید وارد مجموعه شدم. آنگونه که معلوم است عمر دولت من یا لااقل مقدار قابل توجهی از آن ابتدا باید، صرف همدلی و همراهی و یکسان سازی مسئولان و و انتصابها گردد و تا بیائیم وقت باقیمانده را صرف خدمت کنیم زمان گذشته و از ماجز بدی و ناراحتی اثری دیگر در تاریخ و صفحات دل پاک مردم باقی نخواهد ماند. آیا این خواستهٔ شماست.

وزیر که در مقابل عتاب رئیس جمهور قدری مضطرب شده بود قصد پاسخ دادن داشت که با ادامه صحبت رئیس جمهور ساکت ماند.  
او ادامه داد:

من به عهدی که به مردم دارم، با شهدا و امام و رهبری و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و برتر از همه آنها خدای متعال دارم نه شعاری بلکه عملی پایبندم، ابزارهای لازم را برای کنترل همکارانم در همه اجزاء کشوری دارا بوده و برای تکامل آن اقداماتی را در دست اجراء دارم. هم اکنون می خواهم علی رغم میل باطنی دستور بدهم تا آن معاون خود خواه و سوار شده بر بیت المال از کار عزل و در بخش دیگری بدون مسئولیت ادامه کار دهد. و در این رابطه به خصوص اولاً به دلیل تذکرات مکرر قبلی و ثانیاً به دلیل اثرات نامطلوب بعدی حاضر به مماشات نیستم. رئیس جمهور با ادای پرشور این جملات کاغذ و قلم را برداشت و دستور عزل خاطی را به وزیر صادر کرد.

او در ضمیرش حتی به این که مسئول معزول به واسطه این برخورد بشدت با نظام در افتد و یا لاقفل در مسلخ بی تفاوتی درآید، فکر کرده بود. اما بدلائلی حاضر به توجه بدان نبود.

اول آنکه: مسئولان قبلی هم با این توجیه و توجیهاات مشابه به مماشات و مدارا با مسئولان خود خواه پرداخته و آرام آرام محبوبیت و اقبالشان را در میان مردم از دست دادند.

دوماً: اینگونه افراد با برخوردهای خشن، خود بزرگ پندارانه، عقده گشایانه، و سرد و متکبر مآبانه بارها و بارها تعدادی از مردم خوب و مراجعین و کارمندان و پرسنل خود را از کشتی بزرگ انقلاب و نظام و حتی اسلام پیاده کرده اند. بنابراین حذف اینگونه افراد حتی اگر به بهای دور شدن آنها از سفره نظام و انقلاب منتهی گردد منفعتی بیش از ضرر داشته و لازم می نماید.

سوماً: مردم، مسئولان و دنیا باید می دانست که حکومت علوی این چنین است و اهل مسامحه بی جاوبی منطبق نیست. اساساً اجازه نمی دهد که مسئول یا مسئولانی با

انگیزه‌های مادی، به قصد ارضای حس قدرت طلبی یا مال خواهی در مصادر بزرگ وقت مردم و انگیزه خدمت را از بین ببرند و در سایه این آگاهی نحوه ساز و کار خود را با دولت و سیاستهای هماهنگ سازند.

چهارماً: با حذف اینگونه افراد و انتصاب افراد جدیدتر ضمن آنکه در انتخاب مسئول جدید دقت کافی تر صورت خواهد گرفت گردش نخبگان نیز هر چند اندک، لکن بدرستی اعمال خواهد شد.

غرق در این افکار بود که با صدای وزیر جابجا شد. بخود آمد درحالیکه در دستش خودکار و به هیچ کجا چشم دوخته بود.

در عین حساسیت بسیار بالائی که رسیدگی به مورد معاون متخلف وزیر در روح رئیس‌جمهور داشت به دلیل نگرانی وی در امر اجرای دقیق و زمان بندی شده برنامه‌های آموزشی و پرورشی از ادامه بحث منصرف و به سمت مراتب برنامه‌ای معطوف گردید. اموری که به جهت سازماندهی و پایه ریزی ابتدائی نو نهالان بشدت مهم، مؤثر و غیر قابل گذشت و آینده ساز می نمود.

مهم هم به این دلیل که نقش پایه‌ای داشته و نیز به این جهت که سمت و سوی آن در سالهای اخیر به شکلی منحرف و غیر اصولی گشته بود.

مؤثر از جهت تأثیری که در آینده فرد و جامعه از قبیل ادامه تحصیل یا عدم آن، انتخاب نوع شغل، نحوه تعامل با افراد و افکار و بسیاری از این قبیل موارد و غیر قابل گذشت از این حیث که چنانچه در راستای ایام مورد نظر برنامه‌ای عمیق و قابل توجه تدوین و اجرا نگردد نه تنها در آینده با نسلی از عناصر و افراد مشکل دار در هر زمینه مواجه خواهیم بود، بلکه به هیچ وجه فرصت عالی دوران نو نهالی بدست نخواهد آمد تا در سایه آن بهترین شکل تربیتی و آموزشی را ساماندهی نمائیم. شاید رئیس‌جمهور خود را ذهناً و باطناً مقابل چراها و گله‌ها و شکایات بسیاری از افرادی که در میان‌سالی و یا کهولت بی‌برنامگی نظام آموزش و پرورش را در عدم اقبال و تعالی خود طبق صلاحدید و آرزوهای مشروع و معقولشان مؤثر می دانستند، مسئول می دانست و در مقابل آن احساس شرمساری می کرد.

اگر عوامل فردی، ضعف‌ها، بی‌سامانی‌ها، فقر، فساد، بی‌تربیتی و فقدان شاخصه‌های اخلاقی و امثالهم را از علل ناکامی در رشد و تعالی افراد جدا کنیم، قطعاً مهمترین عامل باقی مانده همان کوتاهی در تدوین و تکامل برنامه‌های آموزشی و تربیتی نونهالان و نوجوانان و سپس جوانان از سوی دولت و حاکمیت باقی خواهد ماند که مسئولیت آور است.

این موضوع آنچنان مهم بود که در عمده کشورهای پیشرفته یا در حال رشدیکی از عوامل و مراتب مهم و تأثیرگذار در پیشرفت‌ها و پیروزی‌ها و اثرات مثبت و مناسب بشمار می‌آمد. و بر عکس بی‌توجهی بسیاری از کشورها و دولتمردان به این امر و گذراندن باری به هر جهتی مسئله نهایت بدبختی و ناکامی و ناامیدی و یأس و سرگردانی را ایجاد کرده است.

بزعم رئیس جمهور فهم دقیق این مسئله توسط مسئول عالی مملکتی آنها با جهت دهی اجرائی بدان، رمز موفقیت در تربیت نسل آینده و ورزیدگی فکری و زیر بنائی نسل حاضر و بهره‌گیری مفید و مناسب از تجربیات نسل‌ها و افکار و اعمال گذشته می‌باشد.

نظام آموزش و پرورش حدود ده تا دوازده سال از بهترین و مؤثرترین ایام هر فردی را در اختیار داشت. با اختیاراتی که قانون اساسی و قوانین موضوعی در بهره برداری اصولی از منابع مالی و فکری و برنامه‌ای، مادی و معنوی در راستای تحقق امر آموزش و پرورش رایگان به دولت داده بود و نیز در چارچوب یادگیری دقیق و حساب شده مغز افراد که عنایتی خدادادی و منحصر به فرد، به زمان و شرایط مرتبط بود، این کمال بی‌انصافی می‌توانست باشد که نتیجه‌ای کاملاً مطلوب و با معیارهای حداکثری عاید جامعه و فرد فرد آن نسازد.

اموری چون خواندن، نوشتن، ریاضیات، ادبیات، جغرافیا، تاریخ، علوم دینی و مذهبی، ورزش، نحوه تعامل و تبادل افکار و اعمال، عشق ورزی اخلاق، ایمان، شناخت دنیا، آموزش زندگی در کنار تربیت عالمانه و مملو از مظاهر اعتقادی و معنوی و خداپسندانه و در راستای تشکیل جامعه‌ای مدنی به نیابت و یا تأثیر پذیری

از جامعه علوی و نبوی از مصادیق بارزی بود که مشمول برنامه ریزی آموزش و پرورش می‌شد. اما اینکه چرا در طی سالهای اخیر علی‌رغم وجود عمده عوامل که عموماً هم مصداق عنایات الهی، در سایه پیروزی و استمرار انقلاب اسلامی و شیعی داشت، با نسلی که بعضاً در زمان باروری و بهره‌دهی به عناصری کم‌سواد، با ضعف دین و در بعضی از موارد بی‌تفاوت نسبت به ایدئولوژی حاکم بر انقلاب و آینده اسلامی و پیشرفت کشور و تعالی جامعه و ترقی آن مواجه شدیم جای تأمل و تأثر داشت.

اگر به فهم این قضیه که چرا یک دانش‌آموز دختر تا زمانی که در مدرسه است حجاب کامل دارد و اما بمحض خروج از مدرسه به بدحجابی متوسل می‌شود، چرا یک دانش‌آموز پسر، که در مدرسه با قرآن و دعا و درس روزانه‌اش را شروع کرده اما با عجله و فوریت و بصورت تند و سریع بمحض جدا شدن از مدرسه به پای و یدئو و فیلمهای غربی و خشن و بعضاً مبتذل می‌خزید، چرا علی‌رغم اخذ نمرات مطلوب در طول امتحانات کتبی و شفاهی، رسمی و غیر رسمی در مباحث فکری دیگر که حد و اندازه‌ای مطابق سن و پیشرفتهایش داشته ضعیف و حتی در مواردی کودن جلوه می‌کرد و بسیاری از اینگونه چراها پی می‌بردیم به حتم و قطع ضعف‌های بسیاری آشکار و راههای متعددی برای رفع آن بر ذهن متبادر می‌شد.

هر چند که خانواده و تربیت موجود در آن، رسانه‌های گروهی، دیداری، شنیداری، نوشتاری گروه‌های مختلف اجتماعی، سطح آکادمیک و غیر آکادمیک، رسمی و غیر رسمی سواد و علم و معلومات در میان مربیان و معلمان و مسئولان آموزش و پرورش فواصل طبقاتی، فقر یا رفاه، میزان اثرگذاری فرهنگ‌های بیگانه و غیر اخلاقی یا اخلاقی و آشنا، نوع برخورد و نحوه عمل‌گویندگان و نویسندگان و مربیان و معلمان و مرتب‌ترین مستقیم و غیر مستقیم با این بخش به گفته‌ها و نوشته‌ها و توصیه‌هایی که خود به تحصیل‌کنندگانشان در هر سن و مقطعی تفهیم می‌کنند، میزان علمی درستی و یا غلط بودن محتوای دروس، نحوه تدریس، نحوه امتحان‌گیری و صدور کارنامه، زمان تحصیل، امکانات موجود برای آن، تقسیم اوقات برای آمادگی بیشتر

دانش آموزان و عوامل بیشمار دیگری از جمله مراتب تأثیرگذار بر بدنه فکری و شالوده ذهنی محصلین در دوران حضور در گستره آموزش و پرورش می باشد که از ذهن رئیس جمهور دور نمانده بود. اما بدرستی اعتقاد داشت که اصلاح و سلامت مسیر باکنکاش و غور و مذاقه در اشکالات پیش گفته در کنار دیگر عوامل و ضعفها و قوتها بایستی سریع، حساب شده و بدون اغراق و افراط و تفریط صورت پذیرد تا نظام آموزش و پرورش به سمت صلاح و ثواب پیش رود.

نظر رئیس جمهور در این موارد ابتدا بر تزکیه و ارتقاء تقوا آنها نه بصورت دستوری و زور بلکه با تحلیل و تفسیر و توضیح و با اخلاق و انسانیت و محبت و امثالهم از طریق تقویت بدنه معاونت پرورشی یا دقیق تر همان امور تربیتی بود که باساز و کارهای مناسب و تزریق مؤثر بودجه و استفاده از کارشناسان دلسوخته و سلامت و مؤمن و متقی که سواد لازم را داشته باشند محقق می شد. امری که به دلیل نوع نگرش برخی از مسئولین سابق بر این، به سمت قهقرا و نهایتاً حذف معاونت مذکور پیش رفت و ضربه ای دیگر بر اسلامی سازی این دایره وسیع و عظیم و مسئولیت زا وارد نمود.

بخش دیگر اقدامات دولت در بازسازی نظام پرورشی و انسانی از حیث محتوا و معنویت بود که متأسفانه در سایه بی توجهی یا توجهاتی چون کمبود بودجه، تورم این بدنه و امثالهم مورد بی مهری عاقبت سوزی قرار گرفته بود.

رئیس جمهور معتقد بود که اساس و پایه اصلی نضج گرفتن قوام آینده یک جامعه توانمند در نحوه تربیت معلمان و مربیان در کنار اولیاء خانواده خلاصه می شود و دیگر عوامل هر کدام به نوبه خود اثرات فرعی تری در این جریان اساسی بازی می کنند. لذا نمی توان به دلائل واهی یا به جهت وجود دیگر اولویتها بدان غیر اصولی نگریست. مگر نه اینکه رشد و تعالی همه جانبه در هر جامعه و کشوری محصول عقلها و تدبیرهای فردی و جمعی افراد می باشد.

مگر نه اینکه این عقل و تدبیر در سایه تعقل و اندیشه ورزی و کسب علم و ایمان و تقوا و جد و جهد آموزش حاصل می گردد.

و مگر نه اینکه این همه در سایه خدمات معلّم و مربّی و استاد شکل گرفته و بارور می‌شود. پس چرا در این مقطع حسّاس و با این موضوع حسّاس تر آنچنان غیر اصولی و غیر علمی برخورد می‌کنیم که متهم به بی‌خیالی شویم.

با در نظر گرفتن این دیدگاهها رئیس‌جمهور قصد داشت به بهای حذف برخی از اولویتهای هزینه ساز، تأمین حدّ اقل معیشت قشر فرهنگیان را بدون مماشات و رودر بایستی و شعار و تزویر ممکن سازد.

او اعتقاد داشت کمتر قشر و افرادی پیدا می‌شوند که به این ارتقاء نه چندان کافی پرداختها برای تأمین معاش آبرومند معلّم و در نتیجه کمک به او برای خروج از دغدغه هائی که وی را در مسیر تربیت فرزندان دچار مشکل ساخته و عاملی برای رشد یادکنکی نسلی کم مایه، کم سواد، کم تدبیر، و فاقد اندیشه و تعقل می‌باشد معترض باشند. چرا که تقریباً آحاد و قاطبه افراد و خانواده‌ها بنوعی خود یا فرزندان و نزدیکانشان در این عرصه حضور مستقیم داشته و علی القاعده از بروز عواملی که بواسطه نظام آن توسط دولت به رشد تربیت و اخلاق و علم نونهالان نشان کمک و یاری رساند نه تنها ناخشنود نمی‌شوند بلکه استقبال هم می‌کنند.

در واقع رئیس‌جمهور در اقدام عملی برای وقوع نوع تأمین معیارهای واقعی و البته حدّ اقلی معاش در قشر فرهنگیان علاوه بر تئوریهای مبتنی بر واقعیات خود مستضحر به پشتیبانی عمیق و دقیق مردمش نیز بود.

در این زمینه نیز توصیه اکید رئیس‌جمهور به وزیر آموزش و پرورش تنظیم و ارائه فوری لایحه‌ای کافی و وافی در مورد ارتقاء سطح حقوق و مزایای فرهنگیان به ترتیب ذیل بود.

۱ - حقوق پایه به مقدار  $\frac{1}{3}$  ارتقاء یابد.

۲ - مزایا تا سطح ۲ برابر ارتقاء یابد.

۳ - امکان رسمی حضور معلّمین در مدارس و در چارچوب امور فوق برنامه از طُرُق کمک های دولتی و پشتیبانی مردمی. (تادر سایه این امر مؤسّسات خصوصی با سوء استفاده از کمبودهای مالی آنان اقدام به جذب این قشر و در نتیجه دور کردن آنان



از مدارس، ضعیف نمودنشان در تحقیق و ایجاد آمادگی لازم در سر کلاسها، خستگی مفرط و بی‌انگیزگی... نکرده و همچنین به این واسطه هم معلم با محیط مدرسه آشتی کرده و آنجا را خانه واقعی خود بداند، هم تحقیق لازم را انجام داده و در امور رشد درسی و غیر درسی دانش‌آموز کوشا شود و در آخر در آمد مطلوبتری را نیز عاید خود سازد.

۴ - تأمین مبالغ کلان از سوی منابع دولتی و بانکی و مردمی حتی سرمایه‌گذاری کوتاه و میان‌مدت در راستای خانه دار نمودن اقشار فرهنگی با اولویت افرادی که فاقد مسکن می‌باشند با امکانات بالاتر از امکانات موجود و عام.

۵ - امکان تحصیل و ارتقاء کمی و کیفی سطوح تحصیلی فرهنگیان ضمن خدمت.  
۶ - استفاده بهینه و غیر شعاری و عملی از وجود این قشر بلند مرتبه در ساز و کارهای اجرائی بخصوص در بخش‌هایی که نیازمند پشتیبانی فکری و اصولی می‌باشند. همچنان‌که وزیر مشغول یادداشت دستورات اکید رئیس جمهور بود، او نیز پس از نوشیدن یک لیوان آب و عمیق شدن مجدد در مباحث مطروحه ادامه داد: نظام آموزش و پرورش باید پایه‌گذار جهت‌های شغلی و فکری دانش‌آموزان مطابق علائق آنها باشد. لذا در این زمینه نیز طرح ذیل باید بعد از پالایش و پرورش به مرحله اجرا درآید.

۱ - ابتدا با تشویق دانش‌آموزان از سطح راهنمایی به بالا در جهت مشورت با خانواده و نزدیکان، معلم‌ان و مربیان پرورش، و کارشناسان امر (که بایستی تربیت شده و در مدارس و مناطق آموزشی مستقر گردند) شغل واقعی و مورد علاقه خود را انتخاب نمایند.

۲ - ساز و کارهای فنی و حرفه‌ای متناسب با شغل منتخب از طریق نوشتجات، مقالات داخلی و بین‌المللی، آموزش‌های از راه دور یا حضوری در طول ایام تعطیلات تابستانی یا روزهای خاص، فیلمها، گفتگوها و امثالهم برای ارتقاء فنی و بخصوص در جهت کسب مهارت‌های لازم در رابطه مستقیم با شغل آتی، تنظیم و به مرحله اجرا در آید.

- ۳ - سرفصل بندی مشاغل و علائق آتیه دانش‌آموزان در چند سرشاخه و نیز سرشاخه‌های چندگانه و متعدّد با توضیح و تشریح هر یک.
- ۴ - موظف شدن سازمانها، وزارتخانه‌ها و نهادها و شرکتهای و مؤسسات دولتی و انتفاعی و حتّی بخش خصوصی به بر آورد نیازهای آتی خود به نیروی انسانی و اعلام آن به آموزش و پرورش.
- ۵ - برقراری ارتباط بین هر گروه از دانش‌آموزان با هر بخش مرتبط از حیث شغلی در جهت آشنائی و آموزش مستمرّ حین تحصیل و تعطیلات با سازمان و تشکیلات و بخش مربوطه.
- ۶ - استفاده بخش‌های تخصّصی در همه‌ی احزاب از این ساز و کار برای انتخاب و تربیت و در نهایت استفاده و اشتغال افراد مستعدّ و مورد نیاز و نخبه در هر سطح و شکل و دیگر موارد.
- رئیس‌جمهور در ادامه به موضوع کمبود کلاسهای درسی و نیز چند شیفته بودن بسیاری از مدارس حتّی در پایتخت اشاره و طرحهایی را در این زمینه ارائه داد که نیاز به پختگی بیشتری داشت.
- این طرحها عبارت بودند از:
- ۱ - مشارکت فعال بانکها و مؤسسات انتفاعی دارای درآمد در کنار اختصاص بودجه قابل توجه دولت و کمکهای مردمی بشکل ضربتی و کم تشریفات. (نگاه رئیس‌جمهور در این زمینه به این اصل معطوف بود که دیر یا زود باید دولت با سرمایه‌گذاری مکفی و سیاستگذاری و کانالیزه کردن سرمایه‌های غیر دولتی، وضع کلاسهای استاندارد درسی را به روز کند تا با گذشت زمان و بروز پدیده‌گریز ناپذیر افزایش جمعیت حتّی در قالب‌های طبیعی، انباشت مشکلات این بخش، به امور در دست اجرا ضربه زده و سرمایه‌های هنگفتی که همه روزه در این عرصه هزینه می‌شد را بی‌اثر نسازد)
- ۲ - برقراری شبکه‌ی رادیویی خصوصی و دولتی برای آموزش از راه دور مطابق الگوی دیگر کشورها همچون استرالیا تا بطور خصوصی برای دانش‌آموزانی که در

خانواده مرفه‌تر زندگی کرده و حاضرند با پرداخت پول آموزش از راه دور را برای تحصیل خود انتخاب کنند خدمات رسانند.

و رادیوی دولتی برای دانش‌آموزانی که یا در نقاط متراکم از نعمت تحصیل در مکان استاندارد محروم هستند یا محصلین که در مدارس چند شیفته به سختی به آموزش و پرورش مشغول بوده و یا دانش‌آموزانی که در نقاط دور افتاده، صعب‌العبور و فاقد حداقل شاخصه‌های ساخت و فعالیت و راه‌اندازی مدرسه ساکن هستند و از طرفی امکان اقامت و رفت و آمد هر روزه به مدرسه و بالعکس را ندارند (این مقوله بی‌ارتباط با مسئله فعالیت‌های بسیج کشاورزی و صنعتی و نیز سوق دادن تدریجی اما با سرعت کافی نفوس به سوی شهرهای کوچک و روستاها و مناطق غیر مرکزی که دارای تراکم جمعیت کمتری می‌باشند نبوده و نیست و از این حیث نیز حائز توجه است).

۳ - ساخت و ساز مدارس به نسبت تراکم جمعیت، فقر یا رفاه نسبی مناطق مختلف، فقر یا دارائی فرهنگی اجتماعی در هر بخش جغرافیائی یا جمعیتی با در نظر گرفتن تنوع فرهنگها.

و در نهایت آخرین دستور رئیس جمهور در جلسه مذکور فعالیت عمیق و اثرگذار و علمی برای تقویت و رشد انگیزه‌های دینی و معنوی و ارزشی در این مقطع و عرصه. این مورد مهمترین دغدغه وی بود که در کنار اهمیتی که اصل آموزش استاندارد برای آینده سازی در خود داشت اهمیت یافته و بی‌توجهی به آن غیر قابل اغماض می‌نمود.

همانگونه که ایجاد ساز و کارهای مناسب و منطبق با عقل و علم برای تربیت آکادمیک نوآموزان مهم و مؤثر و آینده ساز بود، تقویت و تحکیم زیر بنای معنوی و انسانی و اخلاقی و ارزشی مطابق با آموزه‌های دین مبین اسلام و با استفاده از تجربیات گرانسنگ موجود نیز به همان نسبت و شاید بیش از آن می‌توانست در رشد یا عدم رشد، تقویت یا عدم آن و نسل سازی یا نسل سوزی در آینده‌ای نه چندان دور نیز، دارای اهمیت ویژه باشد. از اینرو به دستور رئیس جمهور مقرر شد تا نظام انگیزه سازی و

ایجاد روح ارزشی و معنوی در آموزش و پرورش بازبینی شده و نکات و نقاط اشکال ساز آن رفع و با استفاده از اساتید حوزه و دانشگاه، فعّالان عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و دیگر دست‌اندرکاران بخشهای متحوّل شده و اثرگذار و البته منطبق با روح لطیف اسلام تدوین و پس از تصویب هر چه سریعتر به مرحله اجرا درآید.

تا از این رهگذر نه تنها در آینده‌ای میان مدّت شاهد نسلی پویا و با معلومات و با سواد و انگیزه باشیم، بتوانیم خلائی که بدلائل مختلف بخصوص به جهت هجمه فرهنگی استکبار در ایمان با وری و دین‌خواهی و ارزشمداری نسل نوجوان و جوان ایجاد شده را پُر کرده و به این طریق ضربه‌های ناشی از این خلاء را هر چه سریعتر به حدّ اقل رسانیم.



## فصل

اذان صبح با طراوت و تذکر از مهمترین عادات بیدار شدن از خواب رئیس جمهور بود. به مجرد آنکه اذان با الله اکبر طنین انداز می‌شد نور و صوتی معنوی به گوش و چشم او وارد می‌شدند و بیدارش می‌کردند.

در مدت پذیرش مسئولیتهای بزرگ کمتر پیش آمده بود که پس از ادای فریضه صبح خوابیده باشد، بخصوص در ایام مسئولیت خطیر ریاست جمهوری که در وجودش اضطراب و حساسیتهای بسیاری ناشی از بار مسئولیت سنگین و ودیعه گذارده شده بدستش ایجاد کرده بود.

پس از ادای نماز صبح عموماً به زیارت عاشورا، معروفه و غیر معروفه، دعای عهد، دعای ندبه، قرائت قرآن و تفسیر مربوطه، خواندن مقاتل بخصوص مقاتلی چون لهوف، نفس المهموم و امثالهم مشغول گشته بود.

لذا در این روز هم پس از نماز و قرائت با حال و عشق زیارت عاشورا به قصد بررسی عایدات و درآمدها و هزینه‌ها و بررسی حال و روز و اخلاق و رشد و فعالیت نزدیکان خانواده و خود و دادن تذکر و احیاناً برخورد با اشکالات و سوء استفاده‌ها و این قبیل امور، در کنار همسرش که مسئولیت کنترل امور فوق الذکر را داشته و مدام وی را در جریان این گونه مسائل قرار می‌داد به پشت میز کارش در منزل نشسته و مشغول بررسی اسناد شد.

او به دلیل نفرت بی‌حد، از دخالت اطرافیان مسئولان عالی رتبه در زد و بندها

ورانت خواری‌ها و مسئولیتهای کلان دولتی و دیگر قوا و جمع‌آوری اموال نامشروع و سفرهای اروپائی و آسیائی و حتی به آمریکا و خانه‌های مجلل و اتومبیل‌های آنچنانی و مهمانی‌های پر زرق و برق و سوء استفاده از منصب و مقام و انتساب خود به آن مسئول عالی رتبه و آذیت و آزار مردم و اطرافیان و هر آنکس که به مذاقشان خوش نیاید و اثرات بسیار بسیار منفی که اینگونه امور در پیشبرد و رشد مستمر در همه اجزاء، بدبینی مردم به حاکمیت و حکومتگران، غارت اموال و منابع مالی و امکانات مرتبط که مورد اختلاس و امثالهم می‌گردد و بسیاری از جهات مشابه، ساز و کار سخت و بی‌سابقه‌ای را تدوین کرده بود که نهایت نظارت و کنترل را در این زمینه بعمل آورده و از ابتدا دست کسانی که مستعد اینگونه سوء استفاده بوده و در اطراف رئیس‌جمهور حضور داشتند قطع نماید.

در این مسیر که هرگز تا بدان روز مورد غفلت و کم‌توجهی او قرار نگرفت، نیز همسرش را مسئول شرعی و قانونی نمود تا مدام از خود خانواده و نزدیکان گرفته تا اقوام و دوستان و آشنایان را مورد بازرسی قرار داده و نتیجه آن را بطور روزانه گزارش نماید.

رئیس‌جمهور به دلایل پیش‌گفته فقط به این نیز اکتفا نکرد. ابتدا بخشنامه‌های زنجیره‌ای و چندگانه‌ای را به تمام ادارات دولتی و غیر دولتی، بانکها، مؤسسات مالی و اعتباری، شرکتها، آژانس‌ها،... ارسال و در آن واگذاری هرگونه امکان مادی و غیر مادی مسئولیت و دیگر مراتب مورد نظر به نزدیکان رئیس‌جمهور، معاونین وی، وزرا، مشاورین و امثالهم بطور غیر معمول و با مساعدت و نظر خاص ممنوع و تنه‌راه استفاده از خدمات اینگونه افراد طی طریق بصورت قانونی و روال عادی و همانند دیگران می‌باشد.

و در کنار این بخشنامه یکی از مسئولیتهای بازرسی ویژه را بدون ملاحظه انتساب افراد مورد تحقیق به مراکز قدرت از جمله رئیس‌جمهور، بررسی گزارشات در این زمینه بود که چندین بار هم منجر به موضع‌گیری به موقع وی شده بود. در یک نمونه پس از آنکه معلوم شد چند تن از اساتید دانشگاهی فرزند رئیس‌جمهور، علی‌رغم نمرات پائین فرزندش، به وی نمره عالی داده‌اند درحالی‌که هیچگونه منطبق واقعی و

قانونی بر آن مترتب نبوده است بلافاصله مورد توجه و رسیدگی رئیس جمهور قرار گرفت و تا نمرات به حالت عادی و واقعی برنگشت موضوع فیصله نیافت. امری که حسب ظواهر باعث تعجب شگرف اساتید و معلمین از مطلب یاد شده گشته، بعضاً با ناباوری با آن برخورد شد.

یا وقتی معلوم شد برادر وی اقدام به مراجعه به یکی از بانکها برای دریافت تهسیلات خرید مسکن کرده، درحالیکه قبلاً در چندین سال قبل یکبار دیگر هم از آن استفاده کرده بود بلافاصله با ابلاغ کتبی رئیس جمهور پرداخت مذکور لغو و پرونده بایگانی شد.

البته او بنا نداشت با اعمال افراطی باعث ساقط شدن اطرافیان و نزدیکانش از زندگی عادی شود، لکن اثرات بسیار نامطلوبی که اینگونه امور پیش از این بر ذهن و یاد و خاطره و روح و دل مردم گذارده بود و اهمیت رسیدگی به آن از دید قرآن و سیره نبوی و علوی و آیات و روایات و احادیث و فقه شیعه نیز بدان تذکر داده شده بود رئیس جمهور را و او می‌داشت که بر امر مذکور بی‌وقفه تأمل کرده و به معضلات از ریشه و نطفه و ابتداء رسیدگی و جلوی انحراف را از اول بگیرد.

سابق بر این چنان دخالت خانواده و اطرافیان رئیس جمهور و مسئولان عالی رتبه در امور کلان و درآمد ساز اقتصادی و فرهنگی و حتی سیاسی و مناصب و مسئولیتهای بزرگ و نان و آب دار دولتی و امثالهم باب شده بود که اگر مسئولی پیدا می‌شد و جلوی دخالت اطرافیان را می‌گرفت، باعث تعجب مردم می‌شد.

این معضل آنگونه ریشه دوانده بود که بخش قابل توجهی از علت پیروزی چند رئیس جمهور سابق بر این، وعده مبارزه با انتشار هزار فامیل و دخالت اطرافیان و نزدیکان در زد و بندهای پیش گفته بود. اما دریغ و صد افسوس که تنها به وعده و شعار ختم شد.

در بسیاری از موارد، رئیس جمهور پس از پیروزی و شروع بکار با حجم عظیمی از اقوام از جمله، فرزندان، همسر، پدر و مادر، برادر و خواهر، برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها، برادر همسر، داماد، عروس، دایی، خاله، عمه و عمو و از این قبیل اقوام رو برو می‌شد که در نقطه نقطه کشور اقدام به رانت خواری، کسب مناصب و مال اندوزی و

اشرافیت و چه و چه نموده بودند که به دلایل غیر موجه بهیچ وجه مورد برخورد رئیس‌جمهورهای قبلی قرار نگرفت و همین مماشات و مسامحه بی‌منطق، باعث بوجود آمدن نوعی فرهنگ در بین اقوام مسئولین عالی رتبه و نوعی بی‌اعتمادی در میان مردم شد.

از دید رئیس‌جمهور این او بود که مورد اقبال و توجه مردم قرار گرفت و با رأی آنها انتخاب و امانت بزرگ مسئولیت بدو سپرده شده، نه اقوام و نزدیکانش. بخصوص هنگامی که بیکاری و فقر و تنگی معیشت تبعیض‌های ناروا و کمرشکن و بسیاری از مصادیق مترادف بیداد می‌کند و امکان توزیع ثروت و شغل و امکانات، متعادل و عادلانه نیست اطرافیان وی حق ندارند به اجزاء کوچک و بزرگ قدرت چنگ اندازی کنند.

به زعم او اگر هر مسئول عالی مرتبه‌ای از ابتدا و در بطن و نطفه با کوچکترین مورد اینچنین برخورد لازم را صورت می‌داد این امر به یک اپیدمی فراگیر و خردکننده تبدیل نمی‌شد. و تبدیل به ضد فرهنگی مرسوم نمی‌گشت، تا مردم دهان به دهان عزم مسئولی را که کمر بر جلوگیری از مشکلات و معضلات خردکننده فوق‌الاشاره به حق و قطع و یقین بسته باشد، غیر قابل قبول و نمایشی بدانند و از کنار آن براحتی در گذرند.

این از جمله تغییر ذائقه‌ها و تبدیل شدن به یک فرهنگ بود که به دلایل پیش‌گفته و نیز به جهت عدم اهتمام مسئولین بر برخورد با ایمان با صد ارزش یاد شده در کنار بسیاری از معضلات و مشکلات مشابه و بزرگ و کوچک در میان مردم رواج پیدا کرده و در تبلیغات زهرآگین دنیای رسانه‌ای و سیاسی و فرهنگی استکبار برای برخورد با نظام مقدس جمهوری اسلامی مکرراً مورد استناد قرار می‌گرفت. حال آنکه آنها خود با برنامه ریزی بخشی از عامل بوجود آمدن اپیدمی مذکور بوده و می‌دانند که رواج و ادامه آن باعث پوسیده شدن قسمتی از پایه مستحکم اما قابل تخریب نظام جوان اسلامی و شیعی مان خواهد شد.





## فصل

پس از بازگشت رئیس جمهور از وزارت آموزش و پرورش که با شتاب و سرعت همراه بود بمحض ورود به اتاق کار، رئیس دفترش را پای تلفن خواست و پس از احوالپرسی و پرسش اوضاع و احوال و اخبار مهم، ضمن اینکه اخبار خلاصه شده روزنامه‌ها را ورق می‌زد و کفش‌ها را از پا در می‌آورد، تا دمپایی به پا کند دستور داد تا بخشنامه‌ای مفصل و زمانبندی شده‌ای تهیه شود و در آن دستور ساده سازی و پرهیز مؤکد از هر گونه تشریفات زائد در نحوه ملاقاتها، تزئینات اتاقها، پذیرائی، مجالس، هزینه‌های شخصی از بیت المال و غیره را صادر کند.

و ادامه داد: در این زمینه بایستی شخص سید علی بعنوان ناظر فعالیت کرده و بازرس ویژه رئیس جمهور نیز با وی همکاری نماید.

همچنین دستور داد تا بخشی از نظارت و بررسی در این محور، حول هزینه‌های شخصی که به اسم بودجه محرمانه و ایاب و ذهاب و امثالهم در اختیار مدیران ارشد و میانی قرار دارد باشد، تا معلوم شود که منابع تقریباً سنگینی که بدین منظور اختصاص داده شده چه حد بوده و در چه زمینه‌هایی هزینه می‌گردد و سپس به منظور اینکه هیچگونه تعللی در مورد این قبیل فعالیتها صورت نگیرد، مدت ۶ ماه برای آن تعیین کرده و دستور داد تا از فردای همانروز کار آغاز شود.

او قصد داشت تا بدین وسیله ضمن اعلام نظارت مستمر وی بر ارکان تحت امر

دولت، اهمیت تنظیم متعادل ساز و کارهای هزینه‌ای مسئولین را معرفی و نیز ثابت کند که اینگونه امور به ظاهر کم اهمیت تاکنون چه افتراق عمیق و قابل توجهی بین مسئولین و مردم ایجاد کرده است.

پس از اتمام جلسه با رئیس دفتر، برنامه ملاقات شرکت در جلسه شورای عالی بسیج کشاورزی و صنعت در دستور کار بود که در پی استراحتی کوتاه به اتاق جلسات عزیمت و در صندلی مخصوص خود قرار گرفت ذهن موج و حساس رئیس‌جمهور از مسئله اتفاق افتاده در اتاق معاون وزیر آموزش و پرورش چنان در تکاپو بود که نتوانست بدون توضیح و هشدار پیرامون آن در جلسه‌ای که به منظور پی‌گیری امر دیگری تشکیل شده بود به اعضاء حاضر سخنان خود را آغاز نماید.

و اما پس از تشریح اهمیت مسئله و تأکید صادقانه بر نظارت کافی و کامل مسئولین ارشد به عملکرد فردی و مشخص عناصر مسئول و تحت امر و نیز خود آنها مباحث مطروحه در جلسه را استماع و گزارشات پیشرفت کار و اشکالات و معضلات و کمبودها و قوتها را بدقت گوش داد و به ذهن سپرد.

در خلال بیان مطالب توسط هر فرد نکاتی را یادداشت و یا بعضاً بطور موردی دستوراتی را صادر می‌کرد. اما در هیچ‌کجا حاضر نبود به جملاتی چون امکان ندارد یا نمی‌شود و یا امثالهم اعتنائی کند. اهمیت مقوله رشد کشاورزی و صنعت چنان در چارچوب منافع ملی و در آمدسازی کشور عزیزش اثر بخش بود که کم توجهی یا کندی کار به هر دلیل بمانند نا کار آمدی عمیق دولت می‌توانست جلوه کند.

مسئله‌ای که هر چند دولتهای قبلی بدان اذعان و اقرار داشته و به دنبال کار آمد سازی و رشد تقویت آن بودند اما همچنان در سایه پر ادعائی و حرف و تبلیغات دچار انفعال و و کم کاری و رکود و توقف شده و مشمول نا کار آمدی کامل گردیده بود. بالاخره در پایان مباحث صورت گرفته و بررسی راهکارهای مؤثر و با قابلیت اجرایی رئیس‌جمهور سخنانش را آغاز کرد.

او معتقد بود که علی‌رغم اولویت بخشی به مقوله مهم کشاورزی و صنعت مواردی از بی‌اعتنایی یا کم توجهی به بخش‌هایی از مناطق روستائی و امثالهم به دلائلی چون

دور دستی، کمبود بودجه، عدم توجه اقتصادی و فنی و دیگر موارد مشابه گزارش شده بود که بازتاب آن اثرات منفی در پی داشت.

در چند مورد گزارش شده بود که روستاهای با جمعیت بالای ۱۰۰۰ نفر به دلیل دوری از شهرها و نبود جاده و امکانات حدّ اقلی رفاهی و فقدان مواد اولیه و منابع اندک مالی و بانکی بطور فزاینده و با سرعت چشمگیری در حال تخلیه و عزیمت روستائیان به شهرها می‌باشد که بسیار نگران‌کننده بود.

از این رو پس از گفتگو و تبادل نظرات طولانی و بیان دغدغه‌ی وی، وزیرای جهاد کشاورزی و نیز صنایع و دیگر دستگاههای مربوطه از جمله بانک مرکزی و توابع مأموریت یافتند: تا با همکاری استانداران و فرمانداران طی ۲ ماه به شناسایی اینگونه مناطق روستائی پرداخته و ضمن برآورد بودجه بصورت فورس مازور فراتر از اقدامات برنامه‌ای دولت که در دست اجرا بود، در جلسه‌ای که پس از انقضای مهلت مذکور بلافاصله باید تشکیل شود موارد را مطرح تا بودجه‌ای از منابع بانکی و نیز منابع مالی در اختیار رئیس جمهور اختصاص یافته و پس از آن با نظارت و همکاری شوراهای محلی اقدام به جاده‌سازی، ساخت خانه‌های بهداشت، حمام، مدرسه، ارسال مواد اولیه کشاورزی و برنامه‌های فرهنگی رفاهی دیگر که ایجاد جاذبه نماید شده و نتیجه آن از طریق رسانه‌های عمومی با اطلاع‌رسانی مفید و بهنگام تهیه و به اطلاع عموم بخصوص روستائیان برسد.

ذکر این نکته ضروری است که اقدامات فوق فرای دیگر اقدامات دولت در زمینه ایجاد جاذبه‌های واقعی و غیر شعاری و تبلیغی در روستاها و مناطق غیر مرکزی به جهت جلوگیری از مهاجرت‌های بی‌رویه و رونق تام کشاورزی و دیگر اهداف مشابه بود که صورت می‌پذیرفت. بنابراین با توجه به نقش مکمل طرح مذکور، می‌توانست اثرات خوبی در اذهان جامعه به جای گذارد.

مصاحبه‌های تبلیغی کم و بی‌سر و صدا، موضوع شروع و گسترش آزارهای ضد انقلاب، مخالفین داخلی و خارجی و سرمایه دار و... انتصاب مدیران جوان بجای بازنشستگان با میانگین سنی کمتر از ۴۰ سال، پیگیری کار بازار مشترک اسلامی به

مرکزیت خاورمیانه اسلامی.

و امثالهم از دیگر مباحث مورد نظر بود که در جلسه مذکور مورد پیشنهاد و بررسی و دقت قرار گرفته و مصوباتی را بخود اختصاص داد. سپس با ذکر صلوات، رئیس جمهور از جمع جدا شده و به سمت دفترش رهسپار گردید تا به دیگر امور در دست اجرا بیندیشد و بپردازد.



## فصل

در میان همه اقدامات بدیع و عموماً تعجب آوری که رئیس جمهور در راستای استقرار منش و سیره علوی در رفتار و کردار شخصی، فردی، اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بکار می‌بست، سعی وافری داشت تا نهایت صداقت، راستی، بی‌ریائی را در خود و نوع عملش تقویت نماید.

این امر از آنجا اهمیت می‌یافت که به دلیل اهتمام به رفتار صادقانه در همه ابعاد توسط مسئول عالی اجرائی کشوری بزرگ و با پیشینه‌ای عمیق، اثرات مطلوبی در دل و جان مردم گذارده شده بود که بخودی خود می‌توانست نشانی سترگ و بی‌آلایش از میزان بی‌ریائی موجود در عملکرد وی باشد.

همچنان که طبق گزارشات موجود این سعی و تلاش بی‌پیرایه در افکار عمومی بین‌الملل، رسانه‌های خارجی، دیدگاه‌های متفکرین و تئوریسین‌ها؛ حتی مسئولین دیگر کشورها تأثیر مثبت و عالی گذارده بود که قبل از آن جز در چند مورد کم‌تعداد، از جمله سیره امام (ره) و یا شهید رجائی و برخی از شهدای عالی‌مقام دیگر در این وسعت و عمق دیده و یا شنیده نشده بود.

و تبدیل به امری گشت که زمان به زمان اثرات گسترده خود را به دنبال آورد و راه گشای بسیاری از مسائل بود.

چراکه در ضمیر آگاه و صادق رئیس جمهور هیچ چیز جز برخورد رفتار و گفتار و تعامل بی‌ریا و عاری از شائبه‌های شبهه دار با مردم نمی‌گنجید. او معتقد بود که تنها و

مهمترین راه جذب همراهی مؤثر مردم در همه ابعاد و در جهت تکامل و تقویت و خروج از بن بست، هم سطحی او با قاطبه و آحاد ملت می‌باشد که تاکنون نیز صحت این نظریه با نوع عملکرد وی و اثراتی که از سوی مردم ابراز شده بود احراز می‌شد. بر این اساس رئیس‌جمهور که بموجب قانون موظف بود لیست دارائی‌هایش را به قوه قضائیه ارائه دهد، اقدام بدان نمود. اقدامی که باز هم شگفتی ساز شده و عاملی بر تقویت محبوبیتش در افواه عام گردید.

این لیست با همه ضمائیم، نشانی از ساز و برگ معمول زندگی هم‌تایان وی نداشت. در نگاهی جزئی و حسابگرانه کل اموال وی به ۳ میلیون تومان هم نمی‌رسید. نه سندخانه‌ای به نام او و خانواده اصلی اش بود. و نه اموال و ابنیه و زمین و باغ و ویلا و ماشین و موتور و مبل و صندلی و دیگر اثاثیه لوکس در آن ثبت شده بود. امری که وقتی مطابق قانون مورد تحقیق کارشناسان و مأموران مربوطه قرار گرفته بود جز اشک و غبطه در وجود بانگیزه آنان اثری دیگر نداشت.

مأمورانی که در دراز مدت و در موارد مشابه فقط و فقط به ثبت اموال و املاک و دارائی‌های نقدی و غیر نقدی، منقول و غیر منقول و..... مسئولان عالی و میانی پرداخته بودند که بعضاً ثبت آن موارد روزها وقت و فکرشان را مشغول می‌ساخت، حال با موردی مواجه می‌شدند که اشک طراوت بخشی را در وجود پرمهرشان متجلی و جاری می‌نمود.

آنها در کنار باور واقعیت‌های مکتوم زندگی رئیس‌جمهور، درس می‌گرفتند. احساس می‌کردند که مسئولیت دارند تا این واقعیت را به همگان اعلام کنند. و به همین دلیل نیز در چند مرحله اخبار مربوطه به این واقعه کم سابقه را به جراید داخلی و خارجی با ذکر اسناد و شهادت دقیق منتقل ساختند. چیزی که اگر به عهده رئیس‌جمهور بود یا قبلاً به اطلاع وی می‌رسید حتماً و قطعاً مورد مخالفت جدی قرار می‌گرفت.

او می‌گفت: زندگی ساده و بی‌آلایش و همسطح رئیس‌جمهور و دیگر مسئولین در جامعه اسلامی و شیعی با زندگی پائین‌ترین سطوح مردم یک واقعیت‌گیر ناپذیر و البته لذت بخش است که وقوع آن نباید به هیچ وجه موجب تعجب گردد. بلکه عدم وقوع موردی اینچنین نینی و انباشت و جمع‌آوری بی‌رویه ثروت و اندوخته‌های نقدی

و غیر نقدی توسط هر مسئولی در هر سطح باید مذموم و مورد توجّه و تعجّب قرار بگیرد.

رئیس جمهور قصد داشت تا در عمل اموری را تثبیت سازد که بموجب آن زین پس هر مسئول و مقامی که به سوء استفاده و مال اندوزی و جمع ثروت پردازد نه تنها طی ساز و کاری قانونی نزد افکار عمومی و مسئولین نظارتی و قضائی و بخصوص رهبری افشاء شود، بلکه انگشت نماگشته و بنوعی در انزوا و انفعال قرار بگیرد، که یا از عمل خود پشیمان شده و در جهت رفع عیوب خویش اقدام کند و یا اینکه از گردونه مسئولیت در نظام اسلامی بسرعت کنار رود. امری که عکس آن در حال حاضر جریان داشت. و طوری نهادینه شده بود که افواه عام به غلط قدرت در جامعه را معادل ثروت و یا بالعکس می دانستند.

گر چه این واقعیت در جوامع غیر اسلامی کاملاً وجود داشت، اما وجود و رشد غده سرطانی ثروت و قدرت در جامعه اسلامی بخصوص در دولت جمهوری اسلامی ایران پدیده ای غیر واقعی، مذموم، ضربه زننده و غیر قابل پذیرش بود که بایستی به سرعت اصلاح می شد.

راه اصلاح آن هم علاوه بر فعالیت های فرهنگی و اقدامات بازدارنده و برخورد با تکاثر ثروت با سوء استفاده از قدرت در افرادی که بدین امر همت گمارده بودند، انتصاب و انتخاب و استفاده از مسئولین ساده زیست، مؤمن و معتقد، خادم، امتحان پس داده، قرآنی و اخلاقی و اهل بیتی و سپس نظارت مستمر، بموقع و بدون اعلام قبلی و بدون مماشات و تعارف و استثنا و قوی و مطمئن بود که تاکنون مورد توجّه و استفاده قرار نگرفته بود.

رئیس جمهور با درک این واقعیات و با عطف توجّه به اثرات زیانباری که بی توجّهی به این اصول ببار آورده بود و به شدّت و با اعتقاد وثیق و عملکرد وسیع و بی سابقه، اقدامات لازم را مرتباً و هر بار با صلابت بیش از پیش به کار بسته و در آن هیچ گونه کم کاری و مسامحه ای را روا و جایز نمی دانست. حرکتی که به دلیل استمرار و اثرات آن، به تدریج مورد حمایت جدی رهبر انقلاب، و مردم قرار گرفته و نهادینه شده بود.

در ادامه باز هم از عملکرد رئیس‌جمهور اهل صدق و خدمت، اخبار امیدوار کننده‌ای منتشر می‌شد که به دل‌های شکسته از جور و خود خواهی بعضی از والیان حکومتی امید می‌داد.

امیدی که هر آن و به همان دلیلی که گفته شد یعنی برخورد صادقانه عاری از شائبه در رفتار و کردار با مردم در حال افزایش و رشد بود.

این موضوع عبارت بود از کاهش حقوق رئیس‌جمهور به  $\frac{1}{2}$  بدون مصوبه مجلس و به دستور شخص مسئول اجرائی مملکت، که تا کنون نه تنها سابقه نداشت بلکه به عکس همانند دیگر حکام فعال و حاکم در کشورهای مختلف به نیت تورم و بسیاری از تیات خیر و مادی و معنوی دیگر در هر دوره در حال افزایش و ارتقاء بوده و در برابر هر نوع اعتراض به افزایش نیز توجیحات بیشماری را در حل آن شاهد بودند.

بنا به نظر او قرار نبود که شعار همسطحی با عامه مردم داده شود اما در باطن و واقع خلاف آن عمل نمود.

وقتی کلیه مخارج تشریفاتی و ضروری رئیس‌عالی مملکت طبق قانون بدون هر گونه محدودیت تأمین می‌شد، وقتی بسیاری از منابع مالی همانند بودجه محرمانه، تنخواه، و غیره و غیره بدست رئیس‌جمهور قابلیت هزینه کردن داشتند، وقتی او بنا نداشت خانه‌اش را تغییر دهد، اهل مخارج سنگین برای خانواده، منزل، دکوراسیون، ماشین و امثالهم نبود، و بسیاری از مصادیق اینچنینی، دیگر چه نیازی به حقوق بالای دو میلیون تومان داشت.

و اگر اینگونه رفتار می‌کرد آن وقت چگونه درد مردم کم بضاعت و مشکل دار را می‌فهمید، چگونه می‌توانست در غم تنگی معیشت آنان سهیم شود.

بزعم او کنترل هزینه در عین دارائی و قدرت نه تنها سخت نیست بلکه دارای لذتی ناگفتنی بوده و مایه تقویت روح و جسم و ایمان و اندیشه نیز می‌شود. ضمن آنکه بخشی از تحقق آرمانهای انسانی و اخلاقی رئیس‌جمهور همانند رفتار و منش بی‌پیرایه با مردمی که با او همین رفتار و منش و اعتماد را ابراز می‌کردند مدیون دریافت‌های متعادل وی بود.

از جمله دیگر دلایل این رفتار رئیس‌جمهور، نگرانی وی در خصوص دوران بعد از



رئیس جمهوری و بانگاهی به قبل از این مرحله بود. بزعم او دریافتهای کلان و هزینه‌های مصنوعی بی‌حد و حصر نه تنها رافع مشکلات زندگی و باعث بالا رفتن شأن و رتبه او نبود و نیست بلکه به عاداتی زشت و غیر قابل تغییر تبدیل می‌شود که بدلیل عدم استمرار آن در دوران پس از مسئولیت مذکور، نهایت اشکال واقع می‌گردد.

هر چند که در کنار این همه از آنجا که وی به هیچ وجه بدنبال جمع‌آوری غنیمت از این امانت سنگین و عمیق نبود و واگذاری مسئولیت خود را حاصل جنگی سهمگین و نفس‌گیر نمی‌دانست و بنا نداشت که در این دوره چنان مال اندوزی کند که تا نسل‌های چند گانه بعدی اش هم بخورند و بخوابند و کیف کنند و در نتیجه محارب با خدا و پیغمبر ﷺ و اهل بیتش علیهم‌السلام الله علیه محسوب شود یقیناً راضی به دریافتهای کلان به اسم حقوق و مزایا نمی‌شد.

لذا دستور داد که حقوقش به  $\frac{۱}{۳}$  تقلیل یابد. و ضمناً در خواست کرد که دیگر مسئولین عالی و میانی دولتی چنانچه خود به مصلحت بدانند و اخلاقاً نیازی به اصل مبالغ دریافتی ندارند و به جهت اثبات حقایق و درستی انتخابشان به مردم و رهبری به عملکرد رئیس جمهوری متشبه شده و همانگونه رفتار نمایند. اما به هیچ روی تحمیل و اجباری نشد.

ضمن آنکه در جواب کسانی که به صدور دستور تقلیل و کاهش حقوق وی بدون تصویب مجلس و در واقع تبدیل شدن به قانون مستمر و لازم الاجرا در تمام ادوار اعتراض داشتند نیز می‌گفت که این یک قاعده اخلاقیست و من در این مقام بخصوص در موضوعی در این حد صرفاً به حرکتی در چارچوب فردیتم عمل کرده و قضاوت را بعهدہ تاریخ وامی‌گذارم.

رئیس جمهور بدین سان قصد داشت تا بنوعی اعتراض نسبت به اینگونه مال اندوزی که اشکالات فراوانی بر آن مترتب بود نیز را ثبت کرده و در حافظه تاریخ بنگارد.





## فصل

تقاضاهای بسیاری که از سوی خبرنگاران و رسانه‌های داخلی و خارجی، عمومی و خصوصی، مکتبی و غیر مکتبی، مخالف و موافق و از این دست به دفتر رئیس جمهور و اصل می‌شد آرام آرام از حد گذشته و صدای مسئولین دفترش را بالا برده بود. موضوع از این قرار بود که علی رغم بدعت‌های دیگر مسئولین پیش از این با مصاحبه‌های طولانی، متعدّد و پر سر و صدا در همه ابعاد داخلی و بین‌المللی، رئیس جمهور مایل به ادامه این روند نبود.

نه آنکه از مواجهه با رسانه‌ها و ژورنالیست‌ترین خبرنگاران حرفه‌ای در هر عرصه گریزان و مرعوب باشد، بلکه اثرات نا میمون و منفی اینگونه مصاحبه‌ها که مملوّ از وعده‌ها و اخبار امیدوار کننده و کارهای متنوع، امید بخش و امثالهم بدون عمل مفید و بقاعده و منطبق با حجم آن بود، در ذهن مردم و صاحبان اصلی انقلاب و نظام وی را وادار می‌ساخت تا در اینگونه موارد حدّا کتر تأمل و خویش‌تنداری را بکار بندد.

همچنان که در هر مورد مصاحبه‌های رئیس جمهور با تحلیل‌های گمراه کننده، تحریف‌های آشکار و حرفه‌ای، دروغ‌های اثرگذار و چاشنی‌های غیر اخلاقی همراه گشته و تا اثر آن با تکذیب و تأیید و توضیح و تشریح و دیگر موارد از اذهان عامّه پاک و اصلاح شود دقت و حوصله و آبروی زیادی را مصروف خود می‌ساخت.

هر چند که اصلی‌ترین دلیل گریز وی از مصاحبه‌های متعدد اثرات منفی اعمال مشابه در حافظه مردم بود.

پیش از این مسئولین اجرائی مملکت به کرات و هنگامی که اعتراضات در انحاء مختلف و متعدد بخصوص در امر تنگی معیشت و کمبود کار و درآمد به دولت و مسئولین مربوطه بالا می‌گرفت، اقدام به مصاحبه با رسانه‌ها و خبرنگاران می‌کردند که در آن معمولاً به این گونه مسائل پرداخته می‌شد.

۱- توضیح و تشریح نکات مثبت و رشد و قوت‌های بکار رفته در امور بدون توجه به قابلیت اجرائی و آنهم در حد تئوری که بعضاً نه تنها اجرا نشده بود بلکه حتی در مواردی بودجه آن نیز تعیین نشده و ساز و کار و آئین‌نامه‌ای نیز در جهت اجرائی تدوین نشده بود.

۲- ارائه آمار و ارقام گنج‌کننده از میزان تورم و توفیق دولت در مهار آن، عددهای پیچیده و غیر قابل توجیه و باور که در ظاهر و در کلام نشانی از پیشرفت‌های آنچنانی داشت، اما عملاً هیچ تغییر مثبتی در راستای برداشتن بار از دوش مردم بدنبال نداشت.

۳- با علم به نکات فوق معمولاً در مصاحبه‌ها ضمن بیان مشکلات موجود برای آرام کردن مردم با ذکر شاخصه‌هایی که نشان دهد دولت از معضلات موجود مطلع بوده و در رفع آن کوشا هست، با ترفند و زرنگی و بعضاً رندی مسائلی چون، معضلات اقتصادی و فرهنگی و سیاسی دیگر کشورها مثل کشورهای همسایه یا حتی اروپائی و آمریکائی، معضلات فراروی نظام بین‌الملل، چالش‌ها و انگیزه‌ها و بایدها و نبایدها و مسائل پیچیده سیاسی و ژئوپلیتیکی و امثالهم را پیش کشیده و عملاً هم، مصاحبه شده و هم تعهدات اصولی داده نشده است. بدین ترتیب ظاهراً معضل اطلاع رسانی و کمک به مردم و وعده برای حل مشکلاتشان از طریق مصاحبه‌های متعدد به این وسیله حل می‌شد، اما امان از فهم و درک دقیق مردم که قطعاً اغناء نمی‌شدند و به تدریج ادامه این روند باعث بی‌اعتمادی و کم توجهی و در نهایت به عدم اقبال مردم به سیاستمداران و مسئولین اجرائی و قانونگذار منتهی می‌شد.

همچنین رئیس‌جمهور معتقد بود عمده سئوالات مطروحه در جلسات و

مصاحبه‌ها عموماً از پیش تعیین شده، دارای جهتی همسو با صحبت‌هایی که شخص مصاحبه شونده به بیان آن عزم داشت، و بدون توجه به تعامل دوسویه بخصوص از طریق ابراز سؤال از جوابهای داده شده آن مسئول که حالتی زنده و پویا بدنبال خود خواهد داشت بیان و مطرح می‌شد و این هم از نکاتی بود که در چارچوب فهم مردم حلاجی می‌شد و به بی‌اعتمادی مورد نظر دامن می‌زد.

برای رفع این معضل هم چاره‌ای نبود جز آنکه گذشت زمان هماهنگ با اقدامات عملی دولت در جهت رفع مشکلات در معیارهای حداقلی شرایطی را فراهم کند که بتوان مصاحبه‌ای را تنظیم و حرفی برای گفتن در آن داشته و به تعامل دوسویه و ابراز مقولاتی که حقیقتاً درد دل مردم و مرتبط و مستقیم به نیازها و خواسته‌های آنان باشد ختم گردد.

در نگاه دیگر بزعم وی اساساً نفس مصاحبه‌های متعدد بدون محدودیت‌های کمی و کیفی و بشکلی لجام گسیخته و عادت‌وار و همیشگی لطمه‌ای جدی بر موجودیت کیفی مسئول یا مسئولان وارد می‌ساخت.

چراکه بتدریج با تکرار اینگونه موارد حرّافی و سخن پراکنی و توجیه‌کنندگی بعنوان عوامل شخصیتی فرد در ذهن و روح مردم و افکار عمومی شکل می‌گرفت و بدین واسطه نیز اعتمادها کم کم سلب می‌شد و بر میزان تعامل صادقانه مسئولین و حاکمیت با مردم تأثیر منفی می‌گذاشت.

سوی دیگر و اشکال بعدی این بود که هر مسئولی اعم از فرد وکیل و رئیس و مدیر و امثالهم بطور معمول چه از طریق واحدهای اطلاع رسانی تعریف شده در قانون، یا سخنگویان هر بخش و یا خود آنها موظف به اطلاع دهی مفید و بهنگام بوده و معمولاً به آن نیز بطور افراطی عمل می‌شد.

این مقوله با حذف نقاط افراطی و تفریطی‌اش می‌توانست توضیح مناسبی برای رئیس جمهور در کاهش مصاحبه با رسانه‌ها و روزنامه‌های داخلی و خارجی شود. ضمن اینکه اساساً دولت و رئیس جمهور همه دارای سخنگو و واحد اطلاع رسانی و رسانه‌های دولتی اعم از خبرگزاری عریض و طویل و روزنامه وابسته بوده و آنها هم

در چارچوب وظایفشان با همه اشکالات و ضعفها و قوتها، به امر اطلاع رسانی مشغول بودند.

لذا در این مرحله مراتب و مسائل و مواردی که رئیس‌جمهور می‌توانست در چارچوب آن بمصاحبه پردازد، با حذف آن چه که در بخش‌های پیش‌گفته در تعاملاتشان مطرح و بیان می‌کردند، محدود می‌شد به سیاستهای کلان، رفع شبهات، سخنرانی‌های تحلیلی و تشریحی و غیرکلیشه‌ای، در مناطق و نکاتی که به هر دلیل بخش‌های مسئول نتوانسته‌اند پوشش خبری ایجاد کنند و موارد اینچونی، که بنابراین لزومی به تعداد مصاحبه‌ها نمی‌توانست دیده شود.

در این مرحله با عنایت به آنچه که مختصراً در ذهن رئیس‌جمهور گردش می‌کرد و با توجه به قلت قابل توجه و کاملاً مشهود مصاحبه‌مقام اول اجرائی با رسانه‌ها و گروه‌های خبری خارجی و داخلی و نیز فشارهایی که از سوی آنها برای برگزاری جلساتی در این چارچوب به دفتر وارد می‌شد، دستور داد تا جلسه‌ای پربار با زمانی مناسب (حدود ۴ ساعت) تنظیم و با دعوت از رسانه‌های شاخص و معتبر و کیفی داخلی و خارجی، دولتی و خصوصی، دیداری و شنیداری و نیز منتقدین منصف و قائل به موجودیت نظام و ارکان و ارزشهای آن مصاحبه‌ای مفید ترتیب داده شود.

توضیح این نکته ضروری بود که در رئیس‌جمهور به کرات مسئله‌ای وجود داشت که آزارش می‌داد و آن تعامل و گفتگو و شنیدن و توجه به انتقادات منتقدان واقعی با معیارهای پیش‌گفته بود، که البته بدلیل کمبود زمان و علی‌رغم برگزاری پراکنده و بدون برنامه ریزی قبلی و اتفافی اینگونه جلسات، تاکنون موفق به سازماندهی مناسب نگردیده و اعتنا نشده بود. لذا برای شروع مایل بود نه تنها با این منتقدین اساساً نخبه، جلسه‌ای برگزار نماید، بلکه ماحصل سئوالات انتقادی آنها و جوابهای منطقی و صادقانه خودش را برای قضاوت افکار عمومی در اختیار رسانه‌ها قرار دهد.

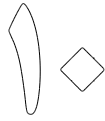
هر چند این حرکت، سریع و جدید و بی‌سابقه بوده و انتظار می‌رفت منتقدینی را نیز در پی داشته باشد و در کنار آن به دلیل آنکه تجربه‌ای کاملاً جدید بود و پیش‌بینی برخی امور در آن غیر ممکن و سخت می‌نمود و احتمال بروز حساسیتها و اشکالات

کوچک و بزرگی نیز داده می‌شد، رئیس‌جمهور را بر آن داشت تا با نهایت دقت و حساسیت و موشکافی و درایت با آن برخورد کند. تا ضمن برقراری جلسه‌ای با این محتوا و عرض و طول نه تنها سئوالاتی به بار نیاید، بلکه اساس و پایه عملی قوی، قابل دفاع، تأثیرگذار و با کیفیت شالوده‌ریزی گشته و استحکام و قوام یابد.

در هر صورت اعلام موافقت وی با برگزاری جلسه‌ای با مشخصات فوق پاسخی به موقع، به تقاضاهای مکرر و متعدد در رسانه‌ها و خبرنگاران و امثالهم «که امیدوار به گفت و شنود مستقیم و بی‌واسطه و به روز و آشنایی با رئیس‌جمهوری که از هر حیث باعث حیرت و شگفتی شده بود» مورد توجه قرار گرفت.







## فصل

تمام نظامات دنیا، درگیر مسائل مهمی چون، عدالت، اقتصاد معیشتی بهینه و مناسب، خدمات و رفاه گسترده اجتماعی، آموزش و پرورش و آموزش عالی عمیق و اثرگذار و مهمتر از همه برقراری جامعه‌ای مدنی بر مبنای اصول قاعده‌مند، شناخته شده، پذیرفتنی و عدالت پرور مدنیت هستند، که در این راه گاه به مسیری کاملاً مغایر و گاه موفق به پیشرفت و گاهی نیز پسرفت می‌شوند. حتی حکومت‌های الیگارش‌ی یا دیکتاتور مآب و فردگرا و توتالیتر و امثالهم نیز در ظاهر خود را مقید و قائل و فعال در برقراری جامعه مدنی دانسته و برخی نیز تعدادی از مظاهر آن را در جامعه رواج می‌دهند.

از این رو بزعم رئیس جمهور برقراری جامعه مدنی خاستگاهی مشترک، عمیق، غیر قابل تغییر، و با اهمیت و اولویت اول داشته و غایت آمال حکومتگران انتخاب شونده و قاطبه مردم انتخاب کننده می‌باشد.

اما ریشه اشکال و انفکاک در برقراری این آرزوی تحقق نیافته، روش‌ها و منش و اهداف و برنامه هاست که به نسبت فهم اندیشمندان، حاکمان، سیاستمداران، جغرافیای سیاسی و علائق اجتماعی، پیشینه‌های تاریخی و دیگر عوامل مهم و مرتبط تغیر یافته و بالا و پائین رفته است.

بنظر وی تجربه‌های روشن تاریخی به خودی خود اهمیت و حساسیت موجود در

این عرصه را چنان به جامعه اندیشمند و نخبه تحمیل می‌کند که گاهاً باعث تفریط و پس رفت و دست کشیدن منادیان جامعه مدنی از حضور و حرکت در مسیر تحقق آن گشته است.

این تجربه‌ها بیانگر دغدغه دائم افکار ناب و دارای عمق و وسعت بوده که در مَحیلة خویش اثرات اشتباه در مسیر برقراری مدنیت را تشخیص داده و نیز فقدان جریان مذکور را نیز امری مذموم و مانع پیشرفت و تعالی در هر جامعه‌ای می‌دانند. از اینرو با عنایت به آنچه که بعنوان تجربه معاصر در راه متحقق ساختن جامعه مدنی اعم از تندروی‌ها، افساد، اشکالات اقتصادی، اپیدمی‌های اجتماعی، دیکتاتوری، فرد گرایی و انقلاب و مسائل مشابه وجود داشت لاجرم تفکر رئیس‌جمهور و همراهان به زوایای پیچیده موضوع معطوف تا نظامنامه بلااشکال یا کم‌اشکالی را تدوین و پس از تصویب به رفراندوم گذارد و به اجراندیک سازند.

یکی از مراتب با اهمیت مورد نظر در این راستا، نوع تعامل و همزیستی و همراهی مسئولین با قاطبه مردم و بخصوص لایه‌های زیرین و پایین و به تعبیر امام و رهبر امت، «مستضعفین» این صاحبان اصلی انقلاب و نظام و پشتیبانان واقعی آنها می‌توانست باشد که بخودی خود علی‌رغم آنکه در ظاهر موضوع با اهمیتی را جلوه‌گر نمی‌سازد اما باطناً و در میان مدت اثراتی بسیار شگرف و ماندگار از خود بر جای خواهد گذارد.

وقتی مدیری ارشد خود را تافته جدا بافته و منتخب (نعوذ بالله) خدای متعال دانسته و ژن خویش را عامل اصلی مدیریت بدانند اولین رگه وجود دیکتاتوری عیان شده و طبعاً باعث شکاف حاکمیت و مردم خواهد شد.

وقتی یک مسئول عالی رتبه آنچنان با امکانات مالی و هزینه‌های درشت و سنگین و خانه‌های گرانبه‌قیمت و بزرگ و دیگر عوامل مادی مشابه خود را خادم جلوه دهد و در باطن بشدت بیچاره و اثرپذیر آن باشد طبیعتاً مردم حق دارند هم خود را از او دور بدانند و حمایتشان را از وی دریغ کنند و هم این خصوصیت را هر چند که واقعیت هم نداشته باشد به دیگر مدیران و مسئولین تعمیم داده و در نهایت نارضایتی عمومی و

قاعدتاً بحران مشروعیت را واقع نمایند.

هنگامی که عنصر منتخب یا منتصب که بناست با برنامه‌ها و افکار و تحصیلات و تجربیات و مدیریّتش در بخش مربوطه، کارگشائی کرده و باری از دوش مردم گرفتار بر دارد در مسیر تحکیم خود و خانواده و اقوام و آشنایان و دوستان و هم‌حزبی‌هایش گام گذارد، طبیعی است که از سوی مردم طرد شود.

و وقتی که تبختر و غرور و کبر و خود بزرگ بینی چنان بر مسئولی حاکم شود که پائین‌تر از بینی‌اش را نبیند و مردم را حساب نکند و از آنچه که عموم و آحاد مردم از آن بی‌بهره‌اند، در سیره عملی و اجتماعی و سیاسی و مدیریتی خویش استفاده کند، سرعت منفور مردم و تاریخ قرار گرفته و بدین ترتیب است که حتی بگواه تاریخ، بوده‌اند افراد و حکومت‌هایی که پیشرفتهائی بدنبال سیاست‌گذاری‌ها و اعمالشان داشته‌اند لکن به جهت همان اعمال مذموم و سطحی و بی‌هویت مشمول قهر و تغییر از سوی مردم شده‌اند.

بنابراین اساس کسب و البته استمرار پشتیبانی مردمی، علاوه بر همه فاکتورهای موجود و عملی و تجربی، همزیستی و همراهی و همگامی و هم اندازه‌گی با مردم و همانگونه که چند بار بیان گردید با لایه‌های پائینی نظام اجتماعی و مردمی بوده و اثرات آن بی‌نهایت وسیع و عمیق و ماندگار خواهد بود.

این جریان از آن جهت اهمیت دو چندان می‌یافت که بنای استقرار اصلاحات عمیقی که در فکر و عمل رئیس جمهور، دولت و همراهانش آغاز و در حال انجام و شکل‌گیری بود همانا بر مساعدت و یاری وثیق و تأثیرگذار و مانای مردم بوده و نمی‌شد که این دو را جدای از هم یا در تضاد با هم مؤثر و همراه و پیش‌برنده تصور نمود.

و اگر قرار می‌شد که در مشروعیت عملکرد دولت بواسطه رضایت، اقبال و پشتیبانی مردم به جهت اشکالات فردی و گروهی پیش‌گفته بحران بوجود می‌آمد و مانع سرعت در پیشرفت امور آنگونه که تا آن روز بود می‌شد، چاره‌ای جز انتخاب افرادی با مشخصات مردمی، متواضع، مستضعف، صادق، صالح و سلامت و نیز

نظارت مستتر و همیشگی بر عملکرد آنها در کنار برخورد جدی با کوچکترین تخلف در این عرصه، همراه با اجبار قلبی مسئولین بر تعامل و رفت و آمد و همراهی کاملاً مردمی با قاطبه ملت همانگونه که در قبل از مسئولیتشان به آن عمل می‌کردند، نبود. رئیس‌جمهور حتم داشت که در صورت بی‌توجهی به این اصول نه تنها مشکل اساسی در روند پیشرفت سریع فعالیتها و طرحهای سریع و بعضاً بی‌نظیر دولت که حقیقتاً در بعضی از موارد و مقاطع دچار انقلاب و دگرگونی کاملی شده بود، به واسطه بحران مشروعیت داخلی و خارجی ایجاد می‌شد، بلکه قطعاً مجبور بود بدون آنکه بتواند گذشت زمان ارزشمندی را که باید صرف کار و تلاش می‌شد باز دارد، مجدداً به اول خط بازگشته و از ابتدا شروع کرده و زمان و فکر و انگیزه‌ها و تلاشها و منابع بسیاری را هدر داده و اتلاف نماید.

از این رو طی مدتی که مسئولیت ریاست جمهوری به او واگذار شده بود و همانند دیگر مسئولیتهای پیشین، به شدت مشغول مراقبت از عمل خود و همکاران ارشدش بود و در جواب اعتراضات کمابیش متعددی که در این مسیر به وی مطرح می‌شد می‌گفت:

من معتقدم نظام مردم سالاری دینی اگر فقط دو شاخصه خاص و مهم و اثرگذار داشته باشد، قطعاً اولین آن تنظیم نوع تعامل خالصانه و خادمانه و البته با صداقت تام با مردم است.

بنابراین در این نظام، فرد و تفکری موفق و استمرارش مستدام خواهد بود که در سمت‌گیری خدمت به مردم موفق‌تر عمل کرده و بیش از دیگران مورد توجه و اقبال مردم قرار بگیرد.

و سپس ادامه می‌داد: عزیزان من، این گوی و این میدان اگر قبول ندارید قلوب و افکار و اعمال خود را برای مدتی خالص و به ساده زیستی و همگامی و هم سطحی با مردم روی آوردید، آنوقت خواهید دید که چه اثرات گوهر باری در این مقوله به ظاهر پیش پا افتاده مستتر می‌باشد.

بزعم وی هر چند وضع قوانین باز دارنده، بخصوص در جهت جلوگیری از اجابت

و ساوس شیطانی مدیران و مال اندوزی، قدرت طلبی و امثال آن می توانست مفید باشد اما قطعاً و قهراً در نظامی که مبتنی بر دین و مردم و مذهب و اعتقاد و اصلاحات بوده و شاخصه های اخلاقی ارزشی بر آن حاکم باشد این فرد و تقید و تعبد و اخلاص اوست که کارگشا و اثرگذار می باشد و قوانین باز دارنده نیز تنها مانعی مادی تلقی می شوند. از طرفی از دیدگاه رئیس جمهور علی رغم وجود نظریه عدم نقش دولت در الگوسازی و تحمیل الگوها به جامعه و تسری دید حاکم بر دولت به بطن مردم، که عموماً در غرب و نظامات مبتنی بر دمکراسی جریان داشت دولت و حاکمیت بطور کلی و جزئی کاملاً اساسی و مهم در الگوسازی و معرفی واقعیت های آن به مردم «حتی اگر نخواهند و با برنامه ریزی به آن دامن نزنند» دارد.

بنابراین حالا که خواسته یا نخواستہ نوع عملکرد دولتمردان از هر حیث و نقش و فعالیت و خواسته و علائق و شکل مدیریتی آنها بطور طبیعی اثرات مستقیم در فرهنگ سازی آحاد اعضاء جامعه داشته و امری گریزناپذیر جلوه می کند، چرا دولت با برنامه و صداقت و سلامت و پیش بینی های لازم برای الگوسازی و تزریق الگو بر اساس داشته های مذهبی و علمی و ملی و عملی اقدام نکند؟!

و اجازه دهد که الگوهای بیگانه بسرعت بر جان و مال مردم و فرهنگ عمیق و ماندگار و پرافتخارشان چنگ انداخته و هویت ملی و مذهبی را دچار خدشه نقصان و افتادن به بیراهه نماید.

از نظر او هیچ مانعی نداشت اگر گفته شود تهاجم فرهنگی با همه ابعاد و انگیزه ها و گستره و سیعش تنها زمانی اثرات مطلوبی به دشمنان و مهاجمان فرهنگی هبه می کرد، که ابتدا در اذهان و افکار و اعمال حاکمیت و دولتمردان تأثیر گذاشته و حتماً از آن سواست که به جامعه تحمیل و تأثیر خواهد گذاشت.

طبیعتاً اگر تقید به اخلاق و مذهب و اخلاص و ارزشها در مدیران ارشد جامعه نصیح گرفته و نهادینه شود تهاجم فرهنگی هم نمی تواند لاقلاً با این سرعت اثرگذار شود.

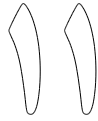
مخصوصاً آنکه اگر قرار بر مبارزه با تهاجمات فرهنگی در ابعاد گوناگون آن باشد،

عملاً هرگونه اشکال اعم از اخلاقی، مدیریتی یا عملی، صلاحیتی، سیاسی، اجتماعی غیره و غیره در مسئولینی که بایستی علی‌القاعده سازماندهی و اجرای عملی مبارزه با تهاجم مذکور را برعهده گیرند و جهت بدهند، آفتی بسیار اثرگذار و بازدارنده‌ای محسوب می‌شود.

در همین راستا این آفت بخودی خود نه تنها نخواهد توانست مقابله با تهاجم فرهنگی را به نیابت از مردم رهبری کند، بلکه عملاً خود به عاملی محرک برای تحکیم پایه‌های تهاجم و مهاجم فرهنگی شده و خواسته و نخواستہ تبدیل به ابزاری بی‌جیره و مواجب و بدون هزینه در جهت خواسته‌های نامشروع راهبران تهاجم گسترده فرهنگی و دینی خواهد شد.

از اینرو همه آنچه که گفته شد به یک چاره اصولی ختم می‌شوند و آن انتخاب بسیار دقیق و موشکافانه و نظارت دائم، بدون کوتاهی و عقب‌نشینی و برخورد بدون مماشات و تعارف با تخلفات و اشکالات در ابتدای هر انحراف توسط هر مسئولی از سوی رئیس‌جمهور و کارگزاران وی خواهد بود.

و راه اصلی عدم سقوط به منجلا ب توسط هر مسئولی تقوای واقعی و بدون ریا و تزویر و دروغ و نظارت بر آن و نیز تعامل مؤثر با قاطبه و آحاد بدنه جامعه و ارزیابی خود از نگاه مردم و نخبگان و فرهیختگان بی‌غرض و مرض در طول دوره مسئولیت و بلکه طول دوره حیات عزتمند هر مسئولی می‌باشد که البته کار خیلی سختی نخواهد بود. مخصوصاً به سختی تحمل برخورد مردم با وی و دوری او از خدا و ائمه اطهار و قضاوت مثبت تاریخ.



## فصل

تفسیر قوانین پولی و مالی چه ریالی و ارزی در مقاطع مختلف چه در مرحله تدوین و چه در مراحل مثل تکوین و تکامل لوایح و طرحهای مّصوب و گذر کرده از صافیهای قانونی مجلس و شورای نگهبان یا مجمع تشخیص مصلحت و دیگر مراجع احتمالی و قرار دادن آن بطور مرتّب در مسیر اصلاحات واقعی که تحت عنوان بسیج کشاورزی و صنعت و جهانگردی و ایرانگردی (توریسم) هر چند تا حدّود زیادی که در دولت فعلی اعمال می شد امری بدیع و جدید و بی سابقه می نمود، اما رئیس جمهور با عمل بدان نوعی بر دغدغه های مهمّ خویش برای بازسازی سریعتر بدنه اقتصاد کشور باگرایش اولویت دار اشتغال زائی و بالا بردن سطح معاش و رفاه عمومی تا سقف پائین ترین استانداردهای تعریف شده در مرحله اول جامعه عمل می پوشانید.

یکی از این قوانین که مورد اعتراض دائمی وی و همکارانش بود تفسیر و تدوین و تصویب و اجرای قوانین ریالی و بخصوص ارزی بنفع دولت بدون توجه به نیازهای بازار، توان مردمی و بدون عنایت به اینکه اساساً نقش دولت در هر زمینه ای باید به روشنی به سمت تأمین اهداف مردم در هر شکل و اندازه ای اعمال گردد، بود که از ابتدای کار به اهتمام وی و کارشناسان همراه و هم جهت اقدامات سازنده ای برای برخورد با آن به وقوع پیوسته و یا در حال پیوستن بود.

اعمال قوانین ارزی به نفع مردم به تعبیر رئیس جمهور آنگونه که در فصول قبلی نیز

بیان گردید به معنای عدم دخالت تدریجی البته نه چندان کُند دولت در تعیین سازو کارهای مرتبط با قیمت‌گذاری ارز و به معنای دقیق‌تر واقعی کردن قیمت‌ها بر مبنای اصول شناخته شده مشخص و اصولاً بر مبنای کشش بازار بود که هر چند در دولتهای قبلی شعار آن داده شده اما محقق نگردید.

در فرض دقیق‌تر و واقعی‌تر خصوصی سازی در بدنه‌های فرعی بدون توجه به اصل موثق و بسیار مؤثر تنظیم قیمت‌های زیر بنائی، مخصوصاً در مقوله ارز و تطابق آن با ریال عملی بود ابرو و ناموفق که اثرات عدم موفقیت آن‌هم در سالهای اخیر بتدریج و این اواخر به سرعت نمود یافته و حتی در بعضی اذهان نخبه، کارشناسان دلسوز و صاحب سبک به شکست کامل اقتصاد در ایران بر مبنای احکام اسلام و قرآن بروز یافته و اساساً ضربه‌های جبران ناپذیری را در همه عرصه‌ها حتی در عرصه آرمان‌ها و اهداف انقلاب و نظام وارد می‌ساخت. و ناراحت کننده‌تر آنکه بنام اسلام هم تمام می‌شد، حال آنکه از نظر و دیدگاه اسلام فرسنگها فاصله داشته و ربطی به آن نداشت. مسئله خصوصی سازی از اهم نظریات اقتصادی اسلام و قرآن بوده و در سیره حکومتی رسول الله ﷺ و در دوران کوتاه حکومت امیرالمومنین علی علیه السلام و دستورات قرآن و احکام نورانی مترتب بر آن و اصول فقهی مندرج در فتاوا و آراء مجتهدین مسلم و بزرگ کردار و با عظمت شیعه و حتی اهل سنت نیز عمل بدان دیده می‌شود.

خصوصی سازی به نحوی که ضمن احترام به مالکیت خصوصی و توجه به امنیت صاحبان سرمایه و عدم دخالت در مراتب اجرائی آن صرفاً دولت را حاکم بر وضع قوانین کلی و ناظر بر اجرای آن دانسته و روندی تلقی می‌شود که به استقرار سالم اقتصاد پردازد، بر رونق مراودات اقتصادی با دیگر ممالک جهان و بسیاری از مصادیق اقتصاد سالم منتهی گردد. نه آنکه به موجب آن تمامی مراجع فرهنگی و اخلاقی جامعه به سمت مصرف‌گرایی و مصرف زدگی، جلوگیری تدریجی از پویائی و قوت مؤثر و واقعی اقتصاد، رانتخواری به نفع عده‌ای از خواص و آقازاده‌ها و صاحبان قدرت و خویشاوندان با آن، ورود به جرگه تابعین جهان استکباری و امثال آن سوق پیدا کرده و



آن گونه شود که امروز خصوصی سازی در ایران بدان مبتلا شده است. امری که اصل آن کاملاً پذیرفته شده بود و توجه به آن به عنوان سر فصل کامیابی های اقتصادی ضروری شمرده شد، اما در عمل آنچنان به مسیرهای انحرافی و فرعی خزید که از اصل آن نیز بازماند و بعضی از صاحب نظران را بدین جهت سوق داد که لابد اساساً بلحاظ تاریخی و اجتماعی خصوصی سازی با اسلام در درجه اول و با موضوعیت بومی کشورمان در درجه دوم تضاد داشته و قابل اجرا نیست.

نظریه ای که هر چند بعضاً از سوی دلسوختگان و ارزشمداران مطرح شد اما مورد سوء استفاده منادیان لائیکِ عدم توانائی دین در برقراری حکومت و تنظیم ساز و کارهای اقتصادی قرار گرفته و تبلیغات عظیمی نیز پیرامون ناتوانی فقه و فقاہت و دین در رفاه اجتماعی و سوق دادن جامعه به سمت رضایت معیشتی و اقتصاد سالم و پویا و قواعد اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اعتقادی عمیق و بی رقیب و مناسب و امثالهم صورت پذیرفت و تا زمان حال هم در جریان بود.

از این رویکی از مهمترین مسئولیتهای رئیس جمهور، برنامه ریزی در جهت تطبیق عملی و مناسب عناصر اقتصادی فعال با مبانی دینی و به معنای دقیق تر استفاده بی چون و چرا و بدون توجیحات ناصواب از احکام عمیق اسلام و مذهب در راستای تحکیم مفاد اقتصاد کشور بود که کاری بزرگ، زمان بر، و البته مهم و غیر قابل اجتناب جلوه می کرد.

از نظر وی گرچه همیشه شعار اقتصاد اسلامی همانند دمکراسی اسلامی داده شده بود، اما در عمل بدلیل توجیحات کارشناسان تکنوکرات، صرف نظر از تیات خوب و بد هر گروه از این افراد مبنی بر پیروی از دستورات اقتصادی بین المللی بمانند دستورات بانک جهانی یا تئورسین های اقتصادی غربی به ورطه اضمحلال سقوط کرده و کاملاً منحرف شده بود.

و همانگونه که مشهود بود تأثیر پذیری تام و اجرای قواعد دیکته شده خط دهندگان غربی و بانک جهانی نیز نه تنها اقتصاد مصرفی و مریض ایران را به سمت سلامت و پرهیز از ورشکستگی سوق نداد، بلکه به دلیل آنکه اعمال مذکور تحت

لِوای اقتصاد سالم اسلامی به مرحله اجرا رسیده بود عملاً باعث بدبینی به قدرت دین در اداره جامعه نیز گشت.

بنابراین از نظر او تنها راه ورود به اجرای اقتصاد مبتنی بر دین و قرآن و احکام نورانی آن اهتمام و پافشاری دینمدارانه و بی تأثیر از شرق و غرب در طول زمان مناسب و با اطلاع رسانی دقیق و بی کم و کاست و بموقع بود که از ابتدای شروع بکار دولت عملاً با استفاده از علما و اندیشمندان و نخبگان و اقتصاددانان و مجربین در این عرصه و همکاری فقها و دانشمندان و مدیران ارزشمند و عبور کرده از صافی های متعدّد و امتحان پس داده به آن عمل گشته بود.

مرحله بعدی، گذر مطمئن از ملغمه اقتصادی تلفیقی و غیر واقعی آزاد و دولتی با همه حساسیتهای و ورود به دایره اقتصاد عقل و دین با تجربیات و پیگیریها و داشته های پیش گفته بود که تنظیم قواعد و قوانین مربوطه، به تدریج مراحل تکامل خود را در دولت و سپس مجلس و شورای نگهبان گذرانده و در حال نزدیک شدن به اجرا و به طریق اولی تغییرات بنیادین و کاملاً مشهود بود.

رئیس جمهور با علم به عمق کار و زمان طولانی مرتبط با اثرگذاری واقعی موضوع، قصد داشت بدون فوت وقت یک به یک عناصر متشکل و مرتبط را تعیین و اجرا کرده و در نهایت هم چنانچه عمر دولتش کفاف ندهد لااقل شالوده محکمی را بنیان گذارد که تغییر آن غیر ممکن شود.

گرچه بنا نداشت این تغییرات زیر بنائی و لازم و غیر قابل اجتناب را مجدداً به قیمت سختی و گرفتاری و بی پولی و تأثر مردم و ملتش که آنهم معمولاً به افسردگی ها، سرخوردگی ها و دیگر مراتب منفی ختم می شد به دست آورد و بقول بعضی ها آن را محصول جراحی عمیق مهمترین عضو بدن جامعه که خونریزی و زخم و درد در آن حتمی خواهد بود، داشته و به این شکل توجیه گری نماید.

## ۱۲ فصل

شامگاه یکی از ایام بهاری بود. رئیس جمهور خسته ولی امیدوار به لطف و کرامت الهی همچون همیشه پس از روزی سخت و طولانی و پرمشغله عزم عزیمت به منزل و استراحتی کوتاه را داشت که از دفتر خارج و داخل اتومبیل پیکان نشست. او آنچنان تکیده و رنج دیده می نمود که راننده اش را به فکر واداشته و از آنجا که او نزدیکترین یار رئیس جمهور و مأمور بررسی و رسیدگی فوری به حالش در زمان و خامت بود، حساسیتش مضاعف گشت. نگاهی به روبرو و خیابان و مسیر مقابل و نیم نگاهی به آینه ای که صورت و شانه های زحمتکش عالی ترین مقام اجرائی مملکت در کمال تواضع و خویشننداری و مظلومیت در آن نمایان بود.

گاهی چینهای پیشانی اش از درد و رنج به هم گره می خورد و نزدیک می شد و گاه و بیگاه هم او را به تکانها و جابجائی ناشی از تحمل آلام مجبور می ساخت.

اما او با تأسی به مولایش علی علیه السلام و نیز توجه و تأثیر پذیری از عظمت منش شهدا که در سخت ترین و شدیدترین لحظات و دردها جز نام حسین بن علی علیه السلام و خمینی کبیر (ره) و یامهدی ادرکنی (عج) چیز دیگری در ذهنشان نبود و اهل آه و ناله و داد و فریاد و اظهار تألم و حرکتهای ظاهری هم نبوده و کمتر کسی دردهای او را از زبانش شنیده بود.

این عدم اظهار درد بخودی خود به روالی کاملاً پذیرفته شده تبدیل بطوریکه

رانندهٔ ماشین به راحتی جرأت احوالپرسی از رئیس‌جمهور را نداشت. چون می‌دانست که او بلافاصله متوجه خواهد شد که مورد مراقبت وی قرار داشته و همان مقدار کمی که درد را در صورت و پیشانی و تکانهای چند باره بروز می‌داد، نیز ابراز نکرده و در خود فرو می‌برد.

ماشین، خیابان به خیابان در حال حرکت بود. در حالیکه، عقربه‌های ساعت روی ساعت ۱۲ شب ساکن مانده بود. خیابانها خلوت و مسیر کم‌تردد و سکوتِ لاینقطع سنگینی را بر عابرین تحمیل می‌کرد. نزدیکیهای منزل بود که به دستور رئیس‌جمهور ماشین متوقف شد.

به آرامی پیاده و به سمت دیگر خیابان آنجا که کارگر شهرداری مشغول جارو و تمیز کردن جوی بدبو و پر از گنداب کنار خیابان بود عزیزت کرد.

حرکت پاهایش موزون اما بی‌صدا، با گامهای بلند به سرعت او را به کارگر رساند. بالای سرش ایستاد و به او که هنوز متوجه حضور شخصی در کنارش نشده و خم شده، مشغول کارش بود خوب نگریست. لباسهای مندرسش موهای مجعد و بهم ریخته و پر از خاکش، چینهای پشت گردن و بلوز کاموایی سبز رنگش که با وجود گرمای هوا همچنان مظلومانه به تن داشت اولین تلالو نگاه رئیس‌جمهور را شامل می‌شد.

نگاه دیگرش به داخل جوی، گنداب و آبهای لجن و بوی بد و بیل و دستهای پینه بسته و چاک چاک کارگرم کرده و مات و مبهوت به دستهای خود و لباسش نیز نیم‌نگاهی داشت.

کمی نزدیکتر شد و به کارگر به آرامی سلام کرد. کارگر بدون آنکه برگردد جواب سلامی گرم داد و به کارش پرداخت. اما او دست بردار نبود. سلام مجددش همراه شد با دستی که بر پشت کارگر به آرامی نواخت. اینبار برگشت و به صورت رئیس‌جمهور خیره شد.

مات و مبهوت لحظاتی گنگ بر کارگر گذشت. او اگر مات نبود حتماً احوالپرسی و دلجوئی و هم‌کلامی رئیس‌جمهورش را می‌شنید. هرگز در مخیله‌اش هم نمی‌گنجید که در مقابل مسئول اجرائی کشور که آنهمه در افواه عام و رسانه‌ها و تصاویر و محافل

داخلی و بین‌المللی پیرامونش حرف و حدیث و تفسیر و توضیح و تشریح و چه و چه بود ایستاده و مشمول مراجع او گشته است.

لحظات به‌کندی گذشتند و کارگر که تازه به خود آمده بود خیز برداشت تا دست او را ببوسد. حرکتی که هر چند تند و فرز صورت می‌گرفت اما با عکس‌العمل تندتر و بموقع رئیس جمهور در پس کشیدن دستانش و خم شدن و بوسیدن دستان، کارگر، ابتر و ناتمام ماند.

کارگر خیس عرق بود. اما رئیس جمهور «که هیچگاه حتی در ذهنش نیز خود را تافته جدا بافته از پائین‌ترین سطوح جامعه و قشر مستضعف و زحمتکش و کارگر و مظلوم و مؤمن نمی‌دانست» دستی بر شانه او گذاشت و صورت و پیشانی اش را هم به نشانه لطف، مرحمت و عزت و احترام بوسید.

و بلافاصله به دلجوئی و احوالپرسی ادامه داد. او می‌خواست ضمن بررسی وضع کارگر شهرداری و کمک و دستگیری از او، خود را نیز به جلای همنشینی با پشتیبانی اصلی و مراجعین واقعی و رأی دهندگان مستقیم اش که به گفته امام راحل «صاحبان اصلی انقلاب و نظام و مظهر کارآمدی و اقتدار بوده» و در واقع حیات اجرائی و شغلی و سیاسی و الهی و معنوی رئیس جمهور و همه آنهائی که از بیت المال مسلمین ارتزاق می‌کردند به وجود امثال او بسته بود صیقل داده و آبی بر آتش درویش شود.

بالاخره پس از دقایقی که بخوشی و آرامی در کنار کارگر شهرداری گذشت و پس از آنکه به امور او «آنگونه که در توانش بود» رسیدگی کرد مجدداً با حال خرابی که داشت به داخل ماشین رفته و به سمت منزل حرکت کردند.

این ملاقات هر چند جزء خصلتهای پیش‌بینی نشده رئیس جمهور، در مراودات بی‌تکلف و بی‌تشریفات و بدون هماهنگی قبلی با آحاد مردم بود، اما اینبار علاوه بر دلائل و مراتب قبلی به این جهت انجام شد که حصّ و کیف ناشی از آن «که خلاصه می‌شد در خوشحال کردن یکی از خوب‌ترین بندگان خدا که شاید در ضمیرش هرگز خود را در مقابل رئیس جمهور کشورش تصوّر هم نمی‌کرد» بتواند تأثیری مثبت بر جسم پراز درد رئیس جمهور که دائماً بیشتر و بیشتر می‌شد گذارد.

اما نوع بازگشت او به درون ماشین و بالا رفتن بیش از حد دمای بدنش، نشان از عدم تأثیر این ملاقات در بهبود جسمی اش داشت. گوا اینکه روحش همانند همیشه پر از معنویت و امید و عشق به خدمت به مردم و دین و مرز و بومش بود. سرفه‌ها آرام آرام امانش را می‌برید و درحالی‌که هر لحظه به منزلش نزدیکتر می‌شد نفسش به شماره می‌افتاد.

راننده ماشین هم علی‌رغم همه حساسیت‌هایش در خصوص حفظ جان رئیس‌جمهور، دقایقی با فکر به چگونگی مرادوات بی‌تکلف و بی‌تبلیغات او با عامه مردم آنهم به شکل بسیار متواضعانه و خالصانه از حال و روزش بی‌خبر شده بود. اما همین که بخود آمد و درحالی‌که مقابل منزل وی پایش را روی ترمز فشرد، صدایش کرد: آقای رئیس!! آقای رئیس! حالتان خوبه!! آقای رئیس..... اما صدائی در جواب او بگوش نرسید. رئیس‌جمهوری که با خصلتهای خوبش کمتر پیش آمده بود که جواب کسی را ندهد، «بخصوص آنکه از نزدیکان و همکارانش باشد» اکنون ساکت بود. راننده ماشین را به سرعت نگاه داشت. درب سمت خود را باز کرد و بایک چرخش ۹۰ درجه‌ای دست دیگرش درب عقب را باز کرد. رئیس‌جمهور باتکیه بر صندلی درحالی‌که دست راستش روی پنجره باز ماشین بی‌حرکت مانده و سرش رو به عقب افتاده بود، از هوش رفته و بی‌سر و صدا در اتومبیل به سختی نفس می‌کشید. راننده هول کرده و بسیار ترسیده بود. اول خواست داد و هوار کند. اما آموزشهایی که در این گونه مواقع او را به هشیاری و جلوگیری از جلب توجه عابری و اطرافیان وادار می‌ساخت، مانع سر و صدا شدند. به سمت داخل اتومبیل رفت و بلافاصله با رئیس دفتر رئیس‌جمهور تماس برقرار ساخت.

مضطرب و پریشان پس از برقراری تماس، بلافاصله به کنارش رفت و میزان دمای بدنش را با دست خود سنجید. ظاهراً تب بسیار بالا بود. آنچنان که رئیس‌جمهور را بی‌هوش ساخته بود.

چند دقیقه‌ای محکم، همچون فرزندش او را در آغوش خود فشرد و درحالی‌که

اشک از چشمانش سرازیر بود، زیر لب دعا و نیایش می‌کرد. راز و نیازش با خدا زیاد طول نکشیده بود که آمبولانس آژیرکشان به کنار ماشین رسید. پشت آمبولانس هم اتومبیل رئیس دفتر و چند دقیقه پس از آن نیز دکتر مخصوص رئیس جمهور «هم او که در نوشتار قبلی ذکرش رفته» بود.

آنها همگی نگران بودند. و نگرانی آنها بیش از ناراحتی برای یک حمله عصبی و ناشی از خستگی مفرط بود. زیرا می‌دانستند که شدت، تعدد و دفعات بیهوشی و زحمت بسیار رئیس جمهور برای کتمان ناراحتی‌های شدید درونی که عموماً ناچار در چهره‌اش بروز می‌یافت و نیز نظریه پزشکان پس از انجام آزمایشات و عکسها و بررسی‌های بالینی و..... همه و همه علائمی از وخامت حال او و نزدیکی وی به پایان حیاتش می‌باشد.

امری که پس از انتقالش به بیمارستان و آزمایشات فوری بیش از پیش و در کمال ناامیدی مورد تأیید پزشکان کاملاً متخصص قرار گرفت.

پزشکانی که همپای مردم نگران حال او بودند و توصیه می‌کردند که برای درمان عوارض شیمیایی و شیمی درمانی در جهت آن هر چه سریعتر به خارج از کشور اعزام و تحت درمان فوری قرار بگیرد. فوری بدون فوت وقت.

گفتن این موضوع که رئیس جمهور باید بلافاصله به خارج برای مداوا عزیمت نماید، موضوع چندان ساده‌ای نبود. راضی کردن او حتی برای حضور چند روزه در بیمارستان بارها باعث مخالفت سرسختانه‌اش شد. چه رسد به اینکه بخواهند او را راضی به خروج از کشور کنند.

حتی در جریان دیپلماسی و روابط با کشورهای خارج نیز رویه او برای سفرهای متقابل به مناطق مختلف دنیا کاملاً با مرام و روشهای قبلی فرق می‌کرد و حاضر نبود با ریخت و پاشهای بسیار به سفرهایی که اولویت یا ضرورت چندانی ندارد «هر چند که قانوناً و عرفاً و شرعاً بر آن اشکالی مترتب نبود» اقدام نماید.

بنابراین بحث براینکه چه کسی و چگونه موضوع را به رئیس جمهور تفهیم کند، طولانی شد. تا اینکه مجدداً پزشک مورد نظر که علاوه بر هوش و ذکات و تجربه

علمی طولانی و موثق دارای دیانت و سلامتِ نفس و تأثیر کلام بود، اعلام آمادگی کرد تا موضوع را شخصاً به وی تفهیم و قول داد از اتاق و درون مذاکره بیرون نیامده و دست نکشد، الا اینکه موافقت او را برای سفر فوری به خارج از کشور بدست آورد.

لذا به تنهایی وارد اتاقِ پُر از دستگاہهای گوناگون که رئیس‌جمهور در آن استقرار داشت شد. اکسیژن وصل شده به دهان و بینی او و نیز صدای خاص دستگاہهای متعدّد که رکوردهای مختلف قلبی و خونی و فشار خون و امثالهم را ثبت و ضبط می‌کردند به همراه بوی تند داروهای ضد عفونی حالِ خاص و محزونی برای رئیس‌جمهور رقم زده بود.

حالی که هر چند تحملش بعنوان یکی از کوچکترین مصائبی که سالهاست بر او روا شده و آمادگی آن را داشت تا بدتر از آن را نیز متحمل شود سخت نبود لیکن وقتی به مسیر طولانی مسئولیت آورش نگاه می‌کرد و به میزان قلیل وقت و امور بسیاری که باید فوراً و بدون وقفه اجرا و ادامه یابد، توجه می‌نمود اثرات منفی در فکرش نسبت به حضوری هر چند کوتاه و کم، شکل گرفته و عذابش می‌داد.

او به میمنت قلب پاک و نیت با صفا و خالصش، احساسِ مخصوصی داشت که کمتر کسی آن را درک می‌کرد. ضمن آنکه خود نیز قائل به بیان آن نبود. احساسی که عموماً وی را در گذرگاهها و پیچ و خم‌های حساس زمان و کار و بحران‌های متعدّد به سوی نوعی پیش‌بینی وقایع سوق می‌داد. حالیکه معمولاً در علوم بشری آن را به حسّ ششم با شدت و حدت خاصّ هر شخص و فردی تعبیر می‌نمایند. این احساس در مواقع خاصّ و مهمّ که اضطراب اثرات نامطلوبی را ایجاد و پیش‌بینی می‌کرد عموماً به کمک او می‌آمد و هرگاه که بنا بود اتفاق خاص واقع شده، به نتیجهٔ بحرانی و مهمّ و منفی ختم گردد، نوعی طمأنینه و امنیت و آرامش در نهادش ایجاد می‌کرد. در حالیکه عموم اطرافیان و افراد درگیر در آن ماجرا از بیم وقوع حادثه‌ای مهمّ و حسّاس «بواسطهٔ آن امر» در ابهام و اضطراب و تب و تاب بودند، رئیس‌جمهور را طبیعتاً بسوی وقار و آرامش و فقدان حسّ مضطربانه رهنمون می‌ساخت.

و گاهاً در اثر این حالت بود که اطرافیان و نزدیکان وی را به تعمق و تفکر و گاهی



به اشتباه می‌انداخت. اشتباه از این حیث که او را در مراتب مهم بی‌عار و بی‌توجه به اهمیت موضوعات می‌پنداشتند و یا حداکثر اینکه وی را دریا دل و با سعه صدر و الا مرتبه و با اهمیتی تلقی می‌کردند.

در این مورد بخصوص علی‌رغم همه عواملی که مکرراً با وقوعشان باعث نگرانی بسیاری در اطرافیان و خویشان و خانواده و مسئولان عالی و حتی پزشکان و مطلعین از وضع جسمی و روند رو به وخامت حال وی می‌شد، او به قلب و دلش رجوع کرد و هنگامی که هیچ اثری از اضطراب و تشویش و احساس مرگ و فانی فی‌الله شدن، در مقطعی زود و نزدیک را نمی‌دید، براحتی و بسیار راحت‌تر از دیگران با موضوع برخورد و از آن می‌گذشت. او نیز غرق در همین افکار و نیز بسیاری از موضوعات مورد علاقه‌اش بود که صدای ورود دکتر باعث شد تا رویش را به سمت وی برگرداند. با اشاره دست و چشم و ابرو، سلامش را علیک گفته و جواب داد. اجازه خواست تا ضمن برداشتن ماسک اکسیژن بتواند صحبت کند و از حال اجباری اش که بواسطه وضع یاد شده حادث شده بود خارج و قدری تنفس عادی نماید.

اما دکتر که مایل بود تا حالت موجود را حفظ کند تا از این رهگذر هم مانع اشکال در تنفس مطلوب او شده و هم با این وضع که نمی‌توانست سخن بگوید بلکه مجابش کند تا اصل موضوع را پذیرفته، هر چه سریعتر زمینه خروجش از کشور برای مداوا فراهم شود.

دکتر درحالی‌که محترمانه و دلسوزانه دست رئیس جمهور را در دست گرفته و با لبخندی حقیقی و از ته دل به او زل زده بود، لب به سخن گشود و با تشریح دقیق وضع و خیم جسمی او که محصول حملات ناشی از وجود مواد شیمیایی بجامانده از دوران جنگ و جهاد بود، روند رو به رشد عوامل منفی و عدم موفقیت حتی نسبی در پیشگیری و درمان و کنترل آن را به جد و تأکید یادآور گردید. ضمن آن‌که در صحبت‌هایش سعی می‌کرد تا کمتر از اصطلاحات تخصصی استفاده و با بیان سلیس و روان‌تر و استفاده از مثالهای مرتبط، اصل و عمق ماجرا را به اطلاع رئیس جمهور آنگونه که شایسته بود برساند.

و او نیز چشم در چشم دکتر به دقت و البته با آرامشی مثال زدنی و بالبخندی روی گوشه لبانش، مستمعی خوب و جانانه به حساب می‌آمد. حالی که پزشک مسئولیت شناس را قلباً و باطناً خوشنود می‌کرد. خوشنود از اینکه لابد این حالتِ چهره و استماعِ خاصِ رئیس‌جمهورِ مملکتش، حاکی از آمادگی او برای پذیرش پیشنهادهایش باشد.

به این امید و پس از توضیحات کامل پیرامون مشروح اوضاع قبلی، فعلی و آتی درمان و تشریح عواقب ناشی از بی‌توجهی به زمان در مداوای او و دیگر مراتب مهم و مرتبط اصل موضوع را بیان نمود و گفت:

حضرتعالی شرعاً و عقلاً بایستی درمان قطعی، آنگونه که بایسته و شایسته است را بپذیرید و از آنجا که درمان مؤثر و مفید این عارضه همانند دیگر جانبازان شیمیائی منحصر به کشورهای تولیدکننده بمبهای شیمیائی و در محدوده تکنولوژی آنهاست «که بشدت تاکنون در چارچوب محرمانه، حفظ و مستور مانده و ابراز نشده است» به تشخیص کمیسیون مجرب پزشکی و نیز پس از مشورت با نزدیکان و مشاورین معتمد جنابعالی، چاره‌ای نیست جز آنکه شما را به یکی از کشورهای اروپائی به سرعت منتقل کرده و تحت نظارت و با حضور دائم و حساس پزشکان ایرانی مداوای درمان فوری شما را آغاز کنیم. به این امید که نهایتاً ظرف یک ماه آینده وضع به گونه‌ای شود که بتوانیم با حداقل ضایعات و ضمن جلوگیری از پیشرفت بیماری به کشور بازگشته، با استراحتی کوتاه به سر کار و مسئولیتتان بازگردید.

دکتر همین طور که حرف می‌زد، هیجانش بیشتر می‌شد و احساس آرامش بیشتری می‌کرد. هر چند که آرامشی که بدست می‌آورد تنها محصول بیان واقعیتی مهم در برابر عالی‌ترین مسئول اجرائی «که روحيات خاص او مانع بیان راحت موضوع توسط دیگران شده بود» بر دوش دکتر، نبود. بلکه چهره آرام و موقر و مؤدبانه رئیس‌جمهور نیز یکی از دلایل بدست آوردن آرامی و متانت در دکتر بود. بالاخره کلامش تمام شد و زل زد به چشمان مریضش که اینک قلبهای بسیاری برای سلامت و بازگشتش می‌تپید و دلهای زیادی برایش در درون خود دعا می‌کردند.

رئیس جمهور که تا آن لحظه چشمانش باز و مستقیم به لبان دکتر دوخته شده بود، قدری جابجا شد و رویش را به سمت پنجره اتاق خم کرد. اما با دستش دست دکتر را گرفت و گرم فشرد. گرچه درد امانش را بریده بود اما رشتهٔ محبتش به همه « که پزشک معالجش هم جزء آنها بود » مانع بریدن طناب محکم و پهن علائق معنوی و عشق به همنوع نگشته بود. آرام و پراز درد شروع کرد به سخن گفتن: او نمی خواست شعار بدهد و حالش هم آنچنان مناسب نبود که زُل هنر پیشه‌ای درام باز، را بازی کند که می خواهند از خود قهرمانی ملی بسازند. بلکه با نهایت صداقت و عشق و ایثار، کلامش را به دل مخاطب نفوذ می داد.

او می دانست که سابقاً هم همین پزشک را آنچنان مجاب کرده که راهش را کشیده و رفته بود. حال آنکه یقین داشت او و همکارانش به قَسَمی که در راه سلامت انسانها خورده‌اند وفادار بوده و از این جهت علی رغم وجدان محکم و مصمّم، مقهور منطق عاشقانه و عالمانهٔ وی شده بودند.

این سابقه کمک می کرد که بدون پیش زمینه و توضیحات مفصّل بگوید «نه». یک کلمه که در آن هزاران راز و رمز نهفته گذارده بود و مخاطب خوش ذوق می توانست آنها را تا حدّ مطلوبی درک کند و بفهمد.

این جواب منفی رئیس جمهور، به همین کوتاهی و اثر، محصول برخوردی احساسی نبود بلکه عمیقاً متکی به ندائی برخوردار از درون وی بود که می فهماند جواب مذکور عالمانه و عاقلانه ترین عملی بود که در آن شرایط می توانست از او سرزند و آنقدر متین و محکم گفته شد که ادامهٔ بحث را به هر صورت و شکلی برای دکتر و هر شخص دیگری که نزدیک و دلسوز رئیس جمهور باشد غیر ممکن می ساخت.

دکتر با دست دیگرش هم انگشتان رئیس جمهور را لمس کرد و فشرد. در این حالت خاصّ، که محصول وجدان پزشکی و نگرانی عمق دارش در جهت حال خراب مریضش بود، رئیس جمهور رو به او کرد و گفت: دکتر عزیز مرا ببخش می دانم که شما

و همکارانتان را خیلی اذیت کرده‌ام. چون حسّ مطلوبی برای جواب کامل و کافی ندارم اشاره می‌کنم به یک رمز و راز که باید قبل از بیانش به خودت قول بدهی، به احدی تا زنده هستم بازگو نکنی.

و سپس، بعد از مکث کوتاهی که لابد برای قول روحی دکتر بدان مبادرت ورزید، آرام‌تر آنگونه که قدری لبانش را به سمت دکتر نزدیکتر می‌ساخت گفت:

من می‌دانم که مرگم در روی تخت بیمارستان و به دلیل عودِ مرض شیمیایی نخواهد بود. و بالاتر از آن می‌دانم که مرگ خونینی را تجربه خواهم کرد که آرزوی دیرینه‌ام بوده و هست. اطمینانم به هیچ‌یک از دلائلی که شما و هر شنونده‌ای در صورت شنیدن این مطلب بدان توجّه می‌کنند، نیست و قرار هم ندارم مستندات این باور را بیان نمایم. اما به شما قول می‌دهم فقط به این جهت که مطمئن باشید من در این شکل و مسیر نخواهم مُرد. همین و بس.

دکتر باز هم مات و متحیر در صورتش خیره شده بود. و ناباورانه به آنچه که می‌شنید فکر می‌کرد. به نظرش می‌رسد که تحلیل و باور این موضوع که او مرگش را و چگونگی آن را از پیش می‌داند و بدان اعتقاد دارد، نیاز به زمان و شرایط بهتری دارد. از اینرو با حرکت چشمانش محبّانه با رئیس‌جمهور وداع کرد و از اتاق خارج شد.

بیرون در، عده‌ای قابل توجّه از نزدیکان رئیس‌جمهور با خوشحالی از طولانی شدن صحبت دکتر با مریض «که بوی پذیرش اعزام به خارج را به مشامشان می‌رساند» منتظر خروج دکتر بودند. اما او فقط با حالت صورتش فهماند که جلسه‌آنگونه که انتظارش را می‌کشیدند، نتیجه نداده است.

چون نمی‌توانست محصول صحبت‌هایش را بی‌نتیجه هم بداند و از طرفی توضیح موضوع برای اطرافیان کاری غیر ممکن جلوه می‌کرد با قدمهای بزرگ و سریع از میان جمع خود را بیرون کشیده و به طرف اتاقش راهی شد. در رابست و چراغهای اصلی را خاموش کرد.

روی صندلی نشست و سرش را میان دو دست گذاشت و فکوران به عمق رویدادهائی که دیده و شنیده بود فکر می‌کرد....

## فصل ۱۳

موضوع خدمت به آحاد مردم بخصوص گروهها و افرادی که برای انقلاب و نظام، بهائی قابل توجه پرداخته بودند و یا هممنوعانی که در عُسر و فقر و گرفتاری و مشکلات کوچک و بزرگی گرفتار شده و دنبال مَفْرَى، برای حلّ معضلات مبتلا به می‌گشتند، محدود به زمان خاص و فردی خاص نبود.

چه آنکه نه تنها بعنوان یک اصل در کشور پذیرفته شده و توسط همهٔ کسانی که مسئولیتهای کوچک و بزرگ حکومتی و غیر آن را بعهده داشته‌اند، بیان و ظاهراً بدان عمل نیز شده بود، بلکه در تمام دنیا و در تمام نظامات حکومتی هم بعنوان یک اصل انکارناپذیر و الویت دار مورد توجه و دقت و درج در تدوین برنامه‌های مختلف اقتصادی و فرهنگی قرار می‌گرفت.

بنابراین از دید رئیس جمهور تکرار مکرر موضوع خدمت به مردم بخصوص خدمت به خانواده‌های ایثارگران از هر نوع و مستضعفین و طبقهٔ ضعیف و نادار، آنهم از طریق شعار نه تنها هیچ سودی برای کشور و مردم و ملت و حتی خود او به ارمغان نخواهد آورد، بلکه همچنان بر بدبینی‌ها و ضربات ناشی از آن در ذهن مردم افزوده و رسوائی بیشتر به بار می‌آورد.

در عمل و اندیشه او به همین دلیل و با توجه به اینکه شعارهای قبلی که ممکن بود حتی از دهان افرادی ادا می‌شد که در خدمت واقعی به مردم راستین و پایبند واقعی

بودند، محقق نشده و به مرحله حادّ اقلی عمل هم نرسید.

صرفنظر از بیان مواضع کلی، شعار و اعلام موضوع نمی‌توانست جاذبه‌ای داشته باشد و به همین دلیل بدون سر و صدا و البته با سرعت و برنامه قصد داشت تا مشخصاً اثرات مطلوب برنامه‌های دولتش برای کاهش مشکلات موجود بر سر راه رفاه و تأمین معاش مردمش به عینه ثابت شده و آنگاه بود که از مرحله شعار خارج و علاوه بر آن مزایای بسیاری را در جهت دیگر قضیه منعکس می‌ساخت.

او معتقد بود بزرگترین اثر بالا رفتن سطح رفاهی و معیشتی بخصوص در طبقات ضعیف و مستضعف، تقویت و تثبیت نظریه توانائی مطلق دین مبین اسلام برای زدودن زنگارهای فقر و تباهی و نداری و مشکلات مشابه از زندگی مردم بود که در سالهای اخیر بدلیل عملکرد بد و نامطلوب مسئولین مربوطه و سیاست زدگی عجیب و عمیق عناصر و مؤلفه‌های اقتصادی و اجتماعی، موجب بیان ناتوانی دین در امر راهبری زندگی و شاخصه‌های آن توسط مخالفان و حتی بعضاً برخی از خودی‌ها شده بود.

همچنین از دیگر سو پتانسیل منفی انباشته شده در دل مردم که ناشی از فقر و فاصله شدید طبقاتی بود، آرام آرام آنها را نسبت به سرنوشت نظام و پایداری و استمرار آن بی تفاوت می‌ساخت و این یعنی فقدان مشروعیت مردمی نظام، که عامل اصلی تقویت و استقرار آن بوده است.

شقّ دیگر اهمیّت توجه به معاش مردم بطور موفّق و اثرگذار، بازیابی و جلوگیری از انحراف دوباره اندیشه‌ها و حضور سیاسی و اجتماعی مردم در همه ابعاد زندگی و حکومتی و کشوری و مذهبی و امثالهم می‌باشد که متأسفانه نظام در اجرای دقیق آن دچار مشکل شده بود.

کم شدن تعداد شرکت کنندگان در نماز جمعه، مساجد، سخنرانی‌ها و اجتماعات مذهبی و حتی مدنی صرفنظر از حضور چشمگیر و رو به افزایش مردم در مراسمات که به اساس نظام و دین و مذهبشان برمی‌گردد، همچون سالروز پیروزی انقلاب، هیئات و تکایا در ایام رمضان و محرم و اربعین و ۲۸ صفر و یا عید نوروز و قربان و غدیر که محصول پیوند بسیار عمیق و غیر قابل انفکاک این ملت باریشه‌های مکتبی و

ملّی بود، از جمله معایب دور شدن مردم از سیاست و اجتماع و خروج بدلیل غرق شدن ناخواسته آنها در امر تأمین معاش آنها بصورت ناموفق و نا تمام که نتوانند حتّی نیازهای اولیه شان را هم بر آورد، سازد، که بی توجّهی بدان خسران ابدی را بدنبال داشت.

حتّی فکراینکه اندیشه های بلند حکومتی و آرمانی نظام که از امام را حل و شهدای اسلام و دیگر مسئولین بلند اندیش سابق و لاحق، حتّی در مراحل زمانی کوتاه مورد حمایت مردم که اسلام برای آن موضوعیت و مشروعیت والا و رتبه داری قائل گردید واقع نگردد، تن و روح رئیس جمهور را می لرزاند. عنصری که وجودش همیشه ریشه بر تن جهان استکبار و زراندوزان منفعت طلبی که هیچ ملّتی را آرمان طلب و قوی و مستقل نمی پسندند، انداخته و مانع اجرای طمع و رزانه مقاصد دشمنان دین و آئین و زمین کشور بزرگ ایران شده بود.

از جمله دیگر عوامل مترتب بر اهمّیت ترقّی سطوح معیشتی و رفاهی ملّت، مسئولیتی است که بموجب قرآن و شرع انور و نیز قانون اساسی و قوانین موضوعی که رئیس جمهور و به طریق اولی همکارانش برای انجام دقیق و وجدانی آن، قسم جلاله یاد کرده اند به دوش آنها نهاده شده و همپراز آن رأیی است که مردم به برنامه های او اعطا کرده اند.

از دید او بی توجّهی به عواملی که باعث انتخاب او و طیف وسیع همکارانش در سطوح کاری داخلی و خارجی گردیده و ذوب شدن کاذب و مادّی در عواملی که دهان پُرکن و مال اندوز و غیر معنوی می باشند، خود بخود باعث عدم اقبال مردم به وی خواهد شد و این ضایعه و خسران غیر قابل بازیافت و جبرانی می باشد که برای مردان بزرگی که غیرتشان نسبت به انجام مسئولیتی که در این حدّ بالا و والا بر دوششان گذارده شده عجیب و دستوری و مثال زدنی است و قابل هضم و درک نمی باشد.

او نمی توانست حتّی تصوّر کند، هنگامی که در همین دنیا در طول دوران پس از انقضای زمان مسئولیتش که به سرعت می گذرد، مورد سؤال مردم قرار گیرد چگونه می تواند جواب مهربانیها و اعتماد و توجّه آنها را بدهد.

چگونه می‌توانست جوابگوی قضاوت صادقانه و بی‌غش و غرض و مرضی تاریخ، که گواهی کاملاً توانا بر عملکرد پیشینیان بوده است باشد.

و از همه مهمتر و غصه‌آورتر، چگونه می‌توانست جواب خدا را بدهد آن هنگامی که از او برای انجام مسئولیتی که مسلمانان و نفوس بسیاری در سایه آن به رفاه می‌توانستند برسند، مورد سؤال قرار گیرد.

با چه روئی می‌توانست با امام و شهیدان و همه آنانی که از علائق نفیس زندگی و دنیا و زن و فرزند و مال و منال گذشته و جانشان را فدا کردند، تا مسئولیت بر عهده امثال او قرار گیرد در «یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» ملاقات کرده و روبرو شود.

مگر آنکه فردی به این همه اعتقاد نداشته باشد، اما رئیس‌جمهور که تمام وجودش، پوست و گوشت، روح و روانش با اعتقادات عمیق و مستند قرآنی و مشروع و مذهبی‌اش ممزوج بود، همواره دلیلی برای نگرانی داشت. امری که تا مدت‌ها وجودش را مشغول کرده و عموماً جلا می‌بخشید.

...اما دلائلی که مختصراً و به عنوان دلائل دارای اولویت مطرح شد برنامه‌هایی که در ذهن پر از دغدغه او و همکاران صدیقش، پس از بررسیها و دقت نظرها و بسیاری از اقدامات محک زنده و مؤثر نقش بسته بود بایستی به سرعت اجرا می‌شد و تعلق در آن با کوفت‌های زمان و شتاب فزاینده و مرگ آوری که گذشت زمان به همراهش داشت، نه تنها جایز نبود بلکه حتی فکر به آن هم روانی نمی‌توانست باشد.

طرحی که بموجب آن بنا بود بسرعت هر چه تمامتر تأثیری شگرف بر زندگی عامه مردم گذاشته شود، مشتمل بر مراحل بود که اصلی‌ترین آنها عبارت بودند از:  
حل فوری معضل بیکاری و ایجاد اشتغال با هدف پایداری و در صورت عدم تحقق کامل برنامه‌های مرتبط با تولید شغل سالانه مورد نیاز، اشتغال موقت، ادامه پرداخت یارانه‌های کالاها و خدمات اساسی و مهم و دارای نقش کاملاً بارز در زندگی مردم، جلوگیری از پرداخت یارانه به قشرهای مرفه، مبارزه بی‌امان با مفاسد اجتماعی و مالی و اقتصادی، جلوگیری از ادامه عمق و شکاف طبقاتی بخصوص با برخورد قهری و حذفی مبتنی بر قانون، بارانتخورانی که یک شبه و طی زمانی کوتاه به



اموال کثیف و بی‌شماری رسیده و عمیقاً فواصل طبقاتی را دامن زده‌اند، تقویت کامل و بی‌قید و شرط و بدون ملاحظه زیر ساختارهای کشاورزی و صنعت و انتقال آن به همه مناطق کشور بدون ملاحظات سیاسی و تنها بر اساس توانائی‌های مرتبط از قبیل زمین، سرمایه، نیروی انسانی، فرهنگ و امثالهم از طریق پرداخت‌های قابل توجه بصورت وام و بلاعوض.

اعطای امتیارات کافی به وارد شونده‌گان بدین عرصه، کمکهای لجستیکی کامل، مساعدت‌های فنی و مهندسی و پشتیبانی‌های مفید از این حیث، هماهنگ کردن همه ارگانهای ذی ربط با طرحهای در دست اجرا و نظارت دائم بر آن تا در صورتی که به هر دلیل و در هر جهتی هماهنگی‌های مورد نظر توسط یک یا چند ارگان و دستگاه همانند بانکها و امثالهم از بین رفت فوراً موضعگیری و رسیدگی و مانع بر طرف شود. تأمین اجتماعی بدون ملاحظات سیاسی از طریق تقویت پرداختها به بازنشستگان، مستمری‌بگیران، بیکاران.

افزایش سطوح مشمول بیمه که در مباحث قبلی بدان اشاره گردید به دیگر مبادی که مشمول بیمه نشده‌اند.

پایین آوردن حقوق پرداختی بیمه‌ای و پشتیبانی بسیار مفید و مؤثر از حضور سازماندهی شده و منطبق با قانون عناصر حقیقی و حقوقی در قالب بخش خصوصی برای فعالیتهای بیمه‌ای و خدماتی.

کاهش مالیاتهای مستقیم و مالیات بردرآمد و صنعت و تولید و امثال آن و افزایش دریافت مالیات از فراریان از پرداخت، دلالتان و سودجویان که مالیات نمی‌پردازند. شناسایی مبادی و موذیان جدید و توانمند مالیاتی و کنترل دقیق قیمتها، ممنوعیت کامل و قاطعانه افزایش قیمتها خارج از چارچوبهای مصوب که آنها به هیچ وجه بالاتر از ۱۰٪ نمی‌توانست باشد.

برخورد با بخش‌های دولتی و خصوصی که بی‌جهت و غیر قانونی به افزایش قیمتها و بالا رفتن تورم اقدام می‌کنند.

حمایتهای مالی و معنوی از فقرا، بی‌بضاعتها، ایتم بی‌سرپرست، ناتوانان ذهنی و

جسمی، سالخورندگان، گروهها و افراد فاقد صلاحیتهای عقلی و اخلاقی و مشابه آن برای بازگرداندن گروه اخیر به چرخه فعالیتها سالم و بسیاری از اقدامات، از این دست که انجام آن با قطعیت آغاز و نظارت مستمر و مستقیم و غیرمستقیم رئیس جمهور و همکاران و ناظرین مرتبط باعث جلوگیری از انحراف و کندی و توقف و نیز استمرار و تقویت آن شده بود. ضمن آنکه گزارشهای واصله از نحوه و سرعت فعالیت‌های بسیج کشاورزی و صنایع حکایت از استقبال آحاد مردم، افزایش نرخ مهاجرت معکوس از شهرهای بزرگ به شهرهای کوچک و با استعداد کشاورزی، صاحبان صنایع خصوصی و مدیران صنعتی دولتی داشت.

در این مرحله رئیس جمهور در شورای عالی کشاورزی و صنایع که اینک اعضای جدید نیز به آن افزوده شد و خود به یک روال مندی رسیده و بسیاری از موانع با قاطعیت ریاست و اعضاء آن بسرعت مرتفع می‌شد، تأکید کرد که وزرا و مسئولین مرتبط، حالا که مردم بخوبی و با عنایت از طرحهای ما حمایت کرده‌اند موظفند که آموزش و پرورش را در همه مبادی کشاورزی و صنعتی گسترش دهند، طوری که زیر کشت بودن زمینهای حتی دور دست هم مانع تحصیل فرزندان کشاورزان و صنعتگران نشود.

این امر حتی اگر شده بصورت مخابراتی و رادیویی انجام بگیرد هم با پشتیبانی دولت باید انجام شود، گسترش امواج رادیویی و مخصوصاً تلویزیونی به همه فضای کشور، حمایت مداوم و مستمر بانکها در چارچوب طرحها و لوایح مصوب برای تزریق منابع مالی به خرده پاهای کشاورز و صنعتگر در کنار حمایت از طرح و طراحی بزرگ کشاورزی و صنایع، و به این ترتیب با تمام پشتیبانیهای لازم و مفید و با تأمین امتیاز لازم و کافی از این جهاد بزرگ حمایت کنند.

مسئولانی برای آن گمارده شوند که دیدی بسیجی و حتی الامکان سوابق اقدامات بسیجی داشته باشند و همه عناصر رده بالا و پایینی که به هر جهتی امکان همراهی مؤثر و هم‌تراز با پیشرفت طرحها را ندارند بدون فوت وقت، برکنار و در جایی دیگر بکار گرفته شوند. ضمن آنکه وزات جهاد کشاورزی موظف است در کنار

وزارت صنایع سرعت و به صورت مستعد، مناطقی که مستعد فعالیت‌های گسترده و طولانی کشاورزی و یا استعداد استقرار صنایع کوچک و بزرگ باگرایش‌های منطقه‌ای و نیازهای ملی و نزدیکی و قرابت با بازارهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، داخلی و خارجی در سطح بین‌المللی داشته باشند، شناسایی و بطور دائم آماده بهره برداری نموده و به مردم و سرمایه‌گذاران کوچک و بزرگ معرفی و واگذار نماید.

بدین ترتیب گرچه بحث‌های فوق از دیدگاه بعضی از افراد تکرار موضوعاتی بود که قبلاً روی آن زمانی طولانی بحث شده و تدوین گردیده و بودجه آنها تأمین شده و برای اجرا ابلاغ گردیده و نیاز به بیان مجدد آنها نبود، اما به زعم رئیس جمهور نه تنها بیان مداوم آنها گویای اهمیتی است که اجرای دقیق و بی‌چون و چرای آن در تصمیم رئیس جمهور داشته و دارد، بلکه باعث شناسایی نقاط قوت و ضعف و مقابله با اشکالات شده و همچنین همگان بخصوص دست اندرکاران امر و قاطبه مردم را در جدی بودن موضوع و شعاری نبودن آن و اثرات مستقیم و طولانی و گسترده طرح‌ها در آینده دور و نزدیک کشور و مردم مطمئن می‌ساخت.

امری که فقدان آن در طول سالیان گذشته باعث می‌شد که به مرور زمان و بعضاً پس از گذشت مدتی کوتاهی به بوتۀ انحراف و فراموشی و بی‌توجهی و در نهایت نارضایتی و بی‌اعتمادی سپرده شود.

شاید یکی از دلایل آن نیز، حجم مشغله مسئولین و رؤسای جمهور و دست اندرکاران عالی برای رسیدگی دائم بدان و فقدان وجدان کاری و انضباط اقتصادی و اجتماعی بیان می‌شد و این همان نقطه اختلافی بود که رئیس جمهور قصد نداشت با تأسی به همان بهانه‌ها، در ورطه فراموشی طرح‌ها افتد و اعتقاد داشت که عامل بسیاری از نا موفقیت‌ها بی‌توجهی و کاهش توجه مسئولین اصلی به طرح‌های مهم و بزرگ و مؤثر در زندگی و معیشت مردم در طول زمان و باگذشت آن بوده است که به همین دلیل معتقد بود باید مداوم و قاطع به طرح‌ها و مسئولین اجرای آن نظارت کرد تا مشمول بی‌توجهی و کندی کار و ناسالمی و انحراف و نهایتاً توقف و سکون نگردد.



## ۱۴ فصل

موضوع منابع پولی اعم از ریالی و ارزی برای تأمین نیازهای طرحهای بزرگ در دست اجرا و دیگر موارد مرتبط آرام آرام به دلیل معضلات زیر بنائی و طولانی موجود در این راستا، مشکلات خود را تحمیل می‌کرد. بیم آن می‌رفت که طرحها به همین دلیل یکی یکی از اولویت پرداختی خارج و در نهایت هم به سرعت از انجام باز ایستند.

سوابق موجود در جهت معضل فوق‌الاشاره، حکایت از آن داشت که عموماً در دولتهای قبل، بجزیکی دو مورد مابقی هنگام برخورد به بن‌بست نقدینگی و شاید واقعاً زمانی که دیگر هیچ طرحی برای تأمین پولهای مورد نیاز در انواع متنوع و مختلف وجود نداشت، از دو راه مشهود و کاملاً نامعقول استفاده می‌کردند. این دو راه عبارت بودند:

از استقراض وسیع و بعضاً غیرقابل باور از خارج یا چاپ اسکناسهای جدید و بی پشتوانه که هر دو بدفعات مورد استفاده دست اندرکاران وقت قرار گرفته بود. در این بین تحلیل‌های واقع بینانه، سالهای جنگ مخصوصاً ایام پایانی آنرا در نیمه دوم دهه ۶۰ به دلیل عدم امکان استقراض خارجی، بدهی‌های سنگین داخلی، نابود شدن زیر ساخت‌های درآمدساز در همه ابعاد، عدم سرمایه گذاری خصوصی، و بسیاری از دلائل مشخص که نیازی به بیان آنها نیست، مستثنی می‌ساخت.

استثنا از این حیث که چاره‌ای جز چاپ اسکناس، علی‌رغم آگاهی مسئولان به فقدان پشتوانه خاص پول در آن ایام وجود نداشت. اما پس از آن متأسفانه در کنار استقراض گسترده خارجی و نیز ساخت و تجهیز تدریجی زیر بنای اقتصادی در عرصه‌های مختلف صنعت، تجارت، کشاورزی، توریسم و امثال آن شاهد چاپ اسکناس بدفعات بوده و کارشناسانی خبره و دلسوز، نظاره‌گر تبعات تورم‌زای آن در سالهای دهه ۷۰ و ۸۰ بوده‌اند.

از نظر رئیس‌جمهور یکی از عمده‌ترین دلایل روی آوردن عناصر مسئول در مقاطع مختلف به چاپ اسکناس و واریز پولهای بدون پشتوانه به بازار مالی داخلی، ریخت و پاشهای غیر قابل توجیه، اختصاص منابع موجود و یا حاصل از استقراض خارجی به امورات غیر اولویت‌دار و خلاصه دلایل غیر فنی و غیر اقتصادی بود.

چرا که نمی‌شود برای حل معضل اقتصادی در یک نظام مریض که تازه از جنگی طولانی و بنیان‌کن خلاص گردیده و انقلابی را تجربه کرده و نیازهای وثیق و مؤثر و طولانی به اهداف فنی و توجیه شونده اقتصادی دارد، از راهی که اثرات زود هنگامی در بروز تورم مهار نشدنی و خانمان سوز در برداشته و هر پیشرفتی را در زمینه اقتصادی بی‌اثر می‌سازد استفاده نمود.

در واقع دفع فاسد به افسد در این مورد عالی‌ترین و شبیه‌ترین مثال و عبارتی بود که می‌شد بیان کرد.

بزعم وی اگر منابع مالی و پولی و ناشی از درآمدهائی بامنشأ داخلی و صادرات در کنار رقم‌های بالائی که از منبع و منشأ خارجی (استقراض) و نیز بیع متقابل و قراردادهای فاینانس و امثالهم بدست می‌آمد، دقیقاً در مسیر ساخت زیر بنای اقتصادی و مالی و تجاری و خدماتی استفاده می‌شد اکنون شاهد بسیاری از معضلات و کمبودها و در نتیجه بن‌بست بهره‌برداری از منابع مالی که عملاً وجود نداشتند و در نهایت چاپ بدون پشتوانه اسکناس نبودیم.

آری تورم اسکناس در جامعه پولی و در دست مردم و صاحبان صنایع اعم از خصوصی و دولتی، یکی از خطرناکترین شیوه‌هائی بود که با آن می‌شد امور جامعه را

اداره کرد.

متأسفانه بدلیل اثرات کاملاً سطحی و بسیار کوتاه و زودگذر آن در بطن جامعه، بعضی از مسئولین که یا تعهد نداشتند و یا عملاً فهم و تخصص لازم و جسارت و شهامت مرتبط را در خود نمی‌دیدند براحتی اتکاء به آن را دخیل مناسب برشمرده و بدان مبادرت می‌ورزیدند.

گرچه در بعضی از مقاطع مسئولین خاصی از دولت با جدیت و شعور و علی‌رغم اثرات منفی که در سوابق آنها بخصوص از طریق تبلیغات منفی عناصری که از هر موضوعی بحق یا ناحق بهانه‌ای می‌ساختند داشت بشدت در برابر وسوسه همان افراد سابق‌الذکر مقاومت کرده و از چاپ‌اسکناس و حتی در بعضی مواقع از استقراض خارجی هم خودداری کرده و با تکیه بر مدیریت صحیح و استفاده بهنگام و بدون ریخت و پاش، از منابع داخلی بحران‌ها را به حداقل رسانده و پشت سرگزارده‌اند.

بنابراین رئیس‌جمهور طی بررسی‌های کارشناسانه و با پرهیز از حرکات احساسی و هیجانی، از آنجا که خود را با پائین‌ترین لایه‌های جامعه همسان ساخته بود و از بطن توده مردم آمده و هیچ فرقی با عامه مردم نداشت، ضمن بیان حقائق به مردم که مطمئن بود مورد فهم و درک آنها نیز قرار می‌گرفت با پافشاری و اصرار بر عدم چاپ اسکناس، حتی با استقراض خارجی هم مخالفت کرده، تنها اجازه داد با چاپ وسیع اوراق قرضه و فروش آن در بازارهای متنوع با اولویت داخل کشور و در صورت عدم مغایرت با قانون و عدم اثر منفی از طریق استیلای افراد و نهادهای خارجی بر بخشی از اقتصاد وسیع کشور و تشویق مردم به سرمایه‌گذاری، بخش عمده مشکلات مالی مرتفع گردد.

او اعتقاد داشت وجود پشتوانه داخلی و صادقانه مردم از دولت‌ش که محصول ساده‌زیستی او و همکارانش در همه طبقات مدیریتی و نیز مدیریت اصولی و بقاعده و استفاده از حربه‌های اخلاقی و ارزشی در این مواقع می‌تواند کارساز باشد و با تکیه بر آن حتی می‌توان ضمن بهره‌گیری از مشروعیت ناشی از حمایت‌های سیاسی و اخلاقی و معنوی عامه مردم، مشکلات نقدینگی و مالی را نیز حل کرد.

و اینجا بود که دلائل و توجیهاات درست وی در خصوص افزایش نرخ سود سپرده‌ها به دلیل اهتمام عمیق دولت بر هزینه منابع ناشی از آن دقیقاً در مسیر اهداف متعالی اقتصادی فرهنگی آرام آرام بر همگان آشکار می‌شد. از سوئی دولت در مقاطع مختلف از منابع دیگر بخش خصوصی و سرمایه گذار بهای خارجی نیز استفاده بهینه برده و از آن استقبال می‌نمود.

اما در این مورد بخصوص، بهیچوجه بصلاح نمی‌دانست که با تکیه کامل بر منابع پیش‌گفته از جمله سرمایه گذاران خصوصی اعم از داخلی و خارجی برای خود «در هر زمانی که به هر دلیلی آن سرمایه گذاران از ادامه فعالیتشان منصرف شده و پول خود را از گردونه اقتصادی خارج سازند» مشکل سازی نموده و با بحران‌های عمیق روبرو گردد.

وقتی دلائل و انگیزه‌های مختلف علی‌رغم وجود امنیت سرمایه گذاری با گرایش مخالفت‌های سیاسی و چاشنی‌های معاند، منجر به بازی سرمایه گذار با نظام پویا و فعال اقتصادی یک کشور گردد، این دولت است که باید با دور اندیشی و وسیع منابع مطمئن مالی و پولی بدون ورود به عرصه‌های پر پیچ و خم ناشی از استقراض داخلی و خارجی و یا جذب سرمایه گذاران که عموماً سخت و زمان بر نیز هست تعبیه و بکار اندازد.

سوی دیگر قضیه که مباحث شرعی مترتب بر سود سپرده‌ها در هر حدی «بالا و پائین» به خود معطوف داشته نیز، با نظر رئیس‌جمهور و دیدگاه خاص وی همراه شده بود.

او معتقد بود به دو دلیل این کار غیر شرعی نیست. اولاً سرمایه گذاری مردم در نظام اقتصادی اسلامی که در نهایت برای عمران و آبادی و معیشت و رونق صنعت و کشاورزی همان مردم و نیز اشتغال و افزایش رفاه عمومی صرف می‌شود و علی‌الدوام باید برای این نوع سرمایه گذاری مطابق روال، سود هم در نظر گرفت مشمول ساز و کار ربا نمی‌گردد.

ثانیاً وقتی می‌شد به پرداخت سود به سپرده‌های مردمی ایراد گرفت که پولها در



جهاتی فرموله و عدم اشتغال زا و حتی بعضاً با رکود و عدم سرمایه گذاری مؤثر و در راستای اهداف افراد خاص و رانتخواران و نه برای اعتلای جامعه اسلامی هزینه می‌گردید.

اما در زمانی که دولت به جد و با اهتمامی مثال زدنی قصد هزینه کردن سپرده‌ها به نفع نهائی مردم و جامعه با بهره‌برداریهای فنی و کارشناسی و بدون زد و بند و ریخت و پاش و رانتخواری و افلاس و اختلاس را داشت و قطعاً سود خوبی هم به همین دلایل بر این سرمایه گذاری حتی در جهات امنیتی ملی به دست می‌آورد، نمی‌توانست سود سپرده، ربا تلقی گردد. به عبارت اولی این پول و سود در جهت سازندگی و نه تخریب و تعطیل و خرد کردن فرد و افراد جامعه و زیر بناهای اقتصادی و صنعتی و کشاورزی و تجاری و خدماتی پرداخت می‌گردید.

علی‌ایحال قیود شرعی رئیس جمهور و همکارانش که بشدت وی را مقید به رعایت دقیق آن می‌کرد، باعث نشد که استعلام مجدد و دقیق و حساب شده با توضیح ریز قضایا، از محضر تمامی علمای صاحب دانش و متخصص در خصوص ابعاد شرعی موارد، بصورت استفتاء انجام و جمع بندی آن به محضر مقام عظمای ولایت عرضه و پس از نظریه نهائی حضرتشان اعمال و برای اجرا ابلاغ گردد.

اینها که گفته شد زمینه‌ای بودند برای اعمال یکی از وعده‌های مهم رئیس جمهور که در دوران مبارزه انتخاباتی و طی برنامه هائی که به مردم عرضه شده بود مطرح تا وضع تولید در عرصه اقتصاد کشور در همه ابعاد آن توسعه و رونق تام یابد.

این وعده، عبارت بود از کاهش وسیع و بسیار مؤثر سود تسهیلات بانکی و افزایش طولانی مدت باز پرداخت آن در کنار تقلیل قابل توجه بوروکراسی موجود و کاغذبازی که در روند تقاضای تولیدکننده تا مراحل پایانی پرداخت گریبانگیر شده و بسیاری از افراد را از ارائه آن در ابتدا یا میانه مسیر، منصرف می‌ساخت.

رئیس جمهور معتقد بود در هیچ کجای دنیا نرخ رشد اقتصادی به اندازه مورد نیاز محقق نمی‌شد، الا اینکه دولت به یاری صنعتگران و تولیدکنندگان و کشاورزان و صاحبان سرمایه آمده و برای تحقق آن هم تسهیلات غیر دست و پاگیر، اعمال

نماید. آنچنان که آمار نشان می‌داد برابری نرخ تولید اشتغال با نرخ تقاضای آن نیازمند رشدی معادل ۱۲٪ بود که تنها در طی صد سال اخیر یک یا دو کشور موفق به انجام آن شده بودند.

اما بدون توجه به اینکه توان فعلی اقتصاد نمی‌توانست این رقم را محقق سازد، تفاوت و حشتناک وضع رشد اقتصادی که حتی بعضاً علائمی منفی را نشان می‌داد و در بالاترین شرایط خود حدود ۵ تا ۶ درصد بود باعث می‌شد تا افکار دردمند رئیس‌جمهور و هیئت دولت و مسئولین عالی و همه دلسوزان و دست‌اندرکاران و کارشناسان را به خود معطوف سازد.

بنابراین چاره‌ای برای دولت وجود نداشت، الا اینکه به سرعت با پرداخت تسهیلات بموقع با اقساط باز پرداختی طولانی و نرخ سود بسیار پائین، به‌مراه تشریفات قلیل و در حد ضروریات، بدنه تولید و کشاورزی را تقویت نماید. در این میان عده‌ای از کارشناسان معتقد بودند پائین آوردن میزان سود تسهیلات پرداختی از میزان سود پرداخت شونده به سپرده‌های مردمی (که بنا بود مهم‌ترین منبع پولی دولت برای انجام کار بزرگ بسیج کشاورزی و صنایع و توریسم باشد) خود تورم‌زا و اشکال‌زاست.

اما بزعم رئیس‌جمهور، دولت در این مرحله (پرداخت تسهیلات به متقاضیان واقعی) به دنبال سودآوری نیست و اینجاست که می‌توان درآمدهایی چون ارزش حاصل از فروش نفت و منابع طبیعی را به عنوان سوبسید تفاوت دو نرخ یاد شده تا زمان سود آور شدن طرح‌هایی که بدان تسهیلات مناسب و کم تشریفات پرداخت گردیده، در نظر گرفت بدون آنکه ناراحتی روحی و روانی ایجاد نماید.

و شرط اساسی آن نیز این بود که بهیچ وجه منابع تسهیلاتی مورد نظر صرف لاطائلات و امور غیر ضروری و تشریفات و زائدنگردد و دقت و نظارت بسیار عمیق و دائم و مستمری بر نحوه هزینه منابع مالی مذکور برای آنکه فقط در جهت برنامه‌های بزرگ دولت و در راستای طرح‌های در دست اجرای بخش‌های خصوصی هزینه شود بعمل آید.

از اینرو اصولی‌ترین ماده قانون اصلاح شده پرداخت تسهیلات، بدستور اکید رئیس جمهور پرداخت تسهیلات به طرح و نه به فرد بوده، حال آنکه قبل از آن منابع پولی به افراد دارای مجوز رسمی طرحها پرداخت می‌گردید.

اما در طرح او بنا بود به امور واقعی «بدون آنکه خیلی بر روی بازدهی آن و زمان مورد نظر منجر به سودآوری تکیه گردد» یعنی طرحها، وام پرداخت و بصورت چند باره به موازات پیشرفت طرحها مشمول پرداخت شوند.

این باعث می‌شد تا دست رانت خورانی که با دریافت اینگونه تسهیلات ارزان و بزرگ به اموری غیرمولد چون دلالی و بورس و سفته و زمین و ملک و ماشین بازی و واردات بی‌رویه و امثالهم دست می‌زدند و از سود سرشاری که در آن عرصه نصیبشان می‌شد به پرداخت اقساط، براحتی اقدام می‌کردند از این منبع محدود بیت المال کوتاه‌گردد و مستقیماً به دست افرادی برسد که اهتمام واقعی به تولید و کشاورزی و صنعت و اشتغال و غیره داشته و دارند.



## ۱۵ فصل

گذشت زمان و مسئولیتهای سنگین حکومت که بهیچوجه غنیمت و مالاندوزی تلقی نمی‌گردید بسرعت موی و ریش رئیس دولت را به سپیدی کشانده و شانه‌های ستبرش را خم می‌کرد.

گرچه حجم وسیع و غیر قابل وصف مسئولیتهای، بدلیل اهتمام جدی او بر رعایت قواعد شرعی، قرآنی، اسلامی، مردمی و منطبق با سیره نبوی و علوی وسیع‌تر و بزرگتر جلوه می‌کرد و وقت زیادی را از وی برای انجام عادی امور می‌گرفت لکن مراجعه مکرر مردم گرفتار و مظلوم و فقیر جامعه به وی و همکارانش که به حق، آنها را ولی نعمت خود می‌دانستند عمق چروکهای چهره و پیشانی اش را بیش از پیش نمایان ساخته بود.

هر چند او در این مسیر با توکل به خدا و اهل بیت رسول خدا ﷺ ناامید نبوده و بالعکس امید و رجاء و اتق داشت، اما می‌شد اندوه ناشی از تألماتی که در وجود مردم می‌دید و به واسطه مشکلات بزرگی چون فقدان کار مناسب، رفاه حداقلی، فقدان در آمد مکفی و سختی عمیق معیشتی را براحتی در رو حش احساس کرد.

نزدیکانش حال نزار او را می‌دیدند و شتابش را برای خدمت بیشتر حس می‌کردند. آنها شاهد بودند که رئیس جمهور با همه نگرانیها و ناراحتیهای شدید جسمی اش و در عین قدرتمندی و وسعت و گستره مسئولیتی و همه امکانات بزرگی که در

اختیارش بود به گریهٔ مردمش فوراً گریان و به خنده و شادی آنان عمیقاً شاد می‌شد. می‌شد عمق درک او را از وضع واقعی مردمش فهمید و به آن آفرین گفت. زندگی رئیس‌جمهور در مسیر پر پیچ و تاب خدمت‌شکلی مردمی تر بخود گرفته بود. او می‌دانست که سیطرهٔ غرور و تزویر و دروغ و ریا حتی در مقیاس کم آن شکستی سخت را برایش رقم می‌زد.

از اینرو مراقبت دائمی در عمل و رفتارش را در دستور کار قرار داده و هیچگاه از آن رو بر نمی‌تافت. او می‌خواست طوری رفتار کند که لحظه‌ای از عمق گرفتاریهای پائین‌ترین لایه‌های جامعه‌اش غافل نگردد و غفلت در این مورد را ابتدای ورود به گرداب سقوط به حضيض مذلت قلمداد می‌کرد.

به همین دلیل هر از گاهی بدون آنکه کسی بفهمد به بهانه‌های مختلف مخفیانه به شکار موجودات گرانبھائی که در بین مردمش کم هم نبودند و به لحاظ معیشت با سخت‌ترین و گرفتارترین وضع، دست به گریبان بودند می‌پرداخت.

ساعاتی که برای او جزء خوش‌ترین لحظات زندگی محسوب می‌شدند، خدمت به مردمی که به جهت معضلات عمیق زندگی شان حتی چهرهٔ رئیس‌جمهور را نمی‌شناختند و او بدون توجه به تبلیغات شیطنانی که می‌توانست (بر اثر وسوسهٔ شیطان) در خدمت به مردم برای خود به انحاء مختلف، دست و پا کند خادمانه به جلو می‌شتافت.

رئیس‌جمهور از ابتدای شروع به کارش در سمت ریاست دولت کشوری اسلامی با تأسی به سیرهٔ مولا امیر المؤمنین علیه السلام و نیز روش رهبری نظام، مخفیانه و در کمال مروت با اختصاص یک پنجم از درآمدش به خرید مایحتاج ضروری افراد بی‌بضاعت و مواردی چون هزینه درمان مستضعفین، تجهیزیهٔ دختران دم‌بخت و امثالهم در بسیاری از موارد مستقیماً و در تاریکی شب و بطور ناشناس به سرکشی به منازل محرومین می‌رفت. خود را نمایندهٔ رهبری معرفی می‌کرد و اگر همچنان ناشناخته باقی می‌ماند به داخل منازل آنان می‌رفت و قدری با آنها دمساز می‌شد.

گاهی با اتومبیل ارزان قیمتش بدون یال و کوپال و در مواقعی بایکی از دوستان

همراهش اجناس را به دوش می‌کشید و بدون هماهنگی قبلی به محلات فقیر و مردم محروم مراجعه و با اعطای پول و اجناس به آنها از وضع روحی و روانی و معیشتی‌شان جویا می‌شد.

هر از گاهی انتقادات محرومین را به وضع موجود و حتی کوتاهی دولت و رئیس‌جمهور که شامل نیش و طعنه‌های تند و تیز می‌شد، بجان می‌خرید. از این رهگذر نه تنها کینه آنان را به دل نگرفته و از قدرتش برای بستن دهان آنان استفاده نمی‌کرد، بلکه با خوشروئی تام شنونده انتقاداتشان بود و در حدّ توان قول می‌داد تا نهایت سعی را برای خدمت بیشتر انجام دهد. او نمی‌توانست زجر مردمش را ببیند و پس از آن راحت بخوابد. خوب بخورد و از انواع اشربه و البسه و اقمار قدرت مآب موجود بهره بگیرد.

شبها و روزهای زیادی می‌آمد و می‌رفت، درحالی‌که رئیس‌جمهور پس از بازدیدهای مخفی‌اش از زندگی مستضعفین و در اثر مراوده با آنها بخصوص خانواده شهدا و ایثارگران و جانبازان و پیشکسوتان جنگ و جهاد و ارزشمداران محروم و خوش طینت و بسیاری از این دست افراد گریان و مغموم به خانه می‌آمد و یا به محلّ کار می‌رفت.

ایامی که به دلیل کثرت موارد، بخصوص برای اهل منزل و همکاران نزدیکش امری عادی قلمداد می‌شد. موضوعی که بروز آن و استمرارش روح و فکر رئیس‌جمهور را همواره معطوف به خدمتی که منجر به رفاه نسبی برای صاحبان اصلی نظام و انقلاب می‌شد، می‌کرد.

رئیس‌جمهور، در بسیاری از موارد در مواجهه با متمولین و صاحبان ثروتی که سعی بر نزدیک نمودن خود به وی داشتند به آنها نیز توصیه می‌کرد که مخفیانه و بی‌سر و صدا و با لباسهای مبدل به منازل فقرا و نیازمندان سرکشی کنند.

خود را نزدیک این قشر ساخته و خدمت به آنها را به فرهنگ تبدیل کنند و ثابت می‌کرد که حتی صاحبان ثروت نیز در صورت برداشتن دست حمایت اقشار محروم از پشتیبانی نظام و حکومت دچار خسران شدیدی خواهند شد که شاید در طیّ زمانی

طولانی هم نتوانند آن را جبران کنند.

در ذهن و فکر و فلسفه دوام و بقاء حکومت اسلامی ایران معطوف و مستضحر به حمایت اقدار مختلف مردم به خصوص قشر پیش‌گفته بود و چه فایده‌ای داشت، زندگی و استمرار آن درحالی‌که عامل اصلی بقاء حکومت، یعنی مردم و مستضعفین و به تعبیر امام راحل (ره) پابرهنگان و کوخ‌نشینان از آن حمایت و استقبال نکنند. توجه به همین مسائل مهم و اثرگذار بود که رئیس‌جمهور را موظف می‌ساخت تا شبانه روز کار کند و وقت بگذارد و از کمترین خوشیها و تن‌پروری و استراحتهای مرسوم و مسافرتهاى شخصی گذشته و تمام این اوقات را به مردمش اختصاص دهد. او می‌دانست که فرصتی چنین بزرگ هرگز به راحتی برای دوّمین بار نصیبش نخواهد شد و زمان را بهترین غنیمت برای اثبات امکان تأمین رفاه مردم همراه با اقتدار و تحت سیطره و در چارچوب اسلام و قرآن و فرهنگ و سیره اهل بیت رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌دانست.

کوتاهی عمر، سرعت گذشت زمان، قضاوت تاریخ، مسئولیت قانونی، انتظار بجای بحق مردم، دستورات سرنوشت ساز اسلام و حساسیت عمیق مقاطع تاریخی از وقوع و پیروزی انقلاب تا آن زمان جملگی او را مصمم می‌ساخت تا حدّا کثیر بهره را از مسئولیت مذکور صرفاً در راستای حقوق مردم، اعمال قانون، حاکمیت اسلام و ارزشها و امثالهم ببرد.

در این راستا چه شبهای بسیاری آمدند و گذشتند درحالی‌که رئیس‌جمهور با چیدن صندلیهای عادی و معمولی اتاقش در کنار هم ساعاتی کوتاه را استراحت کرده و با صدای اذان و پس از قرائت نماز مجدداً به رتق و فتق امور پرداخته است. چه بسیار ایامی که حتی همکاران نزدیکش نیز به استراحت و بهره‌مشرع و قانونی و معقول از تعطیلات کوتاه و بلند مدت پرداختند، اما وی نه تنها به امور شخصی و رفاهی نمی‌رسید بلکه در پاسخ به ندای گُشنده درونش که دائماً وی را به خدمت بیشتر و کوتاهی و سرعت گذشت زمان و زجر و اندوه و معضلات مبتلابه مردم فرامی‌خواند.



اندکی آرام و قرار نداشت و به کار و امور مسئولیت و حتی مراد با خانواده شهدا و ایثارگران و محرومین و مستضعفین و شرکت در هیئت‌ها و مراسمات مختلف مبادرت ورزیده و کمترین فرصتی را از دست نمی‌داد.

او به ادارات متبوعش سرکشی می‌کرد. و علاوه بر استماع و بررسی و نتیجه گرفتن از گزارشات ارسالی مراجع بازرسی و نظارتی شخصاً و عموماً ناشناس، به مراکز تحت امر دولت و حاکمیت سرکشی کرده و معضلات را از نزدیک دیده و با درد دل مردم آشنا می‌شد و آنها را به ذهن می‌سپرد.

در بسیاری از اوقات طی نامه‌هایی به وزیران و مسئولین عالی رتبه تخلف بعضی از عوامل تحت امرشان، حتی در رده‌های پائین را تذکر داده و دستور می‌داد با آن برخورد گردد و به نفع مردم موارد را فیصله می‌داد.

این علاوه بر کاهش سطح تخلفات، باعث می‌شد که مسئولین عالی رتبه نیز بر نظارت عوامل تحت امرشان بیشتر همت کرده و فعالیت کاملتری نمایند.

در هر صورت حال و حسن او در خدمت به مردم نه تنها کاهش نیافته بود بلکه هر روز بر آن افزوده می‌گشت. اما در این بین دشمنان داخلی و خارجی که هرگز قدرت رشد کشوری اسلامی به وسعت ایران به عنوان ام‌القرای واقعی جهان اسلام و رجعت به اصل ارزشهای انقلاب که از طریق پیوند دوباره و عمیق‌تر مردم و مسئولین کامل گشته بود، رانداشتند به تدریج بر توطئه‌ها و آزارها و سنگ اندازی‌هایشان افزوده و نگرانیهایی را دامن می‌زدند.

اینبار مردم با حمایت و پشتیبانی کامل از رئیس جمهور مردمی و محبوب خود و ضمن ابراز خرسندی از عملکرد وی و همکارانش آنچنان به آینده خود و نسل بعدی و اعتلای ایران زمین امیدوار شده بودند که به هیچ روی نمی‌توانستند فقدان شخصیتی متعالی و محبوب که بعد از رهبری اساس نظام شده و با عملکردش در دل مردم خانه‌های بزرگی ساخته بود را تحمل کنند.

افزایش مخالفتها و تبلیغات داخلی و خارجی عوامل استکباری و صهیونیستی و رسانه‌های پرطمطراق و پروسعتشان با استفاده از درون پردازانه‌ترین ایده‌ها و تهمت‌ها

و سوسه‌های شیطان پسند، نشان از توجه جدی آنان به پیروزیهای متعدد و مستمر دولتمردان و ملت ایران داشت.

آنها می‌دانستند که ادامه این روند باعث نهادینه شدن بیش از پیش از پیش‌مذهب به زندگی مردم و رجوع و بازگشت دوباره نسل بشر به دیانت و دینداری و بخصوص اسلام شده و پایگاه استکبار را که مبتنی بر لجام گسیختگی فرهنگی از طریق حذف کامل دیانت در زندگی بشر می‌باشد به نابودی و زوال خواهد کشاند.

دشمنان خوب می‌دانستند که بروز و اجرا و پیروزی الگوی حکومتی شیعه حتی در جهان اسلام هم منجر به تقویت پایگاه اصولگرایان متدین و حذف سریع منافع آنها شده و با توجه به اثرات گسترده گسترش این روند، راهی سهل الوصول برای خروج دیگر اقمار و ملل از یوغ ظلم و جور جهان استعماری بدانها معرفی خواهد نمود. راهی که بازگشتی در آن نیست.

این همه عواملی مشخص و بارز برای طرح توطئه‌های وسیع و کم‌عیب و نقص در جهت حذف فوری رئیس‌جمهور بوده و طبعاً مردم و ملت حامی دولت و نظام اسلامی ایران را به عمق و گستره حرکت‌های مخالف دشمنان حساس می‌کرد.

حساسیتی که بس فزاینده می‌نمود. و باعث فشار افکار عمومی بر حفاظت از جان رئیس‌جمهور بیش از پیش دلالت داشت.

اما استراتژی وی در این مواقع، تکیه بر حمایت اعلام نشده و غیر حرفه‌ای مردم از او و دیگر مسئولین عالی رتبه بود که تا آن زمان نتیجه بخش هم بوده و اثرگذار جلوه می‌کرد.

به این ترتیب که ابتدا به دشمن گفته شود، حذف فیزیکی رئیس‌جمهور در این شرایط فکری و روحی و عملی و اخلاقی که مورد پسند عامه مردم می‌باشد نه تنها باعث از میان رفتن مرام وی، نخواهد شد بلکه او را نزد افکار جهانیان نیز محبوبتر کرده و از کنارش صدها و هزاران عنصر همراه و همدل و آرمان طلب جدید عیان خواهند شد.

در ثانی بانزدیکی روز افزون اعمال و رفتار و دیدگاه مردم با مسئولین و رئیس

جمهور، شناسائی اندک تعدادی مزدور که بناست پیاده نظام دشمن برای حذف و ترور و برخورد و امثالهم گردند، کار راحت و سهل الوصولی برای عناصر متعدّد امنیتی و حتی خود مردم خواهد بود.

سوّماً: مدیریت صحیح و بهینه‌ء او در چارچوب تقویت کارکردهای دستگاههای امنیتی و نظامی و انتظامی باعث اطمینان فزاینده به حُسن اعمال آنان شده و اثرات مفیدی در جهت حصول امنیّت جان و مال و ناموس مردم و مسئولین بجای گذارده بوده و چهارماً بزعم او در صورت حفاظت گسترده از رئیس جمهور این تصوّر ایجاد می شد که لابد پس از سالها از گذشت انقلاب و جنگ و بازسازی و تثبیت اقتصادی و سیاسی تازه نظام توانسته یکفرد را بازحمت و فعالیت و تحقیق بسیار شناسائی کنند، تا وی خدمتی در خور انجام دهد. حال آنکه واقعیتهای موجود حکایت از عکس این نظریّه، یعنی وجود عناصری متعدّد و پر شمار در رده‌های مختلف برای خدمات عمیق و مؤثر به مردم و نظام و اسلام داشته و در واقع بهیچ وجه دچار قحط الرّجال نبوده‌ایم. ضمن آنکه در ضمیر رئیس جمهور، عشق به شهادت و وصل به یاران و دیدار خونین حسین بن علی علیه السلام پیشوای آزادگان جهان، نوعی بی‌پروائی و سرزندگی و قدرت معنوی و نترسی را برایش به ارمغان آورده بود که بر شخصیت و وجاهت و محبوبیتش می‌افزود.

بنابراین دشمنان مرز و بوم و آزادی و استقلال، آرام آرام با علم بر اثرات ترور و حذف شخصیتی و نهایتاً فیزیکی وی که در سطور قبل برخی از آنها بیان گشت به سمت استراتژی جدید و کار آمدتری سوق پیدا کردند که از طریق آن بتوانند به سرعت این مانع و دیوار سر سخت را از میان بردارند.

جلسات و مشاوره‌ها و استفاده گسترده از تجارب سیاه و کارشناسان بددل در دستگاههای امنیتی و صهیونیستی دُول کم تعداد محارب آنها را به این نتیجه رساند که راه حذف و ترور رئیس جمهور با تأکید بر سرعت انجام آن تنها، نفوذ وابستگان مزدور به داخل جرگه پر تعداد و طرفداران، همکاران و همدلان و همراهان رئیس جمهور بود.

به این معنا که با جذب یکی از همکاران و نزدیکان او که دارای ضعف و اشکالات و عقده‌های فروخورده و عمیقی باشد وی را ترغیب و تشویق به ترور رئیس دولت با تکیه بر تأمین مالی و جانی او و خانواده‌اش با انتقال به اروپا و یا آمریکا و حتی اسرائیل نموده و تیت شوم خود را به انجام رسانند.

در این راستا پس از مدتها تلاش از آنجائی که شخصیت معنوی رئیس حکومت ایران اسلامی دارای جاذبه‌های بیشماری بود هر آنکس که توسط سیستمهای اطلاعاتی دشمنان در نظر گرفته شد تا جذب و هدایت عملیاتی شود در سایه اقتدار معنوی و کارآمدی جاذبه‌گون رئیس جمهور، از گردونه خارج و آنها را در این مسیر ناکام گذارد. لذا حربه بعدی عناصر یاد شده، جذب و آموزش و نفوذ شخصی خارج از جرگه فعلی دوستان رئیس جمهور به داخل آن بود. بدین ترتیب آرام آرام روی افرادی با مشخصات پیش گفته کار شد و هنگامی که شخص مورد نظر تعیین شد با ترفندهائی بیشمار و حرفه‌ای مقرر شد تا او به یکی از نزدیکان رئیس جمهور وصل شده و بدین ترتیب وارد حلقه یاران نزدیکش شود.

در سایه اطلاعات وسیع جمع‌آوری شده توسط دشمن و آموزشهای تئوری و عملی که عامل نفوذی به آن مجهز گردید و همچنین با حمایت‌های لجستیکی و مالی، مخابراتی و اطلاعاتی وسیع و کاملاً کارساز توانستند او را به یکی از نزدیکان وصل کرده و از طریق این فرد عامل نفوذی را به رئیس جمهور نیز متصل کنند. امری که بدلیل اثرات متنوعی که عامل نفوذکننده روی فرد نزدیک رئیس دولت از طریق پرداختهای مالی وسیع، حمایت‌های علمی و ترفندهای اخلاقی و نیز استفاده از ساده‌لوحی و سستی ایمان و فقدان انگیزه خادمانه و دیگر مصادیق شیطنانی گذارده بود، براحتی مسیر ملاقات عنصر نفوذی با رئیس جمهور و معرفی وی به عنوان کارشناس وثیق امنیتی را هموار ساخت.

بخصوص آنکه روحیه رئیس جمهور بر بهره‌گیری مفید از توانمندیهای افراد مختلف بدون توجه به گرایشات و خطوط سلیقه‌ای سیاسی و فقط با معیارهایی چون پذیرش نظام و سوابق مفید، ارزشمندی و امثالهم بوده و در این مورد بخصوص هم با

عنایت به تأیید بی چون و چرا و متعدّد و مستمرّ فرد نفوذی، توسط یار نزدیک رئیس جمهور باعث شد که فرد مورد نظر در دستگاه عریض و طویل تحت نظارت و ریاست مستقیم رئیس دولت پذیرفته شود و بتدریج با برنامه‌های خاصّ و دورنگی ریاگونه و توجّه به رعایت و موازین ارزشی و اخلاقی و بروز روحیه خدمت بصورت کاذب و غیر واقعی و نیز نزدیکی مستمرّ به دیگر یاران رئیس جمهور و با استفاده از علائق و ضعفها و قوت‌های هریک که در چارچوب حمایت‌های پیش‌گفته و گسترده قبلی کار آمدتر می‌شد جاپای خویش را محکم‌تر ساخته و به روز موعود می‌اندیشید.

روزی که آرام آرام نزدیک می‌شد و ظاهراً بنا بود در آن صفحه‌های بزرگ و وسیع از تاریخ با خون پاک یکی از مخلص‌ترین یاران انقلاب و اسلام رقم بخورد. فصلی که در راستای فصولی چون شهادت علی علیه السلام امام حسن مجتبی علیه السلام، حسین بن علی علیه السلام، ابوالفضل العباس علیه السلام، یارانشان و همه معصومین و مسلمین پاک سرشت و آزادگان و سرافرازان و رهروان عشق و ایثار و دلدادگی تعبیر می‌شد.

واقعه‌ای که در صورت وقوع، امتحانی دیگر برای ملّتی بزرگ تلقی می‌شد که طی سالهای متمادی و طولانی قبل و بعد از پیروزی انقلاب همواره به این آزمون بزرگ آبدیده شده و شاید یکی از دلایل عمده رحمت مُدام الهی و امام زمان (عج) به مردم مظلوم ایران و مسلمانان همین امتحان خوش‌رنگ باشد.



## ۱۶ فصل

کاهش فاصله طبقاتی که طی سالهای پس از دفاع مقدّس به سرعت افزایش یافته و باعث نگرانی عمیق جامعه شناسان و دست اندرکاران گردیده بود از آرزوهای رئیس جمهور بود که به آن وعده داده و برنامه هائی نیز در جهت این هدف آرمانی ارائه نموده بود.

امری که در چارچوب همه نوع اصلاحات اعم از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و امثالهم می‌گنجید.

هدفی که غایت تعالیم جامع و اجتماعی اسلام بوده و از اهداف بعثت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام بر شمرده می‌شد.

و اصلی بود که فراموشی آن سقوط پایگاه اجتماعی و پشتوانه مردمی نظام را به حتم در پی می‌داشت. در این راستا با توجه به اخبار نگران کننده‌ای که حکایت از وجود تبعیض و فاصله شدید و افزایش یابنده بین طبقات داشت، اهمیت برخورد با معضل، شکل ویژه‌تری به خود گرفته و می‌طلبید که دولت با توجه به جمیع جهات با سرعت و جدیّت و اولویّت وارد گود شده و در ابتدا جلوی ادامه روند افزایش فاصله‌ها و در مرحله بعد در جهت کاهش وزدودن یا حداقل پائین آوردن شاخص‌های بوجود آورنده این فواصل با عمق و کیفیت، اقدام فوری صورت دهد. مسئله وجود فواصل طبقاتی علاوه بر دامن زدن به فقر در عده زیادی از مردم که

باعث عدم رفاه و رضایت نسبی از چگونگی و کیفیت معیشت و آزار و ناراحتی آنها می‌شود و منجر به کاشت و رشد تخم کینه و عقده ورزی و نگرانی‌ها و دغدغه‌های روحی و روانی شدید و در نهایت بحران‌های مختلف، متعدد و حتی متنوع اجتماعی شده و در بعضی از مواقع حتی قدرت برگرداندن نظام و دولت به هرج و مرج و آنارشیزم و درگیری و نزاع و جنگ را داشته و باعث فروپاشی شده است. کینه و نزاع از تعداد خیلی کمی که براریکه ثروت و رانت قدرت عموماً نامشروع سوارند و با چرخیدن مداوم در میان توده کثیر مردم فقیر و متوسط باعث تحریک واقعی این افراد شده و در نهایت منجر به شورش می‌گردند.

این طبیعی است که وقتی پدری از مایحتاج عادی و روزمره فرزندانش به کمترین آن هم دست نیابد و این روند عمومیت داشته باشد و تعداد خیلی آنقدر در آمد داشته باشند که فرزندانشان هر چند ماه یکبار سفر خارج بروند، اتومبیل عوض کنند، به انواع تفریحات سالم و ناسالم دست یافته و حتی غرق در مفاسد کوچک و بزرگ شده و آن را به متن و بطن جامعه کشانده و از این رهگذر با فرهنگ پذیرفتنی و اخلاقی عامه مردم هم بازی کنند و اینگونه القاء نمایند که لابد پول و رفاه، محصول مستقیم فساد در ابعاد مختلف می‌باشد، سر به شورش و نافرمانی و تعمیم آن به فرزندان و اطرافیان گذارده و به حداقل تصورات به دایره انزوا و بی تفاوتی و غصه و نارضایتی درونی که در نهایت به عقده‌های روحی و آسیب‌های شدید جسمی هم منتهی می‌گردد در افتد.

و نظام می‌بایستی که سیاستگذار بهیاش به سمتی سوق یابد که جلوی این نوع از فروپاشی اجتماعی را بگیرد. آنهم با سرعتی مقبول و کافی.

رئیس‌جمهور نه تنها با اعتراف دقیق و مسئولانه و مستدل به وجود اپیدمی غمناک در جمع مردم، سخنرانیها، جلسات رسمی و غیر رسمی، عمومی و خصوصی، محرمانه یا غیر محرمانه و دیگر موارد سعی داشت تا به همگان بفهماند که بعنوان یک مسئول عالی رتبه اجرائی فهم دقیقی از آسیب‌های موجود دارد، بلکه در عمل هم در حال اثبات عزم جدی خود و دولتش برای فعالیتت سریع و زود بازده در جهت زدودن



زنگارهای ناشی از این فواصل عمیق بود.

این اقدامات شامل:

۱- فرهنگ سازی مبتنی بر شاخصه‌های ارزشی بصورتی که بی‌پولی، نداشتن لباسهای فاخر، نماز خواندن، نیکی و احسان و ایثار، تواضع و تکریم و محبت و احترام، تعلقات دینی و اخلاقی و مذهبی و مکتبی، کار بخصوص کارهای جسمی و طاقت فرسا در کنار امور فکری و غیر فیزیکی، و بسیاری از اینگونه فعالیتها، افکار و اقدامات، نه تنها مذموم و باعث سرافکندگی شناخته نشود بلکه بعنوان یک ارزش برای افراد تشریحاً و مستنداً محسوب گردد.

۲- مَدَمّت و نِکوهش و بی‌اثر سازی فرهنگهای ظاهری و سطحی و بی‌مایه و وارداتی همچون اشرافی‌گری، تبختر و فخر فروشی، خود بزرگ بینی، احترام به جهت پولداری و زیبایی و و جاهت‌های مادی و کم مایه بطوریکه افراد حاضر در دایره مدارج فوق و امثال آن بدون آنکه از نظر فیزیکی و معیشتی مشمول اذیت و ایذاء قرار بگیرند، خود بخود طرد شده بحساب آمده و در صورتیکه بخواهند زندگی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را در این جامعه ادامه دهند، چاره‌ای جز همسان سازی صادقانه و اخلاقی باخوی آحاد جامعه داشته باشند.

۳- نظام‌مندی و برنامه سازی روی هر آنچه که مشمول یارانه‌های دولتی می‌گردد، بطوریکه با حدّا کتر سرعت پرداخت یارانه‌ها به شکلی شود که مستقیماً و فقط به دست لایه‌های نیازمند جامعه برسد نه به دست همه بخصوص افرادی که از توانائی‌های بالقوه و بالفعل مالی و اقتصادی برخوردارند. یکی از راههای موجود در این زمینه رساندن یارانه‌ها بصورت نقد و کالا و اعتبار و سهام شرکتهای دولتی، مستقیماً به دست افراد نیازمند و سطح پائین از طریق شناسائی سیستماتیک، سریع، بی‌نقص و مؤثر اینگونه افراد که عده زیادی را شامل می‌شوند و در صورت وقوع طرح مورد نظر بایستی از ابتدا نیز راهکارهای تقلّب توسط افراد و جریانهای مختلف مسدود گردد نه اینکه با اجرای آن مشکلی کاهش و بر مشکلی دیگر افزوده شود، می‌باشد.

۴ - هدفمندی نظام در دریافت و پرداخت مالیات به نفع محرومین و حقوق‌بگیران رده پائین و مستمندان و فقرا و سطوح پائین جامعه و به سمت افزایش فعل و انفعالات منجر به شناسائی منابع مالیاتی جدید که استفاده از آنها واجد بحرانهای اجتماعی و اقتصادی نباشد و دریافت مالیات واقعی از درآمدهای اظهار شده و اظهار نشده با اعمال ساز و کارهای غیر قابل نفوذ و با استفاده از تجربیات ارزشمند سیستمهای مالیاتی نظام‌های اقتصادی و متعدّد در حکومت‌ها و دُول دیگر.

۵ - افزایش سطوح فراگیری تأمین اجتماعی و بیمه مطابق آنچه که در ابتدای دوران ریاست جمهوری وی مطرح شده بود به سمت طبقات زیرین و با استفاده از منابع ناشی از حذف و ارائه خدمات مجّانی و تقریباً صفر به نیازمندان و سالمندان جامعه.

اینها در کنار دیگر اقدامات، جزء رئوس برنامه‌های رئیس‌جمهور برای کاهش فاصله طبقاتی از طریق تغییر ذائقه‌های فرهنگی به سمت گرایشات فرهنگی و اعمال اقدامات عملی و علمی با سرعت تعیین‌کننده بود که مدتها از شروع آن گذشته و لااقل نور آملیدی در دل‌ها تابانده بود.

بخصوص آنکه بهره برداری از طرحهای اینچونینی نیازمند زمان مناسب بوده و دقت مشخصی را به خود اختصاص می‌داد، سرعت دادن بدان بدون ضربه زدن و احساس‌گرایی در مسیر طرح از برنامه‌های وی بود که بانظارت بیشتر سعی در تحقق آن داشت.

## ۱۷ فصل

اصل قرار دادن امور داخلی با گرایش اصلی اقتصاد و فرهنگ مانع آن نشده بود که توجه رئیس جمهور به مهم‌ترین اتفاقات و موضع‌گیریها و مسائل و موارد دیگر حوزه‌ها معطوف نشود.

این امر که چه موضعی از سوی چه کشورهایی و در چه مواردی ایراد می‌گردید با دو وجه مرتبط با ایران بطور مستقیم و غیر مستقیم و یا غیر مرتبط با ایران، اما اثرگذار در ارتباطات بین‌المللی از جمله مراتبی بودند که بشدت مورد توجه و نظارت رئیس جمهور و همکارانش قرار داشت.

بزعم او اینطور نبود که دولت غربی بخصوص آمریکا و بعضی از کشورهای بزرگ اروپائی در صورتی که به هر دلیل از یک یا چند سیاست جمهوری اسلامی خشنود نبود و اقدامات باز دارنده و حتی تهاجمی بعمل آورند درحالیکه ایران توان مقابله به مثل ندارد، بلکه بنظر رئیس جمهور با تعیین توانائی‌های بالقوه و بالفعل و اتخاذ شیوه‌های جدید و بدیع، حتی روشهایی که تاکنون تجربه نشده بودند می‌شد توانمندیهای یک کشور مستقل را به نمایش گذارد.

او اعتقاد داشت تا زمانی می‌توان مدعی استقلال بود که روشهای استمرار و تداوم و تحکیم آن را از قبل شناسائی و در اجرا به کار بست و در صورتی که انفعال در موضعگیریها صرفاً بشکل انزوا، عقب نشینی یا حداکثر تدافع واقع گردد عملاً باعث

افزایش تهاجم دشمنان شده و دست عناصر خط دهنده و جهت‌نمای سیاست خارجی رو خواهد شد.

دیپلماسی خارجی در تمام تاریخ و تمام جغرافیای شناخته شده، دارای یک اصل مشترک و غیر قابل‌تفکیک از اصل آن بوده و هست و خواهد بود.

این فصل مشترک نیز چیزی نبود جز پنهان‌کاری در اهداف و عکس‌العمل پس از ابراز عمل و موضع توسط مخاطبِ دوست یا دشمن، تنظیم نوع بر خورد اعم از خصمانه و دوستانه پس از بروز شواهدی دال بر وقوع هر یک از این دو خصیصه. بنابراین می‌توان به عینه گفت و ثابت کرد که هیچ نظام دیپلماتیکی موفق نخواهد بود، الا اینکه به اصل فوق‌الاشاره و شاخه‌های فرعی آن عمل نماید.

بدین جهت بود که رئیس‌جمهور گر چه ارتباط بین‌المللی را قبل از تعدل در حل مشکلات داخلی در اولویت قرار نمی‌داد، لکن اقدامات گسترده‌اش در افزایش روابط با دُول همراه و محترم و صادق، خیلی در افواه عام شناخته نشده و این‌گونه تعبیر می‌شد که او توجهی چندان به ارتباطات بین‌المللی ندارد.

نکاتی چون کاهش چشمگیر سفرهای خارجی او، کاهش بودجه نمایندگی‌های سیاسی در کشورهای مختلف، بستن درب سفارتخانه‌هایی که در کشورهای چندان دوست یا غیر قابل‌توجه در برابر هزینه‌ها و اقدامات در دست اجرای عناصر مسئول در آن کشور نیز از عوامل مزید بر علت بود که شایعه کم‌توجهی وی به امور خارجی را قوت و شکل بیشتر و کاملتری می‌بخشید.

بعبارت دیگر مخالفین وی با حجم توانگیری از تبلیغات داخلی و خارجی او را متهم می‌کردند که دیدی وسیع و عمیق نسبت به دیپلماسی نداشته و از اینرو در حال دشمن‌تراشی بوده و این بی‌توجهی را نوعی زیر پاگذاشتن منافع ملی تلقی می‌کردند. بخصوص آنکه رئیس‌جمهور هم عمداً مانع تبلیغات در این زمینه شده و با عنایت به تقویت توجه او و دولتش به امور اقتصادی و فرهنگی مجالی به مخالفان داده شده بود که حجم کمی و کیفی تبلیغات منفی‌شان را افزایش دهند.

این امر تا آنجا پیش می‌رفت که گاهی برخی از دوستان نیز با نا باوری و نگرانی از

طریق نامه یا مراجعه حضوری و تلفنی و مصاحبه و صحبت و پیغام و امثالهم با بیان برخی از نقاط و نکات مبهم، نگرانی خویش را ابراز داشته و تحت تأثیر آن تبلیغات قرار می‌گرفتند.

از اینرو رئیس جمهور در سخنرانی که بمناسبت گردهمایی سالانه رؤسای نمایندگان سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دولت جمهوری اسلامی ایران ایراد می‌کرد به شُبّهاتی پاسخ گفت که در واقع بیان سیاستهای خارجی وی نیز در آن مستور بود و جواب بسیاری از اشکالات وارده محسوب می‌گردید.

رئیس جمهور بیان داشت:

در نظام جمهوری اسلامی ایران تا هنگامی که رفاه نسبی حاصل نشود مخارج غیر اولویت‌دار در چارچوب فعالیتهای دیپلماتیک را نمی‌توان توجیه نمود. گرچه جلب توجه ملل دنیا به فرهنگ، دین، قوت، سلامت و سعادت ملتی بزرگ و سترگ هدفی بزرگ محسوب می‌گردد، اما چون مستلزم هزینه‌های بسیاری می‌باشد نیازمند توجه و بررسی و مذاقه کاملتریست تا انجام آن توجیه شونده شود.

بعلاوه سیاست خارجی و اصول آن بایستی در واقع بر مبنای دوگانه، دو طرفه احترام به منافع یکدیگر تنظیم و هرگاه کفه ترازوی یکی سبکتر شد طرف دیگر این حق را بعنوان یک استراتژی باز دارنده و تدافعی مورد استفاده قرار داده و به همان اندازه روابط را کاهش و یا عنداللزوم کاملاً منتفی کند.

به هر حال بزعم من در حال حاضر آمریکا و اروپا بخصوص بخشی از اروپای غربی همانند کشور انگلستان و در برخی موارد آلمان و امثال آن همچون دو تیغه لبه شمشیری تیز علیه ایران و در یک راستا و هدف عمل می‌کنند.

من معتقدم که آمریکا در این پیکان دو سر، مسئولیت خط و نشان کشیدن و تهدید و جاسوسی و ضربه‌های محدود به منافع ایران و اظهار مخالفت‌ها و محدودیت‌های اقتصادی و محاصره‌های کالائی و شبیه آن را بر عهده داشته و مدیریت لبخند و هماهنگی و ظواهر مهربانانه نسبت به ایران و آزادی رفت و آمدهای توریستی و مراودات اقتصادی و عناصر مرتبط با آن را به اروپا سپرده، تا از این رهگذر سیاست

یکی به میخ و یکی به نعل را به خوبی به اجرا در آورد و یا به قول خودشان چماق و هویج را نشان دهند.

او که مطابق عادت همیشگی اش به چشم یکایک حُضار مستقیم نگاه می‌کرد تا در حین صحبت‌هایش واکنش به میزان دقت افراد به سخنانش را ارزیابی و نوع بیانش را بر آن مبنا تغییر و یا اصلاح کند مجدداً سینه‌ای صاف کرد و ادامه داد:

هم اکنون نظام مندسازی و تقویت و تحکیم اصول دیپلماسی خارجی علی‌رغم همهٔ رهیافتها و دست آوردها بمراتب سخت‌تر از گذشته بوده و می‌طلبد که عناصر سیاستگذار و مجری در این راستا کلیهٔ حساسیتها و مراتب با اهمیت را کاملاً در نظر بگیرند.

مطمئناً در کنار اینگونه امور تعمیم سیاست‌های مصوب و ابلاغ شده توسط مقام معظم رهبری به سیاست دولت نه تنها باعث تعارض نیست بلکه به دلیل اهمیت و هماهنگی که از این رهگذر عاید نظام سیاسی خارجی می‌گردد، عمیقاً بدان توصیه می‌گردد.

سپس گفت: عزیزان من گول ظواهر نیکو و معصومانهٔ پیر سیاستمداران اروپائی را نخورید. هر چند ما نمی‌توانیم با پیشداوری و موضع، کار امور بین‌الملل را پیش ببریم همانگونه که آنها با جدیت بی‌اعتمادی به طرف مقابل را امری قابل استهزاء و خنده آور و موجب شکست و لطمه خوردن ارزیابی می‌کنند ما نیز بایستی با دقت و وسواس مراقبتهای لازم را در این زمینه بنمائیم.

جوری نشود که علی‌رغم شناخت سیاستهای استکباری دُول غربی همراه با آمریکا بازهم دشمن شماره یک آمریکا باشیم اما به کار گزاران کاملاً وفادارش در اروپا توجه نکرده و بدست خود باعث شویم که نفوذ اجانب و دخالت در امور داخلی کشور مان عملی گردد. امری که تاکنون برای مقابله با آن خونهای بسیاری ریخته شده و خونبهای گرانی پرداخت گردیده و خون دل‌های غیر قابل تحمل و اندازه‌ای خورده شده است.

پس حق بدهید که ارتباط گسترده با غرب مورد سوءظن من باشد و در عوض توجه

جدی به ارتباط با قدرتهای نو ظهور که بعضاً در شرق و حتی خاورمیانه متمرکزند، صورت گیرد تا جایگزینی مناسب در مراودات با کشورهای پیش گفته بوده و از این طریق نیز راه همگرایی منطقه‌ای و ایجاد قدرت معارض اروپا و آمریکا برای برون رفت از استعمار استکبار و تعدی و یکسویه‌نگری و تحمیل سیاستهای آنان هموار گردد.

در دیگر سوی نیز لازم است همگان بدانند از این پس تا زمانی که ارتباط با کشورها، توجیه لازم از همه حیث، چه سیاسی و فرهنگی و مذهبی و چه اقتصادی و اجتماعی و امثال، آن نداشته باشد با حساسیت بدان توجه شده و در صورت لزوم و عدم وجود توجیهاات مورد نظر، بکلی حذف یا در حد قابل توجهی کاهش خواهد یافت.

این امر نه تنها از هدر رفتن منابع مالی در اموری غیر ضروری پیشگیری می‌کند بلکه باعث تقویت فرهنگی می‌شود که بموجب آن در هر کاری بایستی قبل از هزینه کردن، توجیهاات منطقی و اساسی وجود داشته و بدان عمل شود تا در دوران بازسازی اقتصادی و فرهنگی، انضباط مالی و پولی و وجدان کاری و عملی به سرعت و صداقت محقق گردد.

هر سیاستمداری که دغدغه خدمت واقعی در وجودش باشد در همه اجزاء سیاستگذاری مخصوصاً اموری که به تعامل و ارتباط با دنیای خارج مرتبط است، قاعدتاً اقتدار ملی و اهداف منسجم‌کننده و بزرگ‌منشانه را در نظر گرفته و بی هیچ مماشاتی اجرا می‌کند.

کشور ایران پس از وقوع انقلاب اسلامی و بعد از گذشت چند قرن استعمار و استبداد بانگ‌رشی آزاد و منطبق با عزت نفوس مسلمین در سایه رهنمودهای امام امت علیه السلام و امت امام هرگونه ارتباط استعماری را منتفی دانسته و غیر از چند کشور نامشروع یا نژاد پرست و امپریالیستی همچون آمریکا و اسرائیل و رژیم وقت آیت‌تایید، تصمیم به برقراری رابطه متقابل و ارزشمدار با همه کشورهای جهان گرفت. در این بین آنچه که در طول دوره مسئولیت رئیس‌جمهور در چارچوب

سیاست خارجی لازم می‌دانست، ارزیابی دستاوردها و مهمات این روابط بصورت موردی و یکجا بود.

او مایل بود در روابط خارجی خود مخصوصاً با کشورهای جهان اول همچون دُول اروپائی، روسیه، چین و امثالهم ضمن ارزیابی دقیق میزان احترام متقابل و سقف ارتباط مشروع و منطقی یا نامشروع و استعماری شالوده‌ای جدید در این راستا بنیان کند و اعتقاد داشت که این بازنگری در هر نظام پویا و عقل سلیمی دارای واقعیت بوده و اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

در برهه حساس و سرنوشت ساز جنگ عدهٔ بیشماری از کشورهای صاحب تکنولوژی اروپایی به دشمنان کشور یاری رساندند و ضرباتی بر پیکرهٔ جوان و نهال گونهٔ انقلاب و نظام زدند که تبعات آن مثلاً در قالب آثار بجای مانده از مواد شیمیائی بکار رفته در جنگ که از سوی برخی متحدین اروپائی عراق از جمله آلمان در اختیار آن کشور نهاده شد، هنوز هم دامنهٔ وسیعی در کشورمان دارد و به همین جهت همانگونه که قبلاً نیز توضیح داده شد بدلیل اعتقاد عمیقش بر صداقت سیاسی نمی‌توانست بپذیرد سیستمهایی که بی‌دریغ علیه ملت شاخ و شانه کشیدند، براحتی تبدیل به دوست گردند.

صد البته در این زمینه نمی‌خواست به اصول و عُرف دیپلماسی لطمه‌ای زده یا از رهگذر دُغم اندیشی و برخورد های احساسی در کلیهٔ روابط بین‌المللی تجدید نظر بعمل آید. اما از طرفی نمی‌توانست به اشتباهات و خطاهای عمدی و غیر عمدی عناصر اصلی و دیپلماسی و سیاست خارجی قبلی که بارندی یا جهالت و ضعف بینش در ظاهر وانمود می‌کردند که کلیهٔ مراودات با جهان خارج مبتنی بر احترام متقابل و درک متعادل و عدم دخالت در اموری که دیگر می‌باشد، اما باطناً عمداً یا سهواً استعمار برخی از کشورهای صاحب پول و فن و تکنولوژی را به بهانه‌های متعدد و دهان پرکن می‌پذیرفتند و بر این اساس سرمایه‌های مادی و معنوی بیشماری را به هدر می‌دادند بی‌توجهی نماید.

در دنیا کشورهای قوی و مؤثر بسیاری وجود دارد که دستشان به خون جوانان این



مرز و بوم آلوده نبوده و مواضع خصمانه و نژاد پرستانه‌ای علیه کشور ابراز نداشته‌اند، اما معلوم نبود به چه جهت از ارتباط قوی و محکم با آنها خودداری و بالعکس با برخی دیگر از کشورهایی که عملاً متخاصم بوده‌اند، روابط نزدیک و مثال زدنی برقرار شده بود.

سابق بر این در طول دوره‌های قبل حاضر نبودیم قدمی فراتر از اروپا مثلاً به خاور دور گذاشته و با چین تعامل سازنده برقرار سازیم و حداقل دلائل و روند منجر به رشد صنعتی و کشاورزی و اجتماعی و امثالهم را که مستقل از قدرتهای شناخته شده بوقوع پیوست، شناسائی و ضمن تطبیق با شرایط کشور آنها را بکار بندیم. یا در همان اروپا بودند کشورهایی که آنچنان مواضع خصمانه علیه نظام اتخاذ نکرده و به ارزشهای آن تعدی ننموده‌اند.

همچنین در استفاده بهینه از پتانسیل کشورهای چینی، روسیه، کشورهای آسیای میانه، خاورمیانه، آفریقای جنوبی، اندونزی، مالزی، و کمی دورتر مکزیک، برزیل، آرژانتین و امثالهم موفق نشان ندادیم. در زمینه حمایت از رهروان پاک دل راه انقلاب و آزادی سلیقه‌ای عمل شده و از آنجا که قوانین مدّونی در این زمینه تدوین نشده، پوله‌های کلانی را با اعمال سلیقه مسئولینی چون: عناصر کلیدی وزارت خارجه، وزارت اطلاعات، سازمانهای فرا ملی و سفرا و نمایندگان فرهنگی و نظامی خود، در اقصی نقاط جهان به افرادی پرداخته شد که بعدها برخی از همین افراد و گروهها علیه نظام شاخ و شانه کشیدند و به مجادله پرداختند، حال آنکه بسیاری از گروهها و اشخاص و علما و سیاستمداران و احزاب و دیگر موارد وجود داشتند که انصافاً با الهام از انقلاب اسلامی و سرمشق قرار دادن اصول و فروع آن با زحمات توانفرسا و نفس گیر در حال پیشرفت و مبارزه و زحمت و جدال با دشمنان خود بودند و این فرصت مغتنمی بود تا با شناسائی و حمایت منطقی از آنان به صدور عاقلانه انقلاب همّت گماریم.

اساساً به زعم وی در زمینه سیاست خارجی کمترین اهتمام ظرف دو دهه گذشته به صدور انقلاب دیده شد و نتیجه آنهم اثرگذاری دستگاہهای عظیم تبلیغی علیه ایران

اسلامی در اذهان و افکار حقّ جویان کوچک و بزرگ در ممالک مختلف و جذب این گروه از عاشقان انقلاب بوده است و از این حیث احساس لطمه‌پذیری خاصی داشت و انجام اصلاحاتی در این چارچوب را از اهمّ مراتب سیاستگذاری فراموشی و دیپلماتیکی بر می‌شمرد.

از دیگر موارد قابل اعتنا و توجّه مسافرت رئیس‌جمهور یا زیر مجموعه‌های مختلف به کشورهای بود که دلائل قانع‌کننده و حسّاسی داشتند. مثلاً بدلیل موضع‌گیری دولت در زمینه معضل سلمان رشدی تعدادی از کشورهای اروپائی در کنار آمریکا اقدام به اتخاذ موضعی به اصطلاح بازدارنده نموده و این امر می‌رفت تا به ایجاد محدودیتهائی در زمینه مرادوات اقتصادی، نظامی و سیاسی ختم گردد.

البته در زمینه اقتصادی از آنجا که از ابتدای شروع به کار این دولت بخصوص در چارچوب سیاستهای وزارت بازرگانی و سازمانها و مجموعه‌های هم‌پراز، مقرر شد تا زمانی که محصولی امکان تولید انبوه در کشور را داشته باشد از واردات آن جلوگیری جدی بعمل آید و تنها در زمان نیاز و کمبود اقدام به واردات انواع محصولات گردد، عملاً در حجم معاملات منحصر به واردات با کشورهای مختلف بخصوص دُول اروپائی تقلیل قابل ملاحظه دیده می‌شد که به عکس آن به پتانسیل و قوّت داخلی توجّه جدی بعمل می‌آمد و این مورد هم تأثیر بسزائی در نحوه تعامل این دُول با دولت گذارده بود که در کنار دلائل سیاسی اهمّیت یافتند.

اما با توجّه جهات یاد شده بخشهای سیاستگذار دیپلماسی اقدام به شناسائی و معرفی کشورهای جایگزین نمودند که سفرهای اولویت دار به آن کشورها برنامه ریزی شده بود. و از این رو با توجّه به نیاز عمده به این مرادوات تصمیم گرفته شد با تغییراتی در نحوه انجام این سفرها، مخصوصاً توجّه جدی به هزینه‌های مربوطه، اهداف قابل دستیابی و میزان موفقیت در استحصال آن، قوّت و توانائی و مشروعیت این دُول جایگزین و بسیاری از موارد دیگر، مسافرت‌های بدان کشورها انجام پذیرد. از دیگر اهداف مطروحه در این زمینه تحقیقات و شناسائی نحوه رشد، مفاخر و آثار فرهنگی و هنری، فرهنگ مردمی و بومی، پراکندگی مسلمانان در آن کشورها و نکات

مترادف دیگر بود که با صدور دستوراتی سفارتهای مستقر در کشورهای مورد نظر را موظف به کسب اطلاعات لازم در زمینه‌های یاد شده نموده که عموماً منجر به ارسال اطلاعات بسیار مفیدی شدند. و بر این اساس برنامه ریزیهای لازم و انتخاب کشورهای دارای اولویت و منطبق با معیارهای پیش گفته برای سفر بدانها انجام و در دستور کار قرار گرفتند.



## فصل

سیاستمدار مسلمان و رهرو راه حق و حقیقت نه تنها بایستی منحصرأ از سیاست و کیاستش در راستای اهداف متعالی اسلام و مسلمین و قاطبة نفوس ملل جهان بهره برد، بلکه بایستی در این جهت به غایت معنا، استوار و ثابت قدم و غیر قابل انحراف باشد. چراکه اندک عقب نشینی از آنچه که بعنوان میثاقی معنوی و حتی الهی در قالب عهد معتبر با مردم، خدا، قرآن، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عقل و خرد و منطق و روح انسانیت منعقد گردیده، ابتدای خروج او از دایره عدالت و حقیقت و رشد به سوی کمال محسوب و نطفه انحرافش به طرف دوری از اهداف عالی و باقی و اقبال و اعتبار مردم و توجه و عنایت رب الارباب انعقاد خواهد یافت. ضمن آنکه آنچنان که معقول است اساساً نمی توان فردی که براحتی قول و قرار و عهد و پیمانش را زیر پا نهاده و با اندک مویزی گرمایش سوزانده و یا با کمی غوره سردیش شود، سیاستمدار لقب داد. اینچونین افرادی اگر چه چند صباحی هم براریکه قدرت و مسئولیت تکیه زنند، پس از چندی یاد دیگر در ذهن صفحات تاریخ، اثری از آنان مشاهده نخواهد شد و یا به زشتی و بدی و نام سخیف ثبت می گردند.

این حقائق، قلب و دل رئیس جمهور را آنچنان معطوف به خود کرده بود که ساعتی در زندگیش یافت نمی شد الا اینکه به عهد و پیمانش توجه و دقت لازم را مبذول داشته و راهکارهای انجام و پافشاری و رعایت آن را بی کم و کاست بیوید و بجوید.

خاصه آنکه ذهن و دل مردم از بی‌وفائی مدیرانشان، در طول سالهای متمادی، لطمه دیده و بی‌اعتمادی را دامن زده بود.

امر تأسف آوری که ریشه تاریخی آن به بالای هزار سال سرمی زد و حافظه تاریخی ذهن مردم هم انباشته از شاهد مثالهای متعددی بود که فارغ از نوشتجات تاریخی نگاری شده، دل به دل، زبان به زبان، نسل به نسل و سینه به سینه تا به امروز نقل گردیده و لقلقه زبان مردم بود.

هنر عقل صادق در کنار نفس مطمئنه در همین بود که عبرت آموز مسئول ارشدی گردد، که عنصر فرهیخته و معنوی منش بالا دستش (رهبری) و تمام آنانی که پائین دست اداری او محسوب، یابه قیمت خدمت بی‌غل و غش بدانها، برکرسی ریاست جمهوری تکیه زده بود به فعالیت و مدیریت تمامی منابع انسانی و غیر انسانی، ذی جود و بی‌جان می‌خواندندش و گذشت زمان چنانچه با بی‌توجهی یا بی‌لیاقتی اش توأم می‌شد و زمان از دست رفته باعث عدم رشد، آنچنان که وعده داده و با عقل سلیم هم توازن داشت، می‌گردید بزودی نامش را در کنار شخصیت‌های بی‌وفا و خائن و بی‌توجه به وعده‌هایی که در ابتدا برای بدست آوردن آراء مردم بیان نموده بودند، اما انجامش ندادند ثبت می‌کردند و در این راه هیچ رحمی وجود نداشت. چه آنکه غضب الهی هم، به دنبال آن در این دنیا و آن دنیا گریبانگیرش می‌شد.

از همین رو بود که اموری چون کنترل دقیق خانواده و وابستگان نزدیک و هم‌اسم و نسبی و... برای جلوگیری از فروغلتیدن آنها به دامن رانت و سوء استفاده و افلاس و اختلاس و امثال آن، مقاومت جدی وی مماشات با پذیرش محافظین متعدّد، علی‌رغم فشارهای مؤثری که در این راه وجود داشت «بطوریکه با گذشت زمان نه تنها از این مقاومت رئیس‌جمهور کاسته نشده بود بلکه بر آن افزوده نیز می‌گشت»، پرهیز بسیار جدی از تجمل‌گرایی، استفاده از منزل و دفتر کار و لوازم و وسائل و وسائیل نقلیه لوکس و هزینه ساز و شاهانه، برخورد بسیار عمیق و بی‌اطلاع‌قبلی در قالب بازرسی و بررسی مداوم از طُرُق مختلف با مدیران ارشد و میانی متخلف تحت حاکمیت و مسئولیت او و دولتش بدون مماشات، تعارف و تبعیض بطوریکه قاطعیتی مثال زدنی

در این رابطه از سوی همگان احساس شده و استمرار آن موجب جلب توجه و پشتیبانی رهبری و مردم گردیده بود، حشر و نشر و رفت و آمد و ارتباط بی‌غُل و غش و دائمی بدون کاهش و تقلیل حدود و کمیّت و کیفیّت با مردم، مستضعفین، عناصر مؤمن و حزب اللّهی، خانواده شهدا، فقرا و مستمندان، اجاره نشین‌ها، پائین شهری‌ها، مناطق دور افتاده، کشاورزان، صنعتگران، ورزشکاران، اساتید حوزه و دانشگاه و بسیاری از اقشار مختلف مردم، رعایت حدّود الهی و حال و روز انقلابی و قرآنی و مردمی و بی‌پیرایه در رفتار و کردارش با دقّت و وسواس برای زدودن زنگارهای شیطانی اعم از ریا و دورنگی و گول‌زندگی و دروغ و مدهانه و نفاق و امثالهم و از این دست امور بطور روزمره، جزء لاینفک مراسم معمول زندگی شغلی، خصوصی، سیاسی و اجتماعی اش بود.

او همواره با استدلال و منطق همسر و فرزندان و والدین و برادران و خواهران و دایی و خاله و عمّه و فرزندان آنها و دیگر اقوام را به پرهیز از هرگونه استفاده مالی و ارتباطی و اجتماعی و اقتصادی با استفاده از وابستگی شان به رئیس جمهور، بر حذر می‌داشت و علی‌رغم اعتمادش به آنها برای نکو داشت عهد و پیمانی که با خدا و مردم و رهبری بسته بود، بازرسانی صبور و امتحان پس داده و وفادار و محرم را بر امور اقوام گمارده بود تا کوچکترین سوء نظر و سوء استفاده در این راه در ابتدا و در نطفه، کور و خفه سازد.

همچنان که تیم بارزسی مخفی، کار آمد و قوی او نیز در کنار دیگر سازمانها و نهادهای مسئول و هم عرض آنان، شخص خودش به جدّ، بدون آبرو ریزی و جنجال و البته با دقّت و درایت و قاطعیّت، مشغول بازرسی و بررسی و مواظبت از نحوه مدیریت مدیران دولتی و وابسته به دولت، از حیث ساده زیستی، عدم سوء استفاده از بیت‌المال و قدرت، عدم رانتخواری و وابستگی آنها، عدم سوء مدیریت، توجه به آرمانها و اهداف و دستورات دولت، رئیس جمهور و برنامه‌های مصوّب و در نهایت تشویق افرادی که به این اصول غیر قابل تغییر عمیقاً وفادار و پایبند بوده‌اند و تنبیه و عزل و برخورد قضائی و قانونی و بی‌تعارف با عناصری که در هر میزان و بُعد و نوع و

اندازه‌ای به اصول یاد شده وفادار نبوده و خیانت پیشه کرده یا با زدوبند و سوء استفاده از قدرت و پول و امکانات در اختیار، خود و اطرافیان‌شان را به مال و منال و قدرت و مکنّت رسانده و به زندگی شاهانه و پرطمطراق روی کرده و از هم قدمی و همراهی با مردم مستضعف و دست‌تنگ و گرفتار پرهیز کرده و عناصر غیر مومن و غیر ذی‌حقّ را صاحب منصب و قدرت کرده و بعنوان همکارانشان مورد استفاده قرار داده و به ظلم و تعدّی و نافرمانی دستورات الهی و ناهمگونی با ساز و کارها و برنامه‌های سازمانی خود پرداخته‌اند مشغول بودند.

این اهتمام و جدّیت آنچنان جدّی و قوی و فعّال پیگیری می‌شد که گاهاً تعجّب ناظران را بر می‌انگیخت و باعث شده بود بعضی از ناصحین کم‌مقدار و مرعوبین بی‌مقدار و یا افرادی که در مناصب عالی، این روند را به نفع خود و مال و مقام اندوزی شان نمی‌دانستند گاهاً از طریق کتبی یا تلفنی یا بواسطه یا حضوری و مکاتبه‌ای رئیس‌جمهور را از اینگونه جدّیت و قاطعیّت به بهانه‌ی اثرات نامعکوس و تأثیراتی منفی و در راستای دل‌سردی مدیران کار آمد و بروز خشونت دولتی، بر حذر می‌داشتند.

این دلسوزیها تا بدانجا پیش می‌رفت که بعضی از این افراد که خود را فیلسوف و صاحب سبک سیاسی و اقتصادی می‌دانستند، در مصاحبه‌ها و موضعگیریها، عملاً از حذف دولت بدست خودش با اعتراض به طریقه قاطع رئیس‌جمهور سخن گفته و حتّی شنیده شده بود که در جلسات خصوصی مخالفین، طراحیهائی برای جذب عناصر ارشد و میانی دولتی که بنوعی مورد برخورد قاطع رئیس‌جمهور قرار گرفته و دستشان از چنگ زدن غیر مشروع به بیت المال و منافذ قدرت و امثال آن در راستای مطامع براندازانه خود صورت پذیرفته و به مرحله اجرا رسیده بود به عمل آوردند.

اما رئیس‌جمهور گرچه می‌دانست، هیچ‌گونه دلیل و شاهد زنده و مستندی این عده را مجاب به پذیرش حقیقت و طریق ثواب و درست نخواهد نمود و عنادشان باعث به وجود آمدن پرده تاریکی مقابل چشمان قلب و دل و عقلشان گردیده بود، صرفاً جهت تنویر افکار عمومی و برای ثبت در تاریخ به این استدلال بسنده می‌کرد که مبارزه با فساد در همه ابعاد و انواع آن در هیچ دولت و سیستم حاکمی، موفّق نیست الاّ



اینکه اوّل از خود آن چارچوب آغاز و بی‌مماشات ادامه هم بیابد. او معتقد بود صرف برخورد مقطعی و سپس عدم استمرار آن نمی‌توانست موفق باشد و بالعکس، باعث افزایش و ازدیاد تخلف و متخلفین نیز می‌شد. لذا با اعتقاد بر اینکه حاکمین و مسئولین بخشی از راهبران، انگیزه دهندگان، پرچمداران و فرهنگسازان جامعه محسوب می‌شوند هرگونه اصلاح و برخورد با تخلف را در جهت تحکیم فرهنگ و اعتقاد و سلامت جامعه ارزیابی می‌نمود.

ضمن آنکه بنا نداشت به هیچ روی، حکومت علوی را در شعار خلاصه ساخته یا بخواهد فقط بخشی از سیره علوی که با افکار و خواسته‌های خاص افراد کم‌تعداد و کم‌شمار تطابق دارد را به انجام رساند که در اینصورت بازهم گامی بزرگ در راستای شعار معروف لائیک‌ها و لیبرال‌ها و استعمارگران و صهیونیست‌ها و دنباله‌های داخلی آنان مبنی بر عدم توانائی اسلام و قرآن در برقراری و حفظ و استمرار حکومت و هدایت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و به نفع اجانب و دشمنان دیرین برداشته و در این چارچوب محسوب می‌گردید. امری که حتی فکر آن هم وجودش را به رعشه وادار می‌داشت و جدیت و همیت رئیس‌جمهور را برای اثبات عدم آن به غایت افزون می‌نمود.



## فصل ۱۹

موضوع تقویت روح خودباوری و نشاط از طریق بالا بردن سطح رفاه عمومی و قابلیت‌های اجتماعی و خدماتی و اشتغال و درآمدهای مشروع و استفاده از مواهب بیشمار مترتب بر آن، در کنار بالا بردن مبانی اندیشه و ایمان و اعتقادات مذهبی، تا بدان مرحله مورد توجه رئیس جمهور و همکارانش قرار داشت که جزء مراحل پنج گانه اولویت دار اعلام و بر آن اهتمام شده بود.

به اعتقاد وی شعارهای پرطمطراق و دهان پُرکنی که بر مبنای علائق انسانی و منطبق با جوهره خدادادی افراد و عناصر ذی حق و دارای عقل و اندیشه مخصوص و متمایز، همچون آزادی، جامعه مدنی، حقوق بشر و فردی، دمکراسی محض و عریان، سرمایه داری همگانی و رعایت قانون یکسان برای همه و... هر چند کاملاً محبوب و مهم و دارای استحکام کار بردی بوده و بی توجهی بدان می توانست منشاء پایه گذاری مسیر غلط و انحراف کامل اجتماعی و سیاسی قلمداد گردد، لکن تنها زمانی کاربرد داشته و مبنای تحقق به آن می چسبید، که حداقل سطح معیشت و رفاه برای افراد و آحاد جامعه محقق شده و به مرحله عینی رسیده باشد.

در غیر این صورت تصور این بود که بیان این مباحث هر چند با سر و صدا همراه باشد، اما در صورت عدم وجود رفاه حداقلی و با توجه به کمبودهای فراوان معیشتی نه تنها محلی از اعراب نداشته و چنانچه فردی اندیشمند و فرهیخته علی رغم این

مصادیق و دلائل بطور مرتب بر آن پای فشارد، نشان دهنده عزم او و همراهانش برای سواری گرفتن از موج استقبال مردم ستمدیده و گرفتاری که از هر حرف و روش جدیدی برای بهبود سطح معاش در کوتاه مدت استفاده می‌کنند، بوده و زمینه‌ای برای به قدرت رسیدن و استمرار آن می‌باشد.

از دید او زمانی می‌شد این شعارها و اهداف را کاربردی و قابل اجرا، بیان آن را از سر صداقت و روح خدمت تلقی نمود که قبلاً سطح معیشت و رفاه عمومی به میزان مطلوبی رسیده باشد. این میزان مطلوب هر چند دارای استانداردهای تعریف شده قانونی و پذیرفتنی در بسیاری از کشورها و نظامات حکومتی از جمله ایران نبود، لکن نشانه‌هایی برای بروز و شناسایی آن وجود داشت که اهم آن عبارتند از:

عدم وجود حالت طغیان ناشی از تبعیض، همراهی عمومی و بی‌دغدغه قاطبه مردم با برنامه‌ها و اهداف کلی و اجرائی نظام و حکومت، آمارگیری بی‌غرض و مرض دستگاههای مسئول از وضعیت نسبی رفاه و معاش، اندازه‌گیری سطح تورم پولی، کالائی، اشتغال و امثال آن، فقدان روح پرخاشگری و عصیان و درگیر و افسرده در عامه مردم، جواب دادن و بهره دهی برنامه‌های مرتبط با تقویت بنای ارزشها و ایمان و روح مذهبی و اخلاقی و معنوی در عامه مردم بدون اجبار و ریا و ناصافی و تزویر و امثال آن.

در دیگر سو میان شعارهای پیش‌گفته در کنار تقدّم موضوعات فوق بر اجرای آنها، یک اولویت مهمّ دیگری نیز قبل از خود داشته و نمی‌توانست به آن تقدّم یابد.

این مهم همانا تکثیر و تنشیر و تثبیت معنویت و اسلامیت در قالب و بطن و متن جامعه و تلفیق آن با جمهوریت بطور زیر بنائی، تازمان رسیدن به یک موجود پذیرفتنی، مثال زدنی، ارزشمند و الگو بدون کم و کاست و پیرایه‌های نفس‌گیر و غلط انداز، بنام جمهوری اسلامی و تصوّر می‌شد که فراز و نشیبهای سلیقه‌ای مدیران ارشد اجرائی کشور تا آن زمان مانع مهمّی در تحقق آمال یاد شده بطور اکمل و احسن بوده و امری قابل تأمل جلوه می‌نمود.

تجربه نشان داده بود که افزایش ضعف‌های مدیریتی اجرائی و منابع، به‌مراه

استمرار و استحکام منفی آن، هنگامی که با آزادی بی حد و حصر و حساب نشده مزوج، گردد هیچ نفعی در نهایت نمی‌توانست داشته باشد، الا اینکه منجر به بحران‌های اجتماعی و ناسازگاری عمومی و حتی براندازانه گردد.

چنین چیزی نقض غرض محسوب می‌شد چه آنکه بیان و اهدای آزادیهای یاد شده، در قالبهای مختلف برای تحکیم نظام و اسلام، جمهوریت آن و امثالهم بود، درحالیکه هرگونه حرکت بحران‌گونه براندازانه در راستای ریزش نیرو و مصالح پایه‌های نظام کاملاً ناقض هدف اصلی محسوب و بعبارتی که بیان شده نقض غرض محاسبه می‌گردید.

چطور می‌شد جامعه‌ای را در انواع بحران‌های معیشتی، فقر مطلق، بیکاری و بی‌پولی، بی‌ارزشی و بی‌شخصیتی، فساد و بی‌بند و باری، ورود طوفانی فرهنگی منحصراً بیگانه، فقدان معیارهای بهداشتی و خدماتی و بسیاری از اینگونه موارد، همراه تبعیض و رانت خواری و اختلاس و افلاس و فواصل طبقاتی غلطانده و سپس بی‌مقدمه به آن آزادی و جامعه مدنی (که حتماً در این حالت جامع و عمیق و واقعی محسوب نمی‌شود) و امثال آن تزریق کرد.

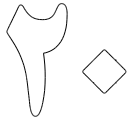
این که کندن گور یک حکومت، به دست خودش و نوعی خودزنی محسوب می‌گردید. این همه علی‌رغم گیرائی و ارزشهای والای آن که مرتبط با ذات حق جو و آزادی خواه و مدنیّت طلب بشر می‌باشد هنگامی جاذبه و هدفمند و کانالیزه و دارای ارزش محسوب می‌شد که قبل از آن دغدغه‌های زندگی و معاش را به حدّ اقل یابیه صفر رسانده و سپس از جامعه با اهدای مصادیق یاد شده، تقاضای فعالیت فوق برنامه و رسیدن به آزادیهای مشروع فردی و مدنیّت و بهره‌مندی از مواهب مترتب بر آن را داشته و انتظار برخورد با قابلیت و ارزشمدار و منطقی و علمی با مواهب پیش‌گفته و مورد نظر را داشت.

بنابراین هدف رئیس جمهور که مبتنی بر تقویت کشاورزی، صنعت، ایرانگردی و جذب توریسم خارجی و تجارت و سودای مشروع و محاسبه شده و سودآور با عمق و غنای واقعی و مطلوب بود، بر اعمال نظارت مطلوب و تزریق کنترل شده و مکفی

سرمایه و علم به مناطق مستعد ایجاد و اجرای مراتب برنامه‌ای فوق‌الاشاره و ایجاد جاذبه ارزشمند و واقعی در مناطق غیر مرکزی و خلوت و آماده اجرای برنامه‌های مختلف استوار گردیده و لحظه و ذره‌ای از آن عدول نشده بود.

پرداخت منابع پولی و مالی از طریق وامهای دراز مدت و کم بهره و حتی بلاعوض با بسیاری از حرکت‌های امتیاز دهنده و جاذبه دار در مناطق مذکور برای افرادی که به هر طریق بدانجا هجرت یا در آن اسکان داشته و نیازمند پشتیبانی بودند، از جمله حرکت‌هایی بود که در کنار تبلیغات قدرتمند و هدفدار و مشروع برای تشویق مردم به حرکت در جهت مذکور انجام می‌شد.

همچنین فعالیتهای فرهنگی، نصب آنتنهای سمعی و بصری، تقویت مبادی خدماتی حتی در بعضی از موارد، موضوعاتی که در شهرهای بزرگ از آن خبری نبود، آموزش دانش‌آموزان، دانشجویان، زنان خانه دار، کارمند، کارگر و امثالهم برای تشویق و ترغیب هجرت و حضور در مناطق صنعتی و کشاورزی و اقدامات گسترده دیگر از قبیل انتقال خطوط مخابراتی، ماهواره‌ای، اینترنتی و غیره و غیره به دور دست‌ترین نقاط و بالا بردن تعداد و کیفیت فرودگاههای کوچک و بزرگ در جای جای کشور، ریل‌های راه آهن، ناوگان حمل و نقل زمینی و حتی دریائی و اینگونه موارد، چاشنی موارد قبلی شده و بالا رفتن طبیعی هزینه زندگی در شهرهای بزرگ و فقدان شغل و امنیت مترتب بر آن برای متقاضیان جدید در اینگونه مناطق و کاهش مزیت‌هایی که بطور طبیعی یا مصنوعی در مناطق فوق وجود داشت، نیز مزید بر علت گشته و باعث افزایش استقبال نفوس امت ایرانی و اسلامی از هجرت و حضور در مناطق تعیین شده گشته بود.



## فصل

افزایش روز افزون و تعجب برانگیز حجم تبلیغات تهاجمی علیه رئیس جمهور و دولتش توسط رسانه‌ها و گروه‌های معاند و مخالف در خارج و داخل باعث نگرانی مردم و کارشناسان امر در دستگاه‌های امنیتی و انتظامی و دیگر مراجع مربوطه شده و بازتاب آن کاملاً مشهود می‌نمود.

این همه‌ها که بر پایه دروغ و اشکال تراشی و خُدعه و نیرنگ و تهمت‌های ناروا و استفاده از شگردهای ژورنالیستی حرفه‌ای و تصاویر مونتاز شده و تبلیغاتی و البته در گستره بسیار وسیع و با بهره‌گیری از منابع مالی کم نظیر بنا شده بود، از بی سواد جلوه دادن رئیس جمهور و همکارانش گرفته تا تمسخر برنامه‌ها و روح معنوی حاکم بر دولت و کم اهمیت جلوه دادن سوابق اجرائی و تجربی افراد پیش گفته و مسائلی از این دست عمده و جوهات تبلیغاتی دشمنان را شامل می‌گشت.

آنها قصد داشتند تا بدون وقفه و فوت وقت، چنان به تبلیغات منفی دست یازند که به سرعت تأثیرات لازم را بر ذهن و روح مردم گذارده و زمینه را برای حذف فیزیکی وی فراهم آورند.

در این زمینه در بعضی از موارد تبلیغاتی، تلاش شده بود تا اینطور وانمود شود، که اساساً دلیل عدم حفاظت جان رئیس جمهور و بسیاری از خلقیات و رفتارهای ساده‌دلانه او آن است که نظام، اعم از مردم و رهبری او را یک بازیگر ناقابل دانسته و

تنها فردی که مجری منویات دُول و افکار خارجی است، قلمداد می‌کنند. بهمین دلیل نیز از او استقبال و حفاظت لازم را بعمل نمی‌آورند.

و یا با تشریح اینکه رئیس‌جمهور یک کشور پهناور و بزرگ و پُر جمعیت با پیشینه‌های چند هزار ساله و فرهنگ کهن و تمدن عظیم و مثال زدنی، نباید اینگونه با منش ساده و عادی و هم طراز با عامه مردم به هنجار شکنی و ترک تشریفات و طمطراق و مظاهر کاذب شخصیت ساز رفتار کند، ذهن مردم را نسبت به وی تخریب می‌کردند و او را فردی عامی که هیچگونه لیاقتی برای تصدی منصب رئیس‌جمهوری نداشته و بنابراین باعث سرافکنندگی عزت و شأن نفوس ایرانیان نزد خارج و خارجیان شده، می‌گردد و معرفی می‌نمودند.

این تبلیغات آنچنان گسترده و روانشناسانه و بدون لحظه‌ای وقفه و درنگ انجام می‌گردید که می‌توانست تأثیرگذار جلوه کند و در کنار رفتار خاص و کاملاً علوی رئیس‌جمهور و اصرارش بر ادامه آن مؤثرتر نمود می‌یافت.

در این بین بعضی نیز بودند که تحت تأثیر این تبلیغات یا سوء استفاده از ظرائف تاریخ همانند آنچه که به سیره مشابه امیرالمؤمنین و تلاش معاویه برای سوء استفاده از ارزشهای والا و مردمی و اخلاقی مولای متقیان و تأثیری که در مردم داشت به رئیس‌جمهور مراجعه و به وی اصرار می‌کردند که روش خود را تغییر داده و به مسیری پر تشریفات و طمطراق و شاهانه قدم گذارد. امری که وقوع آن در ذهن و دل رئیس‌جمهور، به معنای شکستی بزرگ از آرمانها و وعده‌ها تلقی و پذیرش آن محال می‌نمود.

از دیگر سو نظام استکباری خارجی با حمایت و پشتیبانی عده‌ای معدود از عوامل داخلی و عناصر نفوذی که بعضاً صاحب سرمایه و قدرت اقتصادی بوده و با سوء استفاده از رأفت و عطوفت مردم و دولت به آلف و الوفی هم دست یازیده بودند، به فعالیت‌های بازدارنده و ضربه زنده اقتصادی و مالی و ارزشی پرداخته و در مقاطعی ضربات سختی نیز وارد می‌کردند.

و به جهت آنکه هنوز از در آمد و اتکا به بهره‌های ارزی ناشی از فروش تک



محصولی نفت به طور مؤثر رهائی پیدا نکرده بود، لذا اثر اینگونه اقدامات خلاف اخلاق و مخالف خون، می توانست باعث افزایش مشکلات متعدّد موجود گردد. عبارتی دیگر دشمنان قصد داشتند تا در کنار تبلیغات نا جوانمردانه سوء و گسترده و هجمه های اقتصادی و سیاسی غیر قابل باور، هزینه حمایت های صادقانه و بی اندازه مردمی از رئیس جمهور منتخب خود را بالا برده و باصطلاح آنها را از کرده خود پشیمان سازند.

این همه با فشارهایی چون گسیل و استقرار ناوگان آمریکائی در خلیج فارس، تکمیل محاصره حول کشور توسط آمریکا و اذتاب آن، افزایش اقدامات ضد امنیتی، همچون ترورهای کور، انفجارات بی برنامه و کم اثر، جنگ روانی، تکثیر و توزیع شب نامه ها، فشار شدید به دولت برای نشر روزنامه ها و مجلات همسو با اقدامات دشمنان در کنار افزایش عجیب حجم تولیدات سمعی و بصری زنده و غیر زنده در شبکه های تلویزیونی، رادیویی، ویدئویی و سی دی های خارجی، افزایش شدید ورود مواد مخدر به کشور « که بدلیل قاطعیّت نظام و دولت عموماً منجر به کشف و شناسائی عاملین و برخورد شدید با آنها می شد»، تقویت روند صعودی قیمت ها، ورود تکنولوژی به کشور از سوی دُول غربی که تاکنون جایگزین مناسبی برای محصولات آنان در بین کشورهای هم سو با ایران پیدا نشده بود و بالا بردن هزینه های ناشی از آن که در موقعیّت خاصی که دولت در آن قرار داشت، بدان سخت نیازمند بود و دیگر موارد همراه گشته و ناگزیر فکر و ذهن و توان عمده ای از دولت و رئیس جمهور را بدان سو معطوف می نمود.

امری که دشمن دقیقاً به اعتبار وقوع آن، به این گونه اقدامات وسیع دست زده و تجربه هم نشان می داد که در صورت حل شدن فکر و ذکر دولت و مسئول عالی مملکتی در این معضلات، موفقیت چشمگیری برای دشمنان رقم می خورد. این چیزی بود که علی رغم اهمیّت و تأثیر بسزائی که داشت به هیچ وجه از فکر پُر از نبوغ و اندیشه رئیس جمهور دور نماند و لحظه ای مورد غفلت واقع نگردیده بود.

از اینرو گرچه اقداماتی در خور، وسیع و عمیق در راستای بازدارندگی و مشخصاً

علیه فعالیت‌های پیش‌گفته دشمنان اسلام و قرآن و ایران اسلامی با غنا و محتوا و تأثیرگذاری بسیار بالا و سریع الوصول برنامه ریزی و به مورد اجرا گذارده شده بود، اما بهیچ وجه در امور روزمره فعالیت‌های وی و دولتش نمود ظاهری نیافته و ثابت کرد که محکم و استوار بدون ترس از اقداماتِ سخیف، بی‌پایه و کینه‌توزانه دشمنان و با شناخت و ثیق از ترفندهای دنیای استکباری به مهمترین دغدغه خود که همانا وقوع رفاه نسبی و قابل قبول در پناه تکمیل و تنشیر تدین و معنویت بین عامه مردم و بالا بردن سطح ارزشها و باورهای ایرانی و اسلامی اندیشیده و به چیزی جز آن فکر نخواهد کرد.

امری که در صورت وقوعش بزرگترین دفاع و بازدارندگی محسوب شده و تودهنی محکمی برده‌ان دشمنان در عمل و نه در شعار محسوب می‌گردید.

بر این اساس نه تنها امورِ فعالِ مرتبط با برنامه‌های اعلام شده بخصوص محورهای چون اشتغال، کشاورزی، صنایع و توریسم کاهش نیافته و دچار انزوا نشده بود بلکه رئیس‌جمهور با افزودن بر سفرهای اعلام شده و اعلام نشده، کوتاه و میان مدّت و حشر و نشر دائم و بی‌آلایش با پائین‌ترین سطوح مردم و دورترین نقاط جغرافیائی کشورش عملاً نشان داد که فریب ترفند دشمن را نخورده و به اصول اعلام شده‌اش در عمل پایبند خواهد ماند.

## فصل ۲۱

فردی که با نفوذ برنامه ریزی شده‌اش تا حد مشاور رئیس جمهور بالا رفته و «ذکر حال و وضع او در فصول قبلی بیان گردید» آرام آرام آماده مأموریت اصلی‌اش می‌شد. منش و روش مظلومانه، متعبدانه، مردمی و مذهبی رئیس جمهور و یاران نزدیکش گرچه عاملی بود بسیار مؤثر جهت اقبال روز افزون مردم، لکن هر چقدر که بر محبوبیت معنوی و الهی وی افزوده می‌شد بر کینه دنیای استکباری و فاسد و ناجوانمرد و دشمنان قسم خورده اسلام و انقلاب هم اضافه می‌گشت.

فهم و درک این نکته که علی‌رغم تمام ضرباتی که دشمنان این مرز و بوم در طول دوران پس از پیروزی انقلاب و شکست‌ها و پیروزی‌هایی که مردم و انقلاب و نظام در مقاطع مختلف نصیب خود ساخته‌اند، اینبار و درحالی‌که همگی آنان تصور می‌کردند نتیجه تهاجم فرهنگی وسیع و عمیق خود را در تخریب پایه‌های نظام دیده و سرمست از این پیروزی باده نوشان مشغول ادامه توطئه چینی بودند، نظام در قالب‌های دینی و اصولگرایانه با تغییر روند مدیریت و تدوین و اجرای برنامه‌های بظاهر ساده اما کاملاً انقلابی و اثرگذار و تحت مسئولیت فردی کاملاً مقبول و مردم پسند در حال رشد و تعالی و تثبیت رفاه بوده و پله‌های ترقی و سعادت را در همه ابعاد می‌پیماید و بر دامنه مقبولیت آن نزد عامه مردم و بلکه همه عاشقان و دلباختگان اسلام و انقلاب و امام و آزادگان و فرهیختگان در داخل و خارج از کشور دائماً افزوده می‌شود، برای

دنیای دشمنان و دنیای استکبار بسیار سخت و بعبارتی کاملاً غیر قابل هضم می‌نمود. آنان در این جهت با روحی پریشان و خاطری آشفته دائماً در حال رایزنی و ایجاد جلسات و برنامه‌ها و مشاهده‌ها و فعالیت بودند که هر چه سریعتر بتوانند با این روند مقابله کنند.

بزعم آنان ادامه روند پیروزمندانه مدیریت در عرصه ایران و تحت لوای اسلام و دین، مساوی است با پیروزی تیز حکومت دینی و اخلاقی و این گرانگه جریانات مورد نظر بود که بشدت با مانع تراشی دشمنان روبرو شده و با آن مخالفت می‌ورزیدند.

می‌دانستند که در صورت پیروزی و تثبیت آن دیگر توان حکومت ظالمانه بر مردم جهان و منابع موجود در آن از طریق افکار و اعمال اقلیت ثروتمند و زورمدار نخواهند داشت و عنقریب است که با شدت مورد مخالفت مردمشان قرار گرفته و به زوال نزدیک شوند.

آنها هیچگاه به این فکر نکرده بودند که این همه تبلیغات دامنه دار و برنامه ریزی شده در خصوص موضوع عدم توان دین و مشخصاً اسلام و ایدئولوژی اسلامی در اداره امور جامعه هم اکنون با تغییر و اتخاذ استراتژی جدید و مقبول و عاقلانه و عالمانه که نزدیک به روش‌های توصیه شده قرآن و سیره انبیاء و اولیاء... بود، بر همه آن ادعاهای خط بطلان کشیده شود و در این راستا چگونه می‌بایست جواب افکار عمومی را بدهند؟

این یعنی بطالت همه نظریات ایدئولوگهای غربی و شرقی مخالف دین و اسلام و انقلاب و نظام و تشکیک جهان و اندیشمندان و نخبگان دور اندیش و سالم، در خصوص دیگر ادعاهای این افراد که به نام دانشمند و نخبه سالها و قرنهای افکار و روش و منش مردم جهان را در سایه دیدگاههای غیر اخلاقی و تزه‌های ضد انسانی و مبتنی بر تئوری‌های بی پایه و غیر واقعی، تحت الشعاع قرار داده و به سیطره خود در آورده بودند.

این همه به تنهایی می‌توانست دلائل روشنی بر حجم وسیع و بی‌وقفه اقدامات

مختلف دشمنان اسلام و ایران برای حذف رئیس جمهور و روش وی و جداسازی مردم از مسئولین و پیشرفت کنونی کشور بوده و توجیه مناسبی محسوب می‌شد. از اینرو دستورات عناصر ارشد امنیتی و نظامی و سیاسی کشورهای محارَب به عامل نفوذی خود دائماً در حال تشدید و از نظر زمانی دائماً در حال کوتاه شدن و کاهش زمان و سرعت عمل بالا بود.

مأمور نفوذی که براحتی و باگذشت زمانی کوتاه، از طُرُق مختلف برخی از مسئولین ارشد و میانی و مأمورین امنیتی و حفاظتی و دفتری و افراد محدودی که همیشه باعث انحراف نهضت‌ها و مسیرهای صادقانه و درست و اخلاقی و مردم پسند می‌گردند، را به خود نزدیک و با آنها از نزدیک روابطی برقرار ساخته بود، اکنون عمده اطلاعات ذی قیمت محرمانه و علمی اعم از مکتوب، شفاهی، مکالماتی و امثالهم را در اختیار داشت.

براحتی با مسئولین ارشد ارتباط برقرار می‌کرد و از آنجا که مأموریت مشخص و برنامه‌ای داشت نه به توصیه فردی اقدام می‌کرد و نه تقاضاهای مالی و مقامی و امثال آن را بیان می‌نمود.

او همچنین در تمامی مجامع کوچک و بزرگ، مسافرتها، جلسات، همایش‌ها و دیگر موارد مشابه حتی در زمانی که فقط با یک نفر همراه بود با شدت و افراط و سواست دروغین و شیطانی به اعمال دینی و مذهبی و فرادات و جماعات و قرائت قرآن و بیان احکام و ظواهر فریبی پرداخته و چنان دیگران را مجذوب خود ساخته بود که بعضاً حتی به دیر یافتن گوهری اینچنین غبطه خورده و افسوس و آهشان به آسمان بود.

امری که بواسطه ضعف و یا تضعیف شدن دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی، نظامی و انتظامی و تداخل مأموریتهای آنها و عدم تفکیک هریک، اتخاذ سیاستهای مماشات و تساهل و تسامح ناشی از فشار مسئولین قبلی و عدم جذب و گزینش کاملاً مفصل و حساب شده و از میان افراد مکتبی و متعهد و فعال و قائل شدن به علم و تکنیک محض در این دستگاهها، فُشل ساختن معدود دستگاههایی که اهتمام جدی بر انجام

مأموریت‌های امنیتی بخصوص بررسی سوابق افراد و اشخاصی که کاندید مسئولیت‌هایی در دستگاه‌های مختلف شده بودند و مواردی از این دست واقع گردیده و ضمن ضرباتی که قبلاً بر بیکر جوان انقلاب و نظام به سختی وارد ساخته بود، می‌رفت تا بستر ساز اتفافی جدید و مهلک‌تر شود.

از سوی دیگر هر چه زمان صدارت و تصدی مسئولیت رئیس‌جمهور افزوده می‌شد، بر ساده زیستی و تقوا و همگرایی با مردم توسط وی نیز صادقانه افزوده می‌شد. رئیس‌جمهور در غالب اوقات شخصاً به نانوائی می‌رفت و در صف و نوبت می‌ایستاد و پس از خرید همانند مردم عادی به منزل می‌رفت. حرکتش به قسمتهای مختلف چه دفتر کار و چه جلسات و سخنرانیها و امثال آن کاملاً عادی و معمولاً به تنها یا در معیت تعدادی محدود که مثل او ساده و بی‌آلایش بودند، صورت می‌پذیرفت از اینرو و دائماً مردم با تعجب شاهد حضور بی‌تکلف وی در کنارشان بوده و احساس شعف و سرزندگی می‌کردند.

در این مواقع مردمی که شخصاً او را دیده یا به واسطه‌ای مطمئن، از نحوه رفتارش شنیده بودند ضمن تجدید و استمرار حمایتشان از رئیس‌جمهور از اینکه به انتخابی خوب و صحیح دست زده و فردی شایسته را به عنوان مسئول اصلی اجرائی کشوری سخت بحران زده و مشکل دار برگزیده بودند، به خود می‌بالیدند.

اما در جای دیگر و درحالیکه همه این امور شبیه به رؤیایی غیر قابل وصف در حال انجام و زمینه ساز رشدی سریع و تقویت ارزشها در جامعه و افزایش روند همگرایی و روحیه همزیستی برادرانه و منطبق با دوستی و حبّ و ایثار و حمایت گردیده بود، دشمنان کینه توز دستور ترور رئیس‌جمهور را صادر کرده و عوامل متعددی را برای پشتیبانی این عمل سخیف و کثیف به داخل کشور گسیل کرده بودند. آنها سعی داشتند با دقت و سرعت و وسواس مسیره‌های رئیس‌جمهور را شناسائی کنند، زمانهای تردد وی را بفهمند و ثبت نمایند. و نیز راه‌های حذف سریع وی را به اجرا در آورند.

در این زمینه فعالترین سرویسهای امنیتی، متعلق به آمریکا و اسرائیل بودند که با

جدیّت به سمت حذف و ترور رئیس جمهور پیش می‌رفتند. اقدامی که گرچه برای انحراف مسیر فعال ترقی و تعالی کشور و پیروزی دائم و همه روزه حکومت دینی در برقراری رفاه و سعادت جامعه و الگوسازی منحصر به توان اسلام و دین در امر مذکور طراحی شده بود. اما از آنجا که توأم با عدم شناخت عمیق و دقیق از قدرت اسلام و شیعه و ایران و ایرانی بودهیچگاه نمی‌توانست موفقیت مورد نظر آنان را تأمین کند.

رئیس جمهور هم اما با تربیت و فعال سازی بسیاری از نیروهای مؤمن و زجر کشیده و جهاد رفته و مردمی و ارزشمدار و با تعبّد و زهد که قبل از آن در گوشه‌های انزوا و انفعال غصّه دار مترصد فرصتی برای اجابت دعوتشان به خدمت بودند، آمادگی قبلی را برای جایگزینی خود در صورت شهادتش به مرحله کاملی رسانده بود. این یکی از اعمال دوراندیشانه و سیاستهای مآل اندیش وی می‌توانست باشد که مبتنی بر دستورات الهی امام راحل (ره) و تأکیدات نورانی رهبری انقلاب بود. این رهنمودها عبارت بودند از اینکه انقلاب به نحوی طراحی و استمرار یافته بود که بر دوش یک فرد استوار نگردیده، بطوریکه در صورت حذف فرد یا افرادی از جریان مدیریت و رهبری، بلافاصله افراد دیگری حتی با توانمندیها و انگیزه‌های بیشتر و بالاتر جایگزین گردند.

و دوّم آنکه انقلاب اسلامی در طول دوران پیروزی و حتی قبل از آن همواره مورد رحمت و لطف مستقیم الهی و امام زمان (عج) بوده و مشمول حمایت بی‌دریغ دست غیب الهی شده بود. بر این اساس همیشه توطئه‌ها در هر حدّ و اندازه نقش بر آب شده و بی‌اثر می‌گردیدند.

البته شخص رئیس جمهور با آگاهی کامل بر تاریخ انقلابهای مردمی در صد سال اخیر ایران بخصوص انقلاب مشروطه و انقلاب سال ۵۷ و همچنین نگرش وثیق بر عوامل پیروزی یا انحراف هر یک، اینبار ضمن شناسائی و بکارگیری نیروهای کاملاً مسلمان و انقلابی و از هر حیث متعهد، ساز و کاری را ایجاد کرده بود که در صورت فقدان خود یا بخشی از نیروهایش عناصری امتحان پس داده و رهروی صدیق که

برنامه‌های مورد تأیید ملت و رهبری که با حمایت آنها کاملاً تثبیت و تأیید شده بود را ادامه داده و خدای ناکرده با عدول از آن مسیری که به جَدِّ باعث اشتیاق و رشد و سلامت و سعادت و امید مردم شده بود، باعث شکستی سهمگین آنچنان که دشمنان در ترور رئیس‌جمهور و عناصر انقلابی از آن انتظار داشتند نگردد.

و این دقیقاً همان مسئله‌ای بود که شاید در گذشته توسط دشمن اجرا و به نتایجی رسیده بود، اما با تقویت و تثبیت آن توسط رئیس‌جمهور باعث آرامش قلبی وی شده و با اطمینان به پیمودن مسیری که برگزیده بود یاریش می‌نمود.



## فصل ۲۲

صبح زود پس از ادای فریضه و قرائت زیارت عاشورا، رئیس جمهور از منزل خارج شد تا به امور روزمره اش بپردازد.

حالیکه او داشت و هر روز هم بر آن افزوده می‌گشت، حال سرگشته‌ای بود که در تب خدمت بیشتر و وصول سریعتر به پایداری در همه ابعاد امت اسلام و مردم شریفش می‌سوخت و گذشت زمان را بدترین دشمن خود می‌پنداشت.

تلاش رئیس جمهور بر این بود که با حفظ روحیه مردمی در خود و همکارانش زمینه استمرار حرکت سریع و روبه جلو فراهم آمده و اعتقاد داشت در این مسیر ذره‌ای خروج از روحیات مردمی و ارزشی و اسلامی لطماتی بزرگ به سرعت و کیفیت کار وارد می‌ساخت.

غرق در همین افکار بود که به خیابان اصلی رسید. به جهت مسئولیتی که در زمینه حفظ امنیتش پذیرفته بود، تصمیم گرفت که روند عادی رفت و آمدش را تغییر دهد. بدون آنکه توجه کسی را جلب کند اتومبیلش را که شخصاً می‌راند به کنار خیابان هدایت و پس از قفل کردن آن پیاده شد و بلافاصله جلوی یک تاکسی را گرفت.

در حالیکه سعی می‌کرد اطراف را تحت نظر گرفته و قیافه راننده را نیز بررسی و تا حد امکان و تجربه درونش را حدس بزند به داخل پنجره اتومبیل خم شد و از راننده خواست که به صورت دربست در اختیار وی قرار گیرد.

اما راننده که تازه رئیس‌جمهور را شناخته بود، هاج و واج و دستپاچه درحالی‌که کلمات مهرانگیز اماگنگی را به زبان می‌راند می‌خواست از اتومبیل به قصد عرض ادب پیاده و احترامی درخور را به مسئول محبوبش بگذارد.

رئیس‌جمهور برای جلوگیری از پیاده شدن راننده زحتمکش، بلافاصله در صندلی جلو نشسته و دست چپ راننده را فشرد.

و با اشاره دست دیگر به او گفت که هر چه سریعتر حرکت کند. امری که گرچه بسیار سریع اتفاق افتاد، اما از حیرت و بهت و شگفتی راننده نه تنها کم نشد بلکه لحظه به لحظه بدان افزوده گشت.

بالاخره بعد از لحظاتی طولانی و نفس‌گیر ناشی از تعجب، سر صحبت باز شد و از راننده شکر خدا که در کنار رئیس‌جمهور نشسته و از او احترام و تواضع.

همچنان که آن دو پُر از مهر و محبت مشغول صحبت و همدردی بودند رئیس‌جمهور دست در جیب پیراهن برده و تکه‌ای کاغذ را به راننده داد و از او خواست که به آدرس درون کاغذ رفته و او را به بدان سو هدایت کند.

حقیقت موضوع این بود که به رئیس‌جمهور اطلاع داده بودند، یکی از معاونانش در محله‌ای شمالی و خوش آب و هوا به زندگی و خانه‌ای تجملی و تشریفاتی و پر هزینه روی آورده و باینکه سعی کرده بود احدی از موضوع با خبر نشود، اما عوامل فعال و پر تلاش بازرسی مخفی ریاست‌جمهور، توانسته بودند از این ماجرا مطلع و موضوع را گزارش نمایند.

گرچه اطمینان او به بازرسی‌اش می‌توانست مانع از عزیمت شخصی و مستقیم برای تحقیقات بیشتر شود، اما بنا داشت به حرکتی دست بزند که اثر آن کاملاً محسوس و بازدارنده برای دیگر مسئولین و شاهدی خرسندکننده برای مردم و رهبری ساده زیست و علی‌وار انقلاب باشد.

بنابراین تصمیم گرفت شخصاً به تحقیقات لازم پرداخته و در این صبح خیلی زود می‌رفت که تصمیمش را عملی سازد.

او در مخیله‌اش عملکرد چند ماهه اخیر معاون شاه‌نشینش را مرور می‌کرد. کاملاً

محسوس بود که این معاون به کم کاری و برخورد های متکبرانانه نزدیک شده و در حوزه مسئولیتش اشکالات رو به افزایش دیده و گزارش شده بود.

ضمن آنکه نحوه برخورد خاص و متکبرانانه این معاون قدر ناشناس و پیمان شکن هم شاهدهی دیگر بر انحرافش از اصول و ارزش های میثاق بسته شده می توانست باشد. او به تجربه و فراست می دانست دقیقاً هنگامی که مسئولی از مسیر ساده زیستی و عدم زندگی تشریفاتی و پر از زرق و برق های چشم نواز و نفس گیر منحرف شود در همان زمان هم وارد مسیری بنام دروغ و خدعه و ریا و دوری از مردم و اسلام و نظام گردیده و در صورت عدم برخورد به موقع با اینچنین مسئولی، اولاً خودش نابود و به قهقرا سیر می کرد و ثانیاً مردم با دیدن دوباره مسائلی که طی سالها بدان اعتراض مؤکدی داشته و مدت کوتاهی بود که به فقدان و رخت بر بستن آن دل بسته بودند، دل شکسته و مغموم به همه دستاوردهای موجود شک کرده و این احساس به آنها دست می داد که نکند تمام این سر و صداها در واقع ریا و مردم فریبی بوده و در نهایت هم این حرکت غلط یک مسئول را به تمامی مسئولین تعمیم دهد.

امری که به زایل شدن اعتماد مردمی می توانست منجر شود.

افکار آزار دهنده فوق در ذهن و روح رئیس جمهور از یکسو و صحبت با راننده تا کسی (که می کوشید به هیچ وجه به او بی احترامی نکند) از سوی دیگر، مسیر طولانی حرکت تا شمال شهر تهران را بر او آسان و کوتاه نمود. هر چند که صبح زود تر تردد کمتری در خیابانها صورت گرفته و از این حیث نیز کمک شده بود.

وقتی به آدرس مورد نظر رسید، چندین بار مسیر را چک کرد. پلاکها را واریسی نمود و با مشخصات داده شده تطبیق داد.

روی زنگ خانه را هم خواند. بله حروف اول نام و اسم فامیل معاون رئیس جمهوری بر سر در آن به چشم می خورد.

با اینحال زود قضاوت نکرد. داخل تا کسی منتظر ماند. و پس از گذشت حدود نیم ساعت درب برقی پارکینگ بزرگ آن ساختمان شاهانه و بزرگ و بی سر و ته، با کنترل از راه دور باز شد.

مسئول مورد نظر به‌همراه همسر و فرزندانش از منزل بیرون آمد. جالب اینکه همسر و فرزندانش در اتومبیلی گرانقیمت و بسیار مجلل از درب پارکینگ به سمت شمال شهر رفته و خود آن مسئول با پیکانی ارزان و کم‌مقدار به سمت پائین و ظاهراً به سمت محل کارش براه افتاد.

ضمن آنکه از ظواهر همسر و فرزندانش کاملاً بدحجابی و بی‌قیدی و بی‌توجهی نسبت به ارزشها و اصول حاکم بر خاندان یک مسئول دولتی مشهود بود. در این لحظات، رئیس‌جمهور ضمن رؤیت آنچه که اتفاق می‌افتاد به سوابق رجوع نمود. او می‌دانست که تا همین یکسال و اندی پیش این فرد در منطقه‌ای متوسط از پائین شهر در خانه‌ای ۳ اتاقه و بایک اتومبیل ارزان زندگی می‌کرد.

همسرش هم از طریق تدریس کمک خرج او بود. بنابراین مطمئن شد آنچه که اکنون توسط آن مسئول، بعنوان خانه بزرگ ویلائی و ماشین گرانقیمت و ظواهر متکبرانه و مستکبرانه خانواده‌اش بدست آمده کاملاً مرتبط به دوران مسئولیتش و با سوء استفاده از قدرت و امکانات عظیم مالی و نفوذ وی در ارکان اقتصادی بوده است. از اینرو به جد قصد داشت تا کلیه زودبندها و درآمدها و سوء استفاده‌های آن مسئول را بی‌هیچ مماشاتی بررسی و پس از احراز صحت تخلفات، به دادگاه ارجاع دارد.

توجه عمیق به این افکار بود که در مسیر بازگشت فکر و ذهنش را به خود معطوف می‌ساخت. او به این نکته فکر می‌کرد که چگونه ممکن است فردی براحتی در مسیر کسب قدرت و ثروت از مرز تقوا و عزت و خدمت عبور کرده و با گذاردن حتی یک قدم بدان سوی این مرز به قهقرا سقوط نماید.

در ذهن مواجش سعی می‌کرد بهترین راهکارها را برگزیند، تا آسیب‌های ناشی از انحراف مسئولین به حداقل رسانده شود. از گزینش دقیق و با نهایت حساسیت و موشکافانه گرفته تا هشدارها و مراقبتهای دائمی و در نهایت برخوردهای کاملاً قاطعانه و محکم، از جمله اموری بودند که او در فرایند فعل و انفعالات مسئولین زیر دست برای استمرار سلامت آنها بکار بسته بود. اما امان از نفس آدمیزاد که چنانچه

نطفه منفی گرائی و خلاف و خدعه در آن منعقد گردد و فرد نیز هیچ گونه ذهنیت و عزم راسخی برای از بین بردن نطفه مذکور نداشته باشد، براحتی باعث سقوط و اضمحلال و غرق شدن می گردید.

بالا خره مسیر مورد نظر طی شد و راننده تا کسی در نقطه ای از ساختمان ریاست جمهوری توقف نمود.

از او اصرار بر نپذیرفتن کرایه و از مسئول اجرائی مملکت اصرار بر پرداخت دقیق کرایه.

اینگونه بود که عالی ترین مسئول اجرائی کشور با تطبیق خود در حد پائین ترین افراد جامعه و حشر و نشر بی غلّ و غش و صادقانه با عامه مردم و معضلات و مشکلات مبتلا به آنها همواره آشنای کم اشتباهی بود که می توانست درد مردم خوبش را بفهمد و به درمان آنها پردازد.

عاقبت با پرداخت کرایه و خداحافظی گرم با راننده تا کسی عازم دفتر کارش شد. منش و کردار او و تجربه سالها مدیریتش معلوم می کرد که اولین اقدام پس از حضورش در دفتر کار، رسیدگی فوری و قاطع به تخلف معاون رئیس جمهوری بود که صبح آنروز پس از مدتها بررسی و کنکاش مطمئن شده بود که خائنانه از آرمانهای میثاق بسته اش عدول کرده و قدم در مسیر دورویی و افلاس و سوء استفاده و دوری از مردم و خدا و قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و رهبری و ریاست جمهوری گذارده است.

در همین راستا طی یادداشتی رئیس دفترش را موظف کرد، ظرف ۲۴ ساعت ضمن توییح معاون رئیس جمهور، توضیحات و توجیحات وی را اخذ و جهت تصمیم نهائی به رئیس جمهور واگذار نماید. هر چند که نیک می دانست هیچگونه توضیح و توجیهی نخواهد توانست عمل غیر شرعی و پیمان شکنانه او را جبران سازد. اگر مردم می فهمیدند که در کنار و نزدیکی رئیس جمهوری که اساس اقداماتش را بر ساده زیستی و دوری از تجمل و پرهیز از اشرافی گری و امثال آن گزارده، فردی اینچونین بلاقید و فاقد شاخصه های حدّ اقلی مطابق با شعارها و منش و کردارش آنهم در سطحی عالی

مشغول بکار و فعالیت است، چه قضاوتی می‌توانستند بنمایند. جز آنکه باز هم بنوعی ذهنیت دروغ و فریب در اذهان آنان پرورش یابد و دوباره و چند باره روح لطیف و نهال و یا جوانه اعتماد و اطمینان به مسئولین که بتازگی در وجودشان انگیزه واقعی و پذیرنده ساخته و پرداخته است، لطمه شدیدی ببینند. پس از صدور دستورات لازم برای رسیدگی سریع به معضل فوق‌الاشاره بلافاصله جهت شرکت در جلسه هیئت دولت به اتاق جلسات عزیمت نمود. پس از ورود به جلسه و برگزاری حضور و غیاب «که مطابق معمول در دولتش اعمال می‌کرد» دبیر دولت دستور جلسه را مبنی بر افزایش مقدار و جوه اختصاصی به امر تحقیقات و آموزش عالی و همه حوزه‌های موجود در این ساختار از در آمد ناخالص ملی به حداقل ۴ درصد را قرائت نمود. این افزایش به زعم رئیس‌جمهور امری غیر قابل اجتناب و کاملاً لازم و واجب می‌نمود. او اعتقاد داشت به چند دلیل کشور در حوزه تحقیقات و آموزش نتوانسته رشد لازم را بنماید. و در کنار آن بدلیل کم توجهی به وضع عمومی و معیشتی و رفاهی و نیز جذب نخبگان و اندیشمندان و فرهیختگان جوان و میانسال و پیرو با تجربه این امر نمود بیشتری یافته است. او طی مدتی پیش و درست در ماههای ابتدائی صدارتش طی دستوری محکم که مورد پیگیری جدی همکارانش نیز قرار گرفته بود، مسئله افزایش حدود رفاهی و معیشتی و مرتبط با امور افراد پیش‌گفته و اساتید و معلمان و راهبران علمی را به نحو چشمگیری به عرصه اثبات رسانده بود. و به نظر وی اگر چنانچه سرعت موضوع افزایش حجم اختصاص یافته به آموزش و تحقیقات از درآمد ناخالص ملی در دستور کار قرار نمی‌گرفت، موضوع افزایش سطح رفاه و معیشت افراد مورد نظر هم ابتر و ناکافی جلوه می‌کرد. همچنین بررسیهای او نشان می‌داد که نه تنها حجم اختصاص یافته ۲ درصدی به امر آموزش و تحقیق ناکافی می‌نمود، بلکه همان ۲ درصد نیز بدقت و کفایت در

اختیار آن موضوع قرار نگرفته بود. لذا اثر مشخصی نداشت. لذا بر اساس بررسیهای صورت گرفته و طبق دستوراتی که در پایان مباحثات مربوط به موضوع فوق در دولت صورت گرفته بود، بنا شد اولاً در لایحه مربوطه سالانه رشدی ۲ در صدی از محل حجم در آمد ناخالص ملی، حداً کثر تا سقف ۴ درصد تدوین و نیز ساز و کاری قانونی، منطقی و کاملاً قابل اجرا تنظیم و به مورد اجرا گذارده شود که هیچ فرد و مسئولی نتواند از این ۴ درصد استفاده‌ای غیر از آنچه که در آن مورد تصویب گردیده بنماید. این امری بود که در صورت تحقق می توانست حجم عظیمی از پتانسیل معترض در میان دانشمندان و محققین را به انرژی فعال تبدیل کرده و انقلابی قاطع در امر تحقیق و آموزش ایجاد نماید.

در ذهن رئیس جمهور این موضوع آنچنان اهمیت داشت که لحظه‌ای غفلت از آن را به بهای گزاف فرار مغزها و عقب افتادگی جامعه جوان می دانست و بنا داشت تا حدّ توان و قدرتش و با استفاده از ظرفیتهای اختصاص یافته و تغییرات مدیریتی نسبت به امر مهمّ مذکور توجه نشان دهد، تا هم از عقب افتادگی تاریخی در این زمینه علی رغم وجود توان و قدرت رشد و عوامل بالقوه آن جلوگیری کرده و هم بصورت جهشی جای پای کشور و محققین و دانشمندان و نخبگان آن را در هر سطح در مدار رشد علم و تکنولوژی جهانی باز و مستحکم کند.







## فصل

در طول دوران خدمت و فعالیت رئیس جمهور کمتر پیش آمده بود که پنج شنبه و جمعه و دیگر تعطیلی‌های رسمی وی، به خانواده وصله رحم اختصاص یابد. این امر هم به دلیل حجم فراگیر و کمر شکن مسئولیت و برنامه‌های تنظیم شده و هم به جهت عزم و جدیت غیر قابل خدشه او در امر انجام امورات محوله به یک روندی تبدیل شده بود که در صورت انجام عملی غیر از آن و مثلاً اختصاص یکی از این تعطیلات به خانواده همانند بسیاری از موضوعات مشابه موجب تعجب و تحیر نزدیکان و اهالی خانواده رئیس جمهور می‌شد.

در یکی از همین روزهای تعطیل رئیس جمهور بر آن شد که هم به دلایل امنیتی که خروج از منزل را مشکل می‌ساخت و هم به جهت بهره برداری بیشتر از روز، کلیه اقوام نزدیک را یکجا به منزل دعوت و نیز هر کدام از همسایه‌ها و دوستانی که رفت و آمد نموده و مشکلی داشته باشند هم به آنها اضافه و به بیان مشکلات و دردهایشان بپردازند.

امری که با چند تلفن محقق شد. این تماسها از سوی شخص وی صورت می‌گرفت و سعی می‌کرد بدون فرق با زمان قبل از ریاست جمهوری بی‌تکلف و عادی به صحبت و شوخی و درد دل و سپس دعوت بپردازد.

و همچنان که از منش همیشگی او مشهود بود، هم به این واسطه دیدارها تازه شده

و گله‌های ناشی از کمبود دید و بازدید و صلۀ رحم کم‌تر مطرح می‌گردید و هم نشان می‌داد که در این جایگاه هم، نه در رفتار و نه در عمل و کردارش تغییری ایجاد نشده است.

از اینرو و همانند گذشته‌ها ضمن همکاری با اهالی منزل برای آماده سازی و سائل پذیرائی، تذکر می‌داد که جز یک نوع خورش و میوه ساده و سفره‌ای ساده تر هیچگونه تجمل و چندگانگی نباید صورت بگیرد.

او می‌خواست بگوید که رئیس‌جمهور هیچ ارجحیتی در معاش و زندگی شخصی خود و نزدیکانش نسبت به آحاد مردم ندارد. اگر خانواده‌های بسیاری بودند که حتی از پذیرائی ساده‌ای محروم و توان اجابت آداب و رسوم مشهور و عمیق ایرانی در پذیرائی از مهمانان را ندارند، رئیس‌جمهور هم حق نداشت غیر از این عمل کند. در نظرش مردان و زنانی مجسم می‌شدند که پس از سالهای طولانی زندگی و زحمت، اکنون که دارای فرزندان و داماد و عروس و نوه و امثال آن بودند امکان پذیرائی دلخواه و آبرومندانه‌ای نداشتند و شرمندۀ اهل و عیالشان می‌گشتند.

او در فکر همه جانبه نگرش زوجهای جوان یا میانسالی را تجسم می‌بخشید که برای تغذیه کافی خود و فرزندانشان طبق استانداردهای معمول و معقول و حتی نزدیک به آن، توانائی مالی نداشته و در بسیاری از موارد بخصوص در شهرهای دور دست و دور از رفاه شهرهای مرکزی و بزرگ، موارد متعددی از سوء تغذیه گزارش گردیده بود که قلبش را می‌آزرد. به همین دلیل بود که او سعی می‌کرد با جدیت، سطح درآمدش را آنقدر پائین آورد که فقط آبروداری شود. آنهم در نازل‌ترین و کمترین نوع امکانات و لوازم و درآمدهای مربوطه.

هم از اینرو بود که در غالب ایام، قبل از دریافت حقوق ماه بعد، در منزل رئیس‌جمهور نیز موارد متعددی از نبودن نقدینگی و فشارهای ناشی از آن دیده می‌شد. امری که به دلیل عدم بیان آن توسط وی و نزدیکانش در اذهان عمومی کمتر نمود داشت و شاید در تاریخ بنوعی ثبت شود که آیندگان از آن با خبر شوند.

البته رئیس‌جمهور نمی‌خواست با اینگونه اعمال و رفتارش صرفاً تبلیغات کند،

بلکه اصلی‌ترین دلیل موارد فوق‌الشاره هم سطحی‌وی با قاطبهٔ مردم و به طریق اولی درک همه جانبه، دقیق‌تر و بموقع از وضع عمومی جامعه می‌توانست باشد. حقیقتی که بواسطهٔ اعمال مورد اشاره همیشه در ذهن و دل او زنده بوده و برای رفع و حل و فصل آن دغدغهٔ دائمی و همیشگی داشته و بر آن اهتمام جدی می‌نمود.

بنابراین هنگامی که اقوام به منزلش آمدند نه تنها مبل و صندلی و لوازم لوکس و فرشهای گرانقیمت و خانه‌ای فراخ با اتاقهای متعدد تو در تو و بسیاری از اینگونه وسائل را ندیدند، بلکه در کمال شگفتی همان زندگی سالهای متمادی رئیس جمهور را همانند قبل و البته تمیز و مرتب مشاهده نمودند. بعضی از آنها بدلیل حجم مسئولیتهای وی که مانع از رفت و آمد مداوم و با زمان کوتاه می‌شد فکر می‌کردند که حالا پس از تصدی بالاترین مقام اجرائی با ساز و برگ و طمطراق و تشریفات و تزئینات جدیدی رو برو می‌شوند که معمول زندگی مقاماتی حتی در سطوح پائین‌تر بود، چه رسد به یک رئیس جمهور، اما رؤیت آنچه که ناباورانه و متحیرانه می‌دیدند تعجبی شگرف در ذهن آنها پدید آورده بود که دقایقی طولانی بر بهت و حیرتشان دامن می‌زد.

اما رئیس جمهور بدون توجه به این گونه برخوردهای حیرت‌آمیز بدون دغدغه و تشریفات به پذیرائی و مرادده و تعامل و گفت و شنود و احترام به آنها مشغول و انگار نه انگار که شرایط خاص وی می‌توانست در عمل به آنچه که آداب و تشریفات خاص مقامات عالی می‌خوانندش توجیه‌گری قابل باشد.

میوه تعارف می‌کرد، سفره را پهن و جمع و سپس پاک کرده و مدام به آشپزخانه رفت و آمد می‌نمود. در همین حال به گفت و گو می‌پرداخت. مشکلات و نظرات آنها در خصوص موارد همه جانبه حتی در سطحی عامیانه و کم‌مقدار را با گوش جان می‌شنید و راهنمایی می‌کرد. اما به هیچ وجه قصد نداشت تا سمت و سوی صحبتها به طرفی برود که منجر به صدور توصیه نامه یا سفارش و مساعدت خاصی گردد. گرچه این امر قبلاً به انحاء مختلف به گوش اقوام و دوستان نسبی و سببی و دور و نزدیک و حتی نزدیکترین اهالی خانواده رسانده شده و عملکرد وی نیز جدیت تام او را در عمل

به این رفتار علوی اثبات می‌کرد.

او خود و همسر و فرزندانش را طوری توجیه و تربیت کرده بود که در هیچ حالی و در مقام مراوده و گفت و گو و تعامل با هیچ فرد و احدی متکبرانه و خود بزرگ بین و بزرگمنشانه و مغرورانه برخورد نکرده و رفتارشان همانند افرادی باشد که برگزیده شدند تا خادم و فرمانبردار مردمشان گردند و طبعاً این رفتار می‌طلبید که در نهایت تواضع و احترام عمل شود.

شاید در صورت عادی، نوعی از اعمال که اثری حتی کم، از بی‌توجهی به حرف و شنود مخاطبین تلقی می‌شد از سوی خانواده‌اش در اذهان دیگران مهم فرض نمی‌گردید. اما مادامی که او و خانواده‌اش در کسوت فعلی قرار داشتند کوچکترین کم توجهی و سستی در رعایت احترام و تواضع می‌توانست به بهای دلشکستگی و دلمردگی و پاپس کشیدن و دردمند شدن افراد تمام شود.

موضوعی که به شدت مورد تنفر او قرار داشت و به جد پایبند به رعایت رفتاری می‌نمود که کمترین شائبه آقائی و سروری از او در اذهان را متبادر ننماید.

پس از اتمام ناهار و هنگام شنیدن صدای اذان او اولین نفری بود که وضو گرفت و به نماز ایستاد و زمانی متوجه جمع اقتدا کنندگان به خود شد، که سلام نماز ظهر را می‌داد.

ترکیبی از معنویت و صلهٔ رحم که با تیت خالص او توأم گشته و رضایت عمیقی را هم در او و هم در مهمانان ایجاد نموده بود....

## ۲۴ فصل

نیمه شب مطابق عادتی که مدت‌ها مألوفِ روح و روان رئیس جمهور بود، با همه راز و رمزش فرا رسید. آرامشِ وقت و زمان و تاریکی خاصّ شبها و تعهد و تقید او به اخلاص و سرسپردگی به عظمت الهی او را وامی داشت تا به نماز شب بر خیزد و دست نیاز به سوی معبود دراز کند.

دستی که هرگاه در مقابل ذاتِ ربوبی و وجود ذی جودِ امام عصر (عج) قرار می‌گرفت، بی اغراق مُزدی بس شگرف و بسیار ارزشمند نصیبش می‌ساخت. آرام آرام، طوری که اهل خانه بیدار نشوند، به سمت محلّ وضو پیش رفت. وضوئی ساخت و با عطری شامه نواز، جسم و تنِ خاکی اش را عطر آگین نمود. و باز هم آرام و بی سر و صدا به اتاق کوچکی رفت که همواره در آن خانهٔ کوچک و محقر محلّ و مأوای عشق بازیِ خالص و بی‌ریای رئیس جمهور بود. سجاده‌اش را پهن کرد. درحالی‌که آنچنان غرق در معبود و مرادش گشته بود که هیچ اتّفاق و صدا و موضوعِ حتّی کوچکی نیز نمی‌توانست او را از آن حال پر از صفا دور سازد.

به نماز ایستاد و تکبیر گفت. آرام دانه‌های ریز و گرم اشک، گوشه‌های چشمانش را ابتدا نمناک و به مرور خیس و مملوّ می‌ساخت. او نیک می‌دانست که قدرت و اختیارات فراوانی که به دست او سپرده بودند می‌توانست چاهی همانند ویل فراهم

سازد، مادامی که از مواهب مرتبط با رابطه خاص و همیشگی با خدا بهره وافی نگیرد. در سوی دیگر قضیه شانه‌های نحیفی که در حالت عادی از سر احساس مسئولیت و وجود وجدانی بیدار و بویا حتی یارای کوچکترین سنگینی ناشی از امانتی بزرگ را نداشت، به همین طریق یعنی از راه ارتباط معنوی همیشگی قدرت تحمل می‌یافت. ذکر و حمد و سوره و قنوت و رکوع و سجود و تشهد و دعای برای مؤمنین و اشک و آه و ناله و تضرع و تواضع به درگاه الهی، ممزوج در هم آرامشی به او می‌بخشید که در طول روز بواسطه رؤیت مشکلات بزرگی که برگرده مردم مظلومش سنگینی می‌کرد و معضلات بیشماری که در راه حل مسائل کشور به آن آگاهی می‌یافت کاملاً بهم ریخته و از بین می‌رفت.

او خود سنگ صبور فقرا و نیازمندی بود که اینک با احساس نزدیکی خاص با رئیس جمهوری که از خویشتن خویش می‌دانستند و محبوب و عزیز می‌داشتندش، انتظارات بسیاری را از او داشته و منتظر گشایش هر چه سریعتر گره کور معیشتشان بودند.

او وارث خونهای گرانبهای بسیاری از نفوس مؤمنین و هم وطنان خط شکن و ایثارگری بود که تا آن روز با نثار جانشان درخت حکومت اسلامی را آبیاری کرده و پرچم آن را به دستش سپرده بودند.

او مسئولیت عظیم حفاظت از دین مبین اسلام و شیعه علوی و اقتدار و عظمت و رشد و صدور روز افزون آن را مطابق دستورات قرآن و اهداف قیام طولانی امام حجت (عج) بر وجودش احساس می‌کرد و گذشت زمان و مشکلاتی که در راه تحقق این همه مسئولیت وجود داشت همواره مشوش و نگرانیش می‌ساخت.

از همین جهت بود که بهترین و مؤثرترین و سریعترین راه وصول به آرامش و کسب قدرت معنوی و بازسازی روحی و جسمی را در ارتباط بیشتر با خدا و ائمه اطهار می‌دانست و بهترین شیوه را هم در راز و نیاز نیمه شب جست و جو می‌کرد. نیمه شب برای او حکم آب سردی را داشت که بر بدنی تفتیده و تب آلود و خفته در مسیری سوزان از گرمای تابستانی خورشید، پراز سنگلاخ و خار و خاشاک داغ و در

بیابانی و هم آلود و مقصدی دور و دراز ریخته می‌شد. لذا هر چه که بر طول زمان و دوره مسئولیتش بیشتر می‌گذشت اقبال به توجه و نیاز و عشقش به راز و نیازی اینچونین افزون می‌گشت. بالاخره آن شب هم با نماز شبی متصل به فریضه صبح گذشت. اندکی استراحت و سپس رسیدگی به امور روزمره، در ابتدای صبح که هنوز آفتاب کامل سر نزده بود در کنار نگاهی گذرا به نشریات و مطبوعات و صرف صبحانه، آغاز به کارش را نوید می‌داد.

صورت نورانی و دل پر از صفایش اما برای اهل منزل در آن روز جلوه‌ای دیگر داشت.

رئیس جمهور با لبخندی دائمی و ملیح، انگار که از هفت خوان معضلات و مشکلات دنیا گذشته باشد چنان آرام و سبکبال می‌نمود که خیلی زود نگاه دقیق اهل منزل را متوجه خود ساخت.

نگاههایی که چون نمی‌توانستند با سؤال و پرسش به رمز و رازش آگاه گردند قدری و هم آلود نیز بود.

او استحمام کرد و لباسی تمیز و نظیف پوشید. به کتابخانه‌اش سری زد تا انتظارش برای رسیدن راننده کوتاه گردد. در میان کتابها بی‌اختیار نگاهش به حافظ افتاد. کتاب را برداشت و از میان صفحاتش به رسم تفأل برگی را باز و نگاه کرد. در مطلع شعر، این حافظ بود که می‌گفت:

من که از آتش نی چون خُم می در جوشم

مُهر بر لب زده خون می خورم و خاموشم  
و همو بود که حال معنوی آنروزش را جلا می‌بخشید. به خیالش رسید که به قرآن نیز ریسمانی اندازد و چنگی زند تا از رهگذر کلام شیرین و بی‌مثال آن به مسیری روشنتر بنگرد.

فاتحه‌ای خواند و دعائی و با چشمانی بسته و سری روبه بالا و بی‌نهایت انگشتانش را رها کرد تا بر قسمتی از کلام خدا فرو نشیند. صفحه را باز کرد. قرآن هم کلامی روشن داشت:

(أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ).

«آیه ۸-سوره روم»

(آیا در پیش نفوس خود تفکر نکرده‌اند که خدا آسمانها و زمین و هرچه بین آنهاست همه را جز برای حکمت و مصلحت و بوقت و حدود معین نیافریده است و بسیاری از مردم چون آگاه به حکمت نیستند به شهود و لقاء خدا بکلی کافر و بی عقیده‌اند.)

تصویری مبهم اما پر نور و روشن در ذهنش نقش بست. حالی که هر چند کمتر تجربه کرده بود اما برایش مفهوم و سابقه داشت. انگار اتفاقاتی در جریان بود که بار مسئولیتش را سبک کرده و بالهای پروازش را گسترده می ساخت.

او نمی دانست و نمی خواست بداند که این حال و روز در آن ساعات محصول چه فعل و انفعالی در قبل یا آستن چه واقعه‌ای در آینده دور و نزدیک خواهد بود. زیرا می ترسید با فکر به این خیالات محافظه کاری کند و در نهایت هم از حال و احوال خوشی که به او هیه شده بود محروم گردد.

به حال خودش بازگشت. به ساعت نگاهی انداخت. نزدیک به ۷/۳۰ دقیقه صبح بود. اما راننده با وفایش با نیم ساعت تأخیر هنوز نیامده بود. نگران شد. با دفترش تماس گرفت از آن سوی خط صدای محزون تلفنچی را شنید. اما چون رئیس دفتر نیز در محل کارش حاضر نبود دستور داد تا بلافاصله پیدایش کرده و از طریق تلفن به او وصل شود.

هنوز گوشی تلفن را قطع نکرده بود که زنگ درب خانه به صدا در آمد. چند ثانیه گذشت تا اینکه متوجه شد احمد یار همیشه همراهش مطابق قول و قرار که داشتند آمده بود تا زمان و مکان هیئت هفتگی را به اطلاعش رسانده و چند دستور پای نامه‌هایی از نیازمندان جنوب شهر برای حل مشکلاتشان بگیرد.

حجم انبوه فشار، نگرانی روحی و اثر حالی معنوی که قبل از آن بر وجودش مستولی شده بود مضطربش می ساخت. بی درنگ رو به احمد کرد و گفت: فعلا وقت پاراف



نامه ندارم. تو وسیله داری؟

احمد که از این سؤال دستپاچه و متعجب شده بود، نیم نگاهی به طرف دروازه منزل انداخت و سپس با شوخی و لبخند گفت که بله بایکدستگاه موتور سوزوکی ۱۰۰۰ تشریفاتی!!! آمده‌ام. احمد منتظر بود که شوخی اش باطنزی از سوی دوست قدیمی جواب داده شود. اما او درحالیکه به طرف درب حرکت می‌کرد تنها به کشیدن دست احمد بسنده کرد و او را به دنبالش کشاند.

قبل از آنکه احمد بتواند واکنش نشان داده و سؤال کند با هدایت رئیس جمهور، به روی موتور نشست و پس از خودش هم رئیس جمهور روی ترک موتور سوار شد. و بلافاصله کلاه ایمنی را از روی آینه موتور برداشته و به سرش گذاشت و بی‌هیچ تکلف دستور حرکت داد. تنها سؤالی که در آن لحظه از دهان احمد خارج شد این بود که کجا حاجی؟

و جواب شنید دفتر ریاست جمهوری.

آری رئیس جمهور بی‌هیچ طمطراق پشت یک دستگاه موتور سیکلت سوار شده بود و درحالیکه کلاه ایمنی مانع می‌شد تا افراد اطراف، او را بشناسند به سرعت به سمت دفتر کارش در حرکت بود. او گرچه نمی‌دانست که چرا شتاب و عجله در ذهن و عملش بطور غیر ارادی ایجاد شده بود، اما شتاب و مقصدش بعلت حضور بموقع و منظم در ابتدای جلسه شورای عالی امنیت ملی که رأس ساعت ۸ صبح برقرار می‌شد بود، که جزء امور لایتغیر عملکردش محسوب می‌گردید. ضمن آنکه دستور جلسه مهمی برای این ساعت از برنامه شورای عالی امنیت ملی طراحی شده بود که بر حساسیت موضوع می‌افزود.

پس از خداحافظی از احمد و با قول بر حضور حتمی اش در هیئت آن شب «که در منزل رئیس جمهور به دعوت خودش برنامه ریزی شده بود» به دفتر کارش رفت. او مدت‌ها بود که اصرار داشت یکی از جلسات هیئت در منزل خودش برگزار شود و اینک بدون آنکه از قبل برنامه ریزی کند به یکباره به ندای باطن لبیک گفت و تقاضا کرد تا هیئت در منزل او برقرار گردد. احمد هم برای هماهنگی تغییر مکان، بلافاصله

حرکت کرد و از او جدا شد.

با ورود به دفترش جویای علت عدم حضور راننده گردید. اما جوابی کامل نشنید. درحالیکه چهره‌اش حساسیت ناشی از ابهام موضوع را به عینه نمایان می‌کرد، به دعوت رئیس جمهور مسئول دفترش داخل اتاقش شد.

قبل از آنکه بنشیند با دستوری همراه با عتاب از رئیس دفتر خواست تا سریع و دقیق موضوع را مطرح کند. به قلبش خطور کرده بود که اتفاق افتاده است.

رئیس دفتر درحالیکه توان و یارای نگاه به چشم رئیس جمهور را نداشت، بالحنی لرزان و حالی مغموم اطلاع داد که حدود ساعت ۷ صبح و در نزدیکی خانه رئیس جمهور اتومبیل وی بهمراه راننده‌اش منفجر و بدلیل شدت جراحات وارده دردم به شهادت رسیده است.

بزغم وی گویا انفجار برای زمانی طراحی شده بود که رئیس جمهور هم سوار ماشین شده باشد اما بدلائلی که معلوم نیست زودتر منفجر گردیده و باعث نابودی اتومبیل و شهادت راننده و جراحات عده‌ای از مردم در نزدیکی محل انفجار و خسارات دیگر شده بود.

ادامه گفته‌های رئیس دفتر همچو پتکی سنگین بر مغزش فرو می‌آمد. او گرچه نگاهش را مستقیم به صورت مسئول دفتر دوخته بود اما دیگر ذهنش در آن چار دیواری حضوری نداشت.

حجم فراگیر خاطراتی که با راننده شهیدش طی سالیان متمادی بخصوص دورانی که با فرزند شهید او هم‌رزم و هم‌سنگر بود آزرده‌اش می‌ساخت. آیا این نشانه شروع عملی معضلات بزرگی بود که او را متوقف کرده و روحیه‌اش را متزلزل نماید؟

او جدای از آنکه بدلیل روح بزرگ راننده همیشه‌اش، با آن اخلاص و تعهد و تعبد و پیشکسوتی، از شهادتش متحمل ضربه‌ای سهمگین شده بود از اینکه راننده پیرو دلشکسته بدلیل نوع شغل و رابطه‌ای که با وی داشت جان‌ش را از دست داده، احساس گناه و مسئولیت می‌کرد.

در ضمیرش به همسر پیر و فرزندان مؤمن و مظلومش می‌نگریست که اکنون برای بار دوم شاهد شهادت بزرگ منزلشان خواهند بود. یکبار در دورهٔ دفاع مقدس و دیگری در دورانی سالها پس از اتمام جنگ.

هر چند ضربه و خبر، سنگین و علاوه بر ضربات روحی و فردی نشاندهندهٔ ناامنی بزرگی بود که برای او و کار کردش پدیده آمده، می‌طلبید که لااقل در انظار عام و بخصوص در مقابل محافل رسانه‌ای خارجی و داخلی، که لابد اکنون همگی از وقوع آن باخبر شده بودند روحیه‌ای قوی بروز دهد. بنابراین بلافاصله دستور داد تا ضمن آمادگی برای تشییع پیکر شهید، اقدامات لازم برای اعلام رسمی موضوع به رسانه‌ها و نیز به خانوادهٔ آن شهید عزیز انجام پذیرد.

در این بین تعدادی از اعضاء اصلی و برجستهٔ شورای عالی امنیت ملی آمده بودند تا در جلسه شرکت کنند، اما با شنیدن خبر ترور نافرجام رئیس جمهور و شهادت رانندهٔ وی عده‌ای بلافاصله به محل کارشان بانگرانی بازگشته بودند. به همین دلیل رئیس جمهور با حضور در اتاق جلسات دستور داد تا با تعداد اندک حاضر، جلسه شروع و به دیگران نیز اطلاع داده شود که بازگردند و خود را به جلسه برسانند.

او قصد داشت ثابت کند که این گونه حرکات و حملات نخواهد توانست اندکی او را در مسیری که برگزیده متزلزل نماید. به همین جهت به پیشنهاد تعدادی از اعضاء شورا که قصد داشتند بطور ویژه ماجرای انفجار اتومبیل رئیس جمهور، در دستور کار و بحث و بررسی آن جلسه قرار بگیرد با مخالفت وی روبرو شد و تقاضا کرد حتماً موضوعات پیش بینی شده، همچنان دستور اصلی مباحث جلسه باشد.

بنابراین با قرائت دستورات « که مهمترین آن عبارت بود از برقراری قوانینی که منجر به وقوع امنیت پایدار شغلی در همهٔ سطوح میانی و پائین تر و در همهٔ ابعاد دولتی و خصوصی و امثال آن گردد» اجلاس شورای عالی امنیت ملی آغاز شد.

رئیس جمهور به فراست و تجربه دریافته بود که یکی از بلاهای بزرگ دامنگیر ساختار اداری و اجرائی کشور همانا موضوع عدم امنیت شغلی بدلائل مختلف و متنوع و بعضاً با پوشش‌های قانونی بود که باعث می‌شد در کنار فقدان ساز و کار و

حجم مناسب تصدّی مشاغل، توسط نیازمندان کار و اشتغال در هر زمان و به هر دلیلی و در بسیاری از مواقع به جهت اعمال سلیقه مدیران، شغل فرد یا افرادی عملاً به راحتی از کف آنها خارج و لطمات جبران ناپذیری، ابتدا به روح و جسم و معیشت فرد اخراج شده و سپس خانواده و اطرافیان و نزدیکانش و در نهایت کل جامعه وارد آید.

چه بسیار مواردی که با تغییر دولت، تغییرات وسیعی در سطوح مختلف مدیریتی و کارمندی و کارگری به ضرر شاغلین یک دوره و به نفع افرادی که به هر دلیل وابستگی به مسئولان داشته‌اند، منجر می‌شد.

چه بسیار افرادی که به دلیل اعتراض به یک مدیر یا روند و سلیقه‌ای خاص، از کار برکنار گردیدند.

چه بسیار مواردی که با اعمال نظرات و روشهای یک حزب و گروه تعدادی از مشاغل و مناصب خود به خود حذف و تعدادی دیگر جایگزین می‌شدند و توجهی به تبعات بیکاری افراد و تجارب آنها و نیز بی تجربگی منصوبین جدید نمی‌گردید.

ضمن آنکه در آن سوی قضیه نیز بودند افراد و گروههایی که مسئولیتهای خاص را ملک طلق خویش بر شمرده و با واژه بازنشستگی بیگانه بودند.

بودند افرادی که بی توجه به ممنوعیت و موانع قانونی و شرعی، پُستها و مشاغل خاص را فقط به نزدیکانشان واگذار کرده و هیچ فرد دیگری را در آن نمی‌پسندیدند. بودند افرادی که با نفوذ خود در دستگاهها و ادارات و سازمانهای بعضاً حسّاس، روند استحاله ارزشها را نیز بدنبال خود بداخل آن اماکن کشانده و در برخی مواقع قوانین را به نفع نارضایتی عمومی و ساختار شکنی غیر معمول و یا حتی به نفع اجانب و به قصد ضربه به نظام، وضع و اجرا می‌کردند.

بنابر همین جهات و بسیاری از دلائل دیگر بود که رئیس‌جمهور با مواعنی که بر سر راه تصویب قوانین پایدار در راستای امنیت شغلی افراد و چگونگی استقرار آن در مجلس می‌دید، قصد داشت تا با طرح موضوع در شورای عالی امنیت ملی یکی از پایه‌ای‌ترین و اساسی‌ترین جهت‌های مرتبط با امنیت فراگیر ملی را به مرحله اجرا و استقرار نزدیک ساخته و بدین وسیله پرونده سلیقه‌گرایی را در این چارچوب به

آرشیو و بایگانی نظام بسپارد.

پس، بدون آنکه اجازه دهد حجم عظیم و نفس گیر مشکلات و تألمات روحی و جسمی در روح و جاننش اثرگذارد، به بیان مباحث و شنود نظرات کارشناسان و مسئولان عالی رتبه پرداخت.

حدود دو ساعت از جلسه گذشته بود که با ورود مستمر تعدادی دیگر از اعضا، آرام آرام خستگی در وجودشان جلوه می کرد. بنابراین هم به جهت دقایقی استراحت و هم به دلیل پیگیری مباحث مربوط به انفجار اتمبیل خود و شهادت راننده اش در حدود نیم ساعت اعلام تنفس کرد.

اما در حین خروج اعضا از اتاق جلسات جهت استراحت کوتاه و پذیرائی ترجیح داد در پشت میز کارش باقی بماند و با تلفن و احضار رئیس دفتر، پیشرفت کارهایی که صبح زود سفارش کرده بود را بررسی نماید.

او نمی توانست نگاه ملکوتی و معنوی که چند روزی بود برایش ایجاد شده و از شامگاه شب قبل، حالت گویاتری بخود گرفته بود را فراموش کند. سیل و سرعت وقایع و احساسات فراگیری که به مغزش هجوم آورده بودند افکارش را غیر منسجم ساخته و به خود مشغول کرده بود.

حال کسی را داشت که علی رغم تعهد به انجام مسؤلیتهای بزرگی که بر دوش داشت موانعی مهم را بر سر راهش می دید که او را ترغیب می کرد تا چند صباحی در خود فرو رفته و شاید حتی اگر می توانست معتکف شود. به همراه رئیس دفترش در پشت میز بزرگ جلسات درحالی که بر پیشانی اش عرق نشسته بود، مشغول تنظیم اطلاعاتی بود که بموجب آن به خانواده راننده اش تسلیت گفته و به نحو مقتضی با آنها همدردی نماید. پس از فراغت از نوشتن اطلاعیه بلافاصله دستور داد تا با رهبری انقلاب تماس گرفته و وقت ملاقات فوری برایش تنظیم کنند.

با فشار دستهایش به میز جلسه بطور خودکار صندلی معمولی و چرخدارش به عقب کشیده شد. می خواست برخیزد و قدری آب میل کند.

اما...

برخواستن همان و انفجار بزرگی که منشاء آن در سطل زباله بزرگی که در کنار میز تلفن و صندلی رئیس‌جمهور بود همان. اتفاقی بزرگ که از مدت‌ها پیش در شرف تکوین بود، واقع شد.

سراسر اتاق بزرگ جلسات را دودی غلیظ فراگرفت. اندکی گذشت تا دود، تبدیل به آتشی بزرگ و سوزاننده شد. رئیس‌جمهور درحالی‌که تمامی بدنش سوخته بود به کناری پرتاب شده و خون سرخش بر سنگ‌های قطعه قطعه شده اتاق جاری شده بود. جان پاکش می‌رفت که با جسم خاکی وداع کند. انگشت مسئولیت دستانش را به سمتی نشانه رفت که محلّ جلوس همکار و همراه سالیان دراز، مسئول دفتر صدیقهش بود.

می‌خواست از ورای خونابه چشمان سوخته‌اش و از خلال روح بزرگ مسئولیت پذیرش از حال او با خبر شود. اندکی زمان، لازم بود که بتواند تمامی قدرت باقیمانده‌اش را در چشمانش متمرکز و نگاهی به همان محلّ مورد نظر بیاندازد. اما از رئیس دفتر نیز خبری نبود. برعکس در محل استقرار او انبوهی از شراره‌های آتش زبانه می‌کشید. آتشی که هر لحظه به رئیس‌جمهور نزدیکتر می‌شد. همان آتشی که سالهای طولانی در وجودش شراری سوزان، ایجاد کرده بود.

آتشی که هر چند محصول ترکیبات فیزیکی و شیمیایی و نتیجه انفجاری بزرگ، ناشی از احتراق موادی مادی و دنیائی بود، اما همان که به جسم رئیس‌جمهور رسید بی‌درنگ با آتش عشق درونش ممزوج شده و زبانه‌ای بزرگ به سوی افلاک کشید. گوئی که اینبار مأموریت انتقال روحی مملو از عشق پاک و الهی نه بردوش فرشتگان مقرب که بر بلندای نوک زبانه‌های آتشی سوزان استوار گشته که او را به آسمانها منتقل کند.

زمان انگار از گردش باز ایستاده بود. آخرین نگاه رئیس‌جمهور به نگاه امام و شهدا و دوستان و یاران غریبش که زیر خروارها خاک سرد آرمیده بودند گره خورد. لبخند ملیحی صورت تماماً سوخته‌اش را زیباتر ساخت. انگشت اشاره‌اش به همان سمتی بود که یار با وفایش در کنارش نشسته و اینک اثری از وجودش باقی نمانده بود.

گوئی که در این حالتِ خونبار هم رئیس جمهور قصد داشت، تا شانه‌های سبزش را میزبان سنگینی نگرانی، برای وجود یاری دیگر کند. شانه‌هایی که سالهای سال بود با بیقراری سنگین‌ترین عشق‌های معنوی ناشی از ادامه راه یاران اسلام و انقلاب را میزبانی می‌کرد.

دستان رئیس جمهور برای آخرین بار تکان خورد. به سمت بخشی از بدنش می‌رفت که در حال سوختن بود. اما هنوز کاملاً نسوخته و مقدار کمی سالم مانده بود. بسختی به آن قسمت لباسش چنگ انداخت. گرمائی سوزان وجود خاکی اش را می‌آزرد. اما به نیکی می‌دانست که به وقت فراغت روح از جسم مرمرین و سوخته‌اش، وارد گلستانی می‌شود که ابراهیم خلیل انتظارش را می‌کشید تا در آغوشش گیرد. به نظر می‌رسید دنبال چیزی می‌گردد. آری عکسی را از تگه لباسش بیرون آورد. عکس هم نیم سوز شده و می‌رفت که تماماً بسوزد. آن عکس تمثال مبارکی از امام (ره) بود، که رئیس جمهور در آخرین تلاشش برای حفاظت از جان و راه و مرام امام آن را در میان مشت گرفت و محکم چسبید. هرچند که آن دست هم بسرعت در آتش جانگداز و شعله‌وری که آن به آن بر حرارتش افزوده می‌شد سوخت. اما هرگز باز نشد تا تمثال مرادش نسوزد.

این آخرین اقدام مردانه رئیس جمهور با مرام بود که لحظاتی را به مرور خاطرات تلخ و شیرینش در ذهن گذرانده و چشمان سوخته بی‌مزگانش را بست..... در تاریکی ناشی از لطمه‌ای که به سیستم برق رسانی ساختمان ریاست جمهوری ایجاد شده بود، سایه‌ای سیاه و بی‌هویت، همانگونه که براحتی و با استفاده از غفلتی کوچک و کوتاه به دولتی بزرگ و تأثیرگذار در ذهن و دل مردم وارد شده و در اندک مدتی چنان اعتمادها را بخود جلب کرده بود که به همه جا بی‌دغدغه سرک می‌کشید، خارج می‌شد. بی‌دغدغه و خرسند از آخرین مأموریتی که برای جاسازی بمب قوی و سوزاننده در زیر میز جلسات به او واگذار شده بود و با طیب خاطر، از اینکه رئیس جمهور مسئولیت شناس حتماً در جلسه شرکت خواهد کرد و با اطمینان از اینکه اکنون دیگر وجود ذی جودش که محصول اطمینان و اعتماد مردم به او و امتزاج عشق و

ایثار و توسل به اهل بیت و توجه به خدا و معبود یکتا بود، در میان مردم نیست، سوار اتومبیل خود شده و به سمت فرودگاهی متروک که در آن هواپیمائی کوچک منتظرش بود تا فراریش دهد حرکت کرد.

در این سوی اما همگان به سر و سینه زنان باگریه و اشک منتظر آتش نشانان و خاموش کردن آتش بودند، تا از سرنوشت رئیس‌جمهوری علوی با خبر شوند. هنوز نمی‌دانستند که آرزوی دیرینه او بوقوع پیوسته بود و امیدوار بودند که خبری خوش از آن اتاق شوم بیرون آید. خبرها به سرعت منتشر می‌شد. در بیرون از ساختمان و همانجائی که به اصرار رئیس‌جمهور پایه‌های تخریب شده در بهای بزرگ فلزی که سابقاً برای حفاظت ساختمان نصب شده و کنده شده بود قرار داشت، تعداد بیشماری از مردم کوچه و بازار به سر و سینه زنان و دعاگویان و مضطرب و گریان منتظر بودند تا خبری بشنوند.

تلخترین حالتها در افکار مردمی دیده و احساس می‌شد که تازه باورشان شده بود، با برداشتن درهای آهنین که به اسم حفاظت و حراست تعبیه گردیده و سابقاً مانع همراهی و همدلی همیشگی مردم با رئیس‌جمهور محبوبشان بود به عزیزشان نزدیک شده و پذیرفته بودند که دیگر بین خود و مسئولین ارشد حائل و دیواری نخواهند دید. چرا که نمی‌دانستند آیا از این پس مسئول دیگری خواهد آمد که این آرمان را ادامه دهد یا باز هم شاهد دیوارها و حائل‌ها و محافظین و جدائی بیش از پیش خواهند بود. در انتهای راهروی ورودی ساختمان همهمه‌ای به پاشد. و پس از آن جسدی سوخته و تگه پاره، درون پتوئی رنگ پریده که ظاهراً به عادت مألوف رئیس‌جمهور «که مرکبی ساده را همواره سوار می‌شد» رنگ و رو رفته و کهنه بود روی دستها دیده شده و به آمبولانس منتقل شد.

امری که مردم را هراسان و گریان چنان مغموم و دلسوخته کرده بود که به سر و صورت می‌زدند و از حال می‌رفتند. آنها اطمینان داشتند که فریاد و داغشان به گوش و سمع روح بزرگ رئیس‌جمهور می‌رسید. اما بر این زاری می‌کردند که جواب وداع خود را از کدامین یارانش و با چه لحنی از سلام و ادب یا عکس آن خواهند شنید. امری



که همانند رشد قارچی جاسوس دشمن و چگونگی نفوذ وی تا مرحله به شهادت رساندن محبوب‌ترین مسئول اجرائی در دنیا شاید همیشه در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند.

در این سوی اما دیگران قبری را آماده کرده بودند که گوئی از قبل برای رئیس جمهور مهیا شده بود. شاید همان قبری بود که شبهای بسیاری را میزبان مسئولی اجرائی و ارشد در میان حزن و اندوه و گریه‌ها و مناجاتهایش گردیده و شاید بدستور دشمنانی حفر و آماده شده بود. که می‌دانستند اسطوره تاریخ ساز ایران که مردمی‌ترین و متواضع‌ترین و نیز کارآمدترین رئیس جمهور قرون اخیر بود، هرگز عمری طولانی نخواهد داشت.

غلامرضا رجیبی. (میثم)

تهران - ۳۱ / شهریور ماه ۸۱